

فاطمہ
تخلیگاہ انوار آفرینش

جلد ششم

«بررسی کنیہا، اسما و القاب حضرت فاطمہ زہراء علیہا السلام»

مؤلف:

حجة الاسلام و المسلمین
دکتر سید مجتبیٰ برہانی

سرشناسه	: برهانی، سید مجتبی، ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پدید آورنده	: فاطمه <small>علیها السلام</small> تجلیگاه انوار آفرینش / سید مجتبی برهانی
مشخصات نشر	: قم: بیت الاحزان، ۱۳۹۳ -
مشخصات ظاهری	: ج. :
شابک	: [۷۴] ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۹-۵۹-۷ : ۳۰۰۰۰۰ ریال :
شابک دوره	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۹-۶۱-۰ :
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا :
یادداشت	: کتابنامه :
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. :
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - نامها :
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - لقبها :
موضوع	: نامهای اسلامی :
موضوع	: نامهای عربی :
مدرجات	: ج. ۶ بررسی کنیه‌ها، اسماء و القاب حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> :
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ف ۲ / ب ۲۷ / ۲ BP :
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۷۳ :
کتابشناسی ملی	: ۲۹۷۹۷۳۴ م ۹۲ :



﴿﴿﴿ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد ششم) ﴾﴾﴾

مؤلف حجت الاسلام دکتر سید مجتبی برهانی
ناشر بیت الاحزان
نوبت و سال انتشار اول، ۱۳۹۳
شمارگان ۱۰۰۰
قیمت ۳۰۰۰۰ تومان
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۹-۵۹-۷
شابک دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۲-۴۳-۸

مرکز پخش

قم: انتشارات بیت الاحزان، تلفن: ۰۹۱۲۵۵۱۴۳۷۶ و ۰۲۵-۳۲۹۲۹۶۸۰

فهرست مطالب

مقدمه ۱۳

حبیبه

حبیبه ۱۷

حبیبه احد ، پاره تن احمد ۲۱

صلوات بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۲۳

حبیبه خدا منم ۲۵

منزلت فاطمه زهرا علیها السلام ۲۷

بگو پدر ۲۸

برترین زن عالم ۳۰

خنده بعد از گریه ۳۱

غضب فاطمه غضب خدا ۳۴

دوری از لذات دنیوی ۳۶

پدرش فدایش ۳۷

کفالت یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله ۴۰

توشه اخروی ۴۲

چگونه انسان می تواند محبوب خداوند واقع شود؟ ۴۴

محبت خدا به بندگان ۴۵

راه های کسب محبت الهی: ۴۷

حبیب بن مظاهر ۵۳

محبت ، شوق ، رضا و انس ۵۸

محبت بنده نسبت به خداوند ۵۹

حقیقت محبت و اسباب آن ۶۶

- ۶۹..... حبّ نفس.....
- ۷۰..... سبب اول.....
- ۷۱..... سبب دوم - احسان.....
- ۷۳..... سبب سوم - چیزی که ذاتاً دوست داشتنی است.....
- ۷۴..... سبب چهارم - معنای حسن و جمال.....
- ۷۸..... نیکوکار، ذاتاً محبوب است.....
- ۷۹..... سبب پنجم، مناسبت پوشیده میان دوستدار و محبوب است.....
- ۸۱..... چرا تنها خداوند مستحقّ محبّت است؟.....
- ۸۲..... سبب اوّل.....
- ۸۳..... ثمره معرفت.....
- ۸۴..... سبب دوّم.....
- ۸۸..... سبب سوّم.....
- ۸۹..... سبب چهارم.....
- ۹۱..... شناخت خداوند، شریف‌ترین دانش‌هاست.....
- ۹۲..... خداوند، برترین قدرت‌ها.....
- ۹۴..... خداوند کمال تقدس و پاکی.....
- ۹۷..... سبب پنجم.....
- ۱۲۴..... اسبابی که مایه افزایش محبّت خداوند است.....
- ۱۳۰..... کسب معرفت از راه مخلوقات الهی.....
- ۱۳۹..... شناخت از راه اضداد.....
- ۱۴۱..... خدای متعال از شدت ظهور، پنهان است.....
- ۱۴۳..... شوق به خداوند.....
- ۱۴۹..... مناجات حضرت داود عليه السلام.....
- ۱۵۰..... نشانه‌های اهل محبت.....
- ۱۵۴..... توصیه‌های خداوند به داود عليه السلام.....
- ۱۵۷..... محبّت خداوند نسبت به بندگانش و معنای آن.....
- ۱۶۴..... نشانه محبت خدا به بنده.....
- ۱۶۵..... نشانه‌های محبّت بنده نسبت به خداوند.....

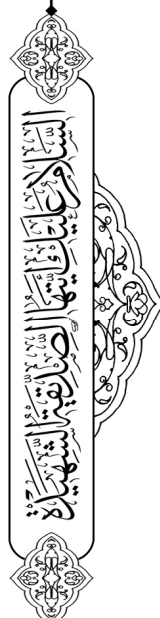


❁ فهرست مطالب ❁

- ۱۷۱..... مشارکت غیر در محبت خدا.
- ۱۷۵..... تفاوت درجات اهل بهشت.....
- ۱۷۹..... نشانه‌های اهل محبت.....
- ۱۸۳..... تظاهر به محبت خداوند.....
- ۱۹۰..... انبساط و تجرّی که ثمره غلبه انس است.....
- ۱۹۳..... خشنودی و خشم خدا نسبت به افراد مختلف.....
- ۲۰۰..... رضا به قضای الهی.....
- ۲۰۱..... فضیلت رضا.....
- ۲۰۳..... فرق رضا و خشنودی.....
- ۲۰۸..... حقیقت رضا.....
- ۲۱۴..... دعا کردن انسان را از مقام رضا بیرون نمی‌برد.....
- ۲۲۱..... گریز از محل ارتکاب گناه، مضرّ به مقام رضا نیست.....
- ۲۲۵..... **حب محمد و آل محمد علیهم‌السلام اصل دین است.....**
- ۲۲۸..... جایگاه برائت و لعن در فرهنگ اسلامی.....
- ۲۳۰..... عذاب غاصبین خلافت.....
- ۲۳۵..... **محبت حضرت زهرا علیها‌السلام و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.....**
- ۲۳۷..... فواید دوستی فاطمه علیها‌السلام.....
- ۲۳۸..... رقعۀ آزادی.....
- ۲۴۲..... **کتاب و عترت.....**
- ۲۴۳..... طرح یک سؤال.....
- ۲۴۴..... مودت از بی معرفت.....
- ۲۴۷..... **محبت، اجر رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.....**
- ۲۴۷..... مردم و اهل بیت علیهم‌السلام.....
- ۲۴۹..... سؤال پس از مرگ.....
- ۲۵۰..... فرهاد میرزا.....
- ۲۵۲..... **محبت محمد و آل محمد علیهم‌السلام در کلام شافعی.....**
- ۲۶۱..... حبیبۀ خدا.....

کریمه

- کریمه ۲۶۵
- فاطمه زهرا علیها السلام از دیدگاه قرآن و وحی ۲۶۷
- حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۷۴
- علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام ۲۷۹
- حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۸۳
- فاطمه علیها السلام را بیشتر بشناسیم ۲۸۵
- حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از دیدگاه ائمه معصومین علیهم السلام ۲۸۸
- حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در اقوال صحابه ۲۹۴
- جایگاه صحیفه فاطمه علیها السلام ۲۹۹
- شب نزول صحیفه ۳۰۳
- محتوای صحیفه فاطمه علیها السلام ۳۰۳
- مصحف فاطمه، نزد ائمه علیهم السلام ۳۰۷
- «جامعه» چیست؟ ۳۰۸
- آگاهی جابر از صحیفه: ۳۰۹
- بانوی کرامت و شرافت، در سخنان امام خمینی ره ۳۱۱
- اسوه زنان در رفتار خانوادگی ۳۱۲
- زهرا علیها السلام جلوه تمام هویت انسانی ۳۱۳
- حضور در مبارزات و ایستادگی در مقابل ظلم ۳۱۴
- الگوپذیری از سخاوت فاطمی ۳۱۵
- الگوی کامل در کلام بنیان گذار انقلاب ۳۱۶
- آیت الله جوادی آملی و بانوی کرامت و شرافت ۳۱۸
- رهاورد دین برای انسانها ۳۱۸
- نزدیکی حضرت زهرا علیها السلام به مقام نبوت در اندیشه الهی و نبوی ۳۱۹
- بازیابی به مقام حجیت و عصمت ۳۲۰
- حضرت زهرا علیها السلام شافع و هادی در صحنه قیامت ۳۲۲
- نعمت‌های ویژه نائلان به مقام (محمود) ۳۲۳
- برخورداری حضرت زهرا علیها السلام از مراتب ملکوتی، افتخاری برای زنان ۳۲۶



❁ فهرست مطالب ❁

- ۳۲۶..... نعمت والای شفاعت حضرت زهرا علیها السلام در قیامت.....
- ۳۲۷..... معطر شدن به رائحه دل انگیز استغفار، شرط طی راه اولیای خدا.....
- ۳۲۸..... کرامت‌های معنوی حضرت فاطمه علیها السلام.....
- ۳۳۰..... **در فضیلت کرامت و بخشندگی**.....
- ۳۳۸..... داستان‌هایی از سخاوت و بخشش.....
- ۳۴۷..... در نکوهش بخل.....
- ۳۵۵..... سخنان بزرگان.....
- ۳۵۸..... داستان‌هایی از افراد بخیل.....
- ۳۶۰..... شرح ایثار و فضیلت آن.....
- ۳۶۵..... حدّ بخشندگی و بخل و حقیقت آنها.....
- ۳۷۱..... نتیجه گیری.....
- ۳۷۳..... درمان بخل.....
- ۳۷۷..... مال، خودش را می خورد.....
- ۳۷۸..... وظایف بنده نسبت به مال خود.....

علیمه

- ۳۸۳..... **علیمه**.....
- ۳۸۵..... **مناقب فاطمه زهرا علیها السلام**.....
- ۳۸۵..... ۱. پیدایش فاطمه علیها السلام.....
- ۳۸۷..... ۲. شباهت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.....
- ۳۸۷..... ۳. ایمان و کمال.....
- ۳۸۸..... ۴. علم فاطمه علیها السلام.....
- ۳۸۹..... علم سرشار.....
- ۳۹۱..... ۵. لباس بهشتی.....
- ۳۹۲..... ۶. مائده آسمانی.....
- ۳۹۳..... ۷. همسر علی علیه السلام.....
- ۳۹۳..... ۸. محبت فاطمه علیها السلام.....
- ۳۹۴..... فاطمه محدّثه.....
- ۳۹۵..... خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام.....

- ۳۹۹ نمونه‌هایی از علم غیبی فاطمه علیها السلام
- ۳۹۹ ۱. خبر از مصائب آینده
- ۳۹۹ ۲. خبر از شهادت امام حسین علیه السلام
- ۴۰۰ ۳. خبر از شهادت خویش
- ۴۰۴ ابعاد علمی و عملی شخصیت حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۰۴ فاطمه زهرا علیها السلام همتای قرآن در مقام حدوث و بقاء
- ۴۰۶ طلوعه آسمانی پیدایش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۴۰۷ همراهی حضرت زهرا علیها السلام با قرآن در نشئه دنیا
- ۴۰۷ راه‌های ارتباط حضرت زهرا علیها السلام با قرآن
- ۴۰۹ همتایی حضرت زهرا علیها السلام با قرآن در زوال ناپذیری
- ۴۱۰ سوره «کوثر» گواه بر زوال ناپذیری حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۱۱ پیام‌های سوره «کوثر»
- ۴۱۲ عصمت، محور حجیت حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۱۳ سر حجیت حضرت زهرا علیها السلام بر ائمه علیهم السلام
- ۴۱۳ انقطاع وحی تشریحی و باقی بودن وحی تسدیدیه
- ۴۱۴ ضرورت تأسی به حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۱۵ عظمت شخصیت حضرت زهرا علیها السلام همتایی با امیرمؤمنان علی علیه السلام
- ۴۱۶ همتایی در مراتب علمی
- ۴۱۷ پاسخ به شبهه ملحدان در خطبه امیرمؤمنان و فاطمه زهرا علیها السلام
- ۴۱۹ سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام
- ۴۲۲ (۱) مفهوم فاطمه علیها السلام
- ۴۲۴ (۲) فاطمه زهرا علیها السلام کانون عاطفه و محبت
- ۴۳۱ تشکیل خانواده
- ۴۳۴ فضیلت علم و دانش
- ۴۳۴ الف: قرآن کریم
- ۴۴۰ گفتار دانشمندان در فضیلت علم
- ۴۴۶ احادیث نبوی در فضیلت علم
- ۴۴۶ الف: از طریق عامه



❁ فهرست مطالب ❁

۴۵۰..... فصل

۴۵۸..... ب - از طریق خاصه

۴۶۴..... فصل

۴۷۲..... شواهدی از کتب پیشین

۴۷۴..... فصل

۴۸۰..... غزالی و شواهد عقلی

۴۸۴..... دیدگاه مرحوم فیض کاشانی

۴۸۸..... کلمات نورانیه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

شفیعه

۵۰۱..... شفیه

۵۰۳..... فراتر از وهم

۵۰۴..... شفاعت گسترده شفیه روز محشر

۵۰۶..... کوفه کوچک

۵۰۹..... مقام شفاعت حضرت صدیقه کبری علیها السلام

۵۱۵..... شفاعت حضرت زهرا علیها السلام

۵۱۸..... بدر الدجای اسلام

۵۱۹..... شفاعت در قرآن کریم

۵۱۹..... آیات و روایات در باب شفاعت عبارتند از:

۵۲۰..... مقدمه

۵۲۲..... اهمیت و ضرورت شفاعت

۵۲۲..... معنای لغوی شفاعت

۵۲۳..... آیات مربوط به شفاعت

۵۲۴..... روایات مربوط به شفاعت

۵۲۷..... اخبار اهل سنت

۵۲۷..... اخبار شیعه

۵۲۹..... جمع بندی

۵۲۹..... شفاعت از چه کسانی صادر می شود؟

۵۳۴..... چه گروهی از شفاعت بهره مند می شوند؟

- ۵۳۵..... چه گروهی از شفاعت بی بهره‌اند؟
- ۵۳۸..... نتیجه گیری
- ۵۳۹..... **انکار شفاعت در قرآن**
- ۵۳۹..... دیدگاه علامه طباطبایی (ره)
- ۵۴۰..... اثبات شفاعت در دسته‌ای دیگر از آیات قرآن
- ۵۴۳..... طریق جمع بین دو دسته آیات
- ۵۴۴..... اثبات شفاعت برای غیر خدا، به اذن خدا
- ۵۴۶..... ۱. شفاعت چیست؟
- ۵۵۰..... شفاعت تکوینی و تشریحی
- ۵۵۶..... ۲. اشکال‌هایی که در مسئله شفاعت به نظر می‌رسد
- ۵۵۷..... اشکال اول [مخالفت شفاعت با حکم اولی خداوند]
- ۵۵۷..... ما این اشکال را دو جور پاسخ می‌دهیم
- ۵۵۹..... اشکال دوم [مخالفت شفاعت با سنت الهیه - نقض غرض - ترجیح بلا مرجح]
- ۵۶۲..... اشکال سوم [شفاعت مستلزم دگرگونی در علم و اراده خداست که محال است]
- ۵۶۵..... اشکال چهارم [وعدۀ شفاعت دادن باعث جرأت مردم بر معصیت می‌شود]
- ۵۶۸..... اشکال پنجم: [هیچ یک از عقل و کتاب و سنت دلالت بر شفاعت نمی‌کنند]
- ۵۷۲..... اشکال ششم [قرآن کریم دلالت صریح بر رفع عقاب به وسیله شفاعت ندارد]
- ۵۷۳..... اشکال هفتم [آیات مربوط به شفاعت از تشابهات‌اند و باید مسکوت گذاشته شوند]
- ۵۷۳..... ۳. شفاعت در باره چه کسانی جریان می‌یابد؟
- ۵۸۰..... ۴. شفاعت از چه کسانی صادر می‌شود؟
- ۵۸۶..... ۵. شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟
- ۵۸۶..... ۶. شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟
- ۵۹۰..... **روایاتی در باره شفاعت و شفعا**
- ۵۹۵..... **امید بخش‌ترین آیه قرآن**
- ۵۹۸..... معنی رضا در آیه کریمه ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾
- ۶۱۱..... **چشم و چراغ آفرینش**

مقدمه

کتاب فاطمه تجلیگاه انوار آفرینش برگ زرینی است از استاد ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر برهانی که به بررسی پاره‌ای از القاب و اسماء و کنیه‌های حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام پرداخته است.

آنچه در این مجلد تقدیم خوانندگان محترم می‌گردد بخشی از تاریخ پر فراز و نشیب زندگانی شهیده راه ولایت حضرت زهرا علیها السلام است که قلب و روح خواننده را به درد می‌آورد و یادآور مصیبت‌ها، رنج‌ها و عظمت‌های بانوی بزرگ اسلام است. رنج بی‌پایانی که ادامه تاریخ تشیع هم‌چنان گرفتار آن بوده و پیکره اسلام و شیعه را رنجور نموده است.

فاطمه زهرا علیها السلام در مدت عمر با برکت خود به بهترین وجه به معرفی اسلام و انسانیت و شرافت پرداخت و با یک برنامه‌ریزی صحیح ظلم و ظالمین را معرفی و درس ظلم‌ستیزی و حق‌گرایی را به طور زنده و عملی تقدیم بشریت نمود. شیعیان و فرزندان زهرا علیها السلام تا قیام فرزند برومندش حضرت مهدی علیه السلام با چشمانی پر از اشک و قلبی مالا مال از حزن و اندوه در انتظار منتقم حقیقی مظلومین جهان لحظه شماری می‌کنند.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ

قم - انتشارات بیت الاحزان

حبیبہ

امام حسن عسکری علیہ السلام:

اللهم صلّ علی الصدیقة فاطمة الزکیه
حبیبه حبیبک و نبیک و امّ احبّائک و اصفیائک

پروردگارا! درود فرست بر حضرت

فاطمه صدیقہ، زکیه و دوست دوست

تو و پیامبر تو و مادر دوستان تو و

برگزیدگان تو

حبیبه

فاطمه علیها السلام حبیبه حق است. این تعبیر که در روایات ما وارد شده است، دارای معانی عمیقی است که کمتر به آن توجه شده است. در قیامت بنابر روایات اصیل مان، پروردگار عالم به حضرت زهرا علیها السلام خطاب می‌کند: (یا حبیبتی!)^۱ این عکس آن جمله دعای کمیل است. در دعای کمیل، امیرمؤمنان علیه السلام خدا را حبیب خطاب می‌کند و می‌گوید: (یا حبیب قلوب الصادقین!). اما در قیامت خدا به زهرا علیها السلام می‌گوید: ای حبیبه من که این عکس آن جمله است.

پیش خدا چه چیزی ارزش دارد؟ قیافه ظاهری، یا وزن و قد و رنگ و امثال اینها؟ خیر، آنچه پیش پروردگار ارزش دارد. فقط واقعیات وجود انسان است که رنگ بی‌نهایتش در خودش می‌باشد؛ چون عبدی را متصل به خودش در صفات، در فعل، در اخلاق می‌بیند، او می‌شود محبوب پروردگار:

(یا حبیبتی!): حبیبه من! تمام درهای بهشت بر روی تو باز است. از هر دری می‌خواهی وارد شو. انگار، خدا به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌خواهد بگوید،

۱. شیخ صدوق، امالی، تحقیق موسسه بعثت، ص ۶۹.

۲. بخشی دیگر از متن مورد نظر روایت که امام باقر علیه السلام آن را از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند. چنین است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا كان يوم القيامة تقبل ابنتي فاطمه ... فاذا النداء من قبل الله جل جلاله: يا حبیبتی و ابنه حبیبی! سلینی تعطی، و اشفعی تشفعی، فوعزتی و جلالی لاجازنی ظلم ظالم. فتقول: الهی و سیدی! ذریتی و شیعی و شیعه ذریتی، و محبی و محبی ذریتی. فاذا البداء من قبل الله جل جلاله: این ذریة فاطمه و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها؟ فیقبلون و قد أحاط بهم ملائکه الرحمه، فتقدمهم فاطمه حتی تدخلهم الجنة.»

این هشت بهشت ملک تو است، برو و داخل شو، دختر با عظمت پیغمبر صلی الله علیه و آله به امر خدا حرکت می کند. وقتی که نزدیک در بهشت است (حالا این دری که می گویم، در اصطلاحی نیست؛ این در، مقام و مرتبه است) وقتی به آن جا می رسد، بر می گردد به طرف محشر و می ایستد.

حیب با محبوبش گفت و گو می کند: دختر پیغمبر! همه درها که اکنون بر روی تو باز است، پس چرا نرفتی؟ حضرت زهرا علیها السلام می گوید: خدایا! من دل تنها رفتن به آنجا را ندارم؛ یعنی اگر بروم، خوش نیستم.

خدا می گوید: پس با چه کسی می خواهی بروی؟

می گوید: خدایا! با هر که در دنیا از نظر قلب، عمل و چشم، با ما در ارتباط بوده؛ قلبش محبّ ما بوده. چشمش گریان برای من و بچه هایم بوده. عملش هم در حدّ خودش هماهنگ با من بوده است.

خطاب می رسد: من عددی برایت نمی گذارم، هر کسی را می خواهی صدا کن. آن وقت، میلیون ها نفر با یک ندای ای پیروان ما و محبین ما و گریه کنندگان بر ما! من منتظر شما هستم که با شما به بهشت بروم؛ بیایید! و هم آنها راه می افتند.

اگر بگویید: پس دادگاه های ما چه می شود؟ می گویم: گریه کن. عاشق و فرد عامل که دادگاه فوق العاده ای ندارند. دادگاهی شدن را هم به شما می بخشند. چون مگر شما آلوده به گناهان کبیره اید که نگهتان دارند، یا آلوده به ریا، شراب، قمار، ظلم بوده اید. و یا حق را ناحق کرده اید که شما را نگه دارند؟ ما لغزش داریم، اما این لغزش ها کم است؛ همان گونه که امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه متقین در وصف آنان می گوید: (قلیلا ذلله)^۱ و اصلا با رحمت و کرم خدا سازگار نیست که برای یک لغزش کم بگوید، فرد را نگهش دارید؛ زنجیرش کنید؛ برایش دادگاه

۱. نهج البلاغه، ص ۱۹۹. خطبه حضرت در وصف متقین و مومنان.

تشکیل بدهید. در دنیا دادگاه‌ها این کار را نمی‌کنند؛ به طرفین دعوا می‌گویند، بروید از هم بگذرید. آن وقت خدا برای لغزش کم، سخت‌گیری می‌کند؟ فقط گریه خالی مُحَبِّی، عاملی و گریه کننده‌ای، خار لغزش‌ها را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

آن وقت همه راه می‌افتند. وقتی همه نزدیک بهشت آمدند، فاطمه زهرا علیها السلام می‌گوید: شما وارد شوید، من تا نفر آخرتان در بهشت نروم، خودم نمی‌آیم. یعنی شما در بهشت مهمان آثار آن‌هایی هستید که در وجودتان ظهور کرده؛ یعنی هر کس از این امت در بهشت برود، سر سفره امیرالمومنین علی علیه السلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نشسته است. نگوید متعلق به خودم است. اگر آن‌ها نبودند، ما نه به خدا راه داشتیم، نه به بهشت. این دو رکعت نمازی را هم که امروز به ما اجازه دادند بخوانیم والله قسم، به خاطر گل روی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به ما اجازه دادند، ما خواندیم. این نماز ما هم متعلق به گل روی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود. آن روزه ماه رمضان ما هم متعلق به اهل بیت علیهم السلام است. آن حج ما هم متعلق به اهل بیت علیهم السلام است. این اشک چشمان ما هم متعلق به اهل بیت علیهم السلام است. ما چیزی از خودمان نداریم، آن‌ها را در دنیا به ما کریمانه می‌پردازند و فردای قیامت هم به صورت بهشت همین پرداخت‌ها ظهور می‌کند.

آنچه گفته شد، معنای بلد طیب بود: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾^۱ باغبانی مثل خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله دانه‌های ملکوتی را به صورت قرآن در زهرا علیها السلام قرار داد. خداوند این دانه‌ها را با علم، رحمت، کرم، لطف، فضل و احسانش شکافت. چه گل‌هایی، و چه محصولاتی، از شکافته شدن این دانه‌ها به وجود آمد. تمام

نمازها و روزه‌های حضرت فاطمه زهرا عليها السلام همین: ﴿يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾^۱ بود. نبات‌ها و رویدنی‌ها گوناگون بود و یکی از رویدنی‌های وجود این بلد طیب، حسن، حسین و زینب عليها السلام است. این‌ها درخت این زمینند، آنجا هم خدا باز مثل می‌زند:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۲.

برای این که قوت بین دو زمین پاک را بتوانید اندازه بگیرید، باز باید به قرآن مراجعه کنید. حضرت مریم عليها السلام هم بلد طیب بود. فقط یک عیسی عليه السلام از او به وجود آمد. عیسی عليه السلام هم هیچ فرزندی از او به وجود نیامد و در سنّ سی و سه سالگی، او را به آسمان‌ها بردند. اما از حضرت فاطمه زهرا عليها السلام، نه امام معصوم به وجود آمد. قوت و قدرت زمین را ببین. امیرمؤمنان علی عليه السلام می‌فرماید:

(... أنا زوج البتول سيدة نساء العالمين فاطمة التقيّة الزكية البرّة المهديّة،

(حبیبة) حبيب الله وخير بناته و سلالته و ريحانة رسول الله ...،

... من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل

پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده

است، دوست، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر

خداست، ریحانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ...^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَأَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بَعْدَ مَا
أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۳. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۵، روایت ۱، همچنين، ج ۳۳، ص ۲۸۳، روایت ۵۴۷ از بشارة المصطفى.

حبیبه احد، پاره تن احمد

صفا گرفت جهان چون دل رسول خدا
 خدا به ختم رسل دختری عطا فرمود
 حبیبۀ احد و پاره تن احمد
 زکیه فاطمه حورا بتول
 از آن زمان که خداوندگار داند و بس
 شب ولادت او همچو دیده احمد
 خدیجه ترک جهان را به عشق احمد گفت
 زنان مکه چه قابل برای قابله گیش
 زنان خاک کجا و مقام مولودی
 به بطن مادر، پیوسته داشت لب هایش
 سلام مادر، ای مادر حبیبه حق
 سلام مادر، ای دل ز غیر بیریده
 سلام ای به تو از دخترت هماره درود
 سلام ای که به پاداش صبر تو بر تو
 خدای عز و جل با تو دوست شد مادر
 تو از تمامی هستی گذشتی و نه عجب
 عجب مدار که هست خدا و را خواندم
 به جز خدا و رسول و ائمه پی نبرد
 خدای یکتا باید کند ثنای کسی
 پیمبری که همه عالمش فدا، فرمود
 خدا نمود ثنایش به دهر و کوثر و قدر

به یمن عید بزرگ ولادت زهرا
 که بوده پیشتر از چار امّ و هفت آبا
 یگانه کفو علی مام یازده مولا
 امینه طاهره زهرا محدثه عذرا
 لوی عصمت او بوده و بود بر پا
 دل وجود ز ماه رخس گرفت ضیا
 که گشت مادر ام الائمه النجبا
 که از بهشت رسیدند مریم و لعیا
 که جسم و روحش آمد ز عالم بالا
 سخن ز سر خداوند قادر توانا
 سلام مادر، ای همسر رسول خدا
 سلام مادر، ای کرده با خدا سودا
 سلام ای به لب از شوهرت همیشه ثنا
 خدای داده حبیب و حبیبه خود را
 چه غم اگر که شدی بین دوستان تنها
 که ذات حق به تو بخشید هستی خود را
 که هر چه هست بدو یافته بنا و بقا
 کسی به جاه و جلال و حقیقت زهرا
 که قامت نبوی در حضور اوست دو تا
 به چون تو فاطمه، جان رسول باد فدا
 نبی ستوده وجود و را به صبح و مسا

زهی به دامن پاک شهید پرور او
 شنیده‌ای که شب میهمانی‌اش آورد
 شنیده‌ای که چو مرغی که دانه برچیند
 شنیده‌ای که نبی از ملال اوست ملول
 شنیده‌ای که برای شفاعت امت
 شنیده‌ای که اگر پا به حشر نگذارد
 شنیده‌ای که اگر فاطمه نبود، نبود
 چنانکه که سر خدا در ضمیر او مخفی است
 من و فضایل او مور و جبهه خورشید؟
 خدای باید و پیغمبر و ائمه و بس
 نبی به وجد که این است این سلاله من
 نماز مفتخر از او که اوست جان نماز
 فلک به پای نبی بوسه زن، نبی به ادب
 زهی به بذلش کاندلر شب عروسی کرد
 زهی به شرمش کاندلر حضور فخر بشر
 هماره مانده از او این سخن که زینت زن
 نه هیچ دیده نامحرمی به او نگرد
 اگر سپهر شود لوح و نخل‌ها همه کلک
 و گر که خلق نویسند تا صف محشر
 ز پا فتاد ولی لحظه‌ای ز پا ننشست
 به خون پاک شهیدان راه حق سوگند
 ز صبر اوست اگر تا ابد به عز و جلال
 مگر نه مادر اول شهید راه علیست
 مگر نه فاطمه آنی جدا نشد ز علی
 به خون میثم، (میثم)، که پیروان علی

که افتخار به آن داشت سید الشهدا
 امین وحی خداوند از بهشت غذا
 به روز حشر کند دوستان خویش جدا
 شنیده‌ای که خدا با رضای اوست رضا
 رسول، فاطمه را میزند به حشر صدا
 برات عفو به دستی نمیرسد فردا
 برای حیدر، کفو به عالم دنیا
 جلال اوست به ملک وجود ناپیدا
 لب و مناقب او گاه و ژرفی دریا؟
 که در ثنائیش، حق سخن کنندادا
 خدا به فخر که این است این حبیبه من
 دعاست معتبر از او که اوست روح دعا
 به دست بوسی زهرا قیام کرده ز جا
 به پیر سائله‌ای جامه زفاف عطا
 کشید دامن و از چشم کور کرد حیا
 همان بود که ز پاکی و عصمت و تقوی
 نه او به جانب مردی نظر کند به خطا
 و گر هماره مرکب بجوشد از دریا
 ثنای فاطمه نتوان کند کسی انشا
 قیام کرد به یاری رهبرش تنها
 که هست فاطمه در پایداری اسوه ما
 برند نام نبی را فراز مازنه‌ها
 و یا نگشت خود اول شهیده مولا
 مگر نه فاطمه سازش نکرد با اعدا
 ز خط فاطمه آنی نمی‌شوند جدا

صلوات بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

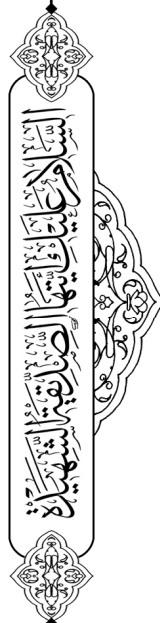
(این صلوات منقول از امام حسن عسکری علیه السلام است):

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صلّ على الصّديقة فاطمة الزكية حبيبة حبيبك و نبيك و ام
احبائك و اصفيائك التي انتجبتها و فضلتها و اخترتها على نساء
العالمين اللهم كُن الطالب لها مَنْ ظلمها و استخف بحقّها و كُن
الثائر الله بدم اولادها اللهم و كما جعلتها ام ائمة الهدى و حليلة
صاحب اللواء و الكريمة عند الملاء الاعلى فصل عليها و على
امها صلوة تكرم بها وجه ابها محمد صلوات الله عليه و تقرّ بها عين ذريتها و
ابلغهم عنى فى هذه الساعة افضل التحية و السلام.^۱

خدایا! درود بفرست بر بانوی صدیقه، فاطمه‌ی پاکیزه صالحه،
که اوست حبیبه‌ی تو و پیامبرت (رسول خدا صلوات الله علیه) و مادر
اولیاء، و برگزیدگان تو (امامان معصوم علیهم السلام) آن بانوئی که
برگزیده‌ای و برتری داده‌ای و انتخاب کرده‌ای او را بر زن‌های
جهانیان، خدایا تو داد او را از ستمگانش بستان و از کسانی که
حق او را سبک شمردند بازخواست نما، و خونخواه خون

فرزندان او باش. خدایا! همچنانکه او را مادر امامان هدایت و همسر صاحب لواء (علیه علیه السلام)، و بزرگوار در نزد ملاً اعلی (ملائکة الله) مقرر داشتی، پس درود بفرست بر او و بر مادرش (خدیجه کبری) آن درود و صلواتی که بوسیله آن کرامت و آبروی افزون دهی پدرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله را و آن درود و صلواتی که روشن گردانی چشم‌های ذریه او را، و برسان به آنان از طرف من در این وقت بهترین تحیت و سلام را.^۱



حبیبه خدا منم

منم که عصمت الله و، به ساق عرش زیورم

حبیبه خدا منم، حباب نور داورم

رضای من رضای او، ولای من ولای او

که من ولیة الله و زهر بدی مطهرم

علی است نفس احمد و حقیقت محمدی

منم که بضعة النبی و با علی برابرم

به تخت اقتدارشان، نشسته‌ام کنارشان

به تاج افتارشان، یگانه است گوهرم

به جز محمد و علی، که نور ما بود یکی

ز انبیاء و اولیاء خدا نموده برترم

نبی چو گفت بر ملاء اگر نبود مرتضی

ز اولین و آخرین کسی نبود همسرم

علی شهاب ثاقب و منم فروغ زاهری

به اوج عصمت و حیا، به هر زمان منورم

نهال عشق ایزدی، بهار حسن سرمدی

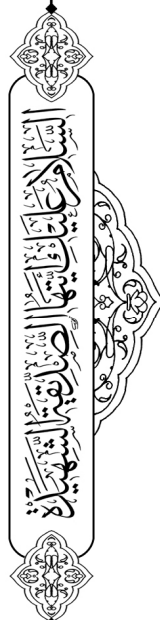
شکوفه محمدی، عطای رب و کوثرم

حسین با حسن مرا، دو گوشوار زینتند

علی است طوق گردنم، محمد است افسرم

فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد ششم)

محمد و علی و من، چو اصل و ام خلقتیم
منم که باب خویش را، درین مقام مادرم
فدک چه جلوهای کند، به پیشگاه دولتم
که مالکیت جنان، به کف بود چو حیدرم
علیه غاصب فدک، از آن قیام کرده‌ام
که راه پر جهاد حق، نشان دهم به دخترم
«حسان» بود مودت رسول و آل مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
امید برزخ من و، پناه روز محشرم



منزلت فاطمه زهرا علیها السلام

یکی از دشوارترین مسائل آنست که بخواهیم برای منزلت و قرب فاطمه زهرا علیها السلام نزد رسول خدا، حدی تعیین کنیم و صحیح‌تر آنکه بگوئیم زبان و قلم را آن‌چنان قدرتی نیست که بتواند از عهده‌ی این کار برآید لذا مطلب را مختصر نموده و گوئیم:

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مکان پهناوری از قلب پدر خویش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خود اختصاص داده و در کشور وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین موقعیت از آن وی بود.

نبی مکرم صلی الله علیه و آله فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را دوست می‌داشت، ولی نه محبتی مانند محبت پدران به دخترانشان. به عبارتی دیگر احترام نهادن رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دخت خویش، علاوه بر انگیزه‌ی باطنی و فطری یعنی محبت ورزیدن پدر به فرزند، همراه با تعظیم و تکریمی بود که از بزرگی مقام صدیقه طاهره علیها السلام منشا می‌گرفت آن‌گونه که نمی‌توانیم به هیچ وجه در عالم این چنین محبتی را از پدری نسبت به دخترش سراغ بگیریم.

و باز تکرار می‌نمائیم که احترام نهادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به دختر عزیزش صرفاً منبث از عاطفه‌ی پدری نبود، بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دخت خویش به دید عظمت و بزرگی می‌نگریست، زیرا که در وی مواهب و مزایا و فضائل فراوانی را مشاهده می‌نمود. و نیز احتمال می‌رود که اساساً نبی گرامی صلی الله علیه و آله مامور

به احترام نهادن و تجلیل از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود و هیچ فرصت و موقعیتی را برای ارائه این قصد و ماموریت از دست نمی‌دادند و در مواقع فراوان به مقام و منزلت و مکان این بزرگوار نزد خدای تعالی و رسولش شهادت می‌داد.

و این در صورتی بود که می‌دانیم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی به میزان یک دهم این مقدار تجلیل و احترام نسبت به دیگر دخترانش ملاحظه و مشاهده و یا شنیده نشده است.

به نظر می‌رسد که این اظهار محبت‌ها و تکریم‌ها از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه‌ی زهرا به آن علت بود که مقام و موقعیت صدیقه طاهره علیها السلام برای مردم نزد خدا و رسولش شناسانده شود. زیرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست به زودی بر سر دختر عزیز او انواع ظلم‌ها و ضدیت‌ها و آزارها و هتک حرمت‌ها خواهد آمد و از آنجا که پیامبر مکرم می‌خواستند حجت را بر مردم تمام نمایند، تا در این زمینه برای هیچ‌کس عذر و بهانه‌ای باقی نماند. به همین سبب تا این حد دختر عزیز خویش را اعزاز و اکرام می‌فرمودند.

لازم می‌دانیم به عنوان شاهد سخن احادیثی را که بیانگر مقام و موقعیت و منزلت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله است ذکر نمائیم:

بگو پدر

در جلد دهم بحار آمده که قاضی ابو محمد کرخی در کتاب خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند؛ وقتی این آیه نازل شد: ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾ از آن پس، از اینکه بگویم یا ابا (ای پدر جان) خودداری کردم، و ایشان را به رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب می‌کردم. پس یکبار و دوبار و سه بار

وقتی ایشان را با لفظ رسول الله ﷺ صدا کردم، از پاسخ دادن خودداری فرمودند. سپس به من روی کرده و فرمودند: فاطمه جان، این آیه درباره‌ی تو و خانواده‌ی تو و نسل تو نازل نگردیده، زیرا که تو از منی و من از تو. این آیه درباره‌ی جفاکاران و اهل خشونت و سختی از قریش یعنی انسان‌های خودخواه و متکبران، نازل گردیده. پس فاطمه جانم، به من بگو پدرم، زیرا که این سخن قلبم را احیاء کرده و خدا را راضی می‌گرداند.

عایشه گوید: کسی را در سخن گفتن به رسول خدا ﷺ شبیه‌تر از فاطمه‌ی زهرا ﷺ پیدا نکردم و هر هنگام که صدیقه زهرا ﷺ بر پیامبر ﷺ وارد می‌شدند، رسول گرامی به وی خوش آمد گفته و دستش را می‌بوسید و او را در مجلس خود می‌نشاند. و نیز هر وقت که پیامبر بر فاطمه ﷺ وارد می‌شدند بانوی بزرگوار اسلام پیش پای پدر برخاسته و خیر مقدم می‌گفت و دو دست رسول خدا ﷺ را می‌بوسید.

بزل هر وی از جناب حسین بن روح^۱ سوال می‌کند که پیامبر خدا ﷺ چند دختر داشت؟ جواب دادند چهار دختر. سوال کرد: کدامیک از آنان برتر بودند؟ پاسخ داد: فاطمه ﷺ. سوال کرد: چرا در حالی که او از همه دختران پیامبر کم سن و سال‌تر بود و از نظر مصاحبت به پیامبر کم‌ترین زمان و بهره از آن وی بود چگونه و به چه علت از همه‌ی دختران رسول خدا ﷺ افضل بود؟ جواب داد: به خاطر دو خصلتی که پروردگار عالم وی را به آن دو خصلت مختص گردانده بود:

۱. از پیامبر خدا میراث‌ها برده بود.
۲. نسل پیامبر خدا از او بود و پیامبر این ویژگی را به وی نبخشید مگر به

۱. حسین بن روح نوبختی یکی از نواب اربعه امام زمان ﷺ است.

لحاظ فزونی خلوصی که در نیت حضرت صدیقه طاهره سراغ یافت. در کتاب مقتل الحسین خوارزمی از حدیث نقل شده که: رسول خدا نمی‌خواستند مگر آنکه صورت فاطمه را غرق بوسه می‌فرمودند.

عبدالله بن عمر می‌گوید: نبی مکرم صلی الله علیه و آله سر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را می‌بوسید و می‌فرمود؛ پدرت فدای تو باد. و وقتی بر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام وارد می‌شدند و ایشان می‌خواست به احترام پدر از جای خود برخیزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند تکان مخور و به همان حالتی که هستی باش.

و در روایت دیگری است: فاطمه جانم، پدر و مادرم فدای تو باد. قندوزی از عایشه نقل می‌کند که: هرگاه پیامبر از مسافت باز می‌گشتند زیر گلوی صدیقه‌ی طاهره علیها السلام را می‌بوسیدند و می‌فرمودند از وی بوی بهشت استشمام می‌کنم.

در کتاب ذخائر العقبی طبری نقل شده که عایشه گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گلوی فاطمه علیها السلام را می‌بوسیدند. و در روایتی دیگر است که عایشه گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله کاری کردی که قبلاً هیچگاه انجام نمی‌دادی، فرمودند: ای عایشه من هرگاه مشتاق استشمام بوی بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بوسم.

برترین زن عالم

با احادیثی صحیح و مورد قبول شیعه و سنی که در سطرهای زیرین بیان خواهیم نمود، این امکان را خواهیم یافت که علل و عوامل علاقه‌ی رسول خدا را به فاطمه و نیز دلایل قداست و عظمت و جلالت قدر صدیقه طاهره را بدانیم:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد و

فاطمه دختر محمد و آسیه بنت مزاحم (زن فرعون) و مریم دختر عمران است.
۲. و نیز پیامبر ﷺ فرمودند: بهترین زنان عالم چهار نفرند؛ مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ﷺ

۳. و باز فرمودند: ای فاطمه تو را همین افتخار بس که در میان برترین زنان عالم یعنی؛ مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد و آسیه همسر فرعون جای داری.
احادیث سه گانه فوق، تصریح بر افضلیت این چهار زن بر تمام زنان عالم دارد. ولی تصریحی بر اینکه کدام یک از این چهار زن از سه زن دیگر برترند ندارد. خوشبختانه در این جا نیز احادیث متواتره معتبره افضلیت و برتری فاطمه زهرا را بر آن سه زن دیگر بیان می‌دارند.

لازم به ذکر است که ما در افضلیت و ارجحیت صدیقه طاهره بر کل زنان عالم هیچ گونه تردیدی نداریم و این موضوع را از موضوعات مسلم و متفق علیه می‌دانیم، زیرا که زهرای مرضیه پاره‌ی تن رسول خدا بود و احدی را نمی‌رسید که بتواند در این عزت شرافت با وی برابری کند و این نقطه نظر و مطلب مسلم را بسیاری از محدثین و علمای منصف از متقدمان و متأخران و معاصران پذیرفته‌اند. بیان برخی از آنان می‌تواند تایید کننده‌ی سخنان فوق باشد:

خنده بعد از گریه

مسروق می‌گوید:

امّ المومنین عایشه به من گفت: روزی من و دیگر زنان رسول خدا نزد او بودیم و حتی یک نفر از ما هم غائب نبود فاطمه زهرا داشت به طرف پیامبر راه می‌آمد ولی راه رفتش چنان بود که نحوه‌ی راه رفتن وی ما را به یاد راه رفتن

پیامبر می انداخت. وقتی پیامبر چشمش به او افتاد، به وی خوش آمد گفت و فرمود: دختر جان خوش آمدی. آنگاه فاطمه را در سمت راست یا چپش نشان داد و در گوش او محرمانه چیزی گفت که فاطمه‌ی زهرا گریست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که حزن و اندوه وی را مشاهده کرد برای دیگر بار سر در گوش او نهاده و چیزی گفتند که فاطمه شروع به خنده کرد. من به وی گفتم: (در میان همه زنان من بودم که از وی سوال کردم) در بین ما رسول خدا فقط تو را برای رازگوئی انتخاب کرد. آن وقت شما گریه می کنی.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شدند از فاطمه سوال کردم پیامبر چه رازی را به شما فرمودند؟ فرمودند: به هیچ وجه فاش نمی کنم. وقتی که پیامبر از دنیا رفتند به وی گفتم: اکنون که پیامبر وفات یافته حق دارم از آنچه به تو فرمودند سوال کنم. فاطمه پاسخ داد: آری اکنون دیگر گفتن آن راز مانع و اشکالی ندارد. پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بار اول فرمودند: جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می داشت ولی امسال دوبار قرآن را بر من عرضه داشته و این مطلب دلیل بر آن است که اجل من نزدیک گردیده است. پس فاطمه جان صبر و تقوی پیشه کن و فاطمه جان من قبل از تو از دنیا می روم و تو نیز به من ملحق خواهی شد. من از شنیدن این خبر همانگونه که دیدی گریه کردم وقتی که پیامبر جزع و بی تابی مرا مشاهده فرمودند، برای بار دوم مطلب دیگری به من فرمودند و آن این بود که ای فاطمه آیا خوشنود نیستی از این که سیده‌ی زنان مومنه باشی (و یا سیده‌ی زنان این امت).

در روایت بغوی است که در کتاب **مصباح السنه** نقل شده به این مضمون آیا راضی نیستی که سیده‌ی زنان باشی (به جای سیده‌ی زنان مومنه و یا سیده‌ی زنان این امت).



حاکم نیشابوری در کتاب خویش (مستدرک الصحیحین) گوید: که رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا راضی نیستی که سیده زنان عالم و سیده‌ی زنان این امت و سیده زنان مومنه باشی.

این حدیث به طرق مختلفه و با مضامین دیگر نیز بیان شده؛ مثلاً در برخی از آن‌ها آمده که سبب خنده‌ی فاطمه‌ی زهرا آن بود که پیامبر ﷺ فرمود: وی اولین نفری است که پیامبر فرمودند به وی ملحق می‌شود، و در برخی دیگر آمده که علت خنده و تبسم وی از آن روی بود که پیامبر به ایشان فرمودند: تو سیده‌ی زنان عالم هستی.

احمد بن حنبل حدیثی نقل کرده؛ که جمع بین این دو دسته احادیث است. وی از عایشه روایت می‌کند که: فاطمه زهرا علیها السلام به طرف پیامبر می‌آمدند، در حالی که راه رفتنش درست مانند راه رفتن پیامبر بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خوش آمدی دخترم آنگاه وی را در سمت راست یا چپ خویش نشانید و به او رازی را گفت که به گریه افتاد. سپس رازی دیگر به وی فرمود که خندید. عایشه گوید: هیچگاه خنده‌ای این چنین نزدیک و بدون فاصله با گریه‌ای ندیده بودم، پس از فاطمه سوال کردم که رسول خدا چه فرمود؟ پاسخ داد من راز پیامبر را فاش نمی‌کنم.

ولی بعد از آن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند مجدداً از او پرسیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه رازی را با شما در میان گذاشت. فرمود: پدرم به من گفت جبرئیل بر من قرآن را هر سال یکبار بر من عرضه می‌کرد، ولی در این سال دو بار بر من عرضه کرد و علت آن این است که مرگم نزدیک گردیده است، و تو اولین کسی هستی از خانواده‌ی من، که به من ملحق خواهی شد.

من از شنیدن این سخن پیامبر گریستم آنگاه پیامبر گرامی فرمودند: آیا راضی

نیستی که سیده‌ی زنان این امت و یا سیده‌ی زنان مومنان باشی و من هنگامی که این سخن را شنیدم خندیدم.

غضب فاطمه غضب خدا

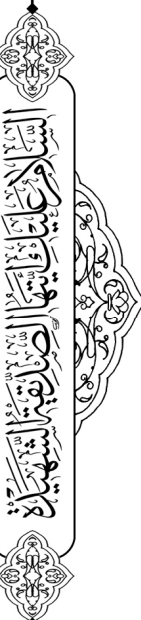
بخاری در صحیح خود جلد ۵ صفحه ۲۱ و ۲۹ نقل می‌کند: که نبی مکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: فاطمه پاره تن من است کسی که او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده.

و باز بخاری از ابی الولید روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای فاطمه خدا به غضب تو غضب ناک می‌شود و به رضایت تو راضی و هر که فاطمه را شناخت که شناخته و هر که نشناخته بداند که وی پاره‌ی تن من است، فاطمه قلب و روح من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

در میان تابعان، ابوالفرج اصفهانی در کتاب الغانی نقل می‌کند:

عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد در حالیکه نوجوانی بیش نبود و تازه موی عارض او روییده بود، پس وی را پیش خود نشاند و به او توجه کرده و نیازهایش را بر آورد. آنگاه دست برد و تکه‌ای از گوشت شکم وی را گرفت و فشرد و به نحوی که عبدالله بن حسن را به درد آورد و به وی گفت این کار را کردم تا مرا در نزد پروردگار شفاعت کنی.

وقتی که عبدالله بن حسن خارج شد مردم عمر بن عبدالعزیز را ملامت کردند و گفتند نوجوانی را چنین احترام می‌کنی. عمر بن عبدالعزیز گفت: فرد مطمئن و موثقی برایم مطلبی گفت که گوئی این سخن را من از زبان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، که فاطمه پاره‌ی تن من است هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده. و من می‌دانم اگر فاطمه زهرا زنده بود از این عملی که



من با فرزند وی انجام دادم خوشحال می شد.

پرسیدند: پس علت گرفتن گوشت شکم او چه بود و چرا به وی موضوع شفاعت را متذکر شدی؟ گفت: زیرا که احدی از بنی هاشم نیست مگر اینکه در قیامت حق شفاعت دارد و من امیدوارم که شفاعت وی در قیامت نصیبم گردد. سمهودی، بعد از نقل حدیث «فاطمه پاره‌ی تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده و هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده»، گوید: هر که شخصی از اولاد فاطمه را اذیت کند و یا نسبت به او بغض نماید خود را در معرض این خطر عظیم قرار داده است و بالعکس هر که آنان را احترام نموده و تعظیم نماید خویشتن را در معرض رضایت او قرار داده است.

سهیلی گوید: این حدیث دال بر آن است که هر که فاطمه را سب نماید کافر گردیده و هر که بر او درود فرستد همانا بر پیامبر درود فرستاده است. و چنین استنباط می نماید که اولاد فاطمه مانند خود فاطمه زهرا علیها السلام هستند، زیرا که آنان پاره‌ی تن فاطمه زهرا علیها السلام و جدا کردن و قطع نمودن شاخه از ساقه و ریشه، درست مانند آنست که شیئی را از خود جدا کرده و قطع نمایند. و این کار غیر ممکن و محال خواهد بود.

یعنی فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام مانند شاخه‌های درختی هستند که به ساقه چسبیده‌اند و جدا کردن فرزندان از مادر محال است، همانگونه که جدا کردن شاخه از ساقه غیر ممکن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه قصد مسافرت می فرمودند آخرین نفری را که ملاقات فرموده و خداحافظی می کردند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بودند، و نخستین کسی را که در مراجعت دیدار می فرمودند نیز صدیقه‌ی طاهره علیها السلام بود.

دوری از لذات دنیوی

از جمله احادیث عجیب این است که نوبتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ مراجعت فرموده است و طبق معمول به منزل فاطمه علیها السلام زهر علیها السلام رفتند و ملاحظه کردند که پرده‌ای بر در خانه نصب گردیده و حسن و حسین هم دو دستبند نقره به رسم زینت به دست آویخته‌اند. پیامبر جلو رفته ولی داخل خانه نشدند فاطمه زهر علیها السلام دانستند که علت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل خانه نشده‌اند چیست، لذا پرده را کردند و دو دستبند نقره را نیز از دستان دو فرزند دلبند خویش بیرون آوردند و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند. پیامبر پرده را از آنان گرفته و به ثوبان (یکی از خدمتگزاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله) دادند و فرمودند: ای ثوبان این پرده را ببر و به فلانکس بده زیرا اینان که خانواده‌ی منند دوست ندارم که از لذات دنیوی بهره مند شوند. ثوبان، برای فاطمه یک گردنبند و دو دستبند ارزان قیمت بخر.

این حدیث را طبرسی در مکارم الاخلاق این حدیث را با تفصیل و توضیح فراوان‌تر و نیز با اختلاف اندکی نقل فرموده‌اند، به این ترتیب:
زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه قصد سفر می‌کردند، با همه‌ی کسانی که لازم بود خداحافظی و وداع می‌فرمودند، ولی آخرین نفری را که تودیع می‌کردند فاطمه زهر علیها السلام بود، به نحوی که مسافرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره از منزل فاطمه زهر علیها السلام صورت می‌گرفت، و هنگامی هم که مراجعت می‌فرمودند. به خانه فاطمه علیها السلام وارد می‌شدند.

پس نوبتی برای پیامبر مسافرتی پیش آمده بود و در همان اوان نیز به علی علیه السلام مقداری از غنایم جنگی رسیده بود که آن را به فاطمه زهر علیها السلام داده بودند. ایشان

نیز دو دستبند نقره برای خود برداشته و پرده‌ای که بر در خانه آویخته بودند. رسول اکرم ﷺ وقتی از مسافرت برگشتند، ابتدا به مسجد رفته و آنگاه به طرف منزل فاطمه زهرا علیها السلام تشریف بردند (همان‌گونه که همیشه این کار را می‌کردند). فاطمه زهرا علیها السلام برخاسته با کمال ذوق و شوق به سوی پیامبر رفتند. پیامبر خدا نگاهی افکنده، و در دست حسنین علیهما السلام دستبندهای نقره را ملاحظه کردند و نیز پرده‌ای را بر در خانه‌ی دختر عزیزش آویخته دیدند.

رسول اکرم ﷺ کنار در نشسته و به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نظاره می‌فرمودند. فاطمه علیها السلام شروع به گریه نموده و حزن و اندوه به شدت بر ایشان غلبه یافت و چنین فرمودند؛ پدرم قبلاً با من چنین رفتار نمی‌کردند.

پس دو فرزند دل‌بند خود را صدا کرد و دو دستبند را از دست خود باز کرده و پرده را نیز از در خانه‌ی کنده، سپس دو دستبند را به دست یکی از عزیزان و پرده را به دست عزیز دیگر خویش سپرده فرمود: بروید و به جدتان رسول خدا ﷺ سلام برسانید و به وی عرض کنید ما کاری نکرده‌ایم که سزاوار سرزنش باشیم. دو عزیز دل‌بند به سوی رسول خدا ﷺ آمده و پیام مادر خود را به ایشان رساندند. پیامبر آن دو را بوسیدند و نوازش فرموده و هر یک از آن دو را روی یکی از ران‌های خود نشان‌دادند. بعد فرمان دادند که دو دستبند را شکسته و قطعه قطعه کرده و بین اهل بیت صفا تقسیم کردند زیرا که آنان فقرائی بودند که هیچ چیز نداشتند، نه خانه و منزل، و نه مال و منال. پس سزاوار چنین بود که دو دستبند در میان آنان تقسیم شود.

پدرش فدایش

این حدیث همان‌گونه که دیدید متفق علیه فریقین است و از طرق مختلفه

روایت گردیده و آنچه به نظر می آید آنکه باید درباره‌ی حدیث به مقداری که در حوصله‌ی مقال است بحث و بررسی شود زیرا که روایات حدیث نیز آنگونه که شایسته و بایسته است درباره‌ی این حدیث به تحلیل و شرح ننشسته‌اند.

پس گوییم: مقصود از پرده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آویختنش به در خانه اعتراض فرمودند مسلماً عبارت از پرده‌ای که بر پشت در خانه می‌آویزند نیست. زیرا که این چنین پرده‌ای باعث می‌شود که داخل خانه بهتر و کامل‌تر پوشانده شود. و محال است که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به آویختن چنین پوششی به غضب آمده باشند. بلکه مراد آنست که، صدیقه طاهره علیها السلام روی در خانه خویش به رسم زینت و به عنوان تزئین پرده‌ای آویخته بودند، که این نوع تزئین امروز در میان ما به نام دکور مرسوم است. و یقیناً زینتی این گونه روی درب نیز حرمتی ندارد.

ولی از آنجا که اساساً زینت و زیور با زندگی زاهدانه‌ی پیامبر و خانواده‌ی مکرم وی مناسبتی ندارد. و نبی اکرم صلی الله علیه و آله از این معنی آزرده خاطر گردیدند. اگر صحت حدیث را مسلم بگیریم، برای فاطمه زهرا علیها السلام بهتر آن بود که این پرده را در راه خدا انفاق کنند، زیرا که در آن زمان فقرا و نیازمندان و محتاجان فراوان بودند. و بر اساس یکی از برترین و بزرگ‌ترین مسائل اخلاقی اسلام یعنی ایثار، اقتضا چنین حکم می‌کرد که بانوی جهان پرده و پوشش درب را به فقرا مهاجرین ببخشد.

ابن شاهین، در کتاب مناقب فاطمه از ابوهریره و ثوبان این حدیث را با اختلاف مختصری نقل می‌کند تا اینکه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمودند پدرش فدایش باد که این کار را انجام داده آل محمد را با دنیا چه کار زیرا که آنان برای آخرت آفریده شده‌اند و دنیا به خاطر وجود و به طفیل وجود آنان خلق گردیده است.

و در روایت احمد بن حنبل آمده: پس اینان اهل بیت منند و دوست ندارم که در حیات دنیویشان از حطام دنیوی بهره برداری کنند. از این تعلیل استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ نمی‌خواستند، اجر و حظ و بهره دختر عزیزش از نعم اخروی کم شود. زیرا که گرفتاری‌ها و سختی‌های دنیا برای آنان در آخرت پاداش و بهره خواهد داشت و عوض آن‌ها را در جهان دیگر خواهند گرفت. در جلد دهم بحار مرحوم مجلسی، به نقل از تفسیر ثعلبی از امام صادق علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری آمده که فرمودند:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه‌ی زهرا را دیدند، در حالی که لباسی از پوشاک شتر بر تن داشت و به دست خود آسیا می‌کردند و فرزند خود را نیز شیر می‌دادند. اشک‌های فراوان از چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرازیر گردید و فرمودند: دختر جانم تلخی و سختی دنیا را پیشاپیش بچش تا شیرینی آخرت را پس از آن دریابی.

عرض کرد: ای رسول گرامی حضرت پروردگار! سپاس خدای بزرگ را، بر نعمت‌هایش و شکر فراوان به خاطر مواهب و آلاء و بخشوده‌هایش. پس از این گفتگو بود که این آیه نازل می‌شود: به زودی پروردگارت آن‌چنان بخششی بر تو نماید که راضی و خشنود گردی.^۱

خواننده گرامی از مجموعه‌ی این احادیث دانستی که سیده‌ی زنان عالم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نزدیک‌ترین همه‌ی انسان‌ها به رسول گرامی بودند و اتصال و ارتباط این بزرگوار به پیامبر مکرم، اتصال و ارتباط جزء به کل بود، و لذاست که می‌بینیم دوستی و عطوفت و مهربانی و علاقه بین این دو وجود شریف، و این پدر و دختر نمونه، به حد اعلی و برترین درجه رسیده بود. و درست به همین

۱. وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى [سوره ضحی، آیه ۵].

دلیل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخت گرانقدرش، برترین و مقبول‌ترین اعمال را بیاموزد و وی را به بهترین رویه‌ها راهنمایی نموده و کامل‌ترین و راقی‌ترین معارف را به وی یاد دهد.

کفالت یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله

زهرای اطهر علیها السلام نیز آن علوم الهی را از آن منبع پر جوشش گوارای زلال بنوشد، و شراب حقیقت را از محیط وحی بیاشامد، و بمکد، و قلب فراگیر و آماده و پذیرای وی از انواع حکمت‌ها را در خود گرفته، و مملو و پر از انواع و اقسام معارف گردد، و بر این کمال یابی، فهم بالای وی کمک و مساعدت و همراهی نموده، و مطالب را به بهترین وجه و صورت در خاطر بسپرد.

و لذا از پدر بزرگوارش رسول گرامی خدا مطالب فراوانی را شنیده و مسایل زیادی را از احکام و دعاها و اخلاقیات و حکمت‌ها را فراگرفتیم، که با توجه به شرایط خاص زندگی و عمر کوتاه ایشان مقداری از آن مطالب نقل و روایت گردیده است و از آن جمله در کتاب بحار الانوار از تفسیر حضرت عسکری علیه السلام نقل شده است:

زنی نزد فاطمه‌ی زهرا علیها السلام آمد و گفت: مادر ضعیفی دارم که در مورد نماز خود دچار اشتباهی گردیده و مرا به سوی شما فرستاده تا از شما مشکل را سوال نمایم. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پاسخ فرمودند. وی بار دوم و سوم آمده و سؤال خود را پرسید و پاسخ گرفت. و این عمل تا ده بار تکرار شد و باز هم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پاسخ دادند.

آن زن از این همه مراجعه شرمنده شد و گفت بیش از این شما را به زحمت نمی‌اندازم و دیگر سوال نمی‌کنم صدیقه‌ی طاهره علیها السلام فرمودند باز هم بیا و آنچه

سوال داری پرس. آیا اگر کسی را روزی اجیر نمایند که بار سنگینی را تا ارتفاعی بالا ببرد ولی در مقابل به عنوان اجر و مزد به وی صد هزار دینار طلا دهند آیا در مقابل چنین اجرتی این کار یعنی حمل بار سنگین تا ارتفاعی برایش دشوار خواهد بود؟

آن زن پاسخ داد: خیر. صدیقه‌ی طاهره علیها السلام فرمودند: من هر مساله‌ای را که پاسخ دهم بیش از فاصله‌ی بین زمین و عرش، لؤلؤ پاداش می‌گیرم پس مسلم است که تو هر قدر سوال کنی برای من هیچ‌گونه ناراحتی ایجاد نخواهد کرد. زیرا از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: روز قیامت علمای شیعیان ما محشور می‌گردند و بر آنان به میزان دانششان خلعت‌های گرانبها داده می‌شود و نیز میزان خلعت‌ها با میزان تلاشی که برای ارشاد بندگان خدا نموده‌اند مناسبت دارد تا جائی که به یکی از آنان یک میلیون زیور از نور، هدیه می‌دهند.

آنگاه منادی از سوی پروردگار ندا در می‌دهد که، ای کسانی که ایتام آل محمد را کفالت و سرپرستی کردید و ای آنانی که در هنگام نبودن پدران این ایتام (که ائمه باشند) آنان را محافظت و مراقبت می‌کردید اینان همان شاگردان شمایند همان یتیمانی که سرپرستی و نگهداریشان نمودید، و با علوم خود آنان را شاداب و با طراوت نمودید پس به مقدار علمی که به شاگردان خویش به مقدار درسی که به آن‌ها در دنیا داده بودند، خلعت می‌دهند.

حتی برخی از این شاگردان تا صد هزار خلعت می‌دهند و از سوی خدای تبارک و تعالی امر می‌شود که به معلمان دو برابر آنچه به شاگردان خود خلعت داده‌اند به وسیله ملائکه خلعت داده شود.

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمودند: ای بنده خدا، یک تار نخ از این خلعت‌های آخرتی از آنچه که خورشید بر آن بتابد یک میلیون بار با ارزش‌تر می‌باشد.

توشه اخروی

در جلد دهم بحار الانوار، از یزید بن عبدالملک نقل است که وی از پدر و پدرش از جدش یزید نقل می‌نماید که:

«بر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام وارد شدم، ابتدا سلام فرمودند، آنگاه سوال فرمودند: چه مطلبی باعث شده که به اینجا آمده‌ای؟ گفتم: برای طلب برکت آمده‌ام. فاطمه‌ی زهرا علیها السلام فرمودند: پدرم به من خبر داده هر که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا بر من سه روز سلام بفرستد خدا بهشت را بر او واجب می‌گرداند. جد یزید بن عبدالملک گوید: به ایشان عرض کردم در زمان حیات او و حیات شما؟ فرمودند: آری و حتی پس از مرگ ما.»

در کشف الغمّه علی بن عیسی اربلی، از علی علیه السلام و ایشان از فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نقل می‌نمایند که:

صدیقه‌ی طاهره علیها السلام فرمودند: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بر تو درود فرستد خدا او را می‌آمرزد، و او را به من در هر جای بهشت که باشم ملحق می‌نماید.

در کتاب دعوات راوندی از سوید بن غفله نقل شده که:

برای علی علیه السلام یک گرفتاری مالی پیش آمده بود، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و در زد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: صدای راه رفتن حبیبه ام فاطمه را از پشت در می‌شنوم، ای ام ایمن برخیز و ببین کیست؟ ام ایمن، برخاسته و در را گشود، پس فاطمه علیها السلام وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در ساعتی به سراغ من آمده‌ای که هیچ‌گاه در این ساعت‌ها سابقه نداشت به دیدن من بیائی! صدیقه‌ی طاهره علیها السلام عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طعام ملائکه در نزد پروردگار چیست؟ فرمودند: حمد و ستایش کردن.

سوال کردند: طعام ما چیست؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: قسم به آن کس که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست، یک ماه است که در منزل ما برای طبخ طعام، آتشی افروخته نشده است. ولی فاطمه جان به تو پنج کلمه یاد می‌دهم که جبرئیل آن را به من یاد داد. سوال کردند: یا رسول الله آن پنج کلمه چیست؟ فرمودند: یا رب الاولین و الاخرین یا ذا القوة المتین یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین.

فاطمه زهرا علیها السلام برگشت و علی علیه السلام سوال فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! با خود چه آورده‌ای؟ فرمودند: برای دنیا رفتم ولی توشه برای آخرت آوردم. علی علیه السلام فرمودند: خیر پیش، خیر پیش، هر چه آورده‌ای خیر است.^۱

چگونه انسان می‌تواند محبوب خداوند واقع شود؟

این سؤال را دو گونه می‌توان پاسخ داد: پاسخ اول، که مختصر است عبارتست از این که: «محبت» از ریشه «حب» به معنای دوستی است. محبت خداوند به بندگان به معنای عرفی نیست؛ زیرا لازمه این معنای عرفی، انفعال نفسانی است، که خداوند از آن پاک و منزّه است، بلکه حب خداوند به بندگان، ناشی از حب او به ذات خویش است. خداوند افعال خویش را دوست می‌دارد و چون مخلوقاتش، نتیجه فعل اویند، آنها را نیز دوست دارد.

راه‌های رسیدن به محبت الهی، چنان که در قرآن کریم، در اوصاف محبوبانش بیان کرده است راه‌هایی؛ مانند صبر، تقوا، توبه، احسان، پاکی، جهاد و مبارزه و ... است که انسان می‌تواند با پیمودن این راه‌ها و متصف شدن به این اوصاف، مورد محبت خدای متعال قرار گیرد.

پاسخ دوم؛ که مفصل‌تر است عبارتست از این که:

محبت از ریشه «حُبّ» است و در لغت به معنای دوستی، مهر و دلبستگی است. کلمه حَبّ، یعنی او را دوست داشت، بدان علاقه پیدا کرد.^۱ بنابراین، محبوب؛ یعنی دوست داشته شده.

۱. جبران مسعود، فرهنگ الرائد، ج ۲، ص ۱۵۵۱.

محبت خدا به بندگان

محبت یک رابطه وجودی است و یکی از مهم‌ترین اسباب محبت، حبّ ذات است که در هر موجودی وجود دارد. خداوند به ذات خود و کمالات خود آگاهی دارد و از این جهت به خود عشق می‌ورزد و خود را دوست دارد. همچنان که آفریده‌های خود را به جهت حب ذات دوست دارد؛ چرا که این آفریده‌ها از افعالی است که از ذات او نشأت می‌گیرد.

حب خداوند به خویش همان ادراک خیر است. خداوند از آن رو که مُدرک جمال خویش است، عاشق است. و از آن رو که ذات او مدرک است به ذات، معشوق است. و چون فعل خداوند از ذات او جدایی ندارد، آن نیز مورد محبت خداوند است. بدین معنا که خداوند افعال خویش را دوست دارد و چون مخلوقاتش، نتیجه فعل حضرتش هستند، آن‌ها را نیز دوست دارد.^۱

پس همه موجودات جهان، محبوب خداوند متعالند، لکن آنچه در این جا ما در پی آنیم، محبوب بودن انسان‌هاست به معنای خاص آن، که در ادامه بحث خواهد آمد.

برای آن که روشن شود، چگونه می‌توان محبوب خداوند واقع شد و راه رسیدن به مقام بلند حب چیست؟ ضروری است، ابتدا محبوبان خدا شناخته شوند، تا انسان بتواند با شناخت آنان راه‌های رسیدن به آن مقام را بی‌یابد و در سلک محبوبان خداوند درآید.

در قرآن کریم گروهایی معرفی شده‌اند که مورد محبت خدایند و خداوند آنان را دوست دارد. در زیر برخی از آنان به عنوان نمونه بیان می‌شود:

۱. صابران، ﴿... وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾؛^۱ خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.
 ۲. پرهیزکاران، ﴿... فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾؛^۲ خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.
 ۳. توکل کنندگان، ﴿... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾؛^۳ خداوند متوکلان را دوست دارد.
 ۴. توبه کنندگان و پاکان، ... ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛^۴ خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد.
 ۵. نیکوکاران، ﴿... وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۵ خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.
 ۶. مجاهدان، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ...﴾؛^۶ خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند.
 ۷. مجریان قسط و عدالت، ﴿... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾؛^۷ خدا عادلان را دوست دارد.
- اینها گروهی از انسان‌ها هستند که مورد محبت خدا قرار گرفته و خداوند آنان را دوست دارد.
- معنای محبت خداوند به بنده، این است که، خداوند حجاب‌ها را از قلبش

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۵. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۶. سوره صف، آیه ۴.

۷. سوره مائده، آیه ۴۲.

پاک می‌کند، تا وی با چشم دل او را ببیند، و او را برای رسیدن به مقام والای قرب الهی توان می‌بخشد، همین اراده خدا نسبت به بنده، محبت اوست. به بیان دیگر، محبت خدا عبارت است از: تطهیر باطن بنده از غیر خدا و خالی نمودن وجودش از هر مانعی که بین او و خدایش حایل و فاصله می‌شود.^۱ عرفا معتقدند؛ محبت خدا نسبت به بندگان دو گونه است:

۱. محبت ابتدایی یا امتنایی، که همان عنایت و توفیق اولی‌ای است که از جانب خداوند به برخی از بندگان تعلق می‌گیرد، که سبب توان‌مندی‌های بنده بر طاعت است.

۲. محبت ثانوی یا استحقاقی، که ثمره طاعت و اتصاف به صفاتی است که خداوند می‌پسندد، و این به دو طریق حاصل می‌شود:

الف - از راه قرب نوافل،

ب - از راه قرب فرایض.^۲

بدیهی است که یکی از نشانه‌های محبت خدا به بنده، توفیق در اطاعت اوامر و ترک نواهی اوست، و ظهور و بروز محبت خدا به بندگان، همان بروز رحمت و کرامت حضرتش به بندگان است.

راه‌های کسب محبت الهی:

این راه‌ها عبارتند از:

۱. پاک کردن قلب از حب دنیا؛ اولین گام برای ایجاد محبت و یکی از راه‌های رسیدن به محبت الهی، پاک نمودن قلب از دنیا و وابستگی‌های آن و بریدن از دنیا و حرکت به سوی خداست.

۱. شیر، سید عبدالله، کتاب الاخلاق (ترجمه)، ص ۴۱۲-۴۱۳.

۲. طباطبائی، فاطمه، سخن عشق، ص ۱۷۱.

این مهم جز با اخراج محبت غیر خدا از قلب حاصل نمی‌شود؛ چرا که قلب انسان مانند ظرفی است که تا آب را از آن خالی نکنی، ظرفیت قبول مایع دیگر را ندارد. و خداوند نیز درون هیچ کس دو قلب قرار نداده است.^۱

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «حب الدنيا و حب الله لا یجتمعان فی قلب واحد»^۲ محبت و دوستی دنیا و حب خداوند در یک قلب جمع نمی‌شوند. بدیهی است که اگر محبت خدای در درون کسی جای گیرد، محبوب وی خواهد شد. دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

۲. صبر و شکیبایی؛ صبر در برابر مشکلات، ناملایمات، مصیبت‌ها و ... یکی دیگر از راه‌های رسیدن به قرب الهی است که در قرآن و روایات بر آن تاکید فراوان شده است. از این جهت عرفا دارندگان این صفت؛ (یعنی صابران) را محبوبان خداوند دانسته‌اند.^۳

۳. پیروی و متابعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ به دلیل آیه شریفه: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴؛ بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد. — یکی از راه‌های جلب محبت الهی است.^۵

ابن عربی در وجه ارتباط بین پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محبت خدا می‌گوید: اگر خداوند پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را عامل محبت بر شمرده به آن دلیل است که

۱. شبر، سید عبدالله، کتاب الاخلاق (ترجمه)، ص ۴۱۴.

۲. ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۳۷.

۴. آل عمران، ۳۱.

۵. ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۶۳۳.

رسول ﷺ جلوه حق در آینه عالم است.^۱

بنابراین، از نگاه ابن عربی هیچ کس نمی‌تواند بدون تبعیت از رسول ﷺ محبوب حضرت حق گردد؛ زیرا پیامبر ﷺ هم تابع دستورات الهی است، بدین ترتیب تبعیت هم در پیامبر ﷺ و هم در پیروانش انگیزه‌ی محبت خداست.^۲

۴. جهاد و مبارزه؛ جهاد و مبارزه در راه خدا از دیگر عوامل دست یابی به محبت الهی است. مجاهدان در راه خدا از محبوبان راستین خدایند و از محبت خاص خدایی برخوردارند؛ زیرا که آنان از هیچ تلاش و کوششی در راه پیش‌برد اهداف الهی دریغ نمی‌کنند. آنان با جان و مال در تمامی جبهه‌های نبرد حق و باطل حضور دارند، چه در میدان‌های رزم و چه در جبهه‌های فرهنگی به مبارزه با دشمنان دین بر می‌خیزند و از ارزش‌های الهی حفاظت می‌کنند.

مجاهدان و مبارزان در راه خدا، هم‌چون سدهایی می‌مانند که از ورود نقص و خلل در مسیر حق جلوگیری می‌کنند و راه را بر شیطان می‌بندند، آنان اجازه نمی‌دهند دین خدا مورد تهدید واقع شود، بدین سبب محبوب خدایند.

۵. توبه؛ بازگشت، ندامت و پشیمانی از گناهان و روی آوردن و پناه آوردن به لطف و رحمت بی‌کران خداوندی موجب جلب محبت خداست.

توبه از گناه، رشته محبت را گره مجدد خواهد زد و بنده را به خدا نزدیک‌تر خواهد کرد، و ابواب محبت و رحمت ویژه خداوند را باز می‌کند. با توبه، بنده عاصی و گناهکار، از راه لطف و عنایت پروردگار، تبدیل به دوست و محبوب خداوند می‌شود.

صاحب تفسیر راهنما معتقد است؛ یکی از اهداف اشاره به محبت الهی

۱. عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. طباطبائی، فاطمه، سخن عشق، ص ۱۷۱.

نسبت به پاکیزگان و توبه کنندگان، تشویق انسان‌ها به توبه و پاکیزگی است.^۱
۶. انفاق؛ دادن صدقه و انفاق موجب جلب محبت خداوند است و خداوند انفاق کنندگان را دوست دارد. صدقه و انفاق در حقیقت سپاس‌گزاری در برابر نعمت‌های الهی و پیروی از فرمان اوست.^۲

۷. ایمان و عمل صالح؛ ایمان و عمل صالح از دیگر عوامل جلب رضایت و محبوبیت خداست؛ چون پاداش الهی و نجات، در گرو ایمان توأم با عمل صالح است. بنابراین، ایمان بدون عمل موجب پاداش و نجات نخواهد بود و محبت الهی را - که از مفهوم «لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۳؛ خدا ظالمان را دوست ندارد، به دست می‌آید - در پی نخواهد داشت.^۴

۸. احسان؛ احسان و نیکوکاری از دیگر راه‌های پیمودن مسیر محبت الهی است.^۵
۹. طهارت و پاکی؛ خداوند متعال پس از بیان عبادت‌هایی؛ مانند غسل، وضو و تیمم می‌فرماید: راز این دستور (دستور به انجام عبادات) آن است که انسان‌ها پاک و طاهر شوند. «... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ...»^۶؛ خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد. بنابراین، هر فرمانی که خدای سبحان صادر می‌کند، مثل فرامین و دستورهای عبادی سرش همان طهارت روح و باطن است.^۷

حضرت آیت الله جوادی آملی می‌گوید: در این که خداوند مثلاً صابران را

۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۷، ص ۴۸۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۷۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۵۷.

۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۲، ص ۴۶۳.

۵. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۶. سوره مائده، آیه ۶.

۷. جوادی آملی، عبدالله، حکمت عبادات، ص ۸۶ - ۸۷.

دوست دارد و یا متوکلین و یا مقسطین را، این دوست داشتن در حقیقت بازگشتش به این است که توکل، محبوب خداست و متوکل هم، به دلیل این که توکل دارد محبوب خداست.^۱

البته ممکن است، انسانِ اهلِ توکل یا صابر، اوصاف دیگری داشته باشد که محبوب خدا نباشد، اما توکل و صبر او محبوب خداست.

اما اگر انسان طوری شد که جز خدا چیزی نخواست و تمام مسیرهای کمال را پیمود، آن وقت ذات این انسان محبوب خداوند واقع می‌شود و پس از آن همه اوصاف و افعالش محبوب خدا می‌گردد.^۲

اگر چنین شد و خدای متعال نسبت به انسانی محبت داشت، همه نظام آفرینش به او مهر می‌ورزند؛ چرا که همه آنها تابع اراده الهی هستند. این مقام از برجسته‌ترین مقام‌های انسانی است. خداوند محبوب کسی باشد مهم نیست، آنچه بسیار مهم است این است که انسانی محبوب خدا بشود.^۳

بنابراین، اگر چنین شد که انسان حیبه الله شد، آن وقت کار او، کار خداست، حرف او حرف خداست و ... و آثار خدایی در او ظهور پیدا می‌کند. در حدیث معروف قرب نوافل، از رسول خدا ﷺ آمده که خدای متعال به من فرمود:

ما يتقرب الي عبد من عبادي بشيء احب الي مما افترضت عليه وانه

ليتقرب الي بالنافلة حتى احبه ...؟

هیچ چیز به اندازه انجام واجبات بنده را به من نزدیک نمی‌کند،

۱. جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۲۵۴.

اما بنده من از راه نوافل (مستحبات) و انجام عبادت‌های مستحب به من نزدیک می‌شود، تا آن جا که محبوب من می‌گردد، اگر محبوب من شد، آن گاه من زبان او می‌شوم، و او با فیض خاص من، که در مقام فعل به صورت زبان او درآمده است، سخن می‌گوید، و چشم او می‌شوم، و او با فیض خاص من، که در مقام فعل به صورت چشم او درآمده است می‌بیند، بر همین اساس، کلام مؤمنی که محبوب خدا شد، به منزله کلام خداست.^۱

همچنین اگر انسان محبوب خداوند واقع شد بالاتر از محبوبیت خداوند، عاشق او می‌شود. بر اساس حدیث وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

إذا أحب الله عبداً عشقه و عشق علیه، فيقول عبدي انت عاشقي و محبي و انا عاشق لك و محب لك، ان اردت او لم ترد؛^۲

زمانی که بنده‌ای محبوب خدا می‌شود، خداوند او را عاشق خویش می‌گرداند و خود نیز به او عشق می‌ورزد. سپس می‌گوید: بنده من! تو عاشق و دوستدار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم، چه بخواهی چه نخواهی.

نتیجه آن که راه‌های مختلفی برای رسیدن به مقام محبت باری تعالی و درک این فیض وجود دارد، که از جمله آنها، صبر، توبه، تقوا و ... و به طور خلاصه، ترک محرّمات و انجام فرایض و واجبات الهی و انجام مستحبات است.

۱. طباطبائی، فاطمه، سخن عشق، ص ۲۷۸.

۲ همان، ص ۳۴.

حبيب بن مظاهر

(حُبِّ الحبيب)^۱

حُبِّ الحبيب نقش گرفته به دفترم

غرق تحیرم که چه شوری است در سرم

من عاشق حبيب و حبيب عاشقِ حسين

جا دارد از زشوق به تن جامه بردرم

در بحر عشق نيست به ساحل مرا نياز

ز آن خوشدلَم که آب گذشته است از سرم

تن همچو کوه آتش و جان او فتد به تاب

دل گشته در شراره‌ی حُبِّ حبيب آب

گشته سعادت همه عالم نصيب من

زيرا بود حبيب مظاهر حبيب من

سر تا به پای دردم و دردم محبت است

ز آن خوشدلَم که هست حبيبم طيب من

در شهر خود غريم و دور از ديار يار

يارب مرا ببر سوی يار غريب من

يك لحظه‌ام به سينه قرار و شکيب نيست

آرامشم به غير وصال حبيب نيست

تنهانه در ولادت نامش حبیب بود
سر تا قدم وجود تمامش حبیب بود
از لحظه‌ای که چشم به باغ جهان گشود
تا شهد مرگ ریخت به کامش حبیب بود
باید شناخت موسم غربت حبیب را
او روز بی کسی امامش حبیب بود

خوش با حسین زندگی‌اش یافت خاتمه
یکدم نداشت از دم شمشیر واهمه
چون زاده‌ی عقیل به دامن کوچه‌ها
خوش داشت با حسین به هر گام زمزمه
گویی ولادت دگرش بود، چون رسید
او را به دست، نامه‌ی فرزند فاطمه
با آنکه پیر بود، جوانی ز سر گرفت
دور فراق و روز غمش یافت خاتمه
بگذاشت همچنان ورق مصحفش به چشم
خندید و گفت ای پسر فاطمه به چشم

چون دید نامه آمده از سوی رهبرش
گویی هزار بال بر آمد ز پیکرش
مرغ دلش پرید در آغوش گرم یار
جان گشت و بال زد به سر بام دلبرش



دیگر فضای خانه بر او تیره گشته بود

یک باره دست شست ز فرزند و همسرش

غیر از حسین در دو جهان دلبری نداشت

گویی برادر و پسر و همسری نداشت

او تشنه بود تشنه‌ی دریای سرخ لا

سرمست گشته بود ز سرچشمه‌ی ولا

دیگر وجود او همه پُر بود از حسین

سر تا قدم به شوق بلا بود مبتلا

آرام و مخفیانه ز کوفه عبور کرد

با مسلم ابن عوسجه آمد به کربلا

در بین راه زمزمه‌ها داشت با حسین

پیوسته ذکر مرغ دلش بود یا حسین

در کربلا چو رو به خيام امام کرد

الحق که درس عشق و وفا را تمام کرد

بنهاد با ادب به حریم حسین رو

از دور بر امام زمان احترام کرد

قدر و مقام و عزت و جاه و جلال بین

او را زخیمه دختر زهرا سلام کرد

آهی کشید و گفت مرا نیست این مقام

من کیستم که دخت بتولم کند سلام

خود را حبیب، در دو جهان سرفراز کرد
بر وی عزیز فاطمه آغوش باز کرد
تاراه یافت در حرم قرب اهل بیت
بر عرش و فرش و جنت و فردوس ناز کرد
پیش از نماز ظهر به میدان کارزار
در موج خون حضور امامش نماز کرد

* * *

زیباتر از نماز شهادت دگر نداشت
افتاد روی خاک و سر از سجده برداشت
او را سعادت ابدیت نصیب شد
وقت نماز ظهر فدای حبیب شد
آثار انکسار به روی حسین ماند
آری حبیب رفت و امامش غریب شد
تا شد سر حبیب به بالای نی بلند
بر پا صدای و لوله‌ای بس عجیب شد
نجوا هنوز زیر لبش داشت با حسین
گویی سر بریده‌ی او گفت یا حسین
قاتل سر حبیب به هر سو که می کشید
طفل حبیب همراه او سخت می دوید
با قاتل پدر، پسر دل شکسته گفت
این سر چه کرده بود که تیغ زتن برید



شب تا صبح هر شب قرآن نمود ختم
کُشتی ورا به خاطر خوشحالی یزید
بر خود هماره لعن ابد را نگاشتی
داغ حیب بر دل قرآن گذاشتی
ای کودکی که سوخته‌ای در تب حیب
داری به یاد، خاطره از هر شب حیب
سخت است دیدن سر بابا به نوک نی
مّم و اَبم فدایی امّ و اب حیب
دور سر حسین مکن گریه بر پدر
دیگر یزید چوب نزد بر لب حیب
پیوسته گریه بهر حسین شهید کن
یاد از تنور خولی و چوب یزید کن
* * *
ای پیر پارسا که حسینِ مجسمی
نامت حیب باشد و محبوب عالمی
چون بحر پر خروشی و چون کوه سرفراز
در پیروی از تمام جوانان مقدمی
در این قصیده بوده یقینم که از کرم
الهام بخش طبع جگر سوز «میثمی»
عالم تمام، عالم حبّ الحسین توست
هر دل سفینه‌ی یم حبّ الحسین توست^۱

محبت، شوق، رضا و انس

در این قسمت به برکت القاب مقدس صدیقه کبری عليها السلام از ترجمه کتاب ارزشمند محجة البیضاء از تحقیقات فیلسوف و حکیم متأله فیض کاشانی استفاده می‌کنیم به امید اینکه خوانندگان محترم از این بحث بهره کافی بگیرند:

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش ویژه خداوندی است که دل‌های دوستانش را از توجه به متاع دنیا و زیبایی‌های آن منزّه داشته، و نیات آنها را از ملاحظه غیر حضرت او پاکیزه گردانیده، سپس آنها را برای اقامت بر بساط عزت خود برگزیده و به اسماء و صفات خود بر دل‌های آنها تجلی کرده تا به انوار معرفت او فروزان شدند.

پس از آن از سُبُحات وجه خود پرده برگرفت تا به آتش محبت او سوختند. سپس به کنه جلال خود از آنان محجوب گردید، تا در میدان پهناور عظمت و کبریایی او حیران و سرگردان شدند و هر زمان برای ملاحظه حقیقت جلال او به پا خاستند. خرد و بیش خود را مستغرق بهت و حیرت یافتند و هرگاه در صدد بر آمدند که نومیدانه از او باز گردند از سراپرده جلال او ندا رسید: ای کسی که به سبب نادانی و شتاب خود از وصول به حق نومیدی، شکیبیا باش. از این رو آنان در میان ردّ و قبول، و منع و وصول، همچنان غریق دریای معرفتش، و سوخته آتش محبتش، باقی ماندند.

و درود بی کران و سلام فراوان، بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدان حدّ که در خور

کمال نبوت اوست و بر خاندانش که مهتران و پیشوایان خلق و راهنمایان و زمامداران حق‌آند و بر اصحاب او باد.

اما بعد، بی شک دوست داشتن خداوند عالی‌ترین هدف همه مقامات و بلندترین قله رفیع درجات است چه پس از ادراک این محبت هیچ مقامی نیست، جز این که ثمره‌ای از ثمرات و تابعی از توابع آن است مانند شوق، رضا، انس و نظایر آنها.

همچنین هیچ مقامی پیش از ادراک این محبت وجود ندارد، جز این که مقدمه‌ای از مقدمات آن است مانند توبه، صبر، زهد و جز اینها، و مقامات دیگر، اگر چه عزیز و ارزشمندند، لیکن دل‌ها از تصدیق به امکان آنها خالی نیست.

اما محبت خداوند، چیزی است که تصدیق به امکان آن نیز نادر و کمیاب است تا آن جا که برخی از دانشمندان امکان آن را انکار کرده و گفته‌اند: دوست داشتن خداوند معنایی جز مواظبت بر طاعت او ندارد، و حقیقت محبت تنها با وجود جنسیت و همگونی قابل امکان است.

اینان چون محبت را منکر شدند، انس و شوق و لذت مناجات و دیگر لوازم محبت و پیامدهای آن را نیز انکار کردند. از این رو ما ناگزیریم پرده از روی این حقیقت برداریم و به شرح و بیان پاره‌ای از مطالب پردازیم:

محبت بنده نسبت به خداوند

امت بر این اجماع دارد که دوستی خداوند و پیامبر ﷺ واجب است و چیزی که وجود ندارد، هرگز واجب نمی‌شود. چگونه ممکن است دوستی خداوند، به طاعت تفسیر شود، در حالی که طاعت، تابع دوستی و نتیجه آن

است و ناگزیر باید محبت بر آن مقدم باشد، چه از دوست اطاعت می‌شود. از جمله شواهد شرعی در لزوم محبت خداوند قول او است که می‌فرماید:

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۱ و نیز می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۲

و این آیه‌ها دلیل اثبات محبت برای خدا و اثبات شدت و ضعف در آن است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ضمن احادیث بسیاری دوستی خداوند را از شرایط ایمان قرار داده است.

ابو رزین عقیلی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! ایمان چیست؟ فرمود: «این که خدا و پیامبرش را از هر چه غیر آنهاست، دوست‌تر بداری» و در حدیث دیگر آمده است: «هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورد، جز آنگاه که، خدا و پیامبرش را از غیر آنها دوست‌تر بدارد»^۳ و در حدیث دیگری است: «هیچ بنده‌ای مؤمن نمی‌شود جز آنگاه که من در نزد او از اهل و مالش و همه مردم محبوب‌تر باشم»^۴ و در روایتی است «... و از جانش».

چگونه چنین نباشد و حال آن‌که خداوند فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ ... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۵. و این آیه در معرض انکار و تهدید نازل شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت خداوند امر کرده و فرموده است: «خداوند را دوست

۱. سوره مائده، آیه ۵۴: ... آنها را دوست می‌دارد و آنها (نیز) او را دوست می‌دارند.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱. ضمن حدیثی دیگر.

۳. سنن نسایی، ج ۸، ص ۹۴، مضمون آن، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۲، الاوسط طبرانی.

۴. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲، از حدیث انس، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹، نظیر آن.

۵. سوره توبه، آیه ۲۴: «بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارد و مسکن مورد علاقه شما در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است».



بدارید، چه شما را از نعمت‌های خود بهره‌مند می‌کند و مرا دوست بدارید، چون خدا مرا دوست می‌دارد»^۱.

روایت شده است مردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای پیامبر خدا! من تو را دوست می‌دارم، فرمود: «خود را برای فقر آماده کن»، گفت: من خدا را دوست می‌دارم، فرمود: «آماده بلا باش»^۲.

از عمر نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ مصعب بن عمیر را دید که از روبرو می‌آمد و پوست گوسفندی را بر روی خود انداخته و وسط آنرا به کمرش بسته بود. پیامبر ﷺ فرمود:

«بنگرید به این مردی که خداوند دلش را نورانی کرده است، من او را در میان پدر و مادرش دیدم که پاکیزه‌ترین خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها را به او می‌خورانیدند، و محبت خدا و پیامبرش او را به چنین وضعی که می‌بینید در آورده است»^۳.

در خبر مشهوری است که حضرت ابراهیم علیه السلام به فرشته مرگ هنگامی که برای قبض روح او آمده بود گفت: هیچ دوستی را دیده‌ای که دوستش را بمیراند؟ خداوند به او وحی فرمود: «هیچ دوستی را دیده‌ای که دیدن دوستش را خوش نداشته باشد؟» ابراهیم علیه السلام گفت: «ای فرشته مرگ هم اکنون جانم را بگیر»^۴.

این مقام تنها برای بنده‌ای میسر است که خداوند را با تمام وجود خود دوست بدارد، زیرا هنگامی که دانست مرگ، وسیله دیدار است دلش بدان مایل

۱. ترمذی، المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، از حدیث ابن عباس.

۲. بزّار و رجال آن صحیح‌اند، جز بکر بن سلیم و او ثقة است و در آن آخر حدیث نیامده است، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۳. الحلیة ابونعیم به سند حسن، المغنی.

۴. عراقی گفته است: مأخذی برای آن نیافتم.

می شود و محبوب دیگری جز خدا نخواهد داشت که، به او توجه کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دعایش عرض می کند: «بار خدایا! دوستی خود و دوستی کسی که تو را دوست می دارد و دوستی چیزی که مرا به دوستی تو نزدیک گرداند، روزی ام فرما، و دوستی خود را در نزد من، محبوب تر از آب خنک قرار ده»^۱. شخصی به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! قیامت کی خواهد بود؟ فرمود: برای آن چه آماده کرده ای؟ عرض کرد: من نماز و روزه زیادی برای آن آماده نکرده ام، جز این که من خدا و پیامبرش را دوست می دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «انسان با کسی خواهد بود که او را دوست می دارد». انس گفته است: من مسلمانان را ندیدم که پس از سلام به چیزی به اندازه این سخن شاد شوند.^۲

یکی از صحابه گفته است: هر کس از دوستی ناب خداوند بچشد، آن چشیدن او را از طلب دنیا منصرف و از همه مردم متوحش خواهد ساخت. دیگری گفته است: هر کس خدا را بشناسد او را دوست خواهد داشت و کسی که دنیا را بشناسد در آن زهد می ورزد و آن را دشمن خواهد داشت. مؤمن بازی نمی کند مگر آنگاه که غافل شود، و هرگاه بیندیشد غمگین می گردد.

ابو سلیمان دارانی گفته است: خداوند خلقی را آفریده که بهشت و نعمت هایش آنان را از او باز نمی دارد، پس چگونه ممکن است دنیا آنان را از او به خود مشغول سازد.

روایت شده است که عیسی علیه السلام از کنار سه تن گذشت که بدن های آنها نحیف و رنگ رخسارشان برگشته بود. به آنها گفت: چه چیزی شما را به این

۱. ترمذی از حدیث عبدالله بن یزید خطمی به سند حسن، الجامع الصغیر، پیش از این نیز ذکر شده است.

۲. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۴۲، طبرانی، بزار، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۸۰.

حالت درآورده است؟ گفتند:

ترس از آتش. فرمود: بر خدا حقّ است که ترسان را ایمنی دهد.

سپس بر سه تن دیگر گذشت که از آنها نحیف‌تر و رنگ رویشان دگرگون‌تر بود. به آنان گفت: چه شده است که شما را به این حالت می‌بینم؟ گفتند: شوق بهشت. گفت: حقّ است بر خداوند که امید شما را برآورده کند.

پس از آن از کنار سه نفر دیگر عبور کرد که از دو دسته پیش‌نزارتر و رنگ رو باخته‌تر بودند و گویی بر چهره‌های آنها آینه‌هایی از نور بود. به آنها گفت: چه شده است که شما را به این حالت می‌بینم؟ گفتند: محبت خداوند. گفت: شما مقربانید، شما مقربانید.

عبد الواحد بن زید گفته است: از کنار مردی گذشتم که در برف ایستاده بود. به او گفتم:

آیا هیچ احساس سردی نمی‌کنی؟ گفت: هر کس را دوستی خدا مشغول کند، احساس سردی نمی‌کند.

از سری سقطی نقل شده که گفته است: روز رستاخیز امت‌ها را به نام پیامبرانشان می‌خوانند و به آنها گفته می‌شود: ای امت موسی، ای امت عیسی، ای امت محمد، جز دوستان خدا که به آنها ندا می‌شود: ای اولیای خدا! به سوی خداوند سبحان بیایید، پس دلهای آنها از شدت شادی نزدیک باشد که از جا کنده شود.

هرم بن حیان گفته است: مؤمن هنگامی که پروردگار خود را شناخت، او را دوست می‌دارد و چون او را دوست بدارد، به او رو می‌آورد و چون حلاوت رو آوردن به او را یافت، به دنیا با چشم شهوت و به آخرت با دیده رغبت نمی‌نگرد و او تشش در دنیا و روحش در آخرت است.

یحیی بن معاذ گفته است: عفو او همه گناهان را فرا می‌گیرد، پس خشنودی او چگونه است؟ خشنودی او همه آرزوها را فرا می‌گیرد، پس محبت او چگونه است؟ محبت او خردها را مدهوش می‌کند، پس مودت او چگونه است؟ مودت او غیر او را فراموش می‌کند، پس لطف او چگونه خواهد بود؟

در برخی کتاب‌ها آمده است: ای بنده من، به حقی که بر من داری سوگند، من تو را دوست می‌دارم پس به حقی که من بر تو دارم سوگند مرا دوست بدار. یحیی بن معاذ گفته است: به اندازه خردلی دوستی خداوند نزد من محبوب‌تر از عبادت هفتاد سال بدون دوستی اوست.

و نیز گفته است: پروردگارا، من به درگاه تو مقیم و به ستایش تو مشغولم، در کودکی مرا به سوی خود برگرفتی، و جامه قرب بر من پوشانیدی و به معرفت خود مشرف گردانیدی و لطف خود را شامل حالم کردی از حالی به حالی مرا نقل دادی، و در اعمالم از حیث مستوری، توبه، زهد، شوق، رضا و محبت مرا دگرگون ساختی، پس از آن مرا از حوض کرم خود سیراب کردی، و در ریاض نعمت‌های خویش متنعم فرمودی، و ملازم امر خود قرار دادی، و به قول خود مشعوف گردانیدی، تا به جوانی رسیدم و توانایی‌ام ظاهر شد.

اکنون چگونه در بزرگی از تو رو گردانم در حالی که از خردی به لطف تو خو گرفته‌ام، و باید در پیرامون تو باقی بمانم، و آهسته به درگاه تو زاری کنم، چه من تو را دوست می‌دارم و هر دوستی به دوست خود خرسند و از غیر او رو گردان است. در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام آمده که فرموده است: «محبت خداوند هنگامی که درون بنده را روشن کند، او را از هر شغل و ذکری جز خداوند تهی می‌گرداند و محب؛ از نظر باطن خالص‌ترین مردم برای خداست، در گفتار از همه راستگوتر، در عهد از همه وفادارتر، در عمل از همه پاک‌تر، در ذکر از همه

پاکیزه‌تر، و در نفس از همه عابدتر است. فرشتگان به هنگام مناجاتش بر همدیگر مباحثات و به دیدارش افتخار می‌کنند.

خداوند به سبب وجود او شهرهایش را آباد، و در پرتو شرف او بندگانش را گرامی می‌دارد.

هرگاه به حق او از خداوند درخواست کنند، به آن‌ها عطا می‌کند، و به سبب رحمتش به او بلاها را از آن‌ها دفع می‌کند. اگر مردم می‌دانستند وی در نزد خداوند چه مقام و منزلتی دارد، جز به خاک قدم او به خدا تقرّب نمی‌جستند. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است:

«دوستی خداوند، آتشی است که بر چیزی نمی‌گذرد، جز این که آن را می‌سوزاند و نور خداوند بر چیزی نمی‌تابد، جز این که آن را روشن می‌کند و آسمان خدا هر چیزی را که در زیر آن پدید آید می‌پوشاند و باد او بر چیزی نمی‌وزد، جز این که آن را به جنبش درمی‌آورد و آب او مایه حیات هر چیزی است و از زمین او همه چیز می‌روید».

هر کس خدا را دوست بدارد، از پادشاهی و دارایی، همه چیز به او می‌دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«هرگاه بنده‌ای از امتم خدا را دوست بدارد، خداوند محبت او را در دل‌های برگزیدگان و ارواح فرشتگان و ساکنان عرش خود می‌اندازد تا او را دوست بدارند و چنین کسی به راستی دوست خداست. خوشا به حال او، خوشا به حال او، روز قیامت او در نزد خداوند شفاعت می‌کند».

غزالی می‌گوید: درباره محبت خداوند اخبار و احادیث بی شماری وارد شده است و آن امری روشن است. آنچه پیچیده و دشوار می‌باشد، حقیقت معنای آن است که ما اکنون به تحقیق آن می‌پردازیم.

حقیقت محبت و اسباب آن

این فصل روشن نمی‌شود، جز این که نخست حقیقت محبت و چگونگی آن و سپس شرایط و اسباب آن دانسته شود و پس از آن بنگریم که چگونه درباره حق تعالی تحقیق می‌یابد.

نخستین چیزی که باید حتما دانسته شود آن است که محبت تنها پس از معرفت و ادراک، قابل تصور است، چه انسان کسی را که نمی‌شناسد دوستش نمی‌دارد. بدین سبب نمی‌توان تصور کرد که جمادی متصف به صفت محبت شود، زیرا این صفت از ویژگی‌های انسان زنده و دارای ادراک است. مُدرکات ذاتا سه قسم‌اند:

۱. آنچه موافق و ملایم طبع ادراک کننده، و لذت دهنده اوست.

۲. آنچه منافی طبع ادراک کننده، و مایه تنفر و انزجار اوست.

۳. آنچه در طبع ادراک کننده، لذت و المی ایجاد نمی‌کند.

اصل اول

بنابراین هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت است، از نظر ادراک کننده محبوب و آنچه در ادراک آن درد و رنج است، نزد ادراک کننده مبغوض و هر چه لذت و المی در پی ندارد، نه محبوب است و نه مکروه.

در این صورت هر چیز لذت بخشی، نزد کسی که از آن لذت می‌برد محبوب است، و معنای محبوب بودن آن است که طبع بدان، مایل است، و

معنای مبعوض بودن آن که در طبع از آن نفرت است.

لذا دوستی؛ عبارت از گرایش طبع، به چیزی لذت دهنده است و اگر این گرایش شدت و قوت یابد، عشق نامیده می‌شود، و بغض؛ عبارت از نفرت طبع از چیزی درد آور و رنج دهنده است که اگر قوی شود آن را مقت یا دشمنی می‌خوانند. این نخستین اصل در حقیقت معنای دوستی است که از شناخت آن چاره‌ای نیست.

اصل دوم

چون دوستی تابع معرفت و ادراک است، ناگزیر بر حسب مدرکات و حواس به اقسامی منقسم می‌شود. چه هر حسّی نوعی از مدرکات را احساس می‌کند. و هر یک از آنها از بعضی مدرکات لذت می‌برد، و طبع به سبب احساس لذت به آنها مایل می‌شود، و از نظر طبع سلیم آن مدرکات از محبوبات به شمار می‌آیند.

لذت چشم در نگریستن و ادراک دیدنی‌های خوب و صورت‌های نمکین و زیباست. لذت گوش در شنیدن آوازهای خوش و موزون، و لذت بویایی در استشمام بوهای خوش، و لذت ذایقه در چشیدن مزه طعام‌ها، و لذت لامسه در لمس نازکی و نرمی است.

و چون این مدرکات حسّی لذت بخش‌اند، محبوب انسان می‌باشند، بدین معنا که طبع سلیم بدان‌ها رغبت دارد تا آن جا که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «از دنیای شما سه چیز محبوب من است: بوی خوش، زن، و روشنی چشم من در نماز است».

آن حضرت بوی خوش را محبوب خود می‌شمرد و روشن است که چشم

و گوش از بوی خوش بهره‌ای نمی‌برند، و تنها نیروی شامه از آن برخوردار می‌شود.

همچنین زنان را محبوبات می‌نامید، در حالی که تنها چشم و لامسه از آن‌ها بهره‌مند می‌گردند. و شامه و ذائقه و سامعه را از آن‌ها بهره‌ای نیست.

و نماز را مایه روشنی چشم خواند و آن را بهترین این محبوبات به شمار آورد در صورتی که معلوم است حواس پنج‌گانه را از آن نصیبی نیست، بلکه حس ششمی که دل به منزله مرکب آن است، از آن بهره‌مند می‌شود و این حس را کسی درک می‌کند که صاحب‌دل باشد.

در لذات حواس پنج‌گانه، بهایم با انسان شریکند، اگر محبت، منحصر به مدرکات این پنج حس باشد تا آن جا که او بگوید: خداوند با حواس درک نمی‌شود و در خیال متصور نمی‌گردد، پس محبوب نیست.

در این صورت خاصیت آدمی از میان رفته و حس ششمی که بدان از جانوران ممتاز است و از آن به عقل، یا نور، یا دل، یا هر نام دیگر تعبیر می‌شود از وجود او رخت بر بسته است و در این بحثی نیست.

لیکن این امر بی نهایت بعید است، چه دیده باطن، از چشم ظاهر، قوی‌تر، و ادراک دل، از ادراک چشم، شدیدتر، و جمال مفاهیمی که به وسیله عقل ادراک می‌شوند، از جمال صورت‌های ظاهری، که توسط چشم‌ها درک می‌گردد، بیشتر و برتر است.

از این رو بی تردید لذت دل به آنچه از امور شریف الهی درک می‌کند - و بالاتر از آن است که به وسیله حواس ادراک شود - تمام‌تر و کامل‌تر است و در نتیجه رغبت طبع سلیم و عقل صحیح به این لذت قوی‌تر و بیشتر است.

دوستی جز گرایش به چیزی که در ادراک آن لذت است، معنای دیگری ندارد.

بنابر این محبت خداوند را تنها کسی انکار می‌کند که بر اثر قصور فهم، در حدّ بهایم قرار گرفته و به هیچ رو از مرز مدرکات حسّی پا فراتر ننهاده است.

اصل سوم:

پوشیده نیست که انسان خودش را دوست می‌دارد، و این نیز روشن است که دیگران را هم برای خودش دوستدار است. آیا می‌توان تصوّر کرد که آدمی دیگری را برای خود او، نه برای خودش دوست بدارد؟ این مطلب از مسایلی است که درک آن برای ضعیفان دشوار است. تا آن جا که اینان گمان می‌کنند تصوّر نمی‌شود، که انسان دیگری را برای خود او دوست بدارد، بی آن که سوای ادراک ذات وی بهره‌ای از او به وی باز گردد. لیکن حقّ آن است که این امر قابل تصوّر و موجود است.

از این رو بر ما لازم است که اقسام محبت و اسباب آن را شرح دهیم: یکی این که نخستین محبوب در نزد هر زنده‌ای نفس و ذات خود اوست.

حبّ نفس

و معنای حبّ نفس، میل انسان به دوام وجود خویش. و نفرت از عدم و نابودی آن است، زیرا آنچه محبوب است، طبعاً ملایم و مطلوب محبّ است. در این صورت چه چیزی می‌تواند در نزد انسان ملایم‌تر از نفس او و دوام وجودش باشد. همچنین کدام چیز است که در نزد او منفورتر و مبعوض‌تر از عدم و هلاک اوست.

از این رو آدمی دوام وجود خود را دوست می‌دارد و مرگ و کشته شدن مکروه اوست و این به سبب ترس از وقایع پس از مرگ یا سکران آن نیست، بلکه اگر بدون هیچ درد و رنج و یا ثواب و عقابی از این جهان ربوده شود،

بدین امر خشنود نبوده از آن کراحت خواهد داشت، و مرگ و عدم محض را جز به هنگامی که در زندگی دچار رنج و درد شدید می‌شود دوست نمی‌دارد، و چون گرفتار بلایی می‌شود، زوال آن بلا محبوب اوست.

و اگر عدم را خواهان باشد برای خود آن نیست، بلکه برای آن است که در آن، بلا زایل می‌شود. لذا هلاکت و عدم نزد او مبغوض، و دوام و وجود، محبوب است. و همان گونه که دوام وجود محبوب اوست کمال وجود نیز مطلوب اوست، زیرا ناقص فاقد کمال است و نقص به نسبت مقدار مفقود، عدم است و نسبت به انسان هلاکت می‌باشد. و هلاکت و عدم، در صفات و کمال وجود، مبغوض است، چنان که در اصل ذات مبغوض می‌باشند و وجود صفات کمال محبوب است، همان گونه که دوام اصل وجود، محبوب است و این غریزه‌ای است که به حکم سنت باری تعالی در طبایع قرار داده شده است: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱ اما اسباب دوستی عبارتند از:

سبب اول

بنابراین نخستین محبوب انسان، ذات او، سپس سلامتی اعضای او، پس از آن مال و فرزند و کسان و دوستان اوست. پس اعضای آدمی محبوب اویند و سلامت آن‌ها مطلوب اوست چه کمال و دوام وجود او موقوف بر اینهاست. مال نیز محبوب است، زیرا آن نیز وسیله دوام وجود و کمال آن است و همچنین است دیگر اسباب.

این که انسان اشیای مذکور را دوست می‌دارد، برای اعیان آن‌ها نیست، بلکه به سبب آن است که بهره‌مندی او از دوام وجود و کمال آن، بدانها وابسته است

۱. سوره فتح، آیه ۲۳: «و هرگز برای سنت خداوند تغییر و تبدیلی نخواهی یافت».

تا آن جا که آدمی فرزندش را با این که از او بهره‌ای نمی‌برد، بلکه سختی‌هایی را هم به خاطر او تحمّل می‌کند، دوست می‌دارد. زیرا او را پس از مردن جانشین وجود خویش می‌کند، و بقای نسلش نوعی از بقا برای اوست، و به سبب علاقه شدید به بقای نفس خود، بقای کسی را که جانشین او شود نیز دوست می‌دارد. و گویا آن جزئی از اوست، چه نمی‌تواند طمع داشته باشد که تا ابد زنده بماند.

آری هرگاه میان کشتن او و کشتن فرزندش منخیر شود، و طبع او بر اعتدال خویش باقی باشد، بقای خود را بر بقای فرزندش ترجیح خواهد داد، زیرا بقای فرزندش تنها از یک نظر به منزله بقای اوست و بقای محقق او نیست. محبت او به خویشاوندان و کسانی نیز به محبت او برای کمال نفسش بازگشت دارد، چه او خود را به سبب آن‌ها تنها نمی‌بیند و به کمال آن‌ها خود را قوی و آراسته می‌انگارد، زیرا خانواده و مال و اسباب خارجی هم چون بال‌هایی مکمل وجود انسان‌اند، و کمال وجود و دوام آن، طبعاً محبوب اوست. بنابراین نخستین محبوب هر زنده‌ای ذات و کمال ذات و دوام همه اینهاست، و آنچه ضد آن‌هاست، مکروه اوست و این امور، نخستین سبب محبت به شمار می‌آید.

سبب دوم - احسان

از آنجا که انسان، بنده احسان است و دل، با دوستی کسی که به او نیکی کند و دشمنی کسی که به او بدی کند، سرشته شده است. پیامبر خدا ﷺ فرموده است:
 «بار خدایا، برای هیچ بدکاری دستی برای نیکی به من قرار مده تا او را دوست بدارم»^۱.

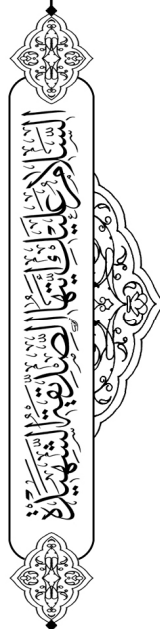
این حدیث اشاره به آن است که دوستی دل نسبت به کسی که به وی نیکی کند امری اضطراری و غیر قابل اجتناب است، در نهاد و فطرت انسان سرشته شده و برای دگرگون کردن آن راهی نیست.

به همین سبب گاهی انسان بیگانه‌ای را که هیچ رابطه خویشی و پیوندی با او ندارد دوست می‌دارد. این امر چنانچه تحقق یابد، به سبب اول بازگشت خواهد داشت، چه احسان کننده کسی است که آدمی را به مال و دیگر اسبابی که باعث دوام وجود و کمال آن می‌شود کمک کند و موجب حصول بهره‌مندی‌هایی شود که وجود انسان بدانها مستعد و آماده می‌گردد، جز این که این تفاوت وجود دارد که انسان اعضای خود را دوست می‌دارد، چه کمال وجودش به آنهاست و آن همان کمال مطلوب اوست.

اما احسان کننده عین کمال مطلوب نیست، بلکه سببی برای آن است مانند پزشک، که سببی است برای دوام سلامتی اعضا.

فرق است میان دوست داشتن صحّت و دوست داشتن پزشک که سبب صحّت است، زیرا صحّت، ذاتا مطلوب است و پزشک ذاتا مطلوب نیست، بلکه چون سبب حصول صحّت است مطلوب است. همچنین علم و استاد محبوبند، لیکن علم، ذاتا محبوب است و استاد، چون سبب حصول علمی است که محبوب است، محبوب می‌باشد و نیز خوراک و نوشیدنی محبوب است و درهم و دینار نیز محبوب می‌باشند، لیکن طعام ذاتا محبوب است و درهم و دینار چون وسیله تهیه طعامند محبوبند.

اگر چه فرق آنها در این جا به تفاوت رتبه بازگشت می‌کند، لیکن بازگشت هر یک از آنها به محبتی است که انسان به ذات خود دارد، چه کسی که احسان کننده را به سبب احسانش دوست می‌دارد، محققا دوستدار ذات او نیست، بلکه



دوستدار احسان اوست، و این فعلی از افعال احسان کننده است. اگر این افعال زایل شود دوستی نیز زایل می‌شود با آن‌که ذات احسان کننده باقی است، و اگر احسانش نقصان یابد، دوستی نیز نقصان می‌یابد و اگر زیاد شود، دوستی نیز زیاد خواهد شد و بالاخره بر حسب زیاده و نقصان احسان، محبت کم یا زیاد می‌شود.

سبب سوم - چیزی که ذاتاً دوست داشتنی است

آن که چیزی را برای ذات آن، نه به سبب بهره‌ای که غیر از ذاتش از او می‌یابد، دوست بدارد، بلکه ذات او عین بهره اوست و این همان دوستی حقیقی کاملی است که دوام آن مورد اعتماد است، مانند دوستی جمال و زیبایی، چه هر جمالی در نزد کسی که آن را ادراک می‌کند محبوب است و این دوستی برای عین جمال است، زیرا در ادراک آن لذت است و لذت ذاتا محبوب است. نباید گمان کنی که دوستی صورتهای زیبا تنها برای ارضای شهوت است، چه ارضای شهوت، خود لذت دیگری است که گاهی صورتهای زیبا را به سبب آن دوست می‌دارند، اما ادراک نفس جمال نیز لذت بخش است و می‌تواند به خاطر ذاتش محبوب باشد.

چگونه ممکن است این را انکار کرد و حال آن‌که سبزه و آب جاری دو چیز محبوب و خواستنی هستند، و این برای آن نیست که آب آشامیده و سبزی خورده شود و یا غیر از صرف دیدن، بهره دیگری از آن‌ها ببرند، و پیامبر ﷺ از سبزه و آب روان خوشش می‌آمد.^۱

طبع سلیم حکم می‌کند که نظر کردن به شکوفه‌ها، گل‌ها و مرغان خوش

رنگی که از نقش و نگار زیبا و تناسب اندام برخوردارند، لذت آور است، تا آن جا که انسان با نگاه کردن به آن‌ها غم‌ها را از دل بیرون می‌کند بی آن‌که غیر از نگاه بهره دیگری ببرد.

این اسباب همه لذت بخش می‌باشند و هر لذیذی محبوب است، و ادراک هر زیبایی و جمالی خالی از لذتی نیست، هیچ کس انکار نمی‌کند که زیبایی طبعاً محبوب است. بنابراین وقتی ثابت شود که خداوند متعال جمیل است، لا محاله در نزد کسی که جمال و جلال او بر وی مکشوف شده است محبوب خواهد بود، چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«خداوند جمیل است و جمال را دوست می‌دارد»^۱.

سبب چهارم - معنای حسن و جمال

آن‌که در تنگنای خیالات و محسوسات زندانی است، بسا گمان می‌کند زیبایی و جمال، جز تناسب اندام و شکل، و خوبی رنگ و سرخ و سپیدی، و بلندی قامت و امثال چیزهایی که انسان صاحب جمال را بدان توصیف کنند، معنای دیگری ندارد، چه حسن غالب در مردم، حسن بینایی است و توجه مردم نیز بیشتر به صورت اشخاص است. از این رو انسان گمان می‌کند آنچه دیدنی نیست و در خیال نمی‌آید و دارای شکل و رنگ و اندازه نیست، حسن او قابل تصور نمی‌باشد، و هر گاه حسن او قابل تصور نباشد، در ادراک آن لذتی نیست و در نتیجه محبوب نخواهد بود.

لیکن این گمان، خطایی روشن است. چه زیبایی به مدرکات چشم، تناسب اندام، آمیختگی سرخی و سپیدی منحصر نیست. ما می‌گوییم: این خطی زیباست،

۱. شعب الایمان بیهقی از حدیث ابی سعید خدری به سندی ضعیف، صحیح مسلم و سنن ترمذی از حدیث ابن مسعود، الکبیر طبرانی از حدیث ابی امامه، ابن عساکر از حدیث جابر، ابن عمر به سند صحیح، الجامع الصغیر.

و این آوازی زیباست، بلکه می‌گوییم: این جامه‌ای زیبا و این ظرفی زیباست. حال اگر زیبایی تنها در صورت است، زیبایی آواز و دیگر چیزها چه معنایی دارد؟ روشن است که چشم از نگاه کردن به خط زیبا، و گوش از شنیدن آوازهای خوش و پاکیزه لذت می‌برد، و هیچ چیزی از مدرکات نیست، جز این که به زیبا و زشت تقسیم می‌شود.

آنچه به معنای زیبایی است و اشیای مذکور در آن مشارکت دارند، ناگزیر از بحث و بررسی است. لیکن بحث آن طولانی است و در خور علم معامله نیست که در آن طولانی سخن گفته شود. ناچار صریح حق را ذکر می‌کنیم و می‌گوییم: زیبایی و جمال هر چیزی در آن است که کمالی که ممکن و سزاوار آن است، برایش حاصل شده باشد و هرگاه همه کمالاتی که برای آن ممکن است، در او فراهم شده است آن چیز در نهایت جمال خواهد بود و این غایت کمال او نیز می‌باشد، و هر قدر برخی از کمالات او در وی حاصل شد، حسن و جمال او نیز به همان اندازه خواهد بود.

اسب خوب و زیبا آن است که همه آنچه سزاوار اسب است، اعم از هیأت، شکل، رنگ، تکاوری و قابلیت حمله و گریز در آن گرد آمده باشد.

خط زیبا آن است که همه چیزهایی که شایسته خط خوب است، اعم از تناسب و توازن حروف و استقامت ترتیب و حسن انتظام در آن جمع آمده باشد. هر چیزی را کمالی است که او سزاوار آن است و ضد آن سزاوار غیر آن است. پس حسن هر چیزی در کمالی است که او لایق آن می‌باشد.

از این رو آنچه مایه زیبایی اسب است، نمی‌تواند مایه زیبایی انسان باشد و آنچه موجب زیبایی خط است، موجب زیبایی آواز نیست و آنچه سبب زیبایی ظروف است، سبب زیبایی لباس نخواهد بود، همچنین دیگر چیزها.

اگر بگوئید، هر چند همه این اشیا با حسنّ بینایی ادراک نمی‌شود، مانند آوازه‌ها، مزه‌ها و بویها، لیکن ادراک آن‌ها همواره با حواسّ صورت می‌گیرد، پس آن‌ها محسوساتند و کسی حسن و جمال محسوسات را منکر نشده و لذّتی را که از ادراک زیبایی و جمال آن‌ها حاصل می‌شود، انکار نکرده است. آنچه مورد انکار است، چیزی است که با غیر حواسّ درک شود.

پاسخ این است که، بدانی زیبایی و جمال در غیر محسوسات موجود است، چه اینکه گفته می‌شود: این خوبی نیکوست، آن دانشی نیکوست، این روشی نیکوست و آن اخلاقی جمیل و زیباست و مقصود از اخلاق جمیل دانش، خرد، پاکدامنی، دلیری، پرهیزگاری، کرم، و مروّت و دیگر خصلت‌های نیکوست و هیچ یک از این صفات با حواسّ پنج‌گانه ادراک نمی‌شود، بلکه به وسیله نور بصیرت باطن، دریافت می‌گردد.

همه این خصلت‌های جمیله دوست داشتنی و محبوبند، و آن‌که دارای این صفات باشد، طبعاً نزد کسی که صفات او را بداند محبوب است.

دلیل صحّت این امر آن است که طبایع به دوستی پیامبران علیهم السلام سرشته شده‌اند، با این که آن‌ها را ندیده‌اند، بلکه بر دوستی ارباب مذاهب نیز به همین گونه‌اند تا آن جا که محبّت آدمی نسبت به رهبر مذهبش به سر حدّ عشق می‌رسد، به طوری که همه اموالش را در نصرت مذهبش و دفاع از آن خرج می‌کند و جان خود را در پیکار با کسی که نسبت به پیشوا و متبوع او بد گوید، به مخاطره می‌اندازد. چه بسیار خون‌هایی که در راه نصرت صاحبان مذاهب ریخته شده است.

ای کاش می‌دانستم مثلاً کسی که پیشوایش را دوست می‌دارد، برای چه چیزی دوستدار اوست، در حالی که هرگز صورت او را ندیده است و اگر او را ببیند، بسا از صورت او خوشش نیاید.

بنابراین آنچه او را به زیاده روی در محبت و ادار می کند سیرت باطن اوست، نه صورت ظاهر چه صورت ظاهر او به خاک مبدل می شود، پس دوستی او به سبب صفات باطنی او می باشد که عبارت از دین، پرهیزگاری، فراوانی دانش، احاطه به مدارک دین، قیام او به افاضه علوم شرعی و منتشر کردن این خیرات در جهان به وسیله اوست و همه اینها کارهای خوبی هستند که حسن آنها جز به نور بصیرت ادراک نمی شود، و حواس از درک آنها قاصر است. این صفات باطنی همگی به علم و قدرت برگشت دارد و این زمانی صورت می گیرد که انسان حقایق امور را بداند و قادر باشد که نفس خویش را به سرکوب کردن شهواتش و ادار کند.

بنابراین، همه خصلت های خوب، از این دو صفت انشعاب می یابند و با حس درک نمی شوند و محل آنها در جزء لا یتجزای بدن است و در حقیقت همان محبوب است، در حالی که جزء لا یتجزا، دارای صورت و شکل و رنگ نیست، تا به چشم دیده شود و به این سبب محبوب باشد.

لذا زیبایی و جمال، در سیرت هاست نه صورتها، و اگر سیرت خوبی بدون دانش و بصیرت یافت شود، موجب دوستی نخواهد بود.

لذا محبوب، کسی است که واجد سیرت زیبا باشد، و آن عبارت از؛ اخلاق ستوده و فضیلت های شریف و پسندیده است و این صفات همگی به علم و قدرت برگشت دارد و طبعاً محبوبند، در حالی که با حواس ادراک نمی شوند تا آن جا که اگر کودکی را واگذارند که به طبع خود رفتار کند، اگر بخواهیم غایب یا حاضر یا مرده یا زنده ای را دوست او گردانیم، راهی جز این نداریم که در توصیف او به شجاعت و کرم و دانش و دیگر صفات ستوده وی مبالغه کنیم و هرگاه کودک به آنها معتقد شود، نمی تواند او را دوست نداشته باشد.

آیا جز این است که دوستی صحابه و دشمنی ابوجهل و ابلیس، به سبب مبالغه در توصیف آن‌ها به خوبی‌ها و زشتی‌ها که با حواس ادراک نمی‌شوند، بر دل‌ها چیره شده است، بلکه در آن هنگام که مردم، حاتم را به سخاوت و دیگری را به شجاعت توصیف می‌کنند، بی‌اختیار دل‌ها دوستدار آن‌ها می‌شود. این دوستی بر اثر آن نیست که صورت محسوس آن‌ها را دیده، و یا بهره‌ای از آن‌ها برده باشند، بلکه، هرگاه حکایت شود که یکی از پادشاهان در یکی از ممالک روی زمین به عدالت و نیکی رفتار و به بذل و بخشش اقدام می‌کند، محبت او بر دل‌ها چیره می‌شود، با آن‌که دوستان به سبب بعد مسافت از رسیدن به احسان او نومیدند.

نیکوکار، ذاتاً محبوب است

بنابراین، محبت انسان نسبت به نیکوکاران منحصر به کسی نیست که به او نیکی می‌کند، بلکه نیکوکار ذاتاً محبوب است، اگر چه احسان او هرگز به کسی که دوستدار اوست نرسد، زیرا هر خوبی و زیبایی محبوب است. صورت یا ظاهر است یا باطن، و حسن و جمال هر دو را شامل می‌شود صورت ظاهر با چشم ظاهر دیده می‌شود و صورت باطن با دیده بصیرت مشاهده می‌گردد. کسی که از داشتن دیده بصیرت محروم است، نمی‌تواند صورت باطن را ادراک کند و از آن لذت بیابد و بدان محبت و رغبت ندارد. اما کسی که چشم او بر حواس ظاهریش غلبه دارد، محبت وی نسبت به معانی باطنی بیشتر از علاقه او به معانی ظاهر است. و چقدر تفاوت است میان کسی که نقش روی دیوار را به سبب زیبایی صورت ظاهر آن دوست بدارد و آن‌که پیامبری از پیامبران را به سبب جمال و زیبایی صورت باطنی او دوستدار باشد.

سبب پنجم، مناسبت پوشیده میان دوستدار و محبوب است.

زیرا بسا دو شخص که میان آن‌ها محبتی محکم و استوار برقرار است بی آن‌که سبب آن جمال و زیبایی یا بردن بهره‌ای از یکدیگر باشد، بلکه انگیزه آن صرفا تناسب ارواح است چنان‌که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «ارواح لشگریانی مجهزند، آنچه از آن‌ها یکدیگر را بشناسند، گرد هم می‌آیند و آنچه از آن‌ها همدیگر را شناسند، اختلاف می‌یابند»^۱.

بنابراین اقسام دوستی‌ها به پنج سبب بازگشت دارد:

یکی از آن‌ها، محبت انسان به ذات و کمال و بقای خویش است.

دوم، محبت انسان نسبت به کسی است که به او احسان کند، در چیزی که به دوام وجود او بازگشت دارد و به بقای او و دفع مهلکات از او کمک می‌کند. سوم، دوست داشتن کسی که ذاتا نسبت به مردم نیکوکار است، هر چند احسانی به او نکرده باشد.

چهارم، دوست داشتن هر چه ذاتا جمیل و زیباست، خواه این زیبایی در صورت ظاهر باشد یا در صورت باطن

پنجم، دوست داشتن کسی که میان آن‌ها مناسبت نهانی باطنی وجود دارد.

اگر همه این اسباب، در یک شخص گرد آید، بی تردید محبت چند برابر می‌شود، چنان‌که اگر انسان فرزندی داشته باشد زیبا روی، خوشخوی، دانشور، خوش تدبیر، نیکوکار و نسبت به پدر و مادر نیک رفتار، قطعاً بی نهایت محبوب خواهد بود، و قوت محبت نسبت به وی پس از اجتماع این صفات در او بر حسب قوت این صفات در نفس دوست دارنده است.

اگر این صفات در متتهای درجه کمال باشد قطعی است که دوستی هم در

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۴۱.

بالاترین درجات خواهد بود. و ما اکنون روشن می‌کنیم که اجتماع همه این اسباب و کمال آنها، جز درباره حقّ تعالی، قابل تصوّر نیست از این رو در حقیقت کسی جز خداوند استحقاق محبت ندارد.



چرا تنها خداوند مستحقّ محبّت است؟

کسی که غیر خدا را دوست بدارد و دوستی او با وی به سبب نسبت او به خداوند نباشد، این علاقه او نشانه نادانی و کوتاهی او در شناخت خداوند است. دوستی پیامبر ﷺ نیز ستوده است، چه عین دوستی خداست. دوستی عالمان و پرهیزگاران نیز همین گونه است، زیرا دوست دوست و فرستاده دوست و دوستدار دوست دوست است و همه این دوستی‌ها به دوستی اصل بازگشت دارد و از او به غیر تجاوز نمی‌کند. از این رو محبوب حقیقی در نزد ارباب بینش، تنها خداست و جز او کسی استحقاق محبّت ندارد.

برای توضیح این مطلب باید به اسباب پنج‌گانه‌ای که ذکر کردیم بازگردیم، و روشن کنیم که همه آن صفات در حقّ تعالی جمع است و در غیر او جز آحادی از آن‌ها یافت نمی‌شود و وجود آن‌ها در خداوند حقیقت، و در غیر او وهم و خیال و مجاز محض است، که هیچ حقیقتی برای آن نیست. و چون این مطلب ثابت شود، بر هر صاحب بینشی ضدّ آنچه خرده‌های ناتوان و دل‌های ضعیف گمان کرده‌اند که دوستی خداوند محال است، مکشوف و روشن خواهد شد که مقتضای تحقیق آن است که انسان جز خداوند را دوست نداشته باشد.

در اینجا اسباب پنج‌گانه را توضیح می‌دهیم:

سبب اوّل

و آن عبارت است از محبت انسان به ذات، بقا، کمال و دوام وجود خویش، و بغض او نسبت به هلاکت و عدم و نقصان خود و آنچه او را از وصول به کمال باز دارد. اینها فطرت و سرشت هر انسان زنده‌ای است، و تصور نمی‌رود هیچ جاننداری از اینها تهی باشد و همین امر، مقتضی کمال محبت نسبت به خداوند متعال است چه کسی که خود و پروردگارش را بشناسد، قطعاً می‌داند که به ذات خود وجودی ندارد و هستی و دوام و کمال آن، از خدا، به وسیله خدا و به سوی خداست. و اوست که وجود او را ایجاد و اختراع کرده و به او نعمت بقا بخشیده است.

همچنین اوست که با آفرینش صفات کمال، و ایجاد اسبابی که رساننده او بدان باشد، و آفریدن دانش به کار بستن این اسباب، وجود او را کامل می‌گرداند. و گرنه بنده از حیث ذات خود وجودی ندارد. و اگر خداوند نعمت هستی به او نبخشیده بود، نابودی محض و عدم صرف بود. و چنانچه با ابقای وجود به او تفضل نکرده بود، پس از وجود، هلاک و نابود می‌شد. و اگر به فضل خود خلقت وی را کامل نکرده بود، پس از ایجاد نیز وجودی ناقص و ناتمام بود.

کوتاه سخن آن‌که، در جهان هستی چیزی وجود ندارد که به ذات خود قیام داشته باشد، جز خداوند زنده، پایداری که به ذات خود قایم است و هر چه جز اوست، قایم به اوست. لذا اگر کسی که دارای این عرفان است، ذات خود را دوست بدارد، در حالی که بداند هستی ذات او از غیر است و او را آفریننده و ایجاد کننده و مخترع و بقا دهنده و قایم به ذات خویش و مقوم غیر خود بداند، در حقیقت آفریننده و بقا دهنده خود را دوست می‌دارد.

و اگر او را دوست ندارد، به سبب آن است که خود و پروردگارش را نشناخته است.

ثمره معرفت

دوستی ثمره معرفت است. اگر معرفت نباشد، محبت نخواهد بود. با ضعف آن، این ضعیف و با قوت گرفتن آن، این قوی خواهد شد. از این رو گفته‌اند: کسی که خدا را بشناسد، او را دوست می‌دارد و کسی که آتش را بداند از او دوری می‌جوید و کسی که دنیا را بشناسد، در آن زهد می‌ورزد.

آیا چگونه ممکن است تصور کرد انسان خودش را دوست بدارد و پروردگارش را که قوام وی به اوست، دوست نداشته باشد.

روشن است کسی که به گرمای آفتاب گرفتار شده، چون سایه را دوست می‌دارد، ضرورتاً درختانی را که قوام سایه به آنهاست، نیز دوست می‌دارد.

همه آنچه در جهان وجود است، در مقایسه با قدرت حق تعالی، مانند سایه نسبت به درخت، و نور نسبت به خورشید است، زیرا همه چیز از آثار قدرت اوست و وجود همه موجودات تابع وجود اوست، چنان که وجود نور تابع خورشید و وجود سایه تابع درخت است.

بلکه این مثال نسبت به اوهام عوام است؛ چه آنها می‌پندارند که نور، اثر خورشید و نشأت گرفته از او و موجود به اوست، در حالی که این پندار خطای محض است، زیرا بر ارباب قلوب به گونه‌ای روشن‌تر از دیدن، با چشم آشکار شده است که نور، از قدرت حق تعالی بر سبیل اختراع، به هنگام وقوع مقابله میان خورشید و اجسام غلیظ، حاصل می‌شود، چنان که نور خورشید، و عین و شکل و صورت آن نیز، از قدرت حق تعالی به وجود آمده است. لیکن غرض از مثال‌ها فهمانیدن مطلب است و مطلوب بیان حقایق نیست.

اکنون اگر محبت انسان، نسبت به ذات خویش، امری ضروری است، محبت او نسبت به کسی که در درجه اول، قوام او و در درجه دوم، بقای وی از حیث

ذات و صفات و جواهر و اعراض بدوست، نیز ضروری می‌باشد. و این امر مستلزم آن است که این مطلب را بداند.

کسی که از این محبت تهی است، به سبب آن است که به خود و شهواتش سرگرم و از پروردگار و آفریننده خویش غافل است.

او خدا را چنان که شایسته است، نشناخته و نظر و فکر خود را به شهوات و محسوساتش منحصر ساخته است و این همان عالم شهادت است که بهایم در تنعم و رفاه در آن با او شریکند. بر خلاف عالم ملکوت که تنها کسی که به فرشتگان شباهت دارد، پا بر سرزمین آن می‌نهد و به اندازه قرب او به صفات فرشتگان در آن می‌نگرد، و به قدر انحطاط او در عالم پست بهایم، دستش از آن کوتاه است.

سبب دوم

و آن محبت او نسبت به کسی است که به وی نیکی و با مال خود با او مواسات کند.

و در گفتار، با او ملاطفت ورزد و با کمک‌های خود او را یاری کند، و در سرکوبی دشمنان و پیروزی بر آنان به نصرت او شتابد، و در دفع شرّ از او قیام کند، و در همه مقاصد و اغراضی که درباره خود و فرزندان و نزدیکانش دارد، برای او وسیله‌ای باشد.

در این صورت قطعی است که وی محبوب او خواهد بود. این امر نیز، عیناً مقتضی آن است که جز خداوند را دوست نداشته باشد، چه اگر خداوند را آن گونه که شایسته اوست، بشناسد، خواهد دانست که احسان کننده به او، تنها خداوند است و بس.

ما انواع احسان او را به همه بندگان ذکر نمی‌کنیم، زیرا هیچ کس قادر به شمارش آن‌ها نیست، چنان که خود فرموده است: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱ و به اندکی از آن‌ها در کتاب شکر اشاره کرده‌ایم و در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم که بگوییم احسان مردم، جز بر سبیل مجاز، قابل تصور نیست و احسان کننده تنها خداوند است.

چه اگر فرض کنیم، شخصی همه اموالش را به تو ببخشد و به تو امکان دهد که هر جور بخواهی در آن‌ها تصرف کنی، تو تصور خواهی کرد که این احسانی از اوست، لیکن این پنداری نادرست است، زیرا اگر چه این احسان به وسیله او انجام گرفته است، لیکن چه کسی نعمت حیات به او ارزانی داشته و مال و قدرت و اراده او را آفریده و این انگیزه را در او به وجود آورده و چه کسی تو را محبوب او گردانیده و او را به تو مایل ساخته و به دل او انداخته که صلاح دین و دنیایش در احسان به تو است.

اگر این‌ها نبود بی شک ذره‌ای از مالش را به تو نمی‌داد.

هرگاه خداوند این انگیزه‌ها را بر او چیره و در نفس او مقرر کرده که صلاح دین و دنیایش تسلیم مال او به توست و در تسلیم آن به تو مقهور و ناگزیر بوده و توان مخالفت نداشته است، پس احسان کننده کسی است که او را مضطرب ساخته و بدان کار داشته و انگیزه‌هایی که او را به عمل وادار کرده در او برانگیخته است، اما دست او واسطه‌ای بیش نیست، که احسان خداوند را به تو رسانیده و صاحب دست در این کار مضطرب بوده، همان گونه که مجرای آب در برابر جریان آب در آن مضطرب است،

بنابراین اگر او را نیکوکار بدانی و از این حیث شکر گویی که به نفس خود

نیکوکار است، نه از آن جهت که واسطه احسان خداست، بی شک به حقیقت امر نادانی، چه احسان از انسان قابل تصور نیست، جز نسبت به نفس خودش. اما احسان به غیر از مخلوق محال است، زیرا او مالش را جز در راه هدفی که در این راه مورد نظر اوست نمی بخشد. این هدف او ممکن است برای آینده باشد که همان ثواب الهی است و یا برای حال باشد، از قبیل منت گذاری و تحقیر، یا ستایش و مشهور شدن به سخاوت و کرم، و یا جذب دل های مردم برای فرمانبرداری و محبت. چه انسان هرگز مالش را به دریا نمی اندازد، زیرا او را در این کار هدفی نیست و آن را جز در راه غرضی که مقصود و مطلوب اوست، به دیگری نمی دهد.

لیکن تو مقصود و مطلوب او نیستی، بلکه دست تو وسیله ای است برای تو در گرفتن تا آنگاه که هدف او از شهرت و ستایش و شکر و ثواب، با دریافت مال از سوی تو حاصل شود. در حقیقت او برای رسیدن به مقصودش در این گرفتن، تو را به خدمت خود واداشته است.

لذا او به خودش احسان کرده و در برابر آنچه بخشیده، عوضی که از نظر او از مالش بهتر می باشد، دریافت کرده است و اگر این رجحان نبود هرگز به خاطر تو از دارایی اش چشم نمی پوشید. بنابراین او استحقاق شکر گزاری و دوستی را ندارد:

علت اول:

به سبب آن که خداوند، انگیزه هایی را بر او چیره ساخته که قدرت مخالفت با آنها را نداشته است، چه او به منزله خزانه دار پادشاه است و اگر شاه کسی را به دریافت خلعت مفتخر سازد و خزانه دار خلعت را به وی تسلیم کند، خزانه دار

به وی احسانی نکرده است، زیرا ناگزیر از اطاعت و امتثال چیزی بوده که شاه به او فرمان داده و قدرت مخالفت با آن را نداشته است و اگر شاه این امر را به میل او وامی گذاشت هرگز خلعت را به وی تسلیم نمی کرد.

همه احسان کنندگان به همین گونه اند، چه اگر خداوند انسان را به حال خود واگذارد، هرگز دانه‌ای از مال خود را بذل و بخشش نخواهد کرد، تا آنگاه که خداوند انگیزه‌هایی را بر او چیره کند و به دلش اندازد که، خیر او از نظر دین و دنیا در بذل مال است و در آن موقع است که به بخشش آن اقدام می کند.

علت دوم

آنچه را داده در برابر آن عوضی که در نظر او کامل تر و محبوب تر از چیزی است که بذل کرده دریافت کرده است، و همان گونه که فروشنده احسان کننده نیست، زیرا او آنچه را می دهد، به عوض چیزی است که در نظر او از آنچه داده، محبوب تر است.

بخشنده نیز در برابر بخشش خود ثواب یا حمد یا ستایش یا عوض دیگری را دریافت کرده است.

شرط عوض، آن نیست که دیدنی و مال باشد، بلکه همه بهره‌وری‌ها، عوض‌هایی هستند که ممکن است اموال و اعیان، در برابر آن‌ها حقیر و ناچیز باشند.

اما احسان به بخشش است و بخشش عبارت از؛ بذل مال بدون دریافت عوض، و یا بهره‌ای است که به بخشنده باز گردد، و وقوع این امر از غیر خداوند محال است و اوست که جهانیان را مورد انعام قرار داده و به آن‌ها احسان فرموده است، صرفاً برای خود آن‌ها، نه برای بهره یا غرضی که سودش به او باز گردد، چه او برتر از اغراض و کسب نصیب و بهره است.

بنابراین؛ اطلاق واژه جود و احسان، در مورد غیر او دروغ یا مجاز است و صدق معنای آن درباره کسی جز او محال، و مانند جمع میان سیاهی و سپیدی ممتنع می‌باشد و اوست که به جود و احسان و عطا و امتنان متفرد و یگانه است. لذا اگر طبع آدمی نیکوکار را دوست می‌دارد، باید تنها خداوند را دوست بدارد، چه احسان از غیر او محال است و فقط اوست که مستحق محبت می‌باشد. اما غیر او به شرطی استحقاق محبت در برابر احسان را دارد که آدمی معنای احسان و حقیقت آن را نداند.

سبب سوّم

و آن عبارت از آن است که نیکی کننده را دوست بداری. هر چند احسان او به تو نرسیده باشد و این در طبایع موجود است، چه اگر خیر دو پادشاه به تو برسد که یکی دانشمند، دادگر، عابد، خوشرفتار و نسبت به مردم فروتن و مهربان است، و دیگری ستمگر، متکبر، فاسق، بی شرم و بدکردار باشد، و هر کدام در یکی از کشورهای بسیار دور دست مشغول فرمانروایی باشند، در دل خود تفاوتی میان آنها می‌یابی، چه دلت نسبت به اولی گرایش دارد، که این دوستی است و نسبت به دومی متنفر است، که این دشمنی است. با این که تو از خیر اولی نومید و از شرّ دومی ایمنی، چه امید نداری که بتوانی به کشورهای آنها کوچ کنی.

این همان دوستی نیکی کننده است از حیث آن که ذاتا نیکوکار است و بس، نه به سبب آن که نسبت به تو نیکوکار است و این امر مقتضی دوست داشتن خداست، بلکه مقتضی آن است که اصلا، کسی جز او دوست داشته نشود، مگر آن که به سببی تعلق به او داشته باشد، چه خداوند متعال است که به همه خلائق

احسان کرده و بر همه اصناف خلق تفضل فرموده، در مرتبه نخست؛ با ایجاد آن‌ها، و در مرتبه دوم، با تکمیل آن‌ها به وسیله اعضا و اسبابی که ضروری آن‌هاست، و در مرتبه سوم، با آفرینش اسبابی که گمان احتیاج به آن‌ها می‌رود، اگر چه ضروری آن‌ها نیست به منظور رفاه و تنعم ایشان، و در مرتبه چهارم، با زیادتی‌ها و مزیت‌هایی که موجب زینت و آرایش آن‌ها می‌باشد و خارج از ضرورت و نیازهای آنهاست.

مثال ضروری سر و دل و جگر، و مثال آنچه بدان نیاز است، چشم و دست و پا، و مثال آنچه زینت است، کمانی بودن ابروها و سرخی لب‌ها و بادامی بودن چشم‌ها و جز این‌هاست. که اگر وجود نداشتند، بدانها حاجت و ضرورتی نبود. مثال ضروری از نعمت‌های خارج از بدن انسان، آب و غذا است. و مثال آنچه بدان نیاز است دارو و گوشت و میوه است. و مثال آنچه مزیت و آرایش است، سبزی درخت‌ها و زیبایی شکوفه‌ها و گل‌ها و گوارایی میوه‌ها و خوراکی‌هایی است که در صورت نبودن آن‌ها حاجت و ضرورتی پیش نمی‌آید.

سبب چهارم

و آن عبارت از دوست داشتن هر صاحب جمالی است. صرفاً به خاطر جمال او، نه به منظور آن‌که ورای ادراک جمال، بهره‌ای از آن به دست آورد. روشن کردیم که حبّ جمال در طبایع سرشته شده است، چه جمال دو قسم است: یکی جمال صورت ظاهر است، که به چشم سر دیده می‌شود و دیگری جمال صورت باطن، که با چشم دل و نور بصیرت ادراک می‌گردد. جمال اولی را کودکان و بهایم درک می‌کنند، چه رسد به دیگران. و درک جمال دومی، اختصاص به صاحبان دل دارد و کسی که از زندگانی دنیا چیزی

جز ظاهری از آن نمی‌داند، در فهم آن با صاحبان دل مشارکت ندارد. لذا هر جمالی از دیدگاه کسی که آن را ادراک می‌کند محبوب است، اگر آن را با دلش دریافته آن جمال، محبوب دل اوست و مثال آن را در محبت مردم به پیامبران و عالمان و ارباب مکارم و صاحبان اخلاق پسندیده، مشاهده می‌کنیم و این امری است که پیوسته تصور می‌شود، اگر چه صورت و اعضای دیگر زشت باشد. و مراد از حُسن صورت باطن همین است، هر چند حُسن آن را ادراک نمی‌کند. بلی حُسن آثاری را که از حُسن صادر می‌شود و بر آن دلالت دارد، درک می‌کند، تا آن جا که اگر دل بدان دلالت یابد، به آن مایل می‌شود و دوستدار او می‌گردد، چه کسی که پیامبر یا امام یا یکی از اولیای خدا را دوست می‌دارد، دوستی او برای محاسنی است که از آن‌ها بر وی مکشوف شده، و هرگز به خاطر زیبایی صورت و یا خوبی اعمال آن‌ها نیست، بلکه بدین سبب است که حُسن اعمال آن‌ها بر حُسن صفات آن‌ها که منشأ افعالند، دلالت کرده است، زیرا اعمال آثاری هستند که از صفات صادر می‌شوند و بیانگر آن‌ها هستند. کسی که محاسن تصنیف مصنّفی یا زیبایی‌های شعر شاعری و نقش نقاشی و بنای بنایی را می‌بیند، از این اعمال آن‌ها به صفات خوبشان پی می‌برد که چنانچه بررسی شود، حاصل آن صفات به علم و قدرت آن‌ها برگشت می‌کند و هر چه معلوم، از حیث جمال و جلال و عظمت شریف‌تر و کامل‌تر باشد، علم شریف‌تر و زیباتر خواهد بود. و نیز هرگاه مقدور، مرتبه‌اش بزرگ‌تر و پایگاهش والاتر باشد، مرتبه قدرت بر آن بزرگ‌تر و ارزش آن بالاتر است.

شناخت خداوند، شریف‌ترین دانش‌هاست

برترین معلوم، خداوند متعال است. به همین سبب شناخت خداوند بهترین و شریف‌ترین دانش‌هاست و آنچه بدین دانش‌ها نزدیک باشد، به اندازه وابستگی آن از این شرافت برخوردار است. لذا جمال صفات صدیقان که دل‌ها به طبع خود آن‌ها را دوست می‌دارند، به سه چیز بازگشت دارد:

۱. شناخت آن‌ها نسبت به خداوند و فرشتگان و کتب و پیامبرانش و شرایع آنها.
۲. قدرت آن‌ها بر اصلاح نفس خویش و اصلاح بندگان خدا از طریق ارشاد و سیاست.

۳. منزّه بودن آن‌ها از پستی‌ها و پلیدی‌ها و شهوت‌هایی که بر دل‌ها چیره است، و انسان را از طریق خیر باز می‌دارد و به راه‌های بد می‌کشاند.
امثال این‌ها هستند که پیامبران و عالمان را دوست می‌دارند، پس این صفات را باید با صفات خداوند بسنجیم.

اما علم بشر از اولین تا آخرین آن‌ها، کجا می‌تواند با علم خداوند که بر همه چیز احاطه دارد مقایسه شود، احاطه‌ای که نهایت ندارد تا آن جا که به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین چیزی از او پنهان نیست و به همه خلق خطاب فرموده که: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

و اگر همه اهل آسمان‌ها و زمین جمع شوند، تا به علم و حکمت او در چگونگی آفرینش مورچه یا پشه‌ای احاطه یابند، بر کم‌ترین چیزی از آن آگاهی نخواهند یافت و به چیزی از علم او احاطه پیدا نمی‌کنند، مگر آنچه را او بخواهد و آن‌ها مقدار اندکی از علم را که همه مردم می‌دانند، به سبب تعلیم او آن را فرا گرفته‌اند، چنان که فرموده است:

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵: «و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.»

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱

بنابراین، اگر جمال علم و شرف آن امری محبوب و در ذات خود برای دارنده آن زینت و کمال است، پس به همین سبب کسی جز خدا سزاوار دوست داشتن نیست. چه دانش دانشمندان در مقایسه با دانش او جهل و نادانی است، بلکه اگر کسی داناترین و نادانترین مردم زمان خود را بشناسد، محال است به سبب علم، نادانترین را دوست بدارد و داناترین را فرو گذارد، هر چند نادان از نوعی علم، به چگونگی امور معیشتی خالی نباشد.

اما صفت قدرت، کمال، و عجز، نقص است، و هر کمال و بها و عظمت و قهر و مجد و استیلا محبوب، و ادراک آن لذت بخش است. تا آن جا که اگر انسان در سرگذشتها شجاعت علی علیه السلام و دیگر دلیران را بشنود و بر قدرت و چیرگی آنان بر اقران و همزمانشان آگاهی یابد، به مجرد شنیدن، در دل خود بی اختیار احساس شادی و خوشحالی می کند، چه رسد به این که صحنه نبردهای آنها را مشاهده کرده باشد.

این امر به طور ضروری نسبت به دارنده این صفت، محبت ایجاد می کند، زیرا شجاعت و قدرت، نوعی کمال است.

خداوند، برترین قدرت‌ها

اکنون قدرت همه خلائق را با قدرت خداوند مقایسه کن، زیرا آن که از همه کس نیرومندتر، و کشورش پهناورتر، و در حمله قوی تر، و در سرکوب شهوات و ریشه کن کردن پلیدی های نفس چیره تر، و در سیاست و اصلاح نفس خود و دیگران توانا تر است، سرانجام قدرتش به پایان می رسد. و نهایت توانایی او آن

۱. سوره رحمان، آیه ۳ و ۴: «انسان را آفرید و به او بیان را آموخت.»

است که بر برخی از صفات نفس خویش، و بر بعضی از مردم در پاره‌ای از امور قدرت، یافته است، لیکن با این حال، مالک مرگ و زندگی و سود و زیان خود نیست، نیازی نیست که ما آنچه را که تا حدی تعلق به قدرت انسان دارد، لیکن از انجام دادن آن‌ها نسبت به خود و غیر خود ناتوان است، بشماریم، چه رسد به آنچه تعلق به قدرت انسان ندارد، مانند ملکوت آسمان‌ها، افلاک و... که انسان به اندازه ذره‌ای بر آن‌ها قدرت ندارد، قدرتی هم که انسان بر خود و غیر خودش دارد، ناشی از خود او و به سبب ذات او نیست، بلکه خداوند آفریننده او، و آفریننده قدرت او، و آفریننده اسباب او، و قدرت دهنده او بر کار است.

و اگر پشه‌ای را بر بزرگ‌ترین پادشاهان و نیرومندترین جانوران مسلط کند، بی شک او را نابود می‌سازد چه بنده را جز فرمانبرداری مولای خود توان و چاره‌ای نیست، چنان که خداوند درباره ذوالقرنین یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان روی زمین فرموده است: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ﴾^۱ پس همه ملک و سلطنت او در بخشی از زمین جز به قدرت و سلطه‌ای که حق تعالی به وی داده بود، برای او حاصل نشده است. و همه زمین در مقایسه با اجسام این عالم، کلوخی بیش نیست و همه حکومت‌هایی که مردم در زمین به دست می‌آورند، غبار این کلوخ است و این غبار نیز جز به فضل حق تعالی و افاضه قدرت از سوی او حاصل نمی‌شود.

بنابراین، محال است که انسان بنده‌ای از بندگان خدا را، برای قدرت و کمال نیرومندی او دوست بدارد و خداوند را به همین سبب دوست نداشته باشد، در حالی که نیرومندی جز او نیست و کسی وجود ندارد که قدرتش برخاسته از ذاتش

۱. سوره کهف، آیه ۸۴: «ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم.»

باشد، بلکه هیچ کس را حول و قوه‌ای نیست، جز عنایت خداوند علی عظیم. او جبار قاهر و دانای توانایی است که آسمان‌ها مانند طوماری پیچیده شده در دست او، و زمین و آنچه در آن است در قبضه با کفایت او و زمام همه آفریدگان در قبضه قدرت اوست. اگر همه آن‌ها را هلاک کند از ملک و سلطنت او ذره‌ای کم نمی‌شود و اگر هزارها امثال آن‌ها بیافریند، در آفرینش آن‌ها در نمی‌ماند و از ایجاد آن‌ها خستگی و سستی بدو راه نمی‌یابد. بنابراین هیچ قدرت و قدرتمندی وجود ندارد، جز این که آن‌ها اثری از آثار قدرت اوست.

خداوند کمال تقدس و پاکی

جمال و زیبایی و عظمت و کبریایی و استیلا و چیرگی به او اختصاص دارد و اگر تصور شود که قدرتمندی به سبب قدرتش محبوب باشد، بی تردید کسی جز او مستحق دوستی نخواهد بود. اما صفت منزّه بودن از عیب‌ها و نقص‌ها، و قداست از پستی‌ها و پلیدی‌ها، یکی از موجبات دوستی و مقتضیات حسن و جمال صورت باطنی است. پیامبران و صدیقان اگر چه از عیب‌ها و پلیدی‌ها منزّه بوده‌اند، اما کمال تقدس و تنزیه، اختصاص به ذات پاک خداوند ذو الجلال و الاکرام دارد، ولی هر مخلوقی از نقص و یا نقایصی خالی نیست، بلکه او مخلوقی ناتوان و مسخر و مضطر است که این‌ها خود عین نقص و عیب می‌باشد. لذا کمال، اختصاص به خداوند دارد و بس و هر چه غیر از اوست فاقد کمال است، جز به قدری که او به وی اعطا کرده است و کسی که قدرتش از دیگری است، نمی‌تواند متتهای

کمال را به دیگری اعطا کند، چه کم‌ترین درجات کمال آن است که بنده قایم به غیر و مسخر دیگری نباشد. و این امر جز در مورد خداوند محال است و اوست که در کمال یگانه و از هر عیب بیگانه و منزّه است.

بنابراین هرگاه این صفت، کمال و جمال و محبوب است، حقیقت آن به طور کامل جز درباره خداوند تحقق ندارد و کمال و قداست کسی غیر او مطلق نیست. و دارنده جمال مطلق خداوند یگانه‌ای است که همتایی ندارد، فردی است که ضدّی ندارد، وجود جاودانی است که منازعی ندارد.

توانگری است که او را نیازی نیست، توانایی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد و به آنچه اراده فرماید، حکم می‌کند، فرمان او را ردّ کننده و حکم او را تأخیر کننده‌ای نیست.

دانشوری است که به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از دانش او پنهان نیست.

قاهری است که گردن هیچ جبار و سرکشی از ربقه (بند و ریسمان) قدرت او بیرون نیست و هیچ قیصر و گردنکشی توان رهایی از سطوت و قدرت او را ندارد. ذات ازلی است که وجود او را آغازی نیست.

وجود سرمدی است که بقای او را پایانی نیست واجب الوجودی است که عدم به حریم او راه ندارد.

قیومی است که قائم به نفس خویش است و همه موجودات قایم به اوست. او جبار زمین و آسمان‌ها، آفریدگار جماد و نبات و جاندارها، متفرد به عزّت و جبروت، متوحد در ملک و ملکوت، صاحب فضل و بها و جلال و جمال و قدرت و کمال است، آن‌که خرده‌ها در شناخت جلال او حیرانند و زبان‌ها در توصیف او گنگ و ناتوانند.

آن که کمال معرفت عارفان، در اعتراف به عجز از شناخت اوست و منتهای نبوت پیامبران، اقرار به قصور در توصیف اوست، چنان که سرور پیامبران که درود خداوند بر او و همه آنان باد فرموده است: «تو آن چنانی که خود؛ خویش را ستوده‌ای نه آن چنان که من تو را می‌ستایم.»^۱ می‌گوییم: سرور اوصیاء امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «عجز از درک ادراک، ادراک است»^۲ و سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: «منزه است آن که جهت معرفت خود برای خلاق، راهی جز ناتوانی از شناخت خویش قرار نداده است»^۳.

بنابراین، دوستی به این سبب، قوی‌تر از دوستی به سبب احسان است، چه احسان کم و بیش می‌شود. از این رو خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود که: دوست‌ترین دوستان نزد من کسی است که مرا بدون عطا بپرستد تا حق ربوبیت را ادا کند. در زبور آمده است: چه کسی ستمکارتر از آن است که مرا برای بهشت یا دوزخ بپرستد؟ من اگر بهشت یا دوزخ را نیافریده بودم، سزاوار فرمانبرداری نبودم؟

عیسی علیه السلام از کنار طایفه‌ای از عابدان گذشت که لاغر و نزار بودند، به آن‌ها گفت: چه چیزی شما را نحیف کرده است؟ گفتند: از دوزخ می‌ترسیم و امید بهشت داریم. به آن‌ها گفت: شما از مخلوقی می‌ترسید و به مخلوقی امید دارید. به گروه دیگری که مانند آن‌ها بودند گذشت، گفتند: ما خداوند را برای دوستی و تعظیم جلال او عبادت می‌کنیم. فرمود: براستی شما دوستان خدایید و به من

۱. ترمذی و جز او، پیش از این نیز مکرر ذکر شده است.

۲. به مأخذ آن آگاهی نیافتیم.

۳. در نیایش عارفان از مناجات خمسة عشر.

امر شده که با شما باشم. در خبر آمده است: «هیچ یک از شما نباید هم‌چون بنده بدی باشد که اگر نترسد، کار نکند یا مانند مزدور بدی باشد که اگر مزدش داده نشود، دست از کار کشد.»^۱

سبب پنجم

برای دوستی وجود مناسبت و مشابهت لازم است. هر چیزی جذب کننده شبیه خویش و هر شکلی به مانند خود مایل تر است. از این رو دیده می‌شود؛ که کودک با کودک و بزرگسال با بزرگسال، و پرنده با نوع خود انس می‌گیرد و از نوع دیگر نفرت دارد. همچنین انس عالم با عالم، بیشتر از انس او با پیشه‌ور، و انس بازرگان با بازرگان بیش از انس او با برزگر است. بنابراین، مناسبت یکی از اسباب محبت است، و آن آگاهی به سببی است که آشکار است، مانند؛ مناسبت کودک با کودک، که سبب آن کودکی است. و زمانی سبب آن پوشیده است به طوری که نمی‌توان به آن آگاهی یافت، چنان که گاهی دیده می‌شود، میان دو شخص وحدت و اتفاق صورت می‌گیرد، بی آن‌که انگیزه آن‌ها جمال یا طمع مال یا غیر آن باشد. چنان که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدان اشاره کرده و فرموده است: «جانها لشکریانی بسیج شده‌اند، آنچه از آن‌ها یکدیگر را بشناسند با هم انس می‌گیرند و آنچه همدیگر را نشناسند اختلاف می‌یابند»^۲ و آشنایی، تناسب، و ناآشنایی، دوری و تباین است.

این سبب نیز مقتضی دوست داشتن خداوند است و این از جهت مناسبتی

۱. عراقی گفته است: مأخذی برای آن نیافتم.

۲. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۴۱ و پیش از این بارها ذکر شده است.

باطنی است که به مشابهت در صورت و شکل بازگشت ندارد، بلکه به عَلت‌هایی باطنی ارتباط دارد.

آنچه را می‌توان ذکر کرد، تقرّب بنده به خداوند متعال در صفاتی است که دستور داده در آن‌ها به او اقتدا کنند و به اخلاق او آراسته شوند تا آن‌جا که گفته شده است:

به اخلاق خداوند متخلّق شوید. و مقصود اکتساب صفات پسندیده است که از صفات ربوبی است مانند: دانش، نیکی، احسان، لطف، کمک به غیر: ترحم بر خلق، نصیحت و ارشاد آن‌ها به سوی حق، و منع آن‌ها از باطل، و دیگر صفات پسندیده‌ای که در شرع آمده است. و همه آن‌ها انسان را به خدا نزدیک می‌کند.

و این امر به معنای قرب مکانی نیست، بلکه تقرّب به صفات است، امّا آنچه روا نیست که در کتابها نوشته شود و از مناسبتی که تنها آدمی بدان اختصاص دارد سخن به میان آید، همان است که خداوند بدان اشاره کرده و فرموده است: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۱، زیرا بیان کرده که آن امری خدایی و بیرون از حدّ عقول بشری است.

و نیز در آن‌جا که فرموده است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲ اشاره به همین است، چه آدم جز به همین مناسبت استحقاق خلافت خداوند را نداشت و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «خداوند آدم را به صورت خود آفرید»^۳ نیز کنایه از همین است.

لیکن کوتاه‌نظران پنداشتند مراد از صورت، همین صورت ظاهر است که

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵: «از تو درباره روح می‌پرسند، بگو روح از فرمان پروردگار من است.»

۲. سوره بقره، آیه ۳۰: «من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد.»

۳. پیش از این بارها ذکر شده است.

با حواس ادراک می‌شود، از این رو به تشبیه دچار شدند و برای او جسم و صورت قایل گردیدند، تعالی الله رب العالمین عما يقول الجاهلون علواً کبیراً.^۱

و نیز قول خداوند به موسی علیه السلام، به همین مطلب اشاره دارد که به او فرمود: «بیمار شدم از حالم نپرسیدی» عرض کرد: پروردگارا آن چگونه ممکن است؟ فرمود: «فلانی بیمار شد و عیادتش نکردی، اگر او را عیادت کرده بودی، مرا نزد او می‌یافتی».^۲ این مناسبت زمانی نمایان می‌شود که با مراقبت در اجرای احکام واجبات در ادای نوافل نیز مواظبت شود، خداوند فرموده است: «بنده پیوسته با ادای نوافل به من تقرّب می‌جوید تا آنگاه که او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم، من گوش او خواهم بود که وی بدان می‌شنود، و چشم او خواهم بود که بدان می‌نگرد، و زبان او خواهم بود که بدان سخن می‌گوید».^۳

در این جا باید عنان قلم در کشید، زیرا مردم دچار چند دستگی شده‌اند. قاصران ظاهر را در نظر گرفته به تشبیه گراییده‌اند، غالیان، زیاده روی کرده، از حدّ مناسبت در گذشته، قایل به اتحاد و حلول شده‌اند، تا آن حدّ که یکی از آنان ندای انا الحقّ سرداد. نصارا، درباره عیسی علیه السلام گمراه شده گفتند: او خداست و بعضی از آنها مدّعی شدند که ناسوت به لباس لاهوت درآمده است، و برخی گفتند: ناسوت با لاهوت متحد شده است.

اما آنانی که تشبیه و تمثیل و حلول و اتحاد را محال دانستند و حقیقت این سرّ بر آنها روشن شده بود، از همه این گروه‌ها کمتر بودند.

۱. پروردگار جهانیان بسیار برتر است از آنچه نادان‌ها می‌گویند. این جمله برگرفته از دعای عرفه امام حسین علیه السلام است که فرموده است: سبحانک و تعالیت عما يقول الظالمون علواً کبیراً.

۲. پیش از این ذکر شده است.

۳. صحیح بخاری و نیز در کافی کلینی، ج ۲، ص ۳۵۲، پیش از این ذکر شده است.

آنچه در نزد ارباب بینش معقول و مقبول است تنها محبت خداوند است و بس، چنان که در نزد کوردلان تنها محبت غیر خداوند مقبول و ممکن است و بس. سپس کسی که یکی از آفریدگان را به سبب یکی از این اسباب دوست بدارد، قابل تصور است که دیگری را نیز، به مشارکت او در این سبب، دوست بدارد، اما شرکت در دوستی نقص و بیانگر کمبود کمال است و هیچ کس در صفت محبوبیت منحصر به فرد نیست، و در چیزی که مایه محبوبیت اوست، شریک و نظیری برای او یافت می‌شود، و اگر یافت نشود امکان آن وجود دارد، جز در مورد حق تعالی، زیرا او موصوف به صفاتی است که نهایت جمال و کمال است و در آن‌ها چه از نظر وجود و چه بر حسب امکان، هیچ شریکی ندارد.

از این رو در محبت او مشارکت صورت نمی‌گیرد و نقصان به محبت او راه نمی‌یابد، چنان که در صفات او نیز شرکت راه ندارد. بنابراین اوست که مستحق اصل دوستی و کمال دوستی است، استحقاقی که به هیچ روی کسی را در آن مشارکتی نیست.

نظر بر وجه کریم حق تعالی بزرگ‌ترین لذات

بدان لذت‌ها تابع ادراکاتند و انسان جامع همه قوا و غریزه‌هاست و برای هر قوت و غریزه‌ای لذتی است. هر نیرو و غریزه‌ای برای کاری که مقتضای طبع آن است، آفریده شده است.

فی المثل غریزه خشم برای تشفی و انتقام در انسان خلق شده و لذت آن در غلبه و انتقام می‌باشد، که مقتضای طبع آن است.

غریزه شهوت طعام برای آن آفریده شده تا غذایی که قوام بدن به آن است به



دست آورده شود. لذا لذت آن در رسیدن به غذاست که مقتضای طبع آن است. همچنین لذت قوای شنوایی و بینایی و بویایی در دیدن و شنیدن و بویدن است و هیچ یک از این غریزه‌ها نسبت به مدرکات خود از درد و یا لذتی خالی نیست. همچنین در دل غریزه‌ای است که نور الهی گفته می‌شود، چه خداوند فرموده است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾^۱ و نیز گاهی عقل یا بصیرت یا دیده باطن؛ نور ایمان و یقین نامیده می‌شود. بنابراین دل به سبب درک معانی که زائیده خیال نبوده و محسوس نیستند، با دیگر اجزای بدن تفاوت دارد، مانند درک آفرینش جهان و این که آن نیاز به آفریننده‌ای مدبّر و حکیم دارد، که موصوف به صفات الوهیت باشد. ما باید این غریزه را عقل بنامیم، به شرط آن‌که از این واژه طرق مجادله و مناظره فهمیده نشود، چه عقل بدین معانی مشهور شده و به همین سبب دسته‌ای آن را نکوهش کرده‌اند و گرنه صفتی که انسان با داشتن آن از چهارپایان ممتاز می‌شود و به وسیله آن معرفت خداوند را به دست می‌آورد، ارزشمندترین صفات آدمی است، و شایسته نیست آن را نکوهش کنند. این غریزه در انسان آفریده شده است تا به وسیله آن همه حقایق امور را فرا گیرد و مقتضای طبع آن معرفت و دانش است و همین‌ها لذت آن است، چنان که لذت سایر غرایز، نیز همان چیزی است که مقتضای طبع آنهاست. پوشیده نیست که در دانش و معرفت لذت است تا آن‌جا که اگر کسی به دانش و معرفت منسوب شود، هر چند در حدی اندک، شاد می‌شود، و اگر به کسی نسبت نادانی داده شود، اگر چه کم، غمناک می‌گردد.

۱. سوره زمر، آیه ۲۲: «أَيَا كَسَىٰ كَمَا خَلَقْنَا سِينَةَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَهُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ أَكْبَرُ مِنَ الْبَاطِلِ»
گرفته...»

و این صفت در انسان به قدری شدید است که حتی در سبقت گرفتن به علم در چیزهایی حقیر و پست و بالیدن به آن نمی‌تواند صبر و شکیبایی کند. مثلا کسی که بازی شطرنج را می‌داند، با همه پستی آن نمی‌تواند از تعلیم آن خودداری کند و از ذکر آنچه می‌داند خاموشی گزیند.

همه این حالات، به سبب کثرت لذت علم و کمالی است که به سبب آن در ذات خود احساس می‌کند، زیرا علم از اخص صفات ربوبی، و بالاترین نقطه کمال است.

از این رو انسان هنگامی که به هوشمندی و فراوانی دانش ستوده می‌شود، در طبع خود احساس خوشحالی و شادمانی می‌کند، چه با شنیدن این ستایش، کمال ذات و کمال علم خویش را احساس می‌کند و از خود خوشحال می‌شود و بدان لذت می‌برد.

باید دانست که لذت هر علم به اندازه شرف آن علم است، و شرف علم به اندازه شرف معلوم یا موضوع آن است، تا آن حد که اگر کسی باطن احوال مردم را بداند و از درون آن‌ها خبر دهد، احساس لذت می‌کند و اگر نداند، مایل است که تفحص کند.

از این رو روشن می‌شود که لذیذترین معرفت‌ها، شریف‌ترین آن‌هاست و شرف آن‌ها بر حسب شرف معلوم، یا موضوع آنهاست. پس اگر در معلومات چیزی وجود داشته باشد که بزرگ‌تر و کامل‌تر و شریف‌تر باشد، ناچار علم به آن لذیذتر و شریف‌تر و گواراتر خواهد بود.

اکنون کاش می‌دانستم که آیا در جهان زیباتر و برتر و شریف‌تر و کامل‌تر از آفریننده آن‌ها چیزی وجود دارد؟ و آیا قابل تصور است، که پادشاهی در ملک و کمال و بها و جمال و جلال برتر از مقام ربوبی وجود داشته باشد، مقامی که



توصیف وصف کنندگان نمی‌تواند به مبادی جلال و عجایب احوال آن احاطه یابد. پس اگر در این شکّ نداری، باید یقین کنی که آگاهی بر اسرار ربوبیت بالاترین معارف و لذیذترین و گواراترین آن‌هاست.

لذت‌ها دارای مراتب هستند

بنابراین روشن شد که علم لذت‌بخش است و لذت‌بخش‌ترین علوم شناخت خدا و صفات و افعال و تدابیر او در امور مملکتش، از منتهای عرش تا قعر زمین است. باید انسان بداند که لذت معرفت، از لذات دیگر یعنی، لذت شهوت و غضب و لذات حواس پنج‌گانه قوی‌تر است.

زیرا لذات در مرتبه نخست از نظر نوع، مختلف است. مانند؛ اختلاف لذت مباشرت، با لذت سماع. و سپس لذت معرفت با لذت ریاست که از نظر ضعف و قوت اختلاف دارند. این اختلاف در کسی که شهوت مباشرت در او بسیار قوی و در دیگری بسیار سست و ضعیف باشد، روشن است و همچنین است اختلاف لذت نظر کردن بر چهره‌ای که از کمال زیبایی برخوردار باشد نسبت به کسی که از حیث جمال از او پایین‌تر است.

قوی‌ترین لذت آن است که، بر دیگر لذت‌ها برگزیده شود، چه اگر کسی مخیر شود میان آن‌که به صورتی زیبا بنگرد و از مشاهده جمال آن بهره‌مند شود یا آن‌که بوی‌های خوش استشمام کند، چنانچه نظر کردن به چهره‌های خوب رویان را اختیار کند، دانسته می‌شود که مشاهده چهره‌های زیبا برای او لذت‌بخش‌تر از بوی‌های خوش است.

همچنین هرگاه به هنگام صرف طعام، غذا حاضر شود، لیکن شطرنج باز به بازی خود ادامه دهد و از خوردن روی گرداند، دانسته می‌شود که لذت

پیروزی در بازی شطرنج در او قوی تر از لذت خوردن می باشد، و این معیاری راستین در ترجیح لذت ها بر یکدیگر می باشد. اکنون به سخن خود باز می گردیم و می گوئیم:

لذت ها دو قسم است: یکی لذت های ظاهری مانند؛ لذت های حواس پنج گانه و دیگری لذت های باطنی مانند؛ لذت ریاست و احترام و علم و جز این ها، چه آن ها لذت هایی نیست که به وسیله چشم، بینی، گوش، لامسه یا ذایقه احساس شود.

لذت معانی باطنی بر اهل کمال بیش از لذت های ظاهری غلبه دارد، چنان که اگر کسی را منخیر کنند میان لذت هریسه (حلیم) و مرغ فربه و حلوی بادامی و لذت ریاست و غلبه بر دشمنان و رسیدن به مرتبه سلطه و قدرت، چنانچه آن کس پست همت و مرده دل و شکمباره باشد، هریسه و حلوا را اختیار می کند و اگر بلند همت و خردمند باشد، ریاست را برمی گزیند و تحمل گرسنگی و شکیبایی بر مقدار ضرورت، برای او آسان خواهد بود. روشن است که انتخاب ریاست از سوی وی گویای این است که آن در نزد وی از هریسه و خوراک های پاکیزه گواراتر است.

لذت شناخت حق تعالی و مطالعه جمال حضرت ربوبی و نظر و تفکر در اسرار امور الهی لذیذتر و گواراتر از ریاستی است که عالی ترین لذات غالب بر دل های مردم می باشد. بیشترین چیزی که می توان در این باره گفت، آن است که گفته شود:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾؛ خداوند برای آنان چیزی آماده

۱. سوره سجده، آیه ۱۷: «هیچ کس نمی داند چه پادشاه های مهمی که مایه روشنی چشم ها می شود، برای آنها نهفته شده است.»

کرده که آن را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ بشری
خطور نکرده است.

این مرتبه را تنها کسی می‌تواند بشناسد که هر دو لذت را چشیده باشد.
او ناگزیر انقطاع از مردم و تنهایی و فکر و ذکر را اختیار خواهد کرد و در
دریای معرفت غوطه‌ور خواهد شد و ریاست را ترک خواهد کرد و مردمی را
که به سبب دانش خود، بر آنها ریاست و سروری می‌کند، حقیر خواهد شمرد،
چه هم ریاست و هم آنانی که او بر آنها سروری دارد، فانی خواهند شد.
علاوه بر این، ریاست آلوده به کدوراتی است که گمان نمی‌رود بتوان از آنها
فارغ بود و سرانجام با مرگی که از آن چاره‌ای نیست در آن هنگام که: ﴿أَخَذَتِ
الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْيَنْتَ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا﴾^۱ به پایان
می‌رسد.

جایگاه بلند اهل معرفت

از این رو لذت معرفت حق تعالی و مطالعه صفات و افعال و تفکر در نظام
مملکت او، از اعلیٰ علیین تا اسفل سافلین را بزرگ خواهد شمرد، زیرا این‌ها از
مزاحمت‌ها و کدورت‌ها خالی است، و درهای آن به روی وارد شونده‌گان باز
است. و افزایش دایمی آنها، جا را برای آنها تنگ نمی‌کند، چه پهنای آن از
حیث اندازه، مانند پهنای آسمان‌ها و زمین است و اگر نظر مقایسه و اندازه‌گیری
نداشته باشیم، عرض آن بی‌نهایت است.

بنابراین آن‌که خدا را شناخته در بهشتی است به عرض آسمان‌ها و زمین، در
مرغزارهای آن متنعم می‌شود و از حوض‌های آن می‌نوشد و از میوه‌های آن

۱. سوره یونس، آیه ۲۴: «... روی زمین زیبایی خود را برگرفته و آراسته می‌شود و اهل آن مطمئن می‌شوند که
می‌توانند از آن بهره‌مند شوند (ناگهان) فرمان ما ... می‌رسد.»

می‌چیند و می‌داند که میوه‌های این بهشت تمام شدنی نیست و از آن‌ها منع نمی‌شود، بلکه ابدی و سرمدی است و مرگ آن‌ها را به پایان نمی‌رساند، برای آن‌که مرگ محل معرفت الهی را ویران نمی‌کند و محلّ این معرفت روح انسان است که امری خدایی و آسمانی است و مرگ تنها احوال آن را دگرگون و سرگرمی‌ها و علایق آن را قطع می‌کند و آن را از زندان تن آزاد می‌سازد، اما معدوم و نابود نمی‌کند.

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ: فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ﴾^۱

نباید گمان کنی که این آیه اختصاص به کسانی دارد که در میدان نبرد کشته می‌شوند، چه عارف به حق در هر نفسی، اجر هزار شهید دارد.

در خبر است که: «شهید در آخرت به سبب بزرگی ثوابی که در شهادت می‌بیند آرزو می‌کند که به دنیا باز گردانیده شود تا بار دیگر شهید گردد. اما همین شهیدان به سبب آنچه از بلندی درجه عالمان می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش از عالمان می‌بودند»^۲

بنابراین همه اقطار ملکوت آسمان‌ها و زمین برای عارف بحق، میدانی وسیع است و در هر جای آن‌که بخواهد می‌تواند جای گیرد، بی آن‌که نیاز داشته باشد که با تن خود حرکت کند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹ و ۱۷۰: «هرگز گمان مکن آن‌ها که در راه خدا کشته شدند مردگانند. بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آن‌ها به سبب نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن‌ها ارزانی داشته است خوشحالند و به کسانی که بعد از آن‌ها به آنان ملحق نشده‌اند. خوشوقتند که نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمی خواهند داشت.

۲. مورد اتفاق از حدیث انس است و پیش از این ذکر شده است.

او بر اثر مشاهده جمال ملکوت در بهشتی است که عرض آن به اندازه زمین و آسمان‌هاست و هر عارف بحقی دارای همین درجه و جایگاه است بی آن‌که یکی از آن‌ها جای را بر دیگری تنگ گرداند، جز این که آن‌ها از حیث وسعت گردشگاه‌ها با یکدیگر تفاوت دارند، و این به اندازه تفاوت وسعت نظر و درجه معرفت آن‌هاست، و هر کدام در نزد خداوند از درجاتی برخوردارند و تفاوت درجات آنان قابل حصر و شمارش نیست.

روشن شد لذت ریاست که لذتی باطنی است، در نزد اهل کمال از همه لذت‌های حواس پنج‌گانه قوی‌تر است و این لذت در بهایم و کودک و دیوانه یافت نمی‌شود، در حالی که لذت‌های حسّی و شهوانی علاوه بر لذت ریاست هر دو در اهل کمال وجود دارد، لیکن اینان لذت ریاست را برگزیده‌اند.

اما این که لذت معرفت خداوند و دانستن صفات و افعال و ملکوت آسمان‌ها و اسرار پادشاهی او از لذت ریاست برتر است، این اختصاص به کسی دارد که به رتبه معرفت دست یافته آن را احراز کرده باشد و اثبات این معنا در نزد کسی که دل ندارد ممکن نیست، زیرا دل مرکز این نیروست.

اگر چه دانش پژوهان در طلب شناخت امور الهی اشتغال نورزیده‌اند لیکن، رایحه این لذت را به هنگام کشف برخی مشکلات و رفع شبهاتی که به حل آن‌ها سخت حریصند، استشمام کرده‌اند و البته آنچه آنان بدان مشغولند، نیز معارف و علوم است هر چند معلومات آن‌ها در مقایسه با معارف الهی از شرف چندانی برخوردار نیست.

کسی که برای شناخت خداوند لذت‌های دراز اندیشیده و از اسرار ملک او، هر چند اندک، چیزهایی بر او کشف شده در دل خود به هنگام کشف چنان شادی و فرحی احساس می‌کند که نزدیک است به پرواز درآید و از این که بر

جای خود ثابت می ماند و فشار نیروی سرور و شادی را تحمل می کند، از خود در شگفت می شود. این از جمله چیزهایی است که جز به ذوق درک نمی شود و فایده گفتن آن اندک است.

این اندازه که گفته شد تو را متوجه می کند که معرفت خداوند، لذیذترین چیزهاست و هیچ لذتی برتر از آن نیست، از این رو ابو سلیمان گفته است: هر کس امروز به خود مشغول باشد، فردا نیز به خود مشغول خواهد بود و آن که امروز به پروردگارش مشغول باشد، فردا نیز به او مشغول خواهد بود.

به رابعه گفته شد: حقیقت ایمان تو چیست؟ گفت: من او را از بیم آتش و به امید بهشت عبادت نکرده ام تا هم چون مزدور بدی باشم، بلکه به سبب محبت و شوق به وی او را پرستیده ام و اشعار زیر را در معنای محبت گفت:

و حباً لأنک أهل لذاکا ^۱	احبک حبین حبّ الهوی
فشغلی بذکرک عمّن سواکا ^۲	فاما الذی هو حبّ الهوی
فکشفک لی الحجب حتی أراکا ^۳	و اما الذی انت أهل له
ولکن لک الحمد فی ذا و ذاکا ^۴	فلا الحمد فی ذا و لا ذاک لی

شاید، مقصودش از دوستی عاشقانه آن است که خداوند را به سبب احسان و انعام او، که وی را از نعمت های عاجل این دنیا بهره مند ساخته است، دوست می دارد و مرادش از محبتی که خداوند شایسته آن است، این که او را به سبب جمال و جلال او که بر وی مکشوف شده است دوست می دارد، و این دوستی عالی ترین و قوی ترین این دو نوع است.

۱. تو را دو نوع دوست می دارم - دوستی عاشقانه و دوستی برای آن که شایسته آنی.

۲. اما آنچه دوستی عاشقانه است - مشغولی من به ذکر تو و انصراف من از غیر تو است.

۳. اما آنچه به آن سزاواری - آن که پرده ها را برابیم برداشتی تا تو را ببینم.

۴. ستایش در آن و این برای من نیست - لیکن ستایش برای تو است هم در این و هم در آن.

مطالعه جمال ربوبی، همان است که پیامبر خدا ﷺ از قول پروردگارش نقل کرده و فرموده است: «برای بندگان شایسته خود چیزی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ بشری خطور نکرده است»^۱.
گاهی برخی از این لذت‌ها برای کسی که صفای دلش به اوج خود رسیده است، نیز حاصل می‌شود. از این رو یکی از آنان گفته است: من یا ربّ و یا الله می‌گویم و آن را بر دل خویش از کوه‌ها سنگین‌تر می‌یابم، زیرا ندا کردن از پشت حجاب است. آیا دیده‌ای همنشینی همنشین خود را ندا کند؟ و گفته است: هنگامی که مرد به نهایت این دانش برسد، مردم او را سنگسار می‌کنند، یعنی گفتارش از حدود خرد آن‌ها فراتر است و آن‌ها آن را دیوانگی و کفر می‌پندارند.

بنابراین مقصد همه عارفان وصل و لقای اوست و این همان روشنی چشم است، که هیچ کس نمی‌داند از آن چه چیزی برایش پنهان داشته‌اند. هنگامی که آن حاصل شود همه غم‌ها و شهوت‌ها از میان می‌رود و دل در نعیم آن مستغرق می‌شود، به طوری که اگر او را در آتش اندازند، به سبب استغراق در آن سوزشی احساس نمی‌کند. و اگر نعمت‌های بهشت را بر او عرضه بدانند، به سبب کمال نعمتی که او را حاصل شده و رسیدن او به مقصدی که پس از آن مقصدی نیست به آن‌ها توجه نمی‌کند.

ای کاش می‌دانستم آن‌که جز محبت محسوسات را درک نمی‌کند، چگونه به لذت نظر بر وجه کریم پروردگار، که آن را شکل و شبیه و نظیر نیست، معتقد می‌شود و وعده‌ای که حق تعالی به بندگان داده و آن را بزرگ‌ترین نعمت‌ها ذکر کرده چه معنایی خواهد داشت؟ بلکه هر کس خدا را می‌شناسد، می‌داند که

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۳.

همه لذت‌هایی که مقرون به شهوات مختلف است، در زیر همین لذت نهفته است، چنان که یکی از آنان گفته است:

كانت لقلبی أهواء مفرقة
فاستجمعت مذراتک العین أهوائی^۱
فصار یحسدنی من کنت أحسده
فصرت مولی الوری مذ صرت مولائی^۲
ترکت للناس دنیاهم و دینهم
شغلا بذکرک یا دینی و دنیائی^۳

از این رو یکی از آنان گفته است:

و هجره اعظم من نارہ
و وصله أطیب من جنتہ^۴

مقصود آن‌ها از این سخنان، برگزیدن لذت دل به سبب معرفت خداوند، بر لذت خوردن و آشامیدن و مباشرت است، زیرا بهشت معدن تمتع حواس است، اما لذت دل تنها در لقای پروردگار است و بس.

چنان که خداوند فرموده است: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ^۵﴾، سپس غریزه دیگری در او نمایان می‌شود که به وسیله آن لذت معرفت خداوند و شناخت افعال او را درک می‌کند و با ظهور این غریزه همه غریزه‌های پیش را حقیر می‌شمارد.

بنابراین غریزه‌ای که متأخر است، قوی‌تر از غریزه پیشین است. و آخرین غریزه همان است که ذکر شد، چه اینکه علاقه به بازی در سال‌های کودکی، و علاقه به آرایش، در سن تمیز، و دوست داشتن زن در سن بلوغ و علاقه به

۱. دلم را هوس‌های پراکنده‌ای بود - چون چشمم تو را دید، هوس‌هایم مجتمع شد.

۲. به من حسد ورزید آن که به او حسد ورزیدم - پس سرور مردم شدم از آن‌گاه که تو سرورم شدی.

۳. دنیا و دین مردم را به خود آن‌ها واگذاشتم - تا به ذکر تو مشغول باشم ای دین و دنیای من.

۴. دوری او سخت‌تر از آتش اوست - و وصل او خوش‌تر از بهشت اوست.

۵. سوره حدید، آیه ۲۰: «بدانید زندگانی دنیا بازی و سرگرمی و تجمل خواهی و برتری‌جویی و افزون‌طلبی است.



ریاست از بیست سالگی، و دوست داشتن علوم، نزدیک چهل سالگی ظاهر می‌شود، و این بالاترین مقصد است.

همان گونه که کودکان به کسی که بازی را ترک کند و به ملاحظه با زنان و طلب ریاست پردازد می‌خندند، سران و رؤیسان نیز به کسی که ریاست را رها کند و به کسب معرفت الهی مشغول شود، لبخند می‌زنند و عارفان می‌گویند:

﴿إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^۱

لذت نظر در آخرت افزون از لذت معرفت در دنیا است

بدان مدرکات دو قسم است:

۱. آنچه در خیال می‌آید، مانند صورت‌های مختلف و اجسام رنگارنگی که از حیوان و نبات در مخیله نقش می‌بندد.

۲. آنچه به خیال در نمی‌آید، مانند ذات باری تعالی و هر چه جسم نیست، چون علم، قدرت، اراده و جز اینها.

هنگامی که آدمی انسانی را می‌بیند، چنانچه چشمانش را بر هم نهد، صورت او را در مخیله خود آماده می‌یابد، به طوری که گویا به او می‌نگرد، لیکن زمانی که چشمانش را بگشاید و بنگرد تفاوتی میان این دو خواهد دید، که مربوط به اختلاف میان آن دو صورت نیست، چه صورتی را که با چشمانش دیده با صورتی که در خیال او آمده موافق است و تفاوت تنها در زیادتی وضوح و کشف می‌باشد، زیرا صورتی که با چشم دیده می‌شود به سبب رؤیت روشن‌تر و واضح‌تر است.

او مانند کسی است که چیزی را به هنگام دمیدن سپیده صبح و پیش از

۱. سوره هود، آیه ۳۸: «اگر ما را سخره می‌کنید، ما نیز شما را به همین گونه مسخره خواهیم کرد. به زودی خواهید دانست.»

انتشار روشنایی روز ببیند، سپس آن را در موقعی که روشنایی روز به کمال رسیده است مشاهده کند. وی میان این دو حالت جز از نظر وضوح و انکشاف تفاوتی نخواهد یافت. از این رو خیال، نخستین مرحله ادراک، و رؤیت، مرحله کمال ادراک و نهایت کشف است. و این مرحله را رؤیت نامیده‌اند، چون منتهای کشف است نه آن که چون شیئی در چشم مکشوف است، این نام را به آن داده باشند، بلکه اگر خداوند این ادراک کامل را نسبت به مکشوف، در پیشانی یا سینه آفریده بود، نیز سزاوار آن بود که رؤیت گفته شود.

اکنون اگر این معنا را در آنچه به خیال درمی‌آید، دانستی، بدان برای شناخت و ادراک معلوماتی که به خیال در نمی‌آید و در آن نقش نمی‌بندد، نیز دو درجه است، درجه دوم کامل کننده اول است.

میان این دو درجه همان تفاوت موجود است که میان مرئی و خیال آن وجود دارد. درجه دوم را به اضافه اول مشاهده و لقا و رؤیت نیز می‌گویند و این نامگذاری درست است، زیرا چنان که گفته شد.

رؤیت را به سبب آن که غایت کشف است رؤیت می‌نامند. و همان‌گونه که سنت حق تعالی جاری بر این است که بر هم نهادن پلک‌های چشم مانع از اتمام کشف به وسیله رؤیت است و میان چشم و شیئی مرئی حجاب است و حصول رؤیت منوط به برداشتن این حجاب می‌باشد، و مادام که برداشته نشود، ادراک، حاصل تخیل محض می‌باشد. به همین گونه مقتضای سنت الهی است مادامی که نفس، به سبب عوارض بدن و خواهش‌های آن و غلبه صفات بشری محجوب است، در معلوماتی که خارج از محیط خیال است، نتواند به مشاهده و لقا برسد.

بلکه این زندگی دنیایی اختیار مانند پلک‌ها که حجاب و مانع دیدن می‌شود، حجاب این مقصود خواهد بود.



سخن درباره این که چرا زندگی دنیا حجاب است طولانی است و در خور علوم معامله نیست. از این رو خداوند متعال به موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾^۱ و نیز فرموده است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾^۲ یعنی در دنیا. در خبر آمده است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب معراج خدا را ندید.^۳ بلکه در مورد رؤیت باید گفت تفاوتی میان دنیا و آخرت نیست.

رؤیت پروردگار یعنی چه؟

همان گونه که رؤیت حق تعالی با چشم سر، در دنیا غیر ممکن است، رؤیت او در آخرت با چشم سر محال می باشد، اما همان طور که در آخرت برای اهل بینش رؤیت او با چشم دل و بصیرت در غایت وضوح رواست، رؤیت او به این معنا در دنیا جایز است.

و آنچه میان او و خلق حجاب است، تنها نادانی و کمی معرفت است نه بدن، چه اولیای الهی در دنیا شب و روز او را در همه احوال و رفتار خود مشاهده می کنند، چنان که حق تعالی فرموده است: ﴿وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۴، و نیز: ﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۵ و نیز ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۶.

خداوند دوستان خود را شهدا نامیده است، زیرا در همه احوال او را مشاهده

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳: «هرگز مرا نخواهی دید».

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳: «چشم‌ها او را درک نمی کنند».

۳. عراقی گفته است: این قول را که مصنف صحیح شمرده گفتار است. در صحیح بخاری و مسلم آمده که وی گفته است: «کسی که به تو بگوید: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پروردگارش را دیده دروغ گفته است».

۴. سوره حدید، آیه ۱۹: «... و شهدا نزد پروردگارش هستند».

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۸: «خداوند با ایجاد نظام واحد جهان هستی گواهی می دهد که معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز (هر کدام به گونه‌ای) گواهی می دهند».

۶. سوره زخرف، آیه ۸۶: «... مگر کسانی که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند».

می‌کند، چنان که فرموده است: ﴿فَإِنَّمَا تُوَلُّوا وُجُوهَ اللَّهِ﴾^۱ و نیز: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲ و نیز: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ...﴾^۳ و نیز: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۴

و چون اولیای الهی به معانی این آیات یقین داشته‌اند، با چشم دل او را مشاهده کرده‌اند.

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند: آیا پروردگاری را که عبادت می‌کنی، دیده‌ای؟ پاسخ داد: «وای بر تو، پروردگاری را که ندیده‌ام، عبادت نمی‌کنم». گفتند: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: چشم‌ها در مشاهده خود او را درک نمی‌کنند، لیکن دل‌ها با حقایق ایمان او را می‌بینند»^۵

سرور شهیدان حسین علیه السلام فرزند آن حضرت به خدا عرض می‌کند: «چگونه می‌توان به چیزی که در وجود خود نیازمند تو است، بر تو استدلال کرد؟ آیا غیر تو را ظهوری بیش از ظهور تو است، تا آن روشنگر و ظاهر کننده تو باشد؟ تو کی غایب بوده‌ای تا به دلیلی نیاز باشد که بر تو دلالت کند؟ و کی دور بوده‌ای تا آثار تو ما را به تو برساند؟ کور باد چشمی که تو را نبیند، در حالی که تو پیوسته نگهبان آنی، و زیان باد بر معامله بنده‌ای که از محبت تو بهره‌ای برای خویش قرار نداده است».

و نیز عرض می‌کند: «خود را به همه چیز شناسانده‌ای و هیچ چیزی به تو نادان نیست» و نیز: «در همه چیز خود را به من شناسانده‌ای».^۶ همچنین

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۴: «به هر سو رو کنید، خدا آن جاست».

۲. سوره حدید، آیه ۳: «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن».

۳. سوره مجادله، آیه ۷: «هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند، جز این که خداوند چهارمین آن‌هاست...».

۴. سوره ق، آیه ۱۶: «و ما از رگ دلش به او نزدیک‌تریم».

۵. کافی، ج ۱، ص ۹۷، شماره ۶.

۶. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، از دعای آن حضرت در روز عرفه.

دیگر روایاتی که در این معنا از ائمه علیهم السلام وارد شده است. آری، ممکن است در آخرت وضوح و انکشاف به اندازه صفا و پاکیزگی دل‌ها افزون‌تر از دنیا باشد.

غزالی می‌گوید: هنگامی که با فرا رسیدن مرگ حجاب برداشته شود، جان آدمی همچنان آلوده به کدورات دنیا باقی می‌ماند و این کدورات به کلی از او جدا نخواهد شد، اگر چه آن‌ها در اشخاص متفاوت است.

برخی چنان پلیدی و زنگار بر جان آن‌ها نشسته که چون آینه‌ای شده‌اند که بر اثر تراکم ریم و زنگار، جوهر آن از دست رفته و به هیچ روی اصلاح و صیقلی نمی‌پذیرد. این‌ها کسانی هستند که تا ابد از پروردگار خویش محجوبند و از آن حالت به خدا پناه می‌بریم.

دسته دیگر که پلیدی آن‌ها به حد «رین و طبع» نرسیده و قابل تصفیه و صیقلی هستند، به آتش عرضه می‌شوند تا پلیدی‌هایی که به آن‌ها آلوده‌اند زدوده شود. عرضه آن‌ها بر آتش به اندازه نیازی است که به تزکیه دارند و کم‌ترین آن یک لحظه کوتاه و بیشترین آن نسبت به مؤمنان طبق اخبار وارد هفت هزار سال است. هیچ نفسی از این جهان کوچ نمی‌کند، جز این که غبار و کدورتی هر چند اندک به همراه دارد. از این رو خداوند فرموده است: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾^۱، بنابراین هر نفسی باید به ورود در آتش یقین و به خروج خود از آن شک داشته باشد. باری پس از آن‌که خداوند تطهیر و تزکیه هر نفس را به کمال رساند و زمان

۱. سوره مریم، آیه ۷۱ و ۷۲: «و همه شما وارد جهنم می‌شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان. سپس آن‌ها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم و ستمگران را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو درآمده‌اند، در آن رها می‌کنیم.»

مقدّر فرا رسد، و از همه آنچه در شرع وارد شده، اعمّ از عرض اعمال و حساب و جز این‌ها فراغ حاصل گردد استحقاق بهشت می‌یابد، لیکن وقت آن مبهم است و خداوند هیچ یک از آفریدگان را بر آن آگاه نکرده است، چه این امور پس از وقوع قیامت اتفاق می‌افتد و وقت قیامت مجهول است.

او در این هنگام به صفا دادن و پاکیزه کردن خود از تیرگی‌ها مشغول می‌شود، به طوری که هیچ غبار و کدورتی چهره او را نپوشاند تا حق تعالی بر او تجلی فرماید و خداوند بر او متجلی می‌شود، به طوری که انکشاف و تجلی او برای وی در مقایسه با آنچه دانسته است مانند تجلی آئینه است در مقایسه با آنچه در مخیله خود داشته است. این تجلی و مشاهده را رؤیت می‌نامند. بنابراین رؤیت، حقّ است به شرط آن‌که جنبه تخیلی که دارای جهت و مکان است، نداشته باشد زیرا ربّ الارباب از این‌ها بسیار برتر است، بلکه همان طوری که انسان در دنیا خداوند را از طریق معرفتی تامّ و کامل بدون تخیل و تصوّر و اندازه و شکل و صورت و شبیه می‌شناسد، در آخرت نیز او را به همین گونه خواهد دید و معرفتی که در دنیا حاصل شده است، عینا کمال می‌پذیرد و به نهایت کشف و وضوح می‌رسد و به مشاهده مبدل می‌گردد.

میان آنچه در آخرت مشاهده می‌شود و آنچه در دنیا معلوم گردیده جز از حیث فزونی کشف و وضوح اختلافی نخواهد بود، چنان‌که مثال آن را در استکمال خیال به رؤیت ذکر کردیم.

مقایسه مخلوق با خالق

خلاصه آن‌که خداوند سبحان در ذات و همه صفات خود چنان‌که کتابش او را توصیف کرده و پیامبرش از او خبر داده از شبه و مثل و همشکل بودن با مخلوقات منزّه است.

ذات و صفات او، به هیچ یک از ذوات و صفات شبیه نیست و چگونه ممکن است پروردگاری ازلی، ابدی، یگانه‌ای که پیوسته متّصف به صفات علیا و مسمّی به اسمای حسنا و معبودی عالم، قادر، مرید، شنوا و بیناست به مخلوقی عاجز، نیازمند و محدود شبیه باشد.

مخلوقی که در اصل چیزی نبوده و خداوند او را به قدرت خود آفریده و همان گونه که حکمت او خواسته وی را ایجاد کرده، و در او صفاتی ناقص و متزلزل و غیر مستقیم قرار داده و انواع آفت‌ها و اقسام نقص‌ها و بلاهای گوناگون و فتنه‌ها و رنج‌های مختلف بر او گمارده است، مانند گرسنگی، تشنگی، شهوت و زنجاری، حیرت و دلتنگی و ناآرامی، داروها و بیماریها و علل و اسقام و چیزهای دیگر.

سپس او را به آستانه مرگ وارد می‌کند و تلخی مرگ را به او می‌چشانند، پس از آن تا فرا رسیدن زمان عرض اعمال و حساب او را به خاک گور می‌سپارد، بعد از آن، در روزی که زبان از شرح چگونگی آن گنگ و بیان از شمردن هول و هراس‌های آن ناتوان است، او را مبعوث می‌گرداند.

وی را در مواقف و دادگاه‌هایی که همه صدیقان و اولیاء، بلکه برترین رسولان و پیامبران از آن در ترس و هراسند حاضر می‌سازد، و به همین گونه به هر سو می‌کشاند تا وی را در میان بهشت با روح و ریحان و راحت و رضوان جای دهد. و یا او را در تنگنای جهنّم و درکات آتش، با رسوایی و خواری و محرومیت و سرافکنندگی زندانی گرداند.

کاش می‌دانستم در نزد ابله غافل و سفیه جاهل، چگونه ممکن و قابل تصوّر است؛ میان خالق که او را توصیف کردم و مخلوقی که ذکر کردم، مشابهت و همانندی وجود داشته باشد، چه رسد به ارباب دل و صاحبان خرد و فهم.

خداوند بسیار برتر است از آنچه ستمکاران و مشرکان و کفار می گویند. آری حکمت ازلی و اراده خداوندی اقتضا کرد اشیایی را ایجاد کند. از این رو اصناف آفریدگان و انواع جانداران را بر وفق مراد و مشیت خود آفرید، بی آن که در ساخت عالم کون و خلقت، سابقه و نمونه‌ای وجود داشته باشد. از میان آن‌ها، آدمیان را پیش از وجود طاعت و معصیت، بر دو قسم قرار داد: یکی شقاوت پیشگان و گمراهان و دیگری سعادت‌مندان و هدایت یافتگان. سعادت‌مندان را در این زندگانی دنیا به نور معرفت و ایمان روشنی بخشید و شقاوت پیشگان را در امواج ظلمت و کفر و طغیان رها کرد.

سپس در فردای قیامت و در مقام لقا و رؤیت، این نور و روشنی را برای اهل سعادت به کمال می‌رساند، چنان که بدان اشاره کرده و فرموده است: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا ائْتِنَا نُورَنَا﴾^۱ چه اکمال نور، جز در زیادتی کشف مؤثر نیست.

از این رو تنها کسانی به درجه رؤیت و نظر می‌رسند که در دنیا عارف باشند، زیرا معرفت، بذری است که در آخرت مبدل به مشاهده می‌شود. همان گونه که هسته به درخت، و تخم به زرع مبدل می‌گردد.

کسی که هسته‌ای در دست ندارد، چگونه می‌تواند دارای درخت خرما شود، و آن که تخمی نکشته چگونه ممکن است زراعتی به دست آورد. همچنین کسی که در دنیا خداوند را نشناخته چگونه ممکن است او را در آخرت ببیند. و چون معرفت، دارای درجات متفاوتی است، تجلی نیز دارای درجات مختلفی می‌باشد. اختلاف تجلی در مقایسه با اختلاف درجات معرفت مانند تفاوت نباتات با

۱. سوره تحریم، آیه ۸ «... نور آن‌ها از پیشاپیش آن‌ها و از سوی راست‌شان در حرکت است، می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل کن...».

تفاوت بذرهاست، چه نباتات و بذرها ناگزیر به سبب کثرت و قلت و خوبی و بدی و قوت و ضعف اختلاف دارند. چنان که در این دنیا می‌بینی بعضی لذت ریاست را بر نکاح و طعام ترجیح می‌دهند و برخی لذت علم را برای کشف اسرار ملکوت آسمان‌ها و زمین و دیگر امور الهی از ریاست و نکاح و خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها برتر می‌دانند.

در آخرت نیز وضع به همین گونه است. دسته‌ای لذت نظر به وجه خداوند سبحان را بر نعمت‌های بهشت ترجیح می‌دهند، چه نعمت‌های آن به نکاح و طعام برگشت دارد.

اینان همان‌هایی هستند که حالت آن‌ها را در دنیا ذکر و روشن کردیم که آن‌ها لذت معرفت، علم و آگاهی بر اسرار ربوبیت را، بر لذت نکاح و طعام و چیزهای دیگر، که خلق بدانها مشغولند، برتری می‌دهند. از این رو هنگامی که به رابعه گفته شد: درباره بهشت چه می‌گویی؟ پاسخ داد: الجار ثم الدار یعنی: اول همسایه سپس خانه.

وی با این سخن بیان کرده که در دل او به بهشت توجهی نیست، بلکه توجه او به پروردگار بهشت است. لذا کسی که خداوند را در دنیا نشناخته است در آخرت او را نخواهد دید و آن‌که لذت معرفت را در دنیا درک نکرده است، در آخرت لذت نظر را نخواهد یافت.

زیرا در آخرت در ابتدا چیزی به کسی نمی‌دهند که در دنیا فاقد آن بوده است و هر کسی آنچه را کشته است، درو می‌کند و بر طریقه‌ای که مرده است محشور خواهد شد و بر آیینی که زندگی کرده است خواهد مرد.

بنابراین، آنچه از معرفت به همراه داشته باشد، عینا به همان متنعم می‌شود و بس، جز این که با برداشتن حجاب، معرفت به مشاهده بدل می‌شود و بدین

سبب لذت او چند برابر می‌گردد. چنان که لذت عاشق چند برابر می‌شود، آن‌گاه که خیال صورت معشوقش به رؤیت مبدل گردد، زیرا آن نهایت لذت اوست. خوشی بهشت، به این سبب است که هر کسی آنچه را آرزو دارد در آن برایش موجود است. و کسی که جز لقای پروردگار را آرزو ندارد در غیر آن برایش لذتی نیست، بلکه بسا به سبب غیر آن آزرده می‌شود.

بنابراین نعمت‌های بهشت به اندازه محبت انسان به خداست. و محبت او به قدر معرفت اوست. پس اصل همه سعادت‌ها معرفتی است که به آن ایمان گفته می‌شود. اگر بگویید لذت رؤیت، چنانچه متناسب با لذت معرفت باشد اندک خواهد بود، اگر چه چند برابر شود، چون لذت معرفت در دنیا ناچیز است و چند برابر شدن آن به حدی از قوت نمی‌رسد که لذات بهشت در برابر آن حقیر و ناچیز شمرده شوند.

پاسخ این است؛ که بدانی منشأ ناچیز شمردن لذت معرفت، خالی بودن آدمی از معرفت است و کسی که فاقد معرفت است، چگونه ممکن است لذت آن را درک کند و چنانچه از معرفتی ضعیف برخوردار و در همان حال دلش پر از علایق دنیا باشد، درک لذت آن نیز برایش ممکن نخواهد بود.

آری عارفان در شناخت و تفکر و مناجات خود با خداوند لذاتی را درک می‌کنند، که اگر به جای آن‌ها بهشت را در دنیا به آنان عرضه کنند، حاضر به معاوضه آن‌ها با بهشت نیستند. و این لذات با همه کمال آن‌ها با لذت لقا و مشاهده اصلاً قابل مقایسه نیست، چنان که میان لذت خیال معشوق، با لذت رؤیت، و میان لذت استشمام بوی خوراکی‌های اشتها انگیز، با چشیدن آن‌ها، و میان لذت ملامسه، با مباشرت تناسبی وجود ندارد.

هر چه معرفت انسان به خدا و صفات و افعال و اسرار مملکت او فزونی



یابد و قوت گیرد، نعمت‌های آخرت نیز زیاد و بزرگ می‌شود، چنان که هرگاه تخم، خوب و زیاد باشد، زرع نیز خوب و انبوه خواهد شد. این تخم جز در دنیا به دست نمی‌آید و جز در سرزمین دل کشت نمی‌شود و درو آن تنها در آخرت است. از این رو پیامبر ﷺ فرمود:

«بهترین سعادت‌ها درازی عمر در طاعت خداست»^۱، زیرا معرفت در خلال عمر طولانی با مداومت فکر، و مواظبت بر ذکر، و طول مجاهده، افزایش و گسترش می‌یابد.

لذا کسی که مرگ را دوست می‌دارد، بدان سبب دوستار آن است که به معرفت خود وثوق دارد و به نهایت آنچه برای او ممکن بوده رسیده است، و آن که از مرگ کراهت دارد، به سبب آن است که آرزو دارد در سایه طول عمر معرفت بیشتری به دست آورد و در صورت ادامه عمر نیز خود را در صرف تمام آنچه در توان دارد، مقصر می‌بیند.

سبب آن که در نزد اهل معرفت، مرگ محبوب و یا مکروه می‌باشد همین است، اما دیگر مردم نظرشان منحصر به شهوت‌های دنیاست، اگر این شهوت‌ها بر ایشان گسترده و فراهم باشد، بقای در دنیا را خواهند و اگر از دسترس آن‌ها دور باشد، مرگ را آرزو می‌کنند. و این زیان و حرمان است که منشأ آن نادانی و غفلت می‌باشد، زیرا جهل و غفلت ریشه هر گناه و بدبختی است، همان‌گونه که دانش و معرفت اساس هر سعادت و نیکبختی است.

اینک با آنچه ذکر کردیم، معنای محبت و معنای عشق که عبارت از محبت قوی و مفرط است و معنای لذت معرفت و معنای رؤیت را دانستی و دریافتی

۱. الشَّهَابُ قِضَاعِي، الفردوس دِلْمِي از حدیث ابن عمر که بدین گونه است: «سعادت کامل طول عمر در طاعت خداست» و سند آن خوب است، الجامع الصغیر.

که رؤیت در نزد ارباب خرد و کمال از همه لذت‌ها گواراتر است، هر چند در نزد ناقصان و بی‌خردان چنین نیست. اینان مانند کودکانند که در نظر آن‌ها ریاست از طعام و بازی لذیذتر نیست.

آیا در آخرت محلّ این رؤیت، چشم است یا دل؟

پاسخ این است؛ که مردم در این باره اختلاف کرده‌اند، لیکن ارباب بینش بدان توجه نمی‌کنند و به آن نمی‌نگرند، چه خردمند سبزی را می‌خورد و از سبزه‌زار نمی‌پرسد و کسی که آرزوی دیدار معشوقش را دارد، عشق وی او را چنان مشغول می‌کند که نمی‌تواند توجه کند که دیدن او در چشمش آفریده شده یا در پیشانی‌اش، بلکه مقصود او دیدن و لذت آن است، خواه به وسیله چشم باشد، یا غیر آن.

واقع این است که قدرت ازلی وسیع و بی‌نهایت است و نمی‌توان آن را به یکی از این دو امر محدود و منحصر کرد. برای اهل سنت و جماعت بر حسب دلایل شرعی ظاهر شده است، که دیدن در چشم آفریده می‌شود، تا واژه رؤیت و نظر و دیگر الفاظی که در شرع وارد شده بر ظاهر آن‌ها حمل گردد، چه انصراف از ظاهر، جز در حال ضرورت جایز نیست، و خدا داناتر است.

پاسخ این است که رؤیت حق تعالی تنها به دل است و بس، و دیدن خدا با چشم سر چه در دنیا و چه در آخرت محال است.

شیخ کلینی^۱ و شیخ صدوق به سند صحیح از امام صادق عليه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «خورشید جزئی از نور کرسی است و کرسی جزئی از هفتاد جزء نور عرش و عرش جزئی از هفتاد نور حجاب و حجاب جزئی از هفتاد جزء نور ستر است، اگر اینان راستگویند به همین خورشید هنگامی که ابری در برابر آن نیست چشم بدوزند.»

و نیز از احمد بن اسحاق روایت کرده‌اند که گفته است: به ابی الحسن الثالث (امام هادی علیه السلام) نامه‌ای نوشتم و درباره رؤیت خداوند، که مردم در آن اختلاف دارند، پرسش کردم. آن حضرت پاسخ دادند: «تا هنگامی که میان بیننده و دیده شده، هوایی که دیدن در آن نفوذ کند وجود نداشته باشد، رؤیت صورت نمی‌گیرد و اگر هوا از میان بیننده و دیده شده قطع شود، دیدن تحقق نمی‌یابد و در این صورت مشابهت واقع می‌شود، چه هرگاه بیننده و دیده شده در سببی که موجب رؤیت آنهاست برابر شوند، تشابه آنها لازم می‌آید و این همان تشبیه نارواست (خداوند را مانندی نیست)، زیرا ناگزیر اسباب به مسببات خود ارتباط دارند».

شیخ صدوق به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که گفته است: به آن حضرت عرض کردم: مرا آگاه فرما، آیا مؤمنان در روز قیامت خداوند را خواهند دید؟

فرمود: «آری او را پیش از روز قیامت هم دیده‌اند». عرض کردم: چه وقت؟ پاسخ داد:

«هنگامی که به آنان فرمود: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ﴾^۱ سپس اندکی سکوت کرد و پس از آن فرمود: «مؤمنان او را پیش از روز قیامت در دنیا می‌بینند، آیا تو او را در همین وقت ندیده‌ای؟» ابو بصیر می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: قربانت شوم آیا من این سخنان را از سوی تو روایت کنم؟ فرمود: «نه، زیرا ممکن است انکار کننده‌ای که معنای آنچه را می‌گویی نداند و آنها را انکار کند، سپس این سخنان را تشبیه پندارد و کافر شود، و دیدن با دل مانند دیدن با چشم نیست. خداوند برتر است از آنچه مشبّه و ملحدان او را توصیف می‌کنند.»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲: «... (فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.»

اسبابی که مایه افزایش محبت خداوند است

بدان سعادت‌مندترین و نیکو حال‌ترین مردم در آخرت کسی است که محبت او نسبت به خداوند بیشتر و قوی‌تر باشد، چه آخرت به معنای ورود بر خداوند و درک سعادت لقای اوست.

و چه بزرگ است نعمت محبتی که پس از اشتیاق طولانی بر محبوب خود وارد شود و بتواند تا ابد بدون چیزی که عیش او را منغص کند و بدون رقیب و مزاحم و بی خوف از زوال و انقطاع پیوسته از دیدار او بهره‌مند باشد.

جز این است که این نعمت به اندازه نیروی محبت داده می‌شود، هر قدر محبت زیادتر باشد، لذت بیشتر خواهد بود و بنده این محبت را تنها در دنیا می‌تواند به دست آورد. مؤمن از اصل محبت به خدا هرگز جدا نیست، به دلیل اینکه او از اصل معرفت جدا نیست، اما قوت محبت و استیلائی آن به طوری که دل‌باخته شود. و این را عشق می‌نامند. چیزی است که بیشتر مردم از آن تهی هستند. این عشق به خدا از دو طریق حاصل می‌شود:

اول

طریق اول، بریدن از علایق دنیا، و بیرون کردن محبت غیر خدا از دل، زیرا دل مانند ظرفی است که فی المثل تا از آب خالی نشود سرکه در آن نمی‌گنجد، ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۱

کمال دوستی در این است که خداوند را با تمام قلب خود دوست بدارد و مادام که به چیزی جز او توجه می‌کند، گوشه‌ای از دلش به غیر او مشغول است. از این رو به اندازه‌ای که به غیر خدا مشغول است، محبت او نسبت به خداوند

۱. سوره احزاب، آیه ۴: «خداوند هرگز برای انسان دو دل در درون او نیافریده است.»

دچار نقصان می‌باشد. و به قدری که آب در ظرف باقی می‌ماند از سرکه‌ای که در آن ریخته می‌شود کم می‌گردد.

خداوند به همین تجرّد و انقطاع اشاره کرده و فرموده است: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾^۱ و نیز: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾^۲ بلکه این معنای کلمه لا إله إلا الله است یعنی هیچ معبود و محبوبی جز او نیست و هر چه محبوب است معبود است، چه عبد کسی است که بندگی می‌کند و معبود آن است که او را بندگی می‌کند و هر دوست دارنده‌ای بندگی کسی را می‌کند که محبوب اوست. از این رو حق تعالی فرموده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۳ پیامبر خدا ﷺ فرموده است:

«دشمن‌ترین معبودی که در زمین پرستش می‌شود، هوای نفس است»^۴ و به همین سبب فرموده است: «هر کس از روی اخلاص لا إله إلا الله بگوید وارد بهشت می‌شود»^۵ و معنای اخلاص خالص کردن دل برای خداست به طوری که غیر خدا در آن شرکت نداشته و خداوند محبوب و معبود و مقصود او باشد و بس. کسی که حالش بدین گونه باشد، دنیا زندان اوست، زیرا دنیا مانع آن است که محبوبش را مشاهده کند و مرگ برای او رهایی از این زندان و ورود بر محبوب است.

بنابراین، یکی از اسباب ضعف محبت خداوند در دل‌ها، قوت محبت دنیاست. که از جمله آن محبت زن و فرزند و مال است تا آن جا که، اگر کسی

۱. سوره انعام، آیه ۹۱: «بگو: خدا ... و سپس آن‌ها را (در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان) رها کن.»

۲. سوره فصلت، آیه ۳۰: «کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند.»

۳. سوره جائیه، آیه ۲۲: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده.»

۴. طبرانی بنابر آنچه در کنوز الحقایق آمده است.

۵. توحید صدوق باب ثواب الموحدين و العارفين.

به آواز خوش مرغان و نسیم روحبخش سحرگهان تفرّج کند به نعیم دنیا توجّه کرده، و از این راه موجبات نقصان محبّت خود را نسبت به خداوند فراهم ساخته و به اندازه‌ای که با دنیا انس گرفته از انس او با خدا کاسته شده است. زیرا هیچ چیزی در دنیا به آدمی داده نمی‌شود، جز این که به اندازه آن آخرت او نقصان می‌یابد، چنان که انسان به اندازه‌ای که به مشرق نزدیک می‌شود، ناگزیر به همان اندازه از مغرب دور می‌گردد. چه دنیا و آخرت هم‌چون مشرق و مغربند. این مطلب در نزد ارباب قلوب معلوم و از دیدن چیزی با چشم سر، روشن‌تر است، اما راه دل از دنیا، سلوک در راه زهد و پیشه کردن صبر در سایه خوف و رجاست.

مقاماتی که ما پیش از این ذکر کردیم مانند توبه، صبر، زهد، خوف و رجاء، همگی مقدماتی برای به دست آوردن یکی از دو رکن محبّت است که عبارت از تخلیه دل از غیر خدا است و سر آغاز آن ایمان به حق تعالی و روز جزا و بهشت و دوزخ است، سپس از آن خوف و رجاء منشعب می‌شود و از این دو توبه و صبر بر این‌ها به وجود می‌آید. آنگاه کار به زهد در دنیا و بی میلی نسبت به جاه و مقام و همه لذّات و بهره‌های دنیوی می‌انجامد. تا دل از همه آن‌ها و از هر چه غیر خداست پاک شود و از آن پس قابلیت دریافت معرفت حق تعالی و محبّت او را پیدا می‌کند. این‌ها همه مقدمات پاکیزه کردن دل است که یکی از دو رکن محبّت به شمار می‌آید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همین مطلب اشاره کرده و فرموده است: «پاکیزگی نیمی از ایمان است.» چنان که ما آن را در اوّل کتاب طهارت ذکر کردیم.

دوم

طریق دوم، برای قوت گرفتن محبت خداوند قوت یافتن معرفت او و گسترش و چیرگی آن بر دل است و این امر پس از پاکیزه کردن از همه مشغله‌های دنیا و علایق آن تحقق می‌یابد.

چه آن که بذر را باید پس از پاکیزه کردن زمین از خس و خاشاک، در آن پاشید و این دومین رکن محبت است. سپس درخت معرفت از این تخم می‌روید و این همان کلمه طیب‌ای است که خداوند بدان مثل زده و فرموده است: ﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱ و نیز بدان اشاره کرده و فرموده است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۲ (یعنی معرفت) ﴿وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۳

عمل صالح برای محبت و معرفت، مانند باربر و خدمتکار است، و همه اعمال نیک در درجه اول، برای پاکیزه کردن دل از دنیا و پس از آن برای ادامه این پاکیزگی است. بنابراین عمل صالح جز برای حصول همین معرفت خواسته نشده است.

اما علم به چگونگی عمل برای عمل، مطلوب است، لذا علم هم اول است و هم آخر، علم نخست، علم معامله است و مقصود از آن عمل است. منظور از عمل، صفای دل و پاکیزگی آن است تا تجلی حق در آن آشکار شود، و به علم معرفت که همان علم مکاشفه است آراسته گردد، و هر زمان این معرفت حاصل شود ناچار محبت به دنبال آن خواهد آمد.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۹: «سخن پاکیزه مانند درخت پاکیزه‌ای است که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است.»

۲ و ۳. سوره فاطر، آیه ۱۰: «... سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد.»

چنان که اگر کسی از اعتدال مزاج برخوردار باشد، هرگاه به خوب‌رویی نظر افکند و با چشم ظاهر او را درک کند، به او محبت و میل پیدا می‌کند و هرگاه محبت او در دلش راه یافت از آن لذت می‌برد.

از این رو ناگزیر، لذت، تابع محبت، و محبت تابع معرفت می‌باشد. پس کسی که از مشغله‌های دنیوی رها شده می‌تواند با فکری روشن، ذکری دایم، جدیتی کامل به معرفت خدا و صفات او و ملکوت آسمان‌ها دست یابد.

مراتب معرفت

آنانی که به این مرتبه رسیده‌اند به دو دسته منقسم می‌شوند، دسته نخست اقویا هستند.

اینان در اول خدا را می‌شناسند و پس از آن غیر او را به او می‌شناسند. دسته دوم ضعفایند. اینان نخست افعال را می‌شناسند، پس از افعال به فاعل راه می‌یابند.

خداوند به دسته اول اشاره کرده، و فرموده است: ﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱ و نیز: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۲. و از این دیدگاه بوده است، هنگامی که یکی از اهل معرفت را پرسیدند: به چه چیز خداوند را شناختی؟ پاسخ داد: پروردگارم را به پروردگارم شناختم و اگر پروردگارم نبود، او را نمی‌شناختم.

خداوند به دسته دوم اشاره کرده، در آن جا که فرموده است:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ﴾^۳

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳: «... آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است.»

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸: «خداوند (با ایجاد نظام واحد جهان هستی) گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست.»

۳. سوره فصلت، آیه ۵۳: «به زودی نشانه‌های خود را در آفاق هستی و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم.»

و نیز: ﴿أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

و نیز: ﴿قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲

و نیز: ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ، ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۳

طریقه دوم، برای اکثر مردم آسان تر و برای سالکان هموارتر است و قرآن که به تدبّر و تفکر در آیات بی شمار الهی امر می کند، نظرش بیشتر به همین طریقه است.

آیا راه سومی هم هست که به کمک آن به معرفت برسیم و از محبت الهی برخوردار شویم؟

آری، طریقی که آسان تر و نزدیک تر است و بیشتر آن داخل محدوده فهم مردم می باشد.

آنچه افهام را از درک آن قاصر کرده، اعراض مردم از تدبّر در آیات الهی، و اشتغال آن ها به شهوات دنیوی و بهره گیری از لذّات نفسانی است. و چیزی که مانع بیان این طریقه است گستردگی آن است که برای آن ها حد و نهایی وجود ندارد، زیرا هیچ ذره ای از برترین آسمان ها تا پست ترین زمین ها نیست، جز این که در آن شگفتی ها و نشانه هایی است که گویای کمال قدرت و حکمت باری تعالی و منتهای جلال و عظمت اوست، و این ها نهایت و پایانی ندارند.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۴: «آیا در حکومت آسمان ها و زمین ... از روی دقت و فکر نظر نکردند؟»

۲. سوره یونس، آیه ۱۰۱: «بگو نگاه کنید آنچه را از آیات خدا و نشانه های توحید در آسمان ها و زمین است.»

۳. سوره ملک، آیه ۳ و ۴: «همان کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی، بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی، بار دیگر (به عالم هستی) بنگر سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان است.»

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾^۱

بنابراین غور و بررسی این طریقه، موجب غوطه‌ور شدن در دریای علوم مکاشفه است.

کم‌ترین مخلوقات خداوند در مقایسه با فرشتگان و ملکوت آسمان‌ها، زمین است و آنچه بر روی آن قرار دارد. چه اگر از حیث جسم بودن و بزرگی در آن بنگری خورشید با همه خردی حجم آن‌که به نظر می‌آید صد و شصت و چند برابر زمین است، پس به خردی زمین نسبت به خورشید توجه کن. پس از آن به حقارت خورشید در برابر فلکی که در آن قرار دارد بنگر، که قابل مقایسه با آن نیست و آن در آسمان چهارم است و آسمان چهارم کوچک‌تر از آسمان‌هایی است که برتر از آنند. سپس هفت آسمان در برابر کرسی مانند حلقه‌ای است که در بیابان افتاده باشد و کرسی در برابر عرش نیز همین گونه است. این نگاهی به ظاهر این مخلوقات از حیث مقدار است و چقدر همه زمین در مقایسه با آن کوچک است، بلکه به نسبت دریاها نیز چنین است.

کسب معرفت از راه مخلوقات الهی

بدان زمینی که مشهود و از آب بیرون است، نسبت به کل آن هم‌چون جزیره کوچکی بیش نیست، سپس به آدمی بنگر، که از خاکی آفریده شده که آن جزئی از همین زمین است و به دیگر حیوانات و خردی آدمی نسبت به زمین نظر کن. سپس این همه را رها ساز و بدین امر توجه کن که خردترین حیوانی که می‌شناسیم پشه و زنبور و نظایر آنهاست.

اکنون با بینشی روشن و اندیشه‌ای درست به همین پشه بنگر که با همه

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۹: «بگو اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شوند، دریاها پایان می‌یابند پیش از آن‌که کلمات پروردگارم به آخر برسند.»

کوچکی مقدار، چگونه خداوند آن را شبیه فیل که تنومندترین حیوانات است آفریده چه برای آن خرطومی مانند خرطوم فیل قرار داده و با کوچکی جثه همه اعضای آن را مانند اعضای فیل خلق کرده و تنها دو بال به آن افزوده است و بنگر که چگونه اعضای ظاهری آن را تشکّل داده و دو بال آن را رویانیده و دست و پایش را بیرون قرار داده و گوش و چشم آن را شکافته و مانند دیگر حیوانات اعضا و آلات گوارش او را مرتّب ساخته و در آن نیروی تغذیه و جاذبه و دافعه و ماسکه و هاضمه برقرار کرده است.

این‌ها شکل و ویژگی‌های پشه است.

اکنون به دانایی او بنگر که چگونه خداوند او را به سوی خوراکش هدایت کرده و به او شناسانده که غذایش خون آدمی است سپس بنگر که چگونه آلت پرواز به سوی انسان را در او آفریده و خرطومی دراز و نوک تیز برایش قرار داده و او را راهنمایی کرده که چگونه خون را از سوراخ‌های ریز پوست بدن انسان بمکد، و به او قوت داده که خرطومش را در یکی از این سوراخ‌ها فرو برد و چگونه مکیدن و جرعه جرعه نوشیدن خون را به او آموخته است، و نیز چطور خرطوم او را با همه باریکی آن، میان تهی آفرید تا خون صاف و رقیق در آن روان شود و به درون پشه برسد و در سایر اعضا و معده آن پخش شود.

سپس او را شناساند که آدمی با دست خود قصد او می‌کند و به او آموخت که چاره‌اش گریختن و به کار بردن ابزار آن است. در او گوش آفرید که با آن کم‌ترین حرکت دست را از دور می‌شنود و بی‌درنگ مکیدن را ترک و فرار می‌کند، سپس چون دست از حرکت باز ایستد بر می‌گردد.

آنگاه، بنگر که چگونه با وجود کوچکی صورتش در او دو چشم آفریده تا مواضع غذایش را ببیند و قصد آن کند. بنگر که حدقه چشم همه جانداران کوچک چون به سبب خردی توانایی تحمل پلک ندارد و پلک زداینده غبار و خاشاک از حدقه است.

خداوند در پشه و مگس دو دست آفریده که اگر به آن‌ها بنگری پیوسته دست‌هایشان را بر چشم‌هایشان می‌مالند. اما برای چشم‌های انسان و حیوانات بزرگ پلک آفریده، تا وقتی یکی بر دیگری منطبق شود به سبب تیزی اطراف آن‌ها غباری را که به حدقه رسیده جمع و به اطراف مژه‌ها پرت کند. مژه‌ها را نیز سیاه آفریده، تا روشنایی چشم را گرد آورد و به دیدن کمک کند. ظاهر چشم را نیز نیکو آفریده و به سبب مشبک بودن آن به هنگام برانگیختن غبار از پشت شبکه مژه‌ها دیدن صورت می‌گیرد و همین شبکه مانع دخول غبار در چشم می‌شود در حالی که مانع دیدن نیست.

اما خداوند در پروانه دو چشم پاکیزه بدون پلک آفریده و کیفیت زدودن غبار را از آن‌ها با دست‌هایش به او آموخته و ملاحظه می‌شود که گاهی به سبب ضعف دید بر روی چراغ می‌افتد، چه بینایی آن ضعیف است و روشنایی روز را می‌جوید.

هنگامی که آن بیچاره در شب نور چراغ را می‌بیند گمان می‌کند که وی در اطاق تاریکی است و چراغ، روزنه‌ای به سوی محلی روشن است لذا روشنایی را می‌طلبد و خود را به سوی روزنه می‌اندازد و چون از آن بگذرد و دچار تاریکی شود گمان می‌برد که به روزنه نرسیده و حرکت او درست انجام نگرفته، از این رو بر می‌گردد، تا آنگاه که بسوزد.

شاید گمان کنی این عمل به سبب نادانی و نقصان اوست لیکن باید



بدانی که انسان از او نادان‌تر است، بلکه دل‌دادن و در افتادن آدمی بر روی شهوات درست مانند در افتادن پروانه بر روی آتش است، زیرا صورت ظاهر آتش شهوات دنیا، مانند نوری در برابر آدمی می‌درخشد و او نمی‌داند که در زیر آن زهری کشنده است و پیوسته خود را بر روی آن می‌اندازد تا در آن فرو رود و پایبند آن شود و دچار هلاکت ابدی گردد.

و ای کاش، جهل آدمی مانند جهل پروانه می‌بود، زیرا اگر او به سبب فریفتگی به ظاهر روشنایی سوخته شود در این حال رهایی می‌یابد لیکن آدمی تا ابد و یا برای مدتی دراز در آتش می‌ماند. از این رو پیامبر خدا ﷺ ندا می‌کرد و می‌فرمود: «شما مانند پروانه در آتش می‌افتید و من کمرگاه شما را می‌گیرم.»^۱

براستی، این پرتوی شگفت‌انگیز از شگفتی‌های صنع خداوند در خردترین حیوانات است و در آن عجایب دیگری است که اگر پیشینیان و آیندگان گرد آیند تا بر کنه آن احاطه یابند از درک حقیقت آن ناتوان خواهند بود و حتی بر امور روشن صورت ظاهر آن وقوف نخواهند یافت و بر معنای پوشیده آن کسی جز خداوند آگاه نیست.

بنابراین، در هر حیوان و گیاهی عجایی است که ویژه آن است و در آن چیز دیگری با او مشارکت ندارد. به زنبور عسل و شگفتی‌های آن بنگر که چگونه خداوند به او وحی می‌کند، تا در کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌ها خانه بسازد، و چگونه از لعاب آن موم و عسل بیرون می‌آید که یکی سبب روشنایی و دیگری مایه شفا و بهبودی است.

آنگاه اگر در کارهای شگفت‌انگیز آن تأمل کنی که چگونه از گل‌ها و

شکوفه‌ها تناول می‌کند و از کثافت‌ها و پلیدی‌ها دوری می‌جوید، و یکی از خودشان را که بزرگ و امیر آنهاست فرمانبردار می‌شود، و چگونه خداوند امیر آنها را به اجرای عدالت و انصاف در میان آنها بر گمارده، به طوری که هرگاه یکی از آنها بر روی پلیدی نشسته باشد، به محض ورود بر در کندو او را می‌کشد. بی‌شک اگر از بینش برخوردار، و از اندیشه شکم و فرج و شهوت‌های نفس فارغ، و از دشمنی اقران و دوستی برادران آسوده باشی شگفتی تو در این باره به منتهای حد آن خواهد رسید.

سپس از همه این‌ها چشم بپوشان و به خانه‌ای که از موم بنا می‌کند بنگر که از میان همه اشکال، شش گوشه را بر می‌گزیند و آن را گرد یا چار گوشه و یا پنج گوشه نمی‌سازد، بلکه آن را شش گوشه بنا می‌کند، چه این شکل دارای امتیازاتی است که فهم مهندسان از درک آن قاصر است. و آن امتیاز این است که وسیع‌ترین و جادارترین شکل‌ها دایره است و آنچه به آن نزدیک می‌باشد، و در مربع زاویه‌های آن بدون استفاده می‌ماند، چه شکل زنبور دایره‌وار و مستطیل است، لذا مربع را اختیار نکرده تا زاویه‌های خانه‌ها خالی و بی‌فایده بماند.

همچنین اگر خانه‌های کندو را مدور می‌ساخت در خارج آنها گشادگی‌هایی پدید می‌آمد که سودی در آنها نبود، چه شکل‌های مدور را هرگاه در کنار هم قرار دهند از همه طرف پیوسته و به هم متصل نمی‌شوند. و در شکل‌های زاویه‌دار به جز شش گوشه شکلی یافت نمی‌شود که از حیث گنجایش به دایره نزدیک باشد و سپس هنگامی که همه آنها را در کنار هم قرار دهند در کل آن فرجه و گشادگی بدون استفاده‌ای باقی نماند، و این همان خصوصیتی است که در این شکل وجود دارد.

اکنون بنگر که چگونه خداوند متعال، زنبور عسل را برای لطف به او و



عنایت به وجود آن، با همه کوچکی به چیزی که نیاز دارد ملهم فرموده است، تا از زندگی گوارایی برخوردار باشد. آری منزّه است خداوندی که کار او بزرگ و لطف و منت او بر آفریدگانش گسترده است.

باری با نظر و توجه به این امور و نظایر آنها معرفتی که انسان از طریق آسان‌ترین این دو راه به دست آورده فزونی می‌یابد و با افزایش معرفت، محبت زیاد می‌شود، و اگر خواهان سعادت لقای پروردگاری، دنیا را پشت سر بیندازد و عمر را در فکر دایم و ذکر لازم مستغرق کند، شاید کمی از این سعادت بهره‌مند شوی، لیکن با این اندک، به ملکی عظیم که پایانی ندارد خواهی رسید.

تفاوت مردم در دوستی خداوند

بدان که مؤمنان چون در اصل ایمان شریکند در اصل محبت نیز مشارکت دارند، لیکن در میزان معرفت و دوستی دنیا با یکدیگر متفاوتند.

چه تفاوت اشیا به سبب تفاوت اسباب آنهاست و بیشتر مردم از معرفت الهی جز صفات و نام‌هایی از او را که شنیده و یاد گرفته و حفظ کرده‌اند چیز دیگری نمی‌دانند، و بسا برای آنها معنی‌هایی را تصور می‌کنند که خداوند از آنها منزّه است، و نیز بسا بر حقیقت آنها آگاهی نیافته و معانی فاسدی هم برای آنها تصور نکرده‌اند، بلکه از روی تسلیم و تصدیق به آنها ایمان آورده و بحث را ترک و به عمل مشغول شده‌اند.

اینان از اصحاب یمین و اهل سلامتند و خیال‌پروران گمراهانند، و دانایان به حقایق مقربانند. خداوند حال این سه دسته را بیان کرده و فرموده است:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾^۱

فی المثل، اصحاب هر امامی اعم از عالمان و عامیان در داشتن دوستی آن امام با هم شریکند. چه در شناخت مراتب فضیلت و دینداری و حسن سیرت و صفات پسندیده او با یکدیگر مشارکت دارند، لیکن عامی، از دانش امام به طور مجمل، و فقیه، به نحو مفصل آگاه است. لذا معرفت فقیه کامل تر و شیفتگی و دوستی او نسبت به وی قوی تر و بیشتر است.

همچنین هنگامی که انسان معتقد شود که فلان شاعر شعرش نیکوست او را دوست می‌دارد و چون از غرایب شعر او چیزی بشنود که گویای مهارت و هنرمندی او در آن باشد معرفت و محبت او نسبت به وی افزون می‌شود.

هنرها و فضیلت‌های دیگر نیز به همین گونه است. اما عامی می‌شنود که فلانی کتاب تصنیف می‌کند و تصانیف او نیکوست، لیکن نمی‌داند که در کتاب‌های او چه آمده است. لذا معرفت او مجمل و گرایش او به وی به اندازه معرفتش خواهد بود.

اما انسان با بصیرت هنگامی که تصنیف یا شعری را بررسی کند و بر شگفتی‌های آن آگاهی یابد لا محاله محبت او به مصنف چند برابر می‌شود. زیرا شگفتی‌های هنر، شعر و تصنیف، بر کمال صفات فاعل و مصنف دلالت دارد.

همه جهان مصنوع خدا و تصنیف اوست، و عامی به طور اجمال این را می‌داند و به آن معتقد است، اما آن‌که دارای بینش است صنع خداوند را به تفصیل مطالعه و بررسی می‌کند تا آن حد که در پیشه شگفتی‌هایی از عجایب صنع خداوند می‌بیند که عقل او درمانده و حیران می‌شود و بدین سبب عظمت و جلال خداوند و کمال صفات او در دل او افزون و معرفت او زیاد می‌گردد و محبت وی نسبت به خداوند افزایش می‌یابد. و هر چه بیشتر بر عجایب صنع خداوند آگاه می‌شود به سبب آن‌ها بیشتر بر عظمت و جلال صانع آن‌ها



استدلال می‌کند و بر معرفت و محبت او افزوده می‌شود، و دریای این معرفت یعنی شناخت عجایب صنع خداوند کرانه ندارد. از این رو تفاوت اهل معرفت در دوستی خداوند قابل حصر و شمارش نیست.

از جمله چیزهایی که سبب تفاوت محبت می‌شود، اختلاف اسباب پنجگانه‌ای است که برای محبت ذکر کرده‌ایم. مثلاً کسی که خداوند را برای احسان و انعامش دوست بدارد نه به خاطر ذاتش، محبت او ضعیف خواهد بود، زیرا با تغییری در احسان، محبتش تغییر خواهد کرد، و دوستی او نسبت به خداوند در حالت بلا با دوستی او در حال فراخی نعمت تفاوت خواهد داشت. اما کسی که خداوند را برای ذاتش دوست بدارد یا به سبب کمال و جمال و مجد و عظمتش او را مستحق دوستی بداند با تفاوت در احسان، محبتش تفاوت نخواهد کرد.

این امر و اموری نظیر آن سبب تفاوت مردم در محبت است، و تفاوت در محبت سبب تفاوت در سعادت آخرت می‌باشد. از این رو خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾^۱.

قصور مردم از درک معرفت خداوند

بدان آشکارترین و روشن‌ترین موجودات خداوند متعال است. و این امر مقتضی آن است که معرفت او نخستین معارف و روشن‌ترین و آسان‌ترین آن‌ها برای فهم‌ها و خرده‌ها باشد در حالی که وضع خلاف آن است، از این رو ناگزیر از بیان سبب آن می‌باشیم.

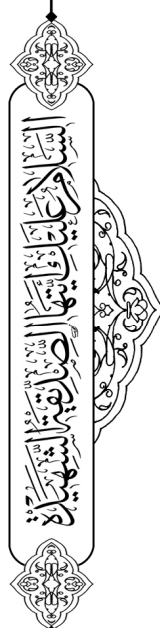
گفتیم که آشکارترین و روشن‌ترین موجودات خداوند متعال است و این را

جز با مثال نمی‌توان درک کرد. این مثال آن است که اگر ما انسانی را ببینیم که می‌نویسد یا می‌دوزد، زنده بودن او نزد ما از ظاهرترین امور می‌باشد. اما حیات دانش، قدرت و اراده او برای نوشتن یا دوختن، از دیگر صفات ظاهری و باطنی او برای ما آشکارتر است. چه صفات باطنی او مانند شهوت، خشم، بردباری، تندرستی و بیماری و امثال آن را نمی‌شناسیم، و همه صفات ظاهری او را نیز نمی‌دانیم و لیکن حیات و قدرت و اراده و دانش و انسان بودن او برای ما روشن است، بی آن‌که حس بینایی ما ارتباطی با حیات و قدرت و اراده او داشته باشد. زیرا این صفات را به هیچ وجه با حواس پنج‌گانه درک نمی‌شود، و حیات و قدرت و اراده‌اش را جز با دوختن و حرکات او می‌شناسیم.

از این رو هرگاه به موجودات جهان بنگریم نمی‌توانیم صفات او را بدانیم، و بر او جز یک دلیل که آن نیز روشن و آشکار است وجود ندارد. اما همه آنچه را می‌بینیم و با حواس ظاهر و باطن درک می‌کنیم بر وجود خداوند گواهی می‌دهد.

آشکارترین چیزها در علم ما، خود ما و سپس محسوساتی است که با حواس پنج‌گانه درک می‌شوند و پس از آن مدرکات حاصل از طریق بصیرت و عقل است، و برای هر یک از این مُدرکات یک مدرک و یک شاهد و یک دلیل وجود دارد، اما همه آنچه در این عالم است گواهانی گویا و دلایلی حاضر بر وجود آفریننده و مدبّر و اداره‌کننده و محرک آن‌هاست و همگی گویای علم و قدرت و لطف و حکمت اوست.

بنابراین اگر حیات نویسنده نزد ما روشن است در حالی که یک گواه بیش ندارد و آن حرکت دست اوست که ما آن را احساس می‌کنیم چگونه وجود



خداوند که جهان هستی و هر چیزی که هستی و کمالی دارد بر او و عظمت و جلال او گواهی می‌دهد منکر شویم، زیرا هر ذره‌ای از ذرات این جهان به زبان حال فریاد می‌کند که وجود و حرکت او برخاسته از ذات خودش نیست. و نیازمند ایجاد کننده و به حرکت درآورنده‌ای است.

این را نخست ترکیب اعضا و بهم پیوستن استخوان‌ها و گوشت‌ها و عصب‌ها و محل رویش موها و تشکّل اعضا و دیگر اجزای ظاهر و باطن ما گواهی می‌دهد، چه اینکه ما می‌دانیم که آن‌ها به خودی خود بهم نپیوسته‌اند، چنان که می‌دانیم دست نویسنده، به نیروی خود به حرکت در نیامده است.

سپس چون در جهان هستی هیچ مدرک و محسوس و معقول و حاضر و غایبی نیست جز این که آن، گواه و معرفّ وجود و کثرت ظهور اوست، خردها از درک او حیران و سراسیمه گشته است. زیرا آنچه خرد ما از درک آن قاصر و درمانده می‌شود دو سبب دارد، یکی این که آن چیز ذاتا پیچیده و پوشیده باشد، و مثال آن روشن است. دوم آن که وضوح آن به نهایت رسیده باشد. چنان که خفّاش در شب می‌بیند و در روز نمی‌بیند.

شناخت از راه اضداد

ندیدن او در روز به سبب پوشیدگی و خفای روز نیست بلکه به سبب شدتّ ظهور آن است. زیرا چشم شبیره ضعیف است و هنگامی که خورشید می‌تابد نور آن غلبه می‌کند و قوتّ ظهور آن و ضعف بینایی شبیره مانع دید آن می‌شود و تنها زمانی بینایی دارد که تاریکی با روشنایی بیامیزد و ظهور نور ضعیف شود.

خردهای ما نیز به همین گونه ضعیف است، و جمال حضرت حق در نهایت

تابش و درخشندگی و فراگیری می‌باشد به طوری که ذره‌ای از ملکوت آسمان‌ها و زمین از شمول آن بیرون نیست، لذا ظهور او سبب خفای او شده است. منزّه است خداوندی که به سبب تابش انوار خود در حجاب قرار گرفته، و بر اثر کمال ظهور خویش از بصیرت‌ها و چشم‌ها مخفی شده است.

و نباید از اختفای او به سبب ظهور، در شگفت شوی، زیرا اشیاء به اضداد خود آشکار می‌شوند، آنچه که وجود او عامّ و فراگیر است، به حدّی که ضدّی برایش نیست شناخت او دشوار می‌باشد، و اگر اشیا در دلالت با هم مختلف باشند تفاوت‌ها را به زودی می‌توان یافت لیکن اگر از حیث دلالت یک نواخت و مشترک باشند کار دشوار خواهد شد.

نمونه آن نور خورشید است که بر زمین می‌تابد و ما می‌دانیم که این نور یکی از اعراض است که در زمین پدیدار می‌شود و با غروب خورشید زایل می‌گردد. اگر خورشید همیشه می‌تابید و غروبی نداشت گمان می‌کردیم که در اجسام هیأتی جز رنگ‌های آن‌ها که سیاهی و سپیدی و جز این‌هاست وجود ندارد. چه ما در سیاه جز سیاهی و در سپید جز سپیدی نمی‌بینیم اما روشنایی را به تنهایی و جداگانه درک نمی‌کنیم، لیکن هنگامی که خورشید غروب کند و همه جا تاریک شود تفاوت میان این دو حالت را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که اجسام به نوری روشن و به صفتی متّصف شده و به هنگام غروب از آن جدا شده است.

بنابراین وجود نور را به عدم آن شناخته‌ایم و اگر عدم آن نبود جز به دشواری بر آن آگاه نمی‌شدیم، چه در آن صورت اجسام را در تاریکی و روشنایی متشابه می‌دیدیم نه مختلف، با این که نور آشکارترین محسوسات است و محسوسات دیگر به وسیله آن شناخته می‌شوند.



خدای متعال از شدت ظهور، پنهان است

اکنون بنگر که آنچه در نفس خود ظاهر، و ظاهر کننده غیر خودش می‌باشد هرگاه ضد آن عارض نشود، چگونه به سبب ظهور خود، ابهام و اختفای او فراهم می‌شود. [دقت کنید] خداوند متعال ظاهرترین موجودات است و همه اشیا به او هویدا و آشکار است.

اگر او را عدم یا غیبت یا تغییری باشد، آسمان‌ها و زمین نابود و ملک و ملکوت معدوم و تفاوت میان این دو حالت درک می‌شود و اگر برخی اشیا به او و بعضی به غیر او موجود بود میان دو چیز در دلالت تفاوت وجود داشت لیکن دلالت او در همه اشیا عام و بر نظام واحد است، و وجود او در همه احوال دایمی است و خلاف آن غیر ممکن می‌باشد.

بنابراین شدت ظهور او موجب خفا و پوشیدگی شده و همین امر سبب تصور فهم‌ها گردیده است. اما کسی که دارای بینشی قوی است و نیرویش به ضعف نگراییده و از اعتدال برخوردار باشد در جهان جز خدا چیزی نمی‌بیند و غیری برای او نمی‌شناسد.

می‌داند که در عالم هستی جز خدا و افعال او چیزی وجود ندارد، و افعال وی اثری از آثار قدرت او و تابع اوست، لذا در حقیقت بدون او وجودی برای آن‌ها نیست، و وجود منحصر به خداوند یگانه بر حقی است که هستی همه افعال، قائم به اوست. کسی که حالش بدین گونه باشد به هیچ فعلی نمی‌نگرد جز این که در آن، فاعل را می‌بیند، و آن را از حیث این که آسمان یا زمین یا حیوان یا درخت است فراموش می‌کند، بلکه از حیث این که صنع خدای یکتاست به آن می‌نگرد.

بنابراین چنین کسی به غیر خدا نمی‌نگرد، او مانند کسی است که به شعر یا

خط یا تصنیف کسی نظر کند، و آثار او را از جهت این که آثار اوست مشاهده کند، نه آن که بخواهد به آنچه بر کاغذ رقم زده شده از حیث مرگب و رنگ بنگرد، چه در این صورت به غیر مصنف نظر نکرده است.

سرتاسر جهان تصنیف خداوند متعال است، کسی که به آن، از حیث این که فعل خداوند است بنگرد، و آن را فعل خداوند بشناسد، و آن را برای این که فعل خداست دوست بدارد، چنین کسی تنها به خدا نگریسته و جز او را نشناخته و غیر او را دوست نداشته است.

او موحدی است به حق که در جهان جز خدا چیزی نمی‌بیند، و به خودش از حیث آن که کسی است نمی‌نگرد، بلکه خود را از جهت آن که بنده خداست مشاهده می‌کند.

این همان کسی است که درباره او گفته می‌شود: در توحید و در نفس خود فانی شده است، و به همین مطلب اشاره کرده آن که گفته است: ما با خود بودیم و از خود فانی شدیم، آنگاه بی خود باقی ماندیم.

این امور در نزد ارباب بینش روشن است، لیکن بر فهم‌های ضعیف دشوار شده است.

سبب دشواری آن یا ضعف ادراک و یا اشتغال به خود و اعتقاد به این است که بیان و توضیح این مطالب برای دیگران به آن‌ها مربوط نیست و همین امر موجب قصور فهم‌ها از شناخت خداوند شده است. علاوه بر این همه مدبرکاتی که بر خدا گواهی می‌دهد آن‌ها را انسان در کودکی و به هنگام فقدان عقل درک می‌کند و زمانی که غریزه عقل اندک اندک در او ظاهر شود اندیشه او در شهواتش مستغرق می‌گردد، و از حق غافل می‌گردد. لذا هرگاه ناگهان حیوان یا گیاه عجیبی ببیند یا با فعلی از افعال الهی که خارق عادت و شگفت‌انگیز

باشد روبرو شود. بی اختیار زبانش به معرفت حق گشوده می‌شود و سبحان الله بر زبان می‌آورد.

این امور و نظایر آنها از اسبابی است که با فرو رفتن در غرقاب شهوات، راه کسب انوار معرفت را به روی خلق سد کرده و او را از شنا در بحر پهناور آن باز داشته است. و در نتیجه مثل مردم، در به دست آوردن معرفت الهی، مانند مدهوشی است که سوار الاغش بود و الاغش را می‌جست.

آری امور روشن چون طلب شود دشوار می‌گردد، و رمز نقصان معرفت مردم همین است که باید به حقیقت دانسته شود. از این رو گفته‌اند:

فقد ظهرت فلا تخفى على أحد إلا على أكمه لا يعرف القمر
لكن بظنت بما أظهرت محتجبا وكيف يعرف من بالعرف قد ستر

شوق به خداوند

بدان کسی که حقیقت محبت به خداوند را منکر است، ناچار حقیقت شوق به او را نیز انکار می‌کند، زیرا شوق تنها نسبت به محبوب قابل تصور است و ما وجود شوق به خداوند را و این که دارنده معرفت، ناگزیر از آن است، هم از طریق اعتبار و نظر کردن به نور بصیرت، و هم از طریق اخبار و آثار اثبات می‌کنیم:

الف - طریق اعتبار: آنچه پیش از این در اثبات محبت گفته شد، در اثبات شوق نیز کافی است. زیرا هر محبوبی در غیبت خود مورد اشتیاق است، ولی اگر حاضر، و دیدارش حاصل باشد شوق، موردی ندارد. زیرا شوق یعنی جستن و نگریستن برای رسیدن به امری است و آنچه که موجود است خواسته نمی‌شود.

۱. آشکاری و بر کسی پوشیده نیستی - جز بر کور مادرزادی که ماه را نمی‌شناسد.

۲. لیکن به چیزی که ظاهر کردی پنهان و محبوب شدی - و چگونه شناخته شود کسی که به آشنایی مستور شده است.

توضیح مطلب این است که شوق تنها درباره چیزی قابل تحقق است که از جهتی ادراک آن ممکن و از جهت دیگر ناممکن باشد، و آنچه ادراک آن اصلاً غیر ممکن است اشتیاقی به آن نیست، چه آن که شخصی را ندیده و اوصاف او را نشنیده اشتیاق به او قابل تصور نمی باشد. و آنچه به طور کامل ادراک می شود شوق به آن نیز موردی ندارد، زیرا کمال ادراک، مشاهده و دیدن است. و آن که پیوسته از دیدار محبوب خود برخوردار است، داشتن شوق قابل تصور نیست. بنابراین شوق به چیزی مربوط می شود که از جهتی قابل ادراک باشد و از جهت دیگر ادراک نشود، و این دو صورت دارد:

۱. این که چیزی اندکی نمایان است لیکن محتاج است که به طور کامل تر آشکار گردد.

۲. این که رخسار محبوبش را ببیند، لیکن مثلاً مو و دیگر زیباییها و اعضای او را مشاهده نکند. در این صورت آرزوی دیدن آنها را دارد، اگر چه هرگز آنها را ندیده و خیالی که زاییده رؤیت است در نفس او پدید نیامده باشد. اما می داند که وی را اندام و اعضای زیباست، لیکن از طریق مشاهده تفصیل جمال او را درک نکرده است. لذا مشتاق آن است که آنچه هرگز ندیده است بر او مکشوف شود.

این هر دو وجه در مورد حق تعالی قابل تصور است، بلکه برای همه اهل معرفت لازم و ضروری است. زیرا آنچه از امور الهی برای صاحبان معرفت روشن شده اگر چه در کمال وضوح است، لیکن گویی این مطلب در پشت پرده نازکی قرار دارد و در نهایت روشنی و وضوح نیست، بلکه همراه با تخیلات می باشد، چه در این جهان خیالات نسبت به همه معلومات از حیث تمثیل و تقلید کوتاهی ندارد.

این‌ها برای اهل معرفت رنج دهنده و منغص کننده می‌باشند و مشغله‌های دنیوی نیز به این کدورات می‌افزاید، زیرا کمال وضوح از طریق مشاهده و تجلی کامل، میسر است و این امر جز در آخرت تحقق نمی‌یابد.

و همین امر ضرورتاً موجب بروز شوق است که متتهای مطلوب عارفان است و این یکی از دو نوع شوق می‌باشد که عبارت از برطرف شدن نافع وضوح در چیزی است که تنها اندکی واضح شده است.

اما نوع دوم، آن است که امور الهی را نهایت نیست و برای برخی از بندگان خدا برخی از آن‌ها روشن می‌شود ولی امور بی‌نهایت دیگری همچنان پیچیده و مبهم باقی می‌ماند.

دارنده معرفت، وجود آن‌ها را می‌داند و آگاه است که آن‌ها در نزد خداوند روشن و معلومند، و نیز توجه دارد که معلوماتی را که نمی‌داند، بیشتر از آن چیزهایی است که می‌داند، از این رو پیوسته نگران و مشتاق است که در بقیه معلوماتی که نسبت به آن‌ها شناختی به دست نیاورده و آن‌ها را اصلاً نمی‌شناسد، چه به صورت واضح و چه مبهم، به اصل معرفت دست یابد.

شوق، نخست در سرای آخرت متتهی به معنایی می‌شود که آن را رؤیت و لقا و مشاهده می‌نامند و تصور نمی‌رود که در دنیا این شوق آرام شود.

ابراهیم بن ادهم که از مشتاقان بود گفته است: یک روز گفتم: ای پروردگار من! اگر به یکی از دوستان خود چیزی داده‌ای که پیش از لقای تو دلش بدان آرام گرفته؛ آن را به من عطا کن، زیرا ناآرامی مرا رنجور کرده است.

گفته است: در خواب دیدم که گویا در پیش روی او ایستاده‌ام و فرمود: ای ابراهیم! آیا شرم نداری که از من چیزی می‌خواهی که پیش از لقای من دلت بدان آرام گیرد، آیا هیچ مشتاق پیش از دیدن دوست خود آرام می‌گیرد؟

گفتم: پروردگارا! من در دوستی تو حیران شده‌ام نمی‌دانم چه می‌گویم مرا بیامرز، و بیاموز که چه بگویم.

فرمود: بگو: بار الها! مرا به قضایت راضی کن، و به بلایت شکیبایی، و به شکر نعمت‌هایت توفیق ده.

لذا این شوق تنها در آخرت آرام می‌شود.

اما شوق دوم شاید نه در دنیا به پایان برسد و نه در آخرت، زیرا پایان آن این است که در آخرت از جلال و صفات و احکام و افعال خداوند آنچه را معلوم اوست برای بنده مکشوف شود و این امری محال است چه آن‌ها را نهایی نیست و بنده پیوسته می‌داند که از جمال و جلال حق تعالی چیزهایی باقی است که هنوز بر او روشن نشده است، از این رو شوق او هرگز فرو نمی‌نشیند.

به ویژه کسی که می‌بیند بالاتر از درجه او درجات بسیاری است، زیرا او با وجود رسیدن به وصل محبوب، چشم به استکمال و وضوح دوخته است، و به همین سبب شوقی لذت‌بخش در خود می‌بیند که در آن هیچ درد و رنجی وجود ندارد و بعید نیست که این کشف و شهود به طور متوالی و تا بینهایت ادامه یابد و نعمت و لذت تا ابد الابد در افزایش باشد. و لذتی که از لطایف نعمت‌ها پیاپی به او می‌رسد وی را از احساس شوق نسبت به آنچه برایش حاصل نشده است باز دارد.

و شاید قول حق تعالی که فرموده است: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ﴾^۱ این معنا را در بر داشته باشد، چه او اصل نور را در دنیا توشه خود کرده و درخواست دارد که نور او را کامل فرماید.

۱. سوره تحریم، آیه ۸ «... این در حالی است که نور آن‌ها از پیشاپیش آن‌ها و از سوی راست‌شان در حرکت است. می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل کن.»

و نیز محتمل است مراد اتمام نوری باشد که در آخرت بدان روشنی یافته و نیازمند استکمال و تابش بیشتری است و مقصود کامل گردانیدن آن باشد. قول حق تعالی که: ﴿انظُرُونَا نَقْتِسَبْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾^۱ گواه آن است که اصل نور را باید در دنیا توشه راه خود ساخت. آنگاه در آخرت تابش آن افزایش می‌یابد.

اما این که در آخرت، نور تابان تازه‌ای به کسی داده شود، چنین چیزی نخواهد بود، و در این باره به گمان حکم کردن خطرناک است و هنوز چیزی بر ما معلوم نشده است که بتوان بر آن اعتماد کرد. از حق تعالی می‌خواهیم که بر دانش و رشد ما بیفزاید و حق را چنان که هست به ما بنمایاند.

ب - شواهد اخبار و آثار: آن‌ها بیشتر از آن است که به شمار آید. از جمله آن‌ها دعایی است که از پیامبر خدا ﷺ مشهور است، در این دعا عرض می‌کند: «بار خدایا! رضای تو را پس از قضا، و خوشی زندگی را پس از مرگ، و لذت نظر به وجه کریم و شوق لقای تو را درخواست می‌کنم.»^۲

ابو الدرداء، به کعب الأحبار گفت: از اخص آیاتی که در تورات است مرا آگاه کن، گفت: خداوند می‌فرماید: «شوق نیکان به لقای من بسیار است، اما اشتیاق من به دیدار آن‌ها شدیدتر است» و گفت: و در کنار آن نوشته شده است: «کسی که مرا بجوید مرا می‌یابد، و آن‌که غیر مرا بجوید مرا نمی‌یابد»

ابو الدرداء گفت: گواهی می‌دهم که من نیز از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که

۱. سوره حدید، آیه ۱۳: «... نظری به ما بیفکنید تا از نور شما شعله‌ای بگیریم، به آن‌ها گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید.»

۲. مسند احمد، المستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۴۲، در دعایی از حدیث عمار بن یاسر.

همین سخن را فرمود. و در اخبار داوود علیه السلام است که:

«خداوند فرمود: ای داوود! به اهل زمین ابلاغ کن که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد، و همنشین کسی هستم که همنشین من باشد، و مونس کسی هستم که به یاد من انس گیرد، و یار آن، که با من یار باشد، و کسی را بر می‌گزینم که مرا برگزیند، و فرمانبردار کسی هستم که فرمانبردارم باشد، هر بنده‌ای مرا دوست بدارد و این را به یقین از دل او بدانم او را برای خودم می‌پذیرم و او را چنان به دوستی می‌گیرم که هیچ کس از آفریدگانم را بر او مقدم نمی‌دارم، هر کس مرا بحق بجوید مرا می‌یابد، و آن‌که جز مرا بجوید مرا نخواهد یافت، ای مردم زمین این غروری را که برآیند ترک کنید و به سوی کرامت و مصاحبت و مجالست من بیایید و به من انس گیرید تا با شما انس گیرم و به سوی محبت شما بشتابم، چه من سرشت دوستانم را از سرشت ابراهیم خلیل، موسای کلیم و محمد برگزیده خود آفریده‌ام و من دل‌های مشتاقان را از نور خود خلق و به جلال خود متنعم کرده‌ام.»

خداوند به یکی از صدیقان الهام فرمود؛ که مرا در میان بندگانم، بندگانگی است که مرا دوست می‌دارند، من نیز آن‌ها را دوست می‌دارم، مشتاق من هستند، من نیز به آن‌ها اشتیاق دارم، مرا یاد می‌کنند من هم آن‌ها را یاد می‌کنم، و به من می‌نگرند، من نیز به دیده رحمت به آن‌ها می‌نگرم. اگر به راه آن‌ها روی تو را دوست می‌دارم و اگر از آن‌ها منحرف شوی تو را دشمن خواهم داشت.

عرض کرد: پروردگارا! نشانه آن‌ها چیست؟ فرمود: در روز سایه‌ها را مانند شبان مهربان به گوسفندان‌ش رعایت می‌کنند، و به غروب خورشید چنان مشتاقند که پرندگان به هنگام غروب به آشیانه خود اشتیاق دارند.

هنگامی که شب درآید، و تاریکی با روشنی بیامیزد، و بسترها گسترده شود،



و پرده‌ها آویخته گردد، و هر دوستی با دوستش خلوت کند به خاطر من به پا می‌خیزند، و روی خود را بر زمین می‌نهند و به راز و نیاز می‌پردازند، و نعمت‌های مرا سپاس می‌گویند، برخی در فریاد و گریه و بعضی در آه و ناله‌اند، دسته‌ای ایستاده و گروهی نشسته‌اند، بعضی در حال رکوع و برخی در سجودند، آنچه را به خاطر من تحمل می‌کنند می‌بینم، و آنچه از دوستی من شکوه می‌کنند می‌شنوم. نخستین چیزی که به آن‌ها می‌دهم سه چیز است:

اول، از نور خود در دل آن‌ها می‌اندازم تا از من خبر دهند چنانکه من از آن‌ها خبر می‌دهم.

دوم، اگر آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌هاست در ترازوی آن‌ها باشد من آن‌ها را برای آنان اندک می‌شمارم.

سوم، روی خود را به سوی آن‌ها می‌گردانم، آیا گمان می‌کنی کسی می‌داند به آن که روی خود را به سوی او می‌کنم چه خواهم داد؟

مناجات حضرت داود علیه السلام

در اخبار داوود علیه السلام است که خداوند به او وحی فرمود:

ای داوود! تا چند بهشت را یاد می‌کنی و اشتیاق به مرا از من درخواست نمی‌کنی؟ عرض کرد: پروردگارا! مشتاقان تو کیانند؟ فرمود: مشتاقان من کسانی هستند که آن‌ها را از هر تیرگی پاک و به هشدار خود بیدار و روزنه‌ای در دل‌های آن‌ها باز کرده‌ام که به من می‌نگرند، و من دل‌های آن‌ها را به دست خود حمل می‌کنم و بر آسمان می‌گذارم. سپس فرشتگان برگزیده را فرا می‌خوانم، هنگامی که گرد آیند برایم سجده می‌کنند، من می‌گویم: شما را گرد نیاورده‌ام تا برایم سجده کنید، بلکه شما را فرا خوانده‌ام تا دل‌های مشتاقان خود را بر شما

عرضه بدارم، و به اهل شوق بر شما مباحثات کنم، هر آینه دل‌های آن‌ها در آسمان به فرشتگان روشنایی می‌دهد چنان که خورشید به اهل زمین روشنی می‌بخشد.

ای داوود! دل‌های مشتاقان را از رضوانم آفریده‌ام، و آن‌ها را به نور رخسارم متنعم گردانیده‌ام، و آنان را سخنگوی خود کرده‌ام، و ابدانشان را نظرگاه خود به سوی زمین قرار داده‌ام، و از دل‌های ایشان راهی ساختم که از آن به من می‌نگرند و هر روز شوق آنان افزایش می‌یابد.

داوود علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! اهل محبت خود را به من نشان بده، فرمود: ای داوود! به کوه لبنان برو در آن چهارده تن وجود دارد که برخی از آن‌ها جوان و بعضی میانسال و بقیه کهنسال‌اند. هنگامی که نزد آن‌ها رفتی سلام را به آن‌ها برسان، و به آن‌ها بگو: پروردگارتان به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا حاجتی از من نمی‌خواهید؟ چه شما دوستان و برگزیدگان من هستید، به شادی شما شاد می‌شوم، و برای آنچه دوست دارید تسریع می‌کنم.

نشانه‌های اهل محبت

داوود علیه السلام نزد آن‌ها آمد، آنان را در کنار چشمه‌ای یافت در حالی که همگی به تفکر در عظمت حق تعالی و ملکوت او سر فرو برده بودند. هنگامی که نگاهشان به داوود علیه السلام افتاد برخاستند تا پراکنده شوند. داوود علیه السلام به آن‌ها گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، آمده‌ام تا پیام پروردگارتان را به شما برسانم. پس رو به سوی او کردند و به گفتار او گوش فرا دادند و چشمانشان را به زمین دوختند. داوود گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم و شما را سلام می‌رساند و می‌فرماید: آیا حاجتی از من نمی‌خواهید؟ آیا مرا ندا نمی‌کنید؟

تا آواز و گفتارتان را بشنوم، زیرا شما دوستان و برگزیدگان منید، به شادی شما شاد می‌شوم، و برای آنچه دوست دارید تسریع می‌کنم، و در هر ساعت به شما نظر می‌افکنم همان نظری که مادر مهربان از روی شفقت به فرزندش می‌افکند. پس اشک‌هایشان بر روی گونه‌هایشان روان شد.

سپس پیر آنان گفت: خداوندا! تو منزهی تو منزهی، ما بندگان و بنده‌زادگان تویم پیامرز ما را، از آنچه در عمر گذشته دل‌های ما را از یاد تو برید.

دیگری گفت: خدایا تو منزهی تو منزهی، ما بندگان و بنده‌زادگان تویم به حسن نظر در آنچه میان ما و تو است بر ما منت گذار.

دیگری گفت: خدایا تو منزهی تو منزهی، ما بندگان و بنده‌زادگان تویم آیا بر دعا دلیری کنیم در حالی که می‌دانی که ما در امور خود به چیزی نیاز نداریم، ما را در ادامه راه خود پایدار بدار و با این کار منت خود را بر ما کامل گردان. دیگری گفت: ما در طلب خشنودی تو مقصریم به جود خود ما را بر آن یاری فرما.

دیگری گفت: از نطفه‌ای ما را آفریدی و به تفکر در عظمت خود بر ما منت نهادی آیا کسی که به تفکر در عظمت و جلال تو می‌اندیشد می‌تواند بر سخن گفتن گستاخی کند، خواست ما تقرّب به نور تو است.

دیگری گفت: به سبب عظمت شأنت و نزدیکی تو به دوستانت و منت‌های بسیاری که بر اهل محبت خود داری، زبان ما از دعا کردن کند شده است.

دیگری گفت: دل‌های ما را به ذکر خود هدایت کردی و ما را برای اشتغال به بندگی‌ات فراغت دادی پس کوتاهی ما را در شکر گزاری‌ات پیامرز.

دیگری گفت: خداوندا حاجت ما را می‌دانی که آن دیدن رخسار تو است.

دیگری گفت: چگونه بنده بر مولای خود گستاخ شود، اکنون که به جود

خود به دعا کردن دستور داده‌ای، نوری به ما عطا کن که با آن در ظلمات میان آسمان‌ها راه یابیم.

دیگری گفت: تو را می‌خوانیم که رو به سوی ما کنی و آن را بر ما پایدار بداری.

دیگری گفت: از تو می‌خواهیم نعمتی را که به ما ارزانی داشته و بدان بر ما تفضل فرموده‌ای کامل گردانی.

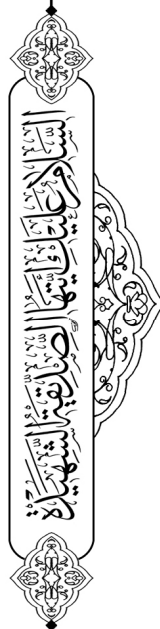
دیگری گفت: ما به خلق تو هیچ نیازی نداریم با دیدار جمال خود بر ما منت گذار. دیگری گفت: من از میان اینان از تو می‌خواهم که چشمانم را از نگرستن به دنیا و مردم آن و دلم را از اشتغال به غیر آخرت کور گردانی.

دیگری گفت: ما می‌دانیم که تو دوستانت را دوست می‌داری بر ما منت گذار به این که دل ما را جز به خود مشغول نفرمایی.

آنگاه خداوند به داوود وحی فرمود: به آن‌ها بگو سخنان شما را شنیدم و آنچه را خواستید اجابت کردم و باید هر یک از شما از رفیقش جدا شود و برای خود حفره‌ای در زمین فراهم کند، زیرا می‌خواهم از میان خود و شما پرده بردارم تا نور و جلال مرا نظاره کنید.

داوود عرض کرد: پروردگارا! اینان به چه چیزی این رتبه را از تو یافتند؟ فرمود: به سبب حسن ظن و دست کشیدن از دنیا و اهل آن، و خلوت کردن و راز و نیاز گفتن با من. زیرا آن مرتبه‌ای است که تنها کسی آن را می‌یابد که دنیا و اهل آن را ترک گوید، و به یاد آن‌ها مشغول نشود، و دلش را برای من فارغ سازد، و مرا بر همه خلق من برگزیند.

در این هنگام است که به او توجه می‌کنم و نفس او را برایش فارغ می‌سازم و حجاب میان خود و او را بر می‌دارم، تا مانند بیننده‌ای که با چشم خود چیزی



را نظاره می‌کند مرا ببیند، و در هر ساعت کرامت خود را به او می‌نمایانم و به نور وجه خود او را نزدیک می‌گردانم.

اگر بیمار شود مانند مادر مهربان نسبت به فرزندش او را پرستاری می‌کنم و اگر تشنه شود او را سیراب می‌کنم و طعم یاد خود را به او می‌چشانم.

ای داوود! چون این را دربارہ او به جا آوردم، نفس او از دنیا و اهل آن بیزار می‌شود، و برای آن دنیا را محبوب او نمی‌کنم، تا او را از اشتغال به یاد من باز ندارد. او می‌خواهد که در ورودش به من شتاب شود، لیکن من خوش ندارم که او را بمیرانم چه او از میان خلق مورد نظر من است، وی جز من کسی را نمی‌بیند و من جز او را نمی‌بینم.

ای داوود! اگر او را ببینی نفسش گداخته و تنش نزار و اعضایش شکسته است، هنگامی که می‌شنود من به وجود او بر فرشتگان و اهل آسمان‌ها مباحثات می‌کنم دلش از جا کنده می‌شود و ترس و عبادتش افزون می‌گردد.

ای داوود! به عزت و جلالم سوگند او را در فردوس برین جای می‌دهم و سینه‌اش را به دیدار خود شفا می‌بخشم تا آن اندازه که راضی شود، رضایتی در بالاترین حد.

و نیز در اخبار داوود آمده است: به بندگانم، که به محبت من رو آورده‌اند بگو: چه زیانی برای شما داشت که از خلق محبوب شدید چه من حجاب میان خود و شما را برداشتم تا به چشم دل به من بنگرید، و چه زیانی برای شما به بار آورد که دنیا را از شما دریغ داشتیم، چه دین خود را برای شما گستردم، و چه زیانی خشم خلق به شما رسانید چون شما رضای مرا خواستید.

و نیز در اخبار داوود است؛ که خداوند به او وحی فرمود: ای داوود! تو گمان می‌کنی مرا دوست می‌داری، اگر مرا دوست می‌داری محبت دنیا را از

دلت بیرون کن، چه دوستی من و دوستی دنیا در یک دل جمع نمی شود.

توصیه های خداوند به داوود علیه السلام

ای داوود! محبت مرا خالص گردان، و با اهل دنیا به نوعی آمیزش کن، دینت را به من واگذار و به عهده مردمان مگذار. اما آنچه برای تو روشن شده و موافق محبت من است به آن تمسک جو، و آنچه بر تو مشکل شده آن را به من واگذار، بر من واجب است که تربیت و تعلیم تو را خود بر عهده گیرم و رهبر و دلیل تو باشم. به تو می بخشم بی آن که از من بخواهی و بر سختی ها تو را یاور خواهم بود، چه من به ذات خویش سوگند خورده ام که تنها به بندهای ثواب و پاداش دهم که خواست و اراده خویش را رها سازد و خود را تسلیم من کند و بداند که او از من بی نیاز نیست.

هنگامی که چنین باشی ترس و خواری را از تو دور می کنم و انس و حلاوت یاد خود را در دلت جایگزین می سازم.

زیرا من به ذات خود سوگند خورده ام، هر بندهای به خود تکیه کند و به افعال خود نظر داشته باشد او را به اعمالش واگذارم، چیزها را به من نسبت ده نه به عمل خود تا دچار رنج نشوی و همنشین تو از تو سودی نبرد.

برای معرفت من حدی معین مکن، چه آن را نهایی نیست. هر زمان عطای بیشتری بخواهی به تو خواهم داد و برای طلب زیادتی از من اندازه ای در نظر مگیر، سپس به بنی اسرائیل اعلام کن که میان من و هیچ کسی از خلق من نسبت و پیوندی وجود ندارد و باید رغبت و گرایش آن ها را به من زیاد گردانی تا به آن ها چیزی بدهم که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ بشری خطور نکرده است.

مرا در میان دو چشم خود قرار ده و به دیده دل به من بنگر، و به چشم سر به کسانی که خرد آن‌ها را از خود محجوب کرده‌ام و در نتیجه عقل آن‌ها مهمل مانده و به قطع ثواب من از خود راضی شده‌اند منگر، چه به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده‌ام که ثواب‌های خود را نسبت به بنده‌ای که برای آزمون و امروز فردا کردن به طاعت من درآمده مباح نکنم.

نسبت به متعلمان و دانش آموزان فروتن باش، و به مریدان گردنکشی مکن، اگر دوستانم بدانند که مریدان در نزد من چه منزلتی دارند هم‌چون زمین می‌شوند تا بر آن‌ها راه روند.

ای داوود! اگر مریدی را از مستی غفلتی که به آن دچار است، بیرون آورده و رها سازی تو را حاذق می‌نویسم و کسی را که حاذق بنویسم بر او وحشتی نباشد و نیازی به مخلوق نخواهد داشت.

ای داوود! به گفتار من تمسک جو و از خود برای خود بهره‌گیر. و از نفس خویش ایمن مباش، تا از محبت من محجوب شوی. بندگانم را از رحمت من نومید مگردان، شهوت‌های خود را به خاطر من قطع کن، چه من شهوت‌ها را برای ضعفای خلق مباح کرده‌ام، اقویا را چه شده است که به شهوت‌ها می‌گرایند، زیرا شهوت‌ها از حلاوت راز و نیاز با من می‌کاهد، و کم‌ترین عقوبتی که از سوی من به اقویا به سبب بهره‌گیری آن‌ها از شهوات می‌رسد آن است که دل‌هایشان را از خودم محجوب می‌کنم، چه من دنیا و خوش‌گذرانی آن را برای دوست خود نمی‌پسندم.

ای داوود! میان من و خود عالمی قرار مده، تا به مستی خود تو را از محبت من محجوب کند. اینان راهزنان بندگان مرید منند. برای ترک شهوت‌ها از مداومت در روزه کمک بگیر، و در افطار دلیری مکن چه من مداومت در روزه را دوست می‌دارم.

ای داوود! به دشمنی با نفس خویش و منع آن از شهوت‌ها خود را دوست من کن تا بر تو نظر رحمت افکنم و پرده‌ها را میان من و خودت برداشته بینی. من در آن هنگام که تو را مورد انعام قرار می‌دهم با تو مدارا می‌کنم تا بر تحصیل ثواب‌هایم قدرت یابی و من آن را پوشیده می‌دارم تا بر طاعت من تمسک جویی.

و نیز خداوند به داوود وحی فرمود:

ای داوود! اگر آنانی که از من رو گردانیده‌اند بدانند که من چگونه انتظار آن‌ها را می‌کشم و چه مدارایی با آن‌ها دارم و چگونه مشتاقم که گناهان را ترک کنند، از بسیاری شوق به من می‌میرند، و از محبت من مفاصل آن‌ها از هم جدا می‌شود. ای داوود! این خواست و روش من است نسبت به کسانی که از من رو گردانیده‌اند. پس رفتار من با آن‌ها که به من رو می‌آورند چگونه خواهد بود.

ای داوود! بنده هرگاه خود را از من بی‌نیاز بداند، از هر موقع دیگر به من محتاج‌تر است. و بنده هنگامی که از من روی گرداند، از هر وقت دیگر بیشتر مورد ترحم من می‌باشد. و بنده آنگاه که به سوی من باز می‌گردد، از هر زمان دیگر بزرگ‌تر است.

این اخبار و نظایر آن‌ها که بی‌شمارند دلایلی بر اثبات محبت و شوق و انس می‌باشند. اما به تحقیق معنای آن‌ها از آنچه پیش از این بیان شده معلوم گردیده است. در مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: مشتاق، به هیچ خوردنی رغبت نمی‌کند، از هیچ آشامیدنی لذت نمی‌برد، هیچ خوابی گوارای او نیست، با دوستی انس نمی‌گیرد، و در خانه‌ای سکنا نمی‌گزیند، در هیچ آبادی آرام نمی‌گیرد، جامه نرم نمی‌پوشد و قرار و آرامش نمی‌یابد، جز این که شب و روز خداوند را عبادت می‌کند و امیدوار است به آنچه مشتاق آن

است برسد و با زبان شوق با او راز و نیاز کند و از آنچه در ضمیر دارد پرده بردارد.

چنان که خداوند از موسی بن عمران علیه السلام خبر داده که در میعادگاه پروردگارش می گوید: ﴿وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه فرموده است: «موسی علیه السلام از شوقی که به پروردگار خود داشت در چهل روز مدت رفتن و برگشتش نخورد و نیشامید و نخواهید و به چیزی از این‌ها متمایل نشد» هنگامی که به میدان شوق وارد شدی با نفس خویش و مقاصد خود در دنیا وداع کن و هر چه را که با آن انس داری رها ساز، و از غیر مشوق خود محرم شو، و میان مرگ و زندگی ندای لبیک اللهم لبیک سرده تا خداوند پاداش تو را بزرگ گرداند. مشتاق، مانند غریقی است که هدفی جز رهایی خود ندارد و آنچه را غیر از این است فراموش کرده است.^۲

محبت خداوند نسبت به بندگانش و معنای آن

بدان شواهد بسیاری در قرآن است که دلالت دارد بر این که خداوند بنده‌اش را دوست می‌دارد، از این رو ناگزیر باید معنای این دوستی را دانست، و ما پیش از توضیح این معنا شواهد محبت او را ذکر می‌کنیم:

فرموده است: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۳ و نیز: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا﴾^۴ و نیز ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۵. از این رو خداوند متعال قول آنانی را که مدعی شدند محبوب خدایند رد کرده و فرموده است:

۱. سوره طه، آیه ۸۶: «و من به سوی تو شتاب کردم تا از من خشنود شوی.»

۲. همان مأخذ، باب ۹۸.

۳. سوره مائده، آیه ۵۴: «... آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست می‌دارند.»

۴. سوره صفه، آیه ۴: «خداوند کسانی را دوست دارد که در حالی که در صف قرار دارند در راه او پیکار می‌کنند.»

۵. سوره بقره، آیه ۲۲۲، «خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست می‌دارد.»

﴿فَلِمَ يَعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ﴾^۱

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، هیچ گناهی به او زیان نمی‌رساند، و توبه کننده از گناه، مانند کسی است که هیچ گناهی نکرده است.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾^۲ معنای این آیه آن است که هرگاه خداوند او را دوست بدارد پیش از مرگ توبه او را می‌پذیرد و گناهان گذشته‌اش اگر چه بسیار باشد به او زیانی نمی‌رساند. چنان که پس از قبول اسلام، کفر پیش از آن تأثیر ندارد. همچنین خداوند آمرزش گناه را شرط محبت قرار داده و فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند دنیا را به آن‌که او را دوست می‌دارد و به آن‌که او را دوست نمی‌دارد می‌دهد لیکن ایمان را تنها به کسی می‌دهد که خداوند او را دوست می‌دارد.»^۴

و نیز فرموده است: «کسی که برای خداوند فروتنی کند خدا به او رفعت می‌دهد و کسی که تکبر ورزد خدا او را پست می‌گرداند، و آن‌که زیاد یاد خدا کند خداوند او را دوست می‌دارد.»^۵

و نیز از سوی پروردگارش خبر داده که خداوند فرموده است: «بنده پیوسته

۱. سوره مائده، آیه ۱۸: «پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند.»

۲. مؤلف کتاب الفردوس آن را نقل کرده لیکن فرزند او در مستندش آن را ذکر نکرده است، المغنی، ابن ماجه قسمت دوم آن را از حدیث ابن مسعود نقل کرده.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱: «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد...».

۴. المستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۳ و ج ۴، ص ۱۶۵.

۵. سنن ابن ماجه.

با نوافل به من تقرّب می جوید تا آنگاه که او را دوست بدارم. و هرگاه او را دوست بدارم، من گوش او می شوم که با آن می شنود و ... تا آخر حدیث.^۱

زید بن اسلم گفته است: خداوند همواره بنده را دوست می دارد تا دوستی اش به جایی می رسد که به او می گوید: هر چه خواهی بکن من تو را آمرزیدم.

آنچه از الفاظ محبّت در اخبار و آثار وارد شده، از حدّ شمارش بیرون است و ما بیان کردیم که محبّت بنده نسبت به خداوند، حقیقت است و مجاز نیست، چه محبّت از نظر لغوی عبارت از گرایش نفس به چیزی موافق است، و عشق گرایش شدیدی است که بر نفس غالب می شود.

و ما روشن کردیم که احسان موافق نفس است و جمال نیز چنین است، لذا جمال و احسان گاهی با چشم سر و زمانی با چشم دل درک می شوند و محبّت، تابع هر یک از این دو است و اختصاصی به چشم سر ندارد.

اما محبّت خداوند نسبت به بنده چیزی نیست که ما بتوانیم با عقل و فهم خود آن را درک کنیم. و اصلاً غیر ممکن است که آن بدین معنا باشد، چه اسامی و الفاظ وقتی که بر خداوند و غیر او اطلاق شوند، اطلاق آن‌ها بر هر دو به هیچ وجه به یک معنا نیست، حتّی واژه وجود، که فراگیرترین الفاظ مشترک است به یک معنا بر خالق و مخلوق اطلاق نمی شود، زیرا وجود آنچه غیر از خداست از وجود خداوند پدید آمده و وجود تابع هرگز با وجود متبوع برابر نیست و تساوی تنها در اطلاق نام است.

خالق متعال در ذات و همه صفات خود منزّه و مقدّس است از این که به مخلوقی، از قلّه عرش گرفته تا منتهای فرش، شباهت داشته باشد.

وضع کننده لغات این واژه‌ها را نخست برای خلق وضع کرده. چه خلق

۱. پیش از این بارها از کافی و صحیح بخاری و مسلم نقل شده است.

پیش از خالق در خردها و فهمها وارد شده است و به کار بردن آنها درباره خالق بر سیل استعاره و مجاز و نقل است.

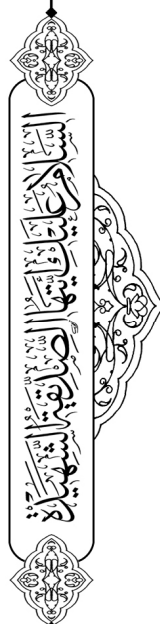
چنان که گفته شد محبت، از نظر وضع لغت، عبارت از میل نفس به چیزی است که موافق و مناسب اوست. و این جز در نفوس ناقص قابل تصور نیست، چون نفس با رسیدن به آنچه موافق اوست کمال می‌یابد و از وصول به آن لذت می‌برد.

و این امر درباره خداوند متعال، محال است، زیرا همه کمال و جمال و جلال که در الوهیت ممکن است، در خداوند حاضر و حاصل و از ازل تا ابد برای او واجب و متحقق است و تجدد یا زوال آنها قابل تصور نیست.

بنابراین او به غیر از آن جهت که غیر اوست نظر ندارد بلکه نظرش تنها به ذات و افعال خویش است و در وجود چیزی جز ذات و افعال او وجود ندارد. به همین مناسبت شیخ ابو سعید مهنه‌ای هنگامی که آیه ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ را برای او قرائت کردند گفت: به حق آنها را دوست می‌دارد، زیرا او جز خود را دوست نمی‌دارد. معنای این سخن آن است که او کل وجود است و در جهان هستی چیزی جز او وجود ندارد، و کسی که جز خود و افعال و تصانیف خود را دوست نمی‌دارد، محبت او از ذات او [و توابع آن از حیث این که تعلق به ذات او دارند] تجاوز نمی‌کند و در این صورت جز خود را دوست نمی‌دارد.

لذا الفاظی که درباره محبت خداوند نسبت به بندگانش وارد است، تأویل می‌شوند، زیرا معنای آنها بازگشت دارد به این که: خداوند حجاب را از دل کسی که او را دوست می‌دارد بر می‌دارد، تا آن جا که به چشم دل خدا را می‌بیند، و به وی توانایی می‌دهد که تقرّب او را به دست آورد، و خواست خداوند نسبت به او در ازل همین بوده است.

و نیز درون او را از ورود غیر خدا به آن پاک می‌کند، و او را از علایق و



مواعی که میان او و مولایش حایل می‌شود فارغ می‌گرداند به طوری که جز به حق و از حق نمی‌شنود، و جز به حق نمی‌گوید. چنان که پیامبر خدا ﷺ از سوی حق تعالی بیان کرده است که: «بنده پیوسته با نوافل به من تقرّب می‌جوید تا آنگاه که او را دوست بدارم و چون او را دوست بدارم گوش او می‌شوم ... تا آخر حدیث».

بنابراین، محبت خداوند درباره کسی که مورد محبت اوست، هرگاه به اراده ازلی که موجب توانایی این بنده در سلوک راه قرب شده نسبت داده شود ازلی خواهد بود، و هرگاه به فعل او که برداشتن حجاب از دل بنده است نسبت داده شود حادثی است که به سبب حدوث مقتضی آن پدید آمده است، چنان که خداوند فرموده است: «بنده پیوسته با نوافل به من تقرّب می‌جوید تا آنگاه که او را دوست بدارم».

بنابراین تقرّب او به نوافل، سبب صفای باطن و برداشته شدن حجاب از دل وی و حصول درجه قرب از سوی پروردگار برای او شده است و همه این‌ها تفضّل خداوند و لطف او به این بنده است. و معنای محبت الهی نسبت به بنده همین است.

مثل این که، پادشاهی بنده‌اش را به خود نزدیک می‌کند، و به سبب رغبتی که به او دارد به وی اجازه می‌دهد که در همه اوقات بر بساط او حاضر شود.

اجازه پادشاه یا بدین منظور است که از نیروی او کمک گیرد، و یا به سبب دیدار او آسودگی یابد و یا با او مشورت و از رأی وی استفاده کند، و یا برای آن است که اسباب شراب و طعام او را آماده سازد، در این هنگام مردم می‌گویند:

پادشاه او را دوست می‌دارد، لیکن واقع آن است که شاه به خاطر مقصدی که موافق و ملایم طبع اوست بدو تمایل دارد.

گاهی هم پادشاه بنده‌ای را مقرب درگاه خویش می‌کند، و او را از ورود بر خود ممنوع نمی‌سازد، و در این کار منظورش سود بردن و یا یاری جستن از او نیست، بلکه به خاطر آن است که، بنده ذاتا آراسته به اخلاق شایسته و صفات پسندیده‌ای، است که سزاوار است به پادشاه تقرب داشته باشد، و از نزدیک بودن به او بهره‌مند گردد، و پادشاه درباره او جز این غرضی ندارد، و هنگامی که شاه حاجبی را که میان خود، و اوست بردارد، گفته خواهد شد، که شاه او را دوست می‌دارد، و چون بنده از صفات پسندیده چیزی کسب کند که مقتضی رفع حجاب باشد، گفته می‌شود به او تمسک جسته و خود را محبوب شاه گردانیده است.

محبت خداوند نسبت به بنده، به معنای دوم است نه به معنای اول، و تمثیل آن به معنای دوم، به شرطی درست است که در تجلّد قرب، تغییری در درک بنده پدید نیاید چه دوست آن است که به خدا نزدیک باشد و نزدیکی به خدا مستلزم دوری جستن از صفات بهایم و درندگان و شیطان‌ها، و آراستگی به اخلاق پسندیده است که صفات الهی است.

تقرب به خدا، قرب به صفات است نه به مکان، و کسی که تقرب نداشته هنگامی که مقرب شود دگرگون شده است. به همین سبب، بسا گمان رود که با تجلّد قرب، صفت بنده و صفت پروردگار هر دو تغییر می‌یابد، زیرا بنده پس از آن که تقرب نداشته مقرب شده است. لیکن این امر درباره حق تعالی ممتنع است، چه تغییر در او محال است. بلکه صفات کمال و جمال او همیشه به همان گونه است که در ازل بوده است.

این مطلب جز با مثالی از تقرّب اشخاص به یکدیگر، روشن نمی‌شود و آن این که دو شخص گاهی با حرکت کردن هر دو به سوی یکدیگر نزدیک می‌شوند. و زمانی با حرکت کردن یکی و ثابت بودن دیگری نزدیک هم قرار می‌گیرند. لذا با تغییر یکی قرب حاصل می‌شود بی آن‌که دیگری تغییر یابد.

قرب در صفات نیز به همین گونه است، چه شاگرد می‌کوشد که در درجات علم و کمال به استاد خود برسد، در حالی که استاد در درجه علم خویش متوقف است و با فرود آمدن در مرتبه شاگرد به حرکت در نمی‌آید، شاگرد از حضيض جهل به سوی قلّه دانش پیوسته در تحرّک و ترقّی است، تا آنگاه که به درجه استاد نزدیک شود. لیکن استاد در مرتبه خود ثابت و غیر متغیر است.

ترقّی بنده در درجات قرب الهی را نیز باید به همین گونه دانست، چه آدمی هر قدر از حیث صفات کامل‌تر و از نظر علم جامع‌تر و احاطه او به حقایق امور بیشتر، و قدرت او در سرکوب شیطان‌ها و ریشه کن کردن شهوت‌ها استوارتر، و پاکی او در دفع رذایل آشکارتر باشد، به درجه کمال نزدیک‌تر خواهد بود، لیکن متتهای کمال به خداوند متعال اختصاص دارد، و هر کس به اندازه کمالی که دارد مقرب درگاه اوست.

بنابراین درجات قرب متفاوت است. و آن‌ها را به هیچ وجه نهایی نیست، چه مراتب کمال بی نهایت است. از این رو محبّت خداوند نسبت به بنده آن است، که با دفع سرگرمی‌ها و گناهان از او، و پاکیزه کردن درون وی از تیرگی‌های دنیا و رفع حجاب از دلش وی را به خود نزدیک گرداند، به طوری که گویا خدا را با چشم دلش می‌بیند.

اما محبّت بنده نسبت به خداوند، عبارت از، میل او به درک این کمال است که او از آن تهی است و ناچار مشتاق به دست آوردن آن می‌باشد و چون چیزی

از آن را درک کند لذت می‌یابد، لیکن شوق و محبت به این معنا، در مورد حق تعالی محال است.

نشانه محبت خدا به بنده

اگر بگوئید محبت خداوند نسبت به بنده امری پوشیده است و بنده چگونه می‌تواند بداند که خدا او را دوست می‌دارد.

پاسخ این است که می‌تواند به نشانه‌هایی بر آن استدلال کند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد او را دچار بلا می‌کند و اگر زیاد او را دوست بدارد او را به خود اختصاص می‌دهد.»

و پرسیدند آن چگونه است، فرمود: «مال و خویشاوندی برای او باقی نمی‌گذارد.»^۱ «بنابراین نشانه دوستی خداوند نسبت به بنده آن است که او را از غیر خود هراسناک می‌کند و میان او و غیر خودش حایل می‌شود.»

به عیسی علیه السلام گفتند: «چرا الاغی نمی‌خری که بر آن سوار شوی؟» فرمود: «من نزد خداوند گرامی‌تر از آنم که مرا از خود به الاغی مشغول کند؟»

در خبر است: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را مبتلا می‌کند. اگر شکیبایی ورزد او را اختیار می‌کند و اگر خشنود باشد او را بر می‌گزیند.»^۲

یکی از دانشمندان گفته است: «هنگامی که خود را ببینی که او را دوست داری و او را ببینی که تو را مبتلا می‌کند بدان او می‌خواهد دوستی خود را با تو خالص کند.»

یکی از مریدان به استادش گفت: چیزی از دوستی به من نشان داده شد،

۱. طبرانی از حدیث ابی عقبه خولانی و پیش از این ذکر شده است.

۲. مولف الفردوس از حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش آن را در مستندش نیاورده است.

استادش گفت: ای فرزند! آیا او تو را به محبوبی جز خود مبتلا کرده است تا تو او را بر آن محبوب برگزیده باشی؟ پاسخ داد: نه، استاد گفت: امید دوستی نداشته باش، زیرا آن را به بنده‌ای نمی‌دهد، جز آنگاه که او را مبتلا و آزمایش کند.

پیامبر ﷺ فرموده است: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد از نفس او واعظی و از دل او منع‌کننده‌ای قرار می‌دهد تا او را امر و نهی کند»^۱

و نیز فرموده است: «هرگاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد او را به عیب‌هایش بینا می‌گرداند». و مهم‌ترین نشانه‌ها آن است که خدا را دوست بدارد چه این امر دلالت بر آن دارد که خداوند او را دوست می‌دارد.

اما امری که نشانه آن باشد که محبوب حق تعالی است آن است که خداوند امور ظاهر و باطن و آشکار و نهان او را سرپرستی کند، و فرمانروای او، مدبّر امور او، زینت بخش اخلاق او، به کار برنده جوارح او، به صلاح آورنده ظاهر و باطن او باشد، اندیشه‌اش را یکی کند، دنیا را در دلش دشمن گرداند، او را از غیر خود به وحشت اندازد، با لذت راز و نیاز در خلوت‌ها مونس او شود، حجاب‌های میان او و معرفتش را برای او بردارد. این امور و امثال این‌ها نشانه دوستی خداوند نسبت به بنده است و ما اکنون نشانه‌های محبت بنده را نسبت به خداوند ذکر می‌کنیم چه این نیز نشانه محبت خداوند نسبت به بنده است.

نشانه‌های محبت بنده نسبت به خداوند

بدان هر کسی مدعی این محبت است. و ادعا چقدر آسان و معنای آن چقدر دشوار است.

از این رو انسان نباید به نیرنگ‌های شیطان فریفته شود، و به هنگامی که

نفس مدّعی محبّت خداوند می شود پیش از آن که با نشانه‌های آن او را بیازماید و ادّله و براهین آن را از او بخواهد، خدعه او را باور کند. محبّت درخت پاکیزه‌ایست که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. میوه‌های آن بر دل و زبان و جوارح ظاهر می شود.

و این آثاری که از آن بر دل و جوارح جاری می گردد، دالّ بر محبّت است، همان گونه که دود بر آتش و میوه بر درخت دلالت می کند، و این‌ها بسیارند.

یکی از آن‌ها دوستی لقای حق تعالی، از طریق کشف و شهود، در دار السّلام است. تردیدی نیست که هرگاه دل محبوبی را دوست بدارد مشاهده و دیدار او را نیز دوست می دارد و اگر بداند که جز با مرگ و کوچ کردن از دنیا بدین مقصود نمی رسد باید دوستدار مرگ بوده و از آن گریزان نباشد. چه اینکه بر دوست گران نمی آید که از وطن به سوی جایگاه محبوبش سفر کند تا از دیدار او بهره‌مند گردد. و مرگ کلید دیدار و درگاه دخول برای مشاهده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس دیدار خداوند را دوست بدارد خداوند دیدار او را دوست می دارد»^۱.

کسی که مرگ را دوست نمی دارد آیا قابل تصوّر است که خداوند را دوست بدارد؟

پاسخ این است؛ که بدانی کراهت از مرگ گاهی به خاطر دوستی دنیا و جدایی از مال و زن و فرزند است و این با دوستی کامل خداوند منافات دارد، زیرا محبّت کامل آن است که همه دل را فرا گیرد لیکن دور نیست که علاوه بر محبّت زن و فرزند، آثار کمی از محبّت خداوند نیز در دلش وجود داشته باشد، زیرا مردم در دوستی با یکدیگر تفاوت دارند، برخی با تمام قلب خدا را دوست نمی دارند، بلکه غیر او را نیز دوست می دارند، لذا خوشحالی او به لقای خداوند،

۱. مورد اتفاق از حدیث ابی هریره و عایشه است، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۲.

به هنگام ورود بر او، به اندازه محبت او بوده، و رنج و اندوه او از فراق دنیا، به هنگام مرگ نیز به اندازه محبت او به دنیاست.

سبب دوم، کراهت از مرگ، آن است که بنده در آغاز مقام محبت باشد و از مرگ کراهت نداشته باشد، لیکن از این که پیش از آماده شدن برای لقای پروردگار فرا رسد آن را ناخوش می‌دارد. این کراهت دلیل ضعف دوستی نیست، چه او در این موقع، مانند دوستی است که ورود محبوبش را به او خبر دهند، و او دوست بدارد، که ورود او ساعتی به تأخیر افتد، که خانه خود را مرتب و وسایل لازم را آماده کند، تا بتواند به همان گونه که می‌خواهد، با دلی سبکبار از مشغله‌ها و آسوده از موانع، دوست خود دیدار کند.

کراهت اگر بدین سبب باشد با محبت کامل به هیچ وجه منافات ندارد. و نشانه آن جدیت در عمل و به کار بردن همه فکر در ایجاد آمادگی است.

از نشانه‌های دیگر آن، این است که چیزی را که خداوند دوست می‌دارد، بر آنچه او در ظاهر و باطن دوست می‌دارد ترجیح دهد، و از پیروی شهوت‌ها دوری کند، و از سستی و تن آسائی روی بگرداند، و پیوسته بر طاعت خداوند مواظبت داشته باشد و با به جا آوردن نافله‌ها به او تقرب جوید و درجات بیشتر را از او بخواهد، همان گونه که دوست همواره مزید قرب خود را در دل محبوب خواهان است. خداوند محبان را به ایثار توصیف کرده و فرموده است:

﴿يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾^۱

و هر کس به پیروی از هوای نفس ادامه دهد محبوب او هوای

۱. سوره حشر، آیه ۹: «... کسانی که به سویشان هجرت می‌کنند و دوست می‌دارند و در دل خود نیازی به آنچه به آنها داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند.»

نفس اوست، چه محب کسی است که خواست خود را به
خاطر خواست محبوبش رها کند.

چنان که گفته‌اند:

ارید وصاله و یرید هجری فأتُرک ما ارید لَمَا یرید^۱
بلکه محبت هنگامی که غلبه یابد خواهش‌های نفس را ریشه کن می‌کند، و
تنعم به غیر محبوب را در دل او باقی نمی‌گذارد، در این صورت کسی که خدا
را دوست بدارد، مرتکب گناه نمی‌شود. از این رو، ابن مبارک در این باره
گفته است:

تعصی الاله و أنت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع^۲
لو کان حبک صادقا لأطعته إن المحب لمن یحب مطیع^۳
و نیز گفته‌اند:

و أترک ما أهوی لما قد هویته و أرضی بما ترضی و إن سخطت نفسی^۴
سهل شوشتی گفته است: نشانه دوست آن است که محبوبش را بر نفس
خود برگزیند، و چنین نیست که هر کس طاعت خدا کند محبوب او می‌شود،
بلکه دوست آن است که از نافرمانی پرهیزد. همچنین گفته است: زیرا دوستی
او نسبت به خدا سبب دوستی خداوند نسبت به اوست، چنان که خداوند
فرموده است: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۵ هنگامی که خداوند کسی را دوست بدارد

۱. من وصال او را می‌خواهم و او هجران مرا می‌خواهد - پس آنچه را می‌خواهم به خاطر چیزی که او می‌خواهد ترک می‌کنم.

۲. خدا را معصیت می‌کنی با آن‌که دوستی او را اظهار می‌کنی - به جانم سوگند این کاری بس شگرف است.

۳. اگر دوستی تو راست می‌بود او را فرمانبرداری می‌کردی - چه دوست فرمانبردار دوست خویش است.

۴. خواست خود را به خاطر خواست تو ترک می‌کنم و خشنودم به آنچه تو بدان خشنودی هر چند نفس من خشمگین باشد.

۵. سوره مائده، آیه ۵۴: «... آن‌ها را دوست می‌دارد، و آن‌ها نیز او را دوست می‌دارند.»



بدارد با او دوستی می‌کند و او را بر دشمنانش یاری می‌دهد و دشمن او نفس و شهوت‌های اوست، لذا خداوند او را خوار نمی‌کند و او را به نفس و هواها و شهوت‌هایش وا نمی‌گذارد. از این رو فرموده است: ﴿وَاللَّهُ أَغْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾^۱

آیا گناه ضد اصل محبت است؟

خیر! زیرا گناه ضد کمال محبت است نه اصل آن. بسیاری از مردمان در حالی که خود را دوست می‌دارند به هنگامی که بیمار می‌شوند و آرزوی تندرستی دارند چیزهایی را با علم به این که برای آن‌ها زیان دارد می‌خورند، و این امر دلیل بر آن نیست که خود را دوست نمی‌دارند لیکن گاهی معرفت ضعیف و شهوت غالب می‌شود و نمی‌تواند حق محبت را پاس بدارد.

به عنوان نمونه، نقل کرده‌اند: نعیمان انصاری را در هر مدت کوتاهی نزد پیامبر خدا ﷺ می‌آوردند و به سبب گناهی که مرتکب می‌شد حد بر او جاری می‌فرمود، تا آن‌که روزی او را آوردند و پیامبر ﷺ بر او حد زد، مردی او را لعنت کرد و گفت: چقدر او را نزد پیامبر خدا ﷺ می‌آوردید، آن حضرت فرمود: «او را لعن مکن چه او خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد»^۲

بنابراین گناه او را از محبت بیرون نبرده است لیکن از کمال محبت بیرون می‌آورد. یکی از دانشمندان گفته است: هرگاه ایمان شخص در ظاهر دل باشد نسبت به خداوند محبتی متوسط دارد، و اگر در عمق دل نشیند محبتش کامل است و گناه را ترک می‌کند.

۱. سوره نساء، آیه ۴۵: «خدا به دشمنان شما داناتر است کافی است که خداوند سرپرست شما باشد، کافی است که خداوند یاور شما باشد».

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۹۷، نام این مرد عبدالله و ملقب به حمار بوده است.

خلاصه آن که در ادعای محبت خطر است و به همین سبب فضیل گفته است: هرگاه به تو گفته شود: آیا خدا را دوست می‌داری؟ در پاسخ سکوت کن، چه اگر بگویی: نه، کافر شده‌ای، و اگر بگویی: آری، چون صفات محبان در تو نیست از خشم خداوند بپرهیز.

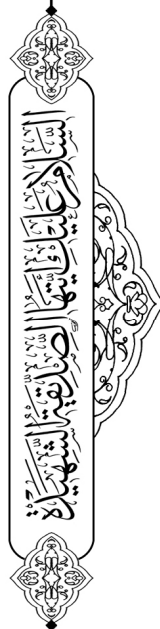
یکی از دانشمندان گفته است: در بهشت، نعمتی برتر از نعمت اهل معرفت و محبت نیست، و در جهنم، عذابی سخت‌تر از عذاب کسی که ادعای معرفت و محبت کند و آن را تحقق ندهد وجود ندارد.

از نشانه‌های دیگر آن که به ذکر خداوند حریص باشد و زبانش از آن سست و دلش از آن خالی نشود، زیرا هر کس چیزی را دوست بدارد، ناگزیر از آن چیز و هر چه را بدان تعلق دارد، زیاد یاد می‌کند.

لذا نشانه محبت خداوند دوستی ذکر او و دوستی قرآن است، که گفتار اوست و دوستی پیامبر اوست، و دوستی هر چه به او منسوب است. چه هرگاه کسی انسانی را دوست بدارد، سگ کوی او را نیز دوست می‌دارد.

محبت هرگاه قوی و سرشار شود، از محبوب تجاوز می‌کند و به هر چه گرداگرد او را گرفته و او را احاطه کرده و یا به اسباب او تعلق دارد، نیز می‌رسد. و این شرکت در محبت نیست، زیرا کسی که فرستاده محبوب را به خاطر آن که رسول اوست، و کلام محبوب را به سبب آن که گفتار اوست دوست می‌دارد، محبت او از محبوب به غیر او تجاوز نکرده، بلکه این امر دلیل کمال محبت اوست.

کسی که محبت خداوند بر دلش غلبه یافته است همه خلق خدا را دوست می‌دارد چه آن‌ها آفریدگان اویند در این صورت چگونه ممکن است قرآن و پیامبر و بندگان شایسته او را دوست نداشته باشد، و ما تحقیق



این مطلب را در کتاب آداب اخوت و صحبت ذکر کرده‌ایم. از این رو خداوند فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱ و پیامبر ﷺ فرموده است:

«خداوند را به خاطر آن که از نعمت‌های خود به شما می‌خوراند و مرا به خاطر او دوست بدارید»^۲ و گفته‌اند: کسی که دوست خدا را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و آن که گرامی بدارد کسی را که خدا را گرامی داشته خداوند را گرامی داشته است.

مشارکت غیر در محبت خدا

از نشانه‌های دیگر آن که با خلوت و مناجات با خداوند و تلاوت کتاب او انس داشته و بر بیداری شب مواظبت داشته باشد، آرامش شب و صفای وقت و رفع موانع را مغتنم شمارد.

کم‌ترین درجات محبت، خلوت کردن با دوست و لذت بردن از راز و نیاز کردن با اوست، و کسی که خواب و افسانه‌گویی برای او لذیذتر و گواراتر از مناجات با حق تعالی باشد، چگونه ممکن است دوستی او درست باشد. هرگاه به غیر خدا انس گیرد به اندازه این انس از خدا دور و از محبت او ساقط می‌شود. در داستان برخ، که برده‌ای سیاه بود و موسی عليه السلام به وسیله او استسقاء و طلب باران کرد، آمده است؛ که خداوند به موسی عليه السلام فرمود: برخ بنده‌ای نیکو برای من است جز این که در او عیبی است، عرض کرد: پروردگارا عیب او چیست؟ فرمود: از نسیم سحر خوشش می‌آید و با آن آرامش می‌یابد، و کسی که مرا دوست بدارد به چیزی آرام نمی‌گیرد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۰: «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد».

۲. پیش از این در باب شواهد درباره محبت بنده نسبت به خداوند ذکر شده است.

نقل شده است؛ عابدی در بیشه‌زاری روزگاری دراز خدا را عبادت کرد. روزی نگاهش به پرنده‌ای افتاد که در درختی آشیانه ساخته و در آن سکنا گزیده و نغمه سر می‌دهد، گفت: ای کاش نمازگاه خود را در زیر این درخت قرار دهم و با آواز این مرغ انس گیرم و همین کار را انجام داد. خداوند به پیامبر زمان او وحی فرمود؛ که به فلان عابد بگو: چون به مخلوقی انس گرفتی تو را از درجه‌ای ساقط کردم که هرگز با هیچ عمل خود نمی‌توانی به آن برسی.

بنابراین، نشانه محبت، کمال انس به مناجات با محبوب، و کمال تنعم به خلوت با او، و کمال بیزاری از هر چیزی است که خلوت را بر او منغص کند، و مانع لذت راز و نیاز او با محبوب گردد. و نشانه کمال انس با خدا آن است که همه عقل و فهم آدمی، در لذت مناجات با او مستغرق شود، و مانند کسی باشد که با معشوق خود در خطاب است، و با او راز و نیاز می‌گوید.

این لذت در برخی بدان پایه رسیده که هنگامی که در نماز بوده‌اند حریق در خانه‌شان روی داده و آنان متوجه آن نشده‌اند و یا پای آن‌ها را به سبب بیماری که به آن دچار شده‌اند به هنگام نماز بریده‌اند و احساس نکرده‌اند، و هرگاه محبت و انس غلبه یابد، خلوت با خدا و مناجات با او مایه روشنی چشم انسان می‌شود، و به سبب آن همه غم‌هایش برطرف می‌گردد، بلکه دلش چنان در محبت و انس مستغرق می‌شود، که امور دنیا را تا چند بار در گوش او بازگو نکنند نمی‌فهمد، و او هم‌چون عاشقی شیدا است که به زبانش با مردم سخن می‌گوید و در باطن با یاد دوست خود همنشین است. آری دوست آن است که جز به محبوب خود آرام نگیرد.

خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: کسی که مدعی محبت من باشد و به هنگامی که شب فرا رسد از من غافل شود و بخوابد دروغ گفته است. آیا نه این



است که هر محبوبی دیدار دوستش را طالب است؟ و اینک من برای کسی که جویای من است موجودم.

موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! کجایی تا من قصد تو کنم، فرمود: هرگاه قصد من کنی به من رسیده‌ای.

از نشانه‌های دیگر آن است که بر آنچه جز خدا از او فوت می‌شود اندوه نخورد، بلکه در برابر هر ساعتی که بر او بگذرد و در آن از ذکر خدا و طاعت او فارغ باشد متأسف شود، و در این هنگام است که با التماس و پوزش و طلب آمرزش و توبه به خدا بازگشت می‌کند.

یکی از عارفان گفته است: خداوند را بندگانی است که او را دوست می‌دارند و به او آرامش می‌یابند و بر آنچه از دنیا که از آنها فوت شده تأسف نمی‌خورند، و به لذت‌های نفسانی نمی‌پردازند، دل‌های آنها شاکر و راضی است، چه سلطنت پادشاه آنها کامل است، آنچه را بخواهد واقع می‌شود و هر چه نصیب آنهاست به آنان می‌رسد و آنچه از ایشان فوت شده به مقتضای حسن تدبیر او نسبت به آنها بوده است.

وظیفه دوست آن است که چون از غفلت باز گردد، بی درنگ رو به سوی محبوب خود آورد و به پوزش و پرسش بپردازد و بگوید: پروردگارا! به خاطر کدام گناه احسانت را از من دریغ داشته‌ای، و مرا از پیشگاه خود رانده‌ای، و به نفس خود مشغول، و به پیروی از شیطان واداشته‌ای؟ او بدین طریق صفای ذکر و رقت دل پیدا می‌کند. و همین حالت، کفاره گناه او و سبب محو غفلتی است که در سابق از او سر زده است، و این لغزش زبانی موجب تجلّد و تازگی ذکر و صفای دل او می‌شود.

هرگاه محبّ جز محبوب را نبیند و همه چیز را از او بداند هرگز دچار

اندوه نمی‌شود و شکایت نمی‌کند و همه چیز را با رضا تلقی می‌کند و می‌داند که محبوب جز آنچه را که خیر او در آن است برای او تقدیر نکرده است، و قول خداوند را به یاد می‌آورد که فرموده است: ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾^۱

از نشانه‌های دیگر آن است؛ که به طاعت، آسایش یابد و بر او سنگینی نکند و بدان وسیله رنج از او دور شود. زیرا عاشق تلاش در راه معشوق را گران نمی‌شمارد و دلش به خدمت او لذت می‌برد، هر چند بر بدنش مشقت بار باشد.

و هرگاه تنش از ادای خدمت ناتوان شود بزرگ‌ترین آرزوی آن است که دوباره قدرت یابد، و عجز و ناتوانی از او برطرف گردد، تا به خدمت او مشغول شود.

آری محبت خدا چنین است، زیرا هر محبتی بر دل چیرگی یابد ناچار محبت‌های پایین‌تر از خود را مقهور و از صحنه دل بیرون می‌کند. لذا کسی که چیزی در نزد او محبوب‌تر از راحتی بدن باشد برای خدمت به آن تن آسانی را رها می‌کند، و اگر چیزی در نزد او محبوب‌تر از مال باشد در راه محبت آن از مال چشم می‌پوشد.

به یکی از محبان که توان و مال خود را بذل کرده بود، تا به حدی که چیزی برایش باقی نمانده بود، گفته شد: سبب این حال تو در طریق دوستی چه بوده است؟ پاسخ داد: شنیدم روزی محبتی بر محبوبش دست یافته بود و به او می‌گفت: به خدا سوگند من با تمام قلبم تو را دوست می‌دارم و تو با تمام رخسار از من روی می‌گردانی.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۶: «چه بسا از چیزی کراهت دارید و خیر شما در آن است.»

محبوب به او گفت: اگر تو مرا دوست می‌داری چه چیزی را برایم خرج می‌کنی، پاسخ داد:

ای مولای من هر چه دارم، ملک تو می‌کنم. سپس روحم را برایت خرج می‌کنم، تا هلاک شود، من گفتم: این محبت مخلوقی نسبت به مخلوقی، و بنده‌ای درباره بنده‌ای است پس محبت بنده نسبت به معبود باید چگونه باشد و حال آن‌که همه این‌ها به سبب اوست.

از نشانه‌های دیگر آن است که نسبت به همه بندگان خدا، دلسوز و مهربان، و بر همه دشمنان خدا سرسخت و ناسازگار باشد. چنان که خداوند متعال فرموده است: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۱ در راه رضای خدا، نکوهش هیچ نکوهش‌گری در او تأثیر نکند، و هیچ چیزی او را از خشم برای خدا باز ندارد. خداوند دوستانش را به همین اوصاف معرفی کرده و در یکی از کتب آسمانی فرموده است:

آن‌ها کسانی هستند که مانند کودک که به چیزی حریص باشد به محبت من حرص می‌ورزند و به یاد من باز می‌گردند چنان که کرکس به آشیانه خود باز می‌گردد، در برابر محرمات من، مانند پلنگ خشمگین می‌شوند، و باک ندارند که مردم کم باشند یا زیاد.

تفاوت درجات اهل بهشت

این‌ها نشانه‌های محبت است. و کسی که همه این نشانه‌ها در او کامل است، محبت او کامل، و عشق او خالص است و شراب او در آخرت صافی و آبشخور او شیرین و گوارا می‌باشد.

اما کسی که با محبت او محبت غیر او را بیامیزد، در آخرت به اندازه محبتش متنعم می‌شود، چه شراب او به مقداری با شراب مقربان آمیخته می‌شود چنان که خداوند درباره ابرار (نیکان) فرموده است:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ، وَمِمَّا جَاءَهُ مِنْ تَسْنِيمٍ، عَيْنًا يُشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱

گوارایی شراب ابرار، به سبب اندکی آمیختگی آن با شراب خالصی است که ویژه مقربان است، و شراب عبارت از همه نعمت‌های بهشت است، چنان که کتاب عبارت از همه اعمال است. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّنَ﴾^۲؛ «چنان نیست که آن‌ها می‌پندارند بلکه نامه اعمال نیکان در علیین است.» سپس فرموده است:

﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۳ «مقربان شاهد آنند.» نشانه علو کتاب آن‌ها، این است که بالا برده می‌شود، تا جایی که مقربان آن را می‌بینند، و همچنان که ابرار با تقرب و مشاهده آن‌ها رشد و فزونی می‌یابند. در آخرت نیز حال آن‌ها به همین گونه خواهد بود چه خداوند فرموده است:

﴿مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بِعَنُكُمُ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾^۴؛

«آفرینش و برانگیختن همه شما جز مانند یک فرد نیست.»

۱. سوره مطفین، آیه ۲۲ تا ۲۹: «مسلمانان نیکان در انواع نعمت‌ها متعینند، بر تخت‌های بهشتی تکیه کرده به زیبایی‌های بهشت می‌نگرند، در چهره‌های آن‌ها طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی، آن‌ها از شراب زلال دست نخورده سربسته‌ای سیراب می‌شوند، مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این نعمت‌های بهشتی باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند، این شراب (طهور) آمیخته با تسنیم است، همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

۲. سوره مطفین، آیه ۱۸.

۳. سوره مطفین، آیه ۲۱.

۴. سوره لقمان، آیه ۲۸.

و نیز:

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾^۱؛

«همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم.»

و نیز فرموده است:

﴿جَزَاءٌ وَفَاءٌ﴾^۲ «این مجازاتی است متناسب با اعمال آن‌ها.» یعنی پاداش

بر وفق اعمال آن‌هاست، اعمال خالص با شراب ناب، و عمل ناخالص با شراب ناخالص، پاداش داده می‌شود، و ناخالصی هر شرابی به اندازه شایبه‌ای است که در محبت و عمل او در گذشته وجود داشته است.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ﴾^۳؛

«پس هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار خیر که انجام داده آن را می‌بیند، و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده است آن را می‌بیند.»

و نیز:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۴؛

«خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آن‌ها خود را تغییر دهند.»

و نیز:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يَضَاعِفْهَا﴾^۵؛

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۲. سوره نبا، آیه ۲۶.

۳. سوره زلزال، آیه ۷ و ۸.

۴. سوره رعد، آیه ۱۱.

۵. سوره نساء، آیه ۴۰.

«خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر کار نیکی باشد آن را مضاعف می‌کند.» و نیز:

﴿إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۱؛

«اگر به اندازه سنگینی خردلی (کار نیک و بدی باشد) ما آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم.»

بنابراین کسی که خدا دوستی او به امید نعمت‌های بهشت و حور و قصور آن باشد بهشت برای او میسر می‌شود تا در هر جای آن بخواهد سکنا کند و با ولدان بسر برد، و از زنان بهره‌گیرد و کسی که مقصدش ربّ الأرباب و مالک الملک بوده و تنها محبت خداوند بر او چیره باشد صدق و اخلاص او وی را در ﴿مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲؛ «در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر» جای می‌دهد.

از این رو ابرار (نیکان) در باغهای بهشت می‌چرند، و در آن با حور و ولدان متنعمند، و مقربان مقیم و ملازم حضرت احدیتند، و به دیده حقارت به نعمت‌های بهشت می‌نگرند و آن‌ها را ذره‌ای بیش نمی‌دانند.

لذا دسته‌ای به ارضای شهوت و شکم و فرج مشغول و گروه‌های دیگر برای مجالست آماده‌اند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بیشتر اهل بهشت نادان‌ها می‌باشند.»^۳ و علیون برای خردمندان و صاحب‌دلان است و چون فهم‌ها از درک معنای علیون ناتوان است خداوند آن را به بزرگی یاد کرده که:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ﴾^۴ «تو چه می‌دانی علیین چیست؟» چنان که فرموده است:

۱. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

۲. سوره قمر، آیه ۵۵.

۳. پیش از این ذکر شده است.

۴. سوره مطففین، آیه ۱۹.

﴿الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾؛^۱ «آن حادثه کوبنده، چه حادثه‌ای کوبنده‌ای؟! و تو چه می‌دانی که آن حادثه کوبنده چیست؟».

نشانه‌های اهل محبت

از نشانه‌های دیگر آن است که در محبت خود نسبت به خداوند ترسان و از هیبت و عظمت او حقیر و نزار باشد. شاید گمان رود که ترس، ضد محبت است ولی چنین نیست، چه ادراک عظمت باعث هیبت است، چنان که ادراک جمال، موجب محبت می‌باشد.

در حالی که در مقام محبت، به خصوص برای محبان، ترس‌هایی است که برای دیگران نیست و برخی از ترس‌های آن‌ها شدیدتر از برخی دیگر است. نخستین آن‌ها، ترس از اعراض است و شدیدتر از آن خوف حجاب، و سخت‌تر از آن‌ها بیم طرد و دور کردن است. این معنا در سوره هود عَلَيْهَا آمده است؛ همان سوره‌ای که سرور محبان را پیر گردانید. زیرا ندای حق تعالی را شنید که فرمود:

﴿أَلَا بُعِدَ لِعَادٍ قَوْمٍ هُوْدٍ﴾^۲؛

«دور باد (از رحمت خدا) عاد و قوم هود.»

﴿أَلَا بُعِدَ لِثَمُوْدٍ﴾^۳؛

«دور باد (از رحمت خدا) قوم ثمود.»

﴿أَلَا بُعِدَ لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ﴾^۴؛

«دور باد (از رحمت خدا) مدین، چنان‌که قوم ثمود دور شدند.»

۱. سوره قارعه، آیه ۱ و ۲ و ۳.

۲. سوره هود، آیه ۶۰.

۳. سوره هود، آیه ۷۱.

۴. سوره هود، آیه ۹۵.

هیبت بُعد و ترس از آن، در دل کسی بزرگ است که به محبت و قرب الهی خو گرفته و آن را چشیده و بدان متنعم بوده است، و شنیدن سخن بُعد و دور باد دور شدگان، اهل قرب را به سرعت پیر می‌کند، لیکن کسی که به دوری از حق خو گرفته هرگز مشتاق آن نمی‌شود. و کسی که توانایی حضور بر بساط را نیافته از خوف دوری گریه نمی‌کند.

پس از این‌ها، خوف وقفه و محرومیت از افزایش قرب است، چه گفتیم که: درجات قرب نهایت ندارد و شایسته است بنده در هر نفسی که بر می‌آورد بکوشد تا در آن تقریبش به حق تعالی افزون گردد.

به همین سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر کس دو روزش یکسان باشد مغبون است و آن‌که امروزش بدتر از دیروزش باشد ملعون است»^۱ و نیز فرموده است: «دلم را حجابی فرا می‌گیرد از این رو در شبانه روز هفتاد بار استغفار می‌کنم»

و استغفار بنده از گام نخستین است چه آن نسبت به گام دوم دوری از حق و عقوبت سستی در راه و توجه به غیر محبوب است چنان‌که در یکی از کتاب‌های آسمانی آمده است که خداوند می‌فرماید: «هنگامی که شخص عالم، شهوت‌های دنیا را بر طاعت من برگزیند، کم‌ترین کاری که با او می‌کنم آن است که لذت مناجاتم را از او می‌گیرم»^۲. بنابراین سلب افزایش لطف به سبب شهوات، عقوبتی است که دامنگیر همه است، اما خواص به مجرد ادعا و خودبینی و اعتماد بر آنچه از مبادی لطف بر آن‌ها ظاهر می‌شود از مزید الطاف محجوب و محروم می‌شوند. و ظهور مبادی لطف، مکاری است خفی که جز

۱. معانی الاخبار صدوق، ص ۲۴۲ از حدیث امام صادق علیه السلام.

۲. العلل صدوق.

راسخان در علم نمی‌توانند خود را از تکیه بدان دور نگه بدارند.

پس از این، ترس از فوت چیزی است که اگر از دست رود، دیگر به دست نمی‌آید. سپس ترس از این که به چیزی سرگرم شود و آتش شوق او فروکش کند، زیرا دوست باید همواره مشتاق و در طلب، کوشا باشد و از تحصیل مزید لطف، سست نگردد و جز به لطف تازه پروردگار تسلی نیابد، چه اگر به غیر آن تسلی یابد همین امر سبب وقوف یا بازگشت او خواهد شد، و فراموشی و بی‌غمی از جایی که نمی‌داند به او دست خواهد یافت چنان که گاهی محبت از راهی که نمی‌داند بر او عارض می‌شود.

این دگرگونی‌های دل اسبابی پوشیده و آسمانی دارد که آگاهی بر آن‌ها از توان بشر خارج است و هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای اراده مکر کند، و به تدریج هلاکت او را بخواهد، آنچه را که مایه سکون و توقف او می‌شود، بر او پوشیده می‌دارد، تا در حال رجاء باقی بماند و به حسن ظن خود فریفته شود، و غفلت و هوای نفس و فراموشی بر او غلبه یابد.

و همه این‌ها از سپاه شیطانند، که بر لشکریان فرشتگان، که عبارت از علم، عقل، ذکر و ثبات است، چیره می‌شوند و همان گونه که از صفات باری تعالی که لطف و رحمت و حکمت است، چیزهایی آشکار می‌شود که موجب هیجان و برانگیختن محبت است.

همچنین از صفات جبروت و عزت و استغنائی او اموری ظاهر می‌گردد. که باعث فراموشی و سکون است و این از مقدمات مکر و شقاوت و حرمان می‌باشد.

سپس خوف استبدال است. و آن انتقال دل از محبت او به محبت غیر اوست. و این امر، «مقت» و دشمنی با خداست، و فراموشی و بی‌غمی، مقدمه

آن است. اعراض و حجاب سرآغاز این فراموشی، و انصراف از امور خیر، و دلتنگی از مداومت در ذکر، و سستی در ادای وظایف اوراد، اسباب و مقدمات این امور می‌باشند.

از این رو ظهور این اسباب، دلیل بر انتقال آدمی از مقام محبت به مقام مقت است، که از آن به خداوند پناه می‌بریم. و بیم مداوم از این امور، و شدت پرهیز از آن‌ها نشانه صدق محبت است. چه کسی که چیزی را دوست بدارد ناگزیر، از فقدان آن ترسان است.

از این رو هرگاه از دست رفتن محبت ممکن باشد، محبت آن، هرگز از بیم خالی نیست.

یکی از عارفان گفته است: هرگاه کسی خدا را به صرف محبت، بدون ترس و بیم پرستش کند، به سبب خوشحالی و تجرّی هلاک می‌شود، و آن‌که خدا را از طریق خوف، بدون داشتن محبت می‌پرستد به علت بعد و وحشت، از او بریده می‌شود، و کسی که او را از طریق خوف و محبت پرستش می‌کند، خداوند او را دوست می‌دارد و مقرب می‌گرداند و به او قدرت و دانایی می‌دهد.

بنابراین محبت باید از ترس تهی نبوده و ترسان از محبت خالی نباشد. کسی که محبت بر او غالب است و در این راه گام‌های بلند برداشته است، لیکن جز اندکی از خوف در او نیست، گفته می‌شود که او در مقام محبت است و او را از محبتان می‌شمارند. رشحه‌ای خوف، سرمستی محبت را تسکین می‌دهد، چه اگر محبت غلبه کند و معرفت استیلا یابد، توان بشری یارای آن را نخواهد داشت و خوف آن را تعدیل می‌کند و سنگینی آن را بر دل تخفیف می‌دهد.

روا نیست در امثال این معارف، که بدانها اشاره شد همه مردم مشارکت داشته باشند و برای کسی که این معارف بر او مکشوف شده، جایز نیست آن‌ها

را برای نامحرمان اظهار کند، چه اگر در این مسائل همه مردم مشارکت داشته باشند دنیا ویران می‌شود.

و حکمت اقتضا می‌کند که به منظور آبادانی دنیا عموم مردم از اینگونه مسایل بی‌اطلاع باشند. بلکه اگر همه مردم چهل روز حلال بخورند، به سبب زهد آن‌ها، دنیا خراب و بازارها و زندگی تعطیل می‌گردد.

حتی اگر عالمان حلال خورند ناچار به اصلاح نفس خویش مشغول می‌شوند و زبان‌ها و قلم‌ها از انتشار بسیاری از علوم باز می‌ایستند. لیکن خداوند، در چیزی که در ظاهر بد به نظر می‌رسد، اسرار و حکمت‌هایی قرار داده و به عکس در چیزی که خوب است نیز او را رمزها و حکمت‌هاست، و حکمت‌های او پایان ندارد همان گونه که قدرتش بی‌پایان است.

از نشانه‌های دیگر آن است که محبت خود را نسبت به خداوند پوشیده بدارد، و از ادعا دوری کند، و برای تعظیم محبوب و جلال از اظهار وجد و محبت خودداری کند، چه این که دوستی، سرّی از اسرار دوست است.

تظاهر به محبت خداوند

دیگر آن که ممکن است در ادعای خود از حدّ معنا و مقصود بگذرد و چیزی بر آن بیفزاید و افترا و تجرّی به حساب آید و مجازات آن در آخرت بزرگ و در دنیا موجب تعجیل در بلا گردد.

بلی گاهی محبّ دچار مستی محبت می‌شود. به طوری که هوش خود را از دست می‌دهد و احوالش مضطرب می‌شود و در نتیجه محبت او آشکار می‌گردد. اگر این دگرگونی احوال از روی حيله‌گری، و به منظور کسب فایده‌ای نباشد او معذور خواهد بود و بسا آتش محبت او بر افروخته شود، و توان تحمل آن را

نداشته باشد و دل از محبت چنان لبریز شود که نتواند از آن جلوگیری کند. اگر بگویند محبت که بالاترین مقامات است و اظهار آن ظاهر کردن خیر است چرا زشت شمرده می شود؟

پاسخ این است، که بدانی محبت، پسندیده است و اظهار آن نیز پسندیده می باشد و آنچه مذموم و ناپسند است، تظاهر کردن به آن است، چون متضمن ادعا و استکبار است. و سزاوار آن است که محبت پنهان محب از احوال وی دانسته شود نه از گفتار و کردار او، بلکه باید محبت خود را بدون آن که قصد اظهار آن را داشته باشد، یا مرتکب عملی شود که دلالت بر محبت او کند، ظاهر سازد. و قصد او تنها آن باشد که محبوب را از محبت خود آگاه کند.

اما آگاه کردن غیر او شرک در محبت و نقص آن است چنان که در انجیل آمده است: هرگاه صدقه دهی به گونه ای ده که دست چپت، از آنچه دست راستت کرده است آگاه نشود. زیرا آن که پوشیده ها را می بیند پاداش تو را آشکارا خواهد داد. و هرگاه روزه گرفتی دست های ت را بشوی و سرت را چرب کن تا جز خداوند کسی بدان آگاه نشود. چه اظهار آن ناپسند است مگر آنگاه که مستی محبت، بر دل غلبه کند، و زبان رها و اعضا آشفته گردد، در این هنگام انسان نکوهش نمی شود.

از جمله مواردی که تظاهر به محبت، کراهت دارد آن است که محب عارف باشد و احوال فرشتگان را بداند که آنان دارای محبتی دایمی و شوقی زایل نشدنی هستند و به همین سبب خداوند درباره آنها فرموده است:

﴿يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ، ... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۰ و سوره تحریم، آیه ۶.

«شب و روز تسبیح می گویند و سست نمی شوند. هرگز نافرمانی نمی کنند، و آنچه به آنها امر می شود انجام می دهند.»

در این صورت از اظهار وجود و محبت خویش سر باز می زنند. و به یقین می داند که او پست ترین محبان بوده و محبت او از محبت دیگران ناقص تر و ناچیزتر است. اینها مجموعه ای از نشانه های دوستی و ثمرات آن است و از جمله آنها انس و رضاست چنان که پس از این ذکر خواهد شد. کوتاه سخن آن که، همه محاسن دین و مکارم اخلاق، ثمره محبت است. و آنچه ثمره محبت نیست، نتیجه پیروی هوای نفس، و از اخلاق نکوهیده است. آری برخی انسانها، خدا را به سبب احسانی که به آنها می کند دوست می دارند، و بعضی به سبب جلال و جمال وی دوستدار اویند، هر چند به آنها احسانی نکرده باشد. و محبان از این دو قسم بیرون نیستند. از این رو جنید گفته است: مردم در دوستی خداوند، یا عوامند و یا خواص. عوام، بدین سبب به دوستی خدا دست یافته اند، که دوام احسان و کثرت نعمت های او را شناخته اند، و ناگزیر او را دوست می دارند. و کمی و بسیاری محبت آنها، بستگی به مقدار نعمت و احسانی دارد که شامل آنها شده است. اما خواص، خداوند را به سبب عظمت مقام و قدرت و علم و حکمت و بی همتایی و تفرّد او در ملک و ملکوت دوست می دارند، و چون صفات والا و اسمای حسنی او را شناخته اند، نمی توانند او را دوست نداشته باشند، زیرا از نظر آنها، او مستحق محبت و سزاوار آن است، هر چند همه نعمت ها را از آنان سلب کند. آری برخی از مردم هوای نفس، و ابلیس را که دشمن خداست، دوست می دارند. و با این حال به حکم غرور و نادانی امر را بر خود مشتبه کرده گمان می کنند که دوستان خدا می باشند.

اینان همان کسانی هستند که این نشانه‌ها در آن‌ها نیست و یا به منظور نفاق و ریا و شهرت طلبی آن‌ها را به خود بسته‌اند، و چون غرض آن‌ها بهره بردن از متاع عاجل دنیاست، چیزی را از خود ظاهر می‌کنند که خلاف باطن آن‌هاست، هم‌چون عالمان و قاریان بد. اینان دشمنان خدا در روی زمینند. ابو تراب نخشی در نشانه‌های محبت آیات زیر را سروده است.

لا تخدعنّ فللمحبّ دلائل	و لدیه من تحف الحیب وسائل ^۱
منها تنعمه بمرّ بلائه	و سروره فی کلّ ما هو فاعل ^۲
فالمنع منه عطیة مبدولة	و الفقر إکرام و برّ عاجل ^۳
و من الدلائل أن یری من عزمه	طوع الحیب و ان الحّ العاذل ^۴
و من الدلائل أن یری متبسّمًا	و القلب فیہ من الحیب بلابل ^۵
و من الدلائل أن یری متفهمًا	لکلام من یحظی لدیه السائل ^۶
و من الدلائل أن یری متقشّفًا	متحفّظًا من کلّ ما هو قائل ^۷

غزالی در معنای محبت نقل کرده است که: محبت عبارت از محو ارادات و احتراق صفات و حاجات است و جای دیگر نقل کرده است که: محبت معنایی است از محبوب که قلوب را مقهور می‌کند، دل‌ها از ادراک آن ناتوان، و زبان‌ها از بیان آن ممنوعند، کسی که آن را در دل خود برای خدا بیابد او محبّ خداوند است.

۱. فریفته مباش برای محب دلیل‌هایی است - و نزد او از تحفه‌های دوست وسیله‌هایی است.
۲. یکی از آن‌ها تنعم به تلخی بلای اوست - و شادی اوست در هر چه او انجام دهد.
۳. منع او بخششی مقبول است - و فقر اکرام و احسانی عاجل است.
۴. و از دلایل این که دیده شود عزم او - فرمانبرداری دوست است هر چند نکوهش‌گر اصرار کند.
۵. و از دلیل‌ها یکی آن‌که متبسّم دیده شود - با آن‌که در دل او از دوست غم‌هایی است.
۶. و از دلیل‌ها یکی آن که درک کننده باشد - سخن کسی را که پرسش کننده از او بهره‌مند می‌شود.
۷. و از دلیل‌ها یکی آن‌که پارسا دیده شود - و در هر چه می‌گوید با احتیاط باشد.

بیان معنای انس با خدا

گفتیم که انس، خوف و شوق از آثار محبت است، جز این که آن‌ها بر حسب نظر محب و آنچه بر او غلبه دارد مختلف می‌شود. هرگاه نگریستن از پس پرده غیب، به منتهای جمال حق بر او غالب باشد و قصور خود را از آگاهی بر کنه جلال او احساس کند، دل به طلب برانگیخته می‌شود و در او ناآرامی و هیجان پدید می‌آید. این حالت ناآرامی و بیقراری را شوق می‌نامند، و آن نسبت به امری است که از او غایب است.

هرگاه شادی قرب، و مشاهده حضور که از کشف، حاصل می‌شود بر او غلبه یابد و به آنچه هنوز درک نکرده توجه نداشته باشد، دل شاد می‌شود، و این شادی را انس می‌نامند.

اگر نظرش به صفات عزّ و بی‌نیازی حقّ و خطر امکان زوال و بعد از او معطوف باشد، به سبب این احساس دلش دردناک می‌شود و این دردناکی را خوف می‌گویند. این حالات تابع سبب‌هایی است که مقتضی آن‌هاست و قابل شمارش نیستند.

بنابراین انس، عبارت از خوشحالی و شادی دل به سبب مشاهده جمال محبوب است.

کسی که حالت انس بر او غلبه یافته، تمایلش به تنهایی و خلوت است و بس زیرا انس با خدا مستلزم وحشت داشتن از غیر خداست. بلکه هر چیزی که مانع خلوت او شود بر دل او گران است.

روایت شده است، در هنگامی که پروردگار با موسی علیه السلام سخن گفت موسی علیه السلام تا مدت درازی، سخن کسی را نمی‌شنید جز این که حالت بیهوشی به او دست می‌داد، زیرا محبت محبوب و یاد او در دل شیرینی ایجاد می‌کند و

شیرینی آنچه را غیر از آن است از دل بیرون می‌سازد.
به همین سبب یکی از حکیمان در دعای خود می‌گوید: ای کسی که مرا به
ذکر خود انس داده‌ای و از خلق خود بیزار باشی...

خداوند به داوود علیه السلام فرمود: با من انس بدار و از غیر من بیزار باش.

عبد الواحد بن زید گفته است: از کنار راهبی گذشتم به او گفتم: ای راهب!
تو را تنهایی خوش آمده است، پاسخ داد: اگر شیرینی تنهایی را بچشی از نفس
خود نیز به آن پناه می‌بری. تنهایی سرمایه عبادت است. گفتم: ای راهب!
کم‌ترین چیزی که در تنهایی می‌یابی چیست؟ گفت:

آسودگی از سازش با مردم و سلامتی از شر آنها. گفتم: ای راهب! بنده چه
وقت شیرینی انس با خدا را می‌چشد؟ گفت: هنگامی که دوستی صفا یابد و
رفتار خالص شود. گفتم: چه زمانی دوستی صفا می‌یابد؟ گفت: زمانی که
اندیشه‌ها در راه طاعت خدا یکی شود.

یکی از حکیمان گفته است: شگفت از خلایق که چگونه برای تو بدلی
خواستند، شگفت از دل‌ها که چگونه با غیر تو انس گرفتند.

نشانه انس با خدا چیست؟

مهم‌ترین ویژگی و نشانه انس با خدا دل‌تنگ بودن از آمیزش با مردم، و به
ستوه آمدن از آنان و شیفتگی او به ذکر خداست. و اگر با مردم معاشرت کند
مانند منفردی در جماعت، و مجتمعی در خلوت، و غریبی در حضر، و حاضری
در سفر، و شاهدی در غیبت، و غایبی در حضور خواهد بود. بدن او با مردم
معاشرت می‌کند لیکن دل او تنها و مستغرق در شیرینی ذکر خداست.

علی علیه السلام در توصیف اینان فرموده است:

«آنان گروهی هستند که علم و دانایی، بر حقیقت امر به ایشان رو آورده، و با

آسودگی یقین، دمساز گشته‌اند، آنچه را متعّمان سخت و دشوار دانستند، آنان سهل و آسان یافتند، و به آنچه نادان‌ها از آن دوری می‌کنند، انس گرفتند، و در دنیا با بدن‌هایی که ارواحشان به محلّ اعلاّ آویخته و پیوسته بود زندگی کردند، آنان جانشینان خداوند در زمین و دعوت کنندگان به سوی دین اویند.^۱

برخی از متکلمّان انس و محبّت و شوق را انکار، و گمان کرده‌اند این امور گویای تشبیه است. و ندانسته‌اند که زیبایی مدرکات باطنی، لذّت‌بخش‌تر از جمال دیدنی‌های با چشم سر است. و لذّت شناخت آن‌ها بر ارباب قلوب غالب‌تر می‌باشد.

حتّی بعضی از اینان مقام رضا را نیز منکر شده گفته‌اند: رضا جز صبر چیز دیگری نبوده و رضا قابل تصوّر نیست، لیکن این‌ها همه سخنانی ناقص و نارساست، و گوینده آن‌ها جز بر ظاهری از مقامات دین آگاهی نداشته، و پنداشته است که جز ظاهر چیزی وجود ندارد. زیرا محسوسات و آنچه در عالم خیال می‌آید، همه در طریق دین، قشر و ظاهرند و مغز مطلوب، و رای آنهاست.

مثل کسی که از گردو جز به پوست آن نرسیده گمان می‌کند همه گردو چوب است و خروج روغن را از آن محال می‌داند.

او معذور است لیکن عذرش پذیرفته نیست. در این باره گفته‌اند:

الانس باللّه لا یحویه بطّال و لیس یدرکه بالحوّل محتال^۲
و الانسون رجال کلّهم نجب و کلّهم صفوة لله عمّال^۳

۱. نهج البلاغه، بخش حکم و مواظظ، شماره ۱۴۷.

۲. بیکاره انس با خدا ندارد - و حيله‌گر با نیرویش آن را درک نمی‌کند.

۳. انس گیرندگان همه مردان برگزیده‌اند - و همه خاصّ و کارگزاران خدایند.

انبساط و تجرّی که ثمره غلبه انس است

بدان هرگاه انس با خدا دوام و غلبه یابد و مستحکم شود. و شخص، نگران از دوری و حجاب نباشد نوعی انبساط و بی باکی در گفتار و کردار و نیایش با خداوند در وی پدید می آید که گاهی ظاهر آنها به نظر زشت می آید. این امور از کسی که در مقام انس قرار گرفته عجیب نیست، لیکن کسی که به این مقام راه نیافته و در گفتار و کردار به آنها تشبّه جوید، بی شک هلاک شده و در آستانه کفر قرار گرفته است.

«برخ سیاه» کسی است که خداوند به کلیم خود یعنی موسی علیه السلام دستور داد، از او بخواهد تا برای بنی اسرائیل که هفت سال دچار قحطی شده بودند، طلب باران کند.

موسی علیه السلام به همراه هفتاد هزار تن از شهر بیرون آمد تا برای آنها از خدا درخواست باران کند، لیکن خداوند به او وحی فرمود: چگونه آنها را اجابت کنم و حال آن که گناه روزگار آنها را تیره کرده است.

درون آنها پلید است، مرا بی آن که بر طریق یقین باشند می خوانند، و از مکر من خود را ایمن می دانند. به یکی از بندگانش که او را برخ می گویند مراجعه کن و به او بگو بیرون آید و دعا کند تا او را اجابت کنم.

موسی علیه السلام جویای او شد، لیکن او را نمی شناخت. تا این که یک روز که موسی علیه السلام به راهی می رفت با برده سیاهی روبرو شد، که اثر سجده در پیشانی او دیده می شد و خود را در گلیمی پیچیده و آن را در گردنش گره زده بود. موسی علیه السلام به نور الهی او را شناخت، به او سلام کرد و گفت: چه نام داری؟

پاسخ داد، نامم برخ است، موسی علیه السلام گفت:

مدتی است در طلب تو هستیم، بیرون رو و برای ما درخواست باران کن.
پس بیرون آمد و ضمن سخنانش گفت:

«این از افعال تو نیست، این از حلم تو نیست، برایت چه روی داده است؟
آیا ابرها تو را نافرمانی کرده‌اند یا بادها از طاعت تو سرپیچیده‌اند؟ یا آنچه نزد تو
بوده به پایان رسیده؟ و یا خشم بر گنه‌کاران شدت یافته است؟ آیا تو پیش از
آفرینش خطاکاران آمرزنده نبوده‌ای؟ تو خود رحمت را آفریده و ما را به
مهربانی دستور داده‌ای؟ یا به ما نشان می‌دهی که از رحمت خودداری می‌کنی؟
یا از بیم آن که فرصت از دست رود در مجازات شتاب می‌کنی؟»

پیوسته به همین گونه سخن گفت، تا آنگاه که باران شروع شد و بر اثر آن
بنی اسرائیل تر و نمناک شدند. و خداوند در طول نصف روز گیاهان را رویانید،
به حدی که بلندای آن‌ها به زانو می‌رسید.

آنگاه برخ بازگشت در این هنگام موسی علیه السلام او را دیدار کرد، برخ گفت: دیدی
هنگامی که به پروردگرم دادخواهی کردم چگونه به انصاف با من رفتار کرد؟
موسی علیه السلام خواست به سبب این گونه سخن گفتن او را تنبیه کند، لیکن خداوند به
او وحی فرمود: که برخ روزی سه بار مرا می‌خنداند، به او کاری نداشته باش.

از حسن بصری نقل شده که گفته است: در بصره کپرهای یا خانه‌هایی که از نی
و بوریا بود دچار حریق شد و سوخت، یکی از این خانه‌ها که در وسط آن‌ها بود
سالم باقی ماند.

در این هنگام امیر بصره ابو موسی اشعری بود، او را از این جریان آگاه کردند،
وی کسی را به سوی صاحب آن خانه فرستاد، پیر مردی را آوردند، ابو موسی به
او گفت: ای پیرمرد! چه شد که خانه تو نسوخت، پاسخ داد: من خدا را سوگند
دادم که خانه‌ام را نسوزاند. ابو موسی گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

در امت من گروهی باشند که مویشان ژولیده و جامه‌شان چرکین است اگر خدا را سوگند دهند درخواست آن‌ها را برآورده می‌کند.^۱

و نیز گفته‌اند: در بصره آتش سوزی شد، ابو عبیده خواص آمد و بر روی آتش قدم برمی‌داشت.

امیر بصره به او گفت: بنگر در آتش نسوزی، پاسخ داد: من خدا را سوگند داده‌ام که مرا به آتش نسوزاند، گفت: پس آتش را سوگند ده که خاموش شود. او آتش را سوگند داد و خاموش شد.

روزی یکی از عرفا به راهی می‌رفت، یک روستایی در حالی که مدهوش به نظر می‌رسید با او روبرو شد، ابو حفص به او گفت: چه پیشامدی برایت روی داده است؟ پاسخ داد: الاغم گم شده و الاغ دیگری ندارم، ابو حفص ایستاد و گفت: پروردگارا! به عزت سوگند، گام بر نمی‌دارم، تا الاغش را به او برگردانی. در همان حال الاغ او پیدا شد و ابو حفص از آن جا رفت. این داستان‌ها و امثال آن‌ها برای ارباب انس اتفاق می‌افتد لیکن دیگران را نمی‌رسد که به آن‌ها تشبّه جویند.

جنید گفته است: اهل انس در سخنان و راز و نیازهای خود در خلوت چیزهایی می‌گویند که از نظر عوام کفر است، و گاهی می‌گفت: اگر عوام آن‌ها را بشنوند آنان را تکفیر می‌کنند، در صورتی که آن‌ها با این سخنان بیشتر با خدا انس می‌گیرند این گونه سخنان همواره از آن‌ها محتمل و درخور آنهاست. گوینده ابیات زیر به همین مطلب اشاره کرده و گفته است:

قوم یخالجهم زهو لسیدهم و العبد یز هو علی مقدار مولا^۲

۱. الاولیاء، لابن ابی الدنیا.

۲. گروهی را به سبب آقای خود کبر و خودپسندی فراگرفته است - و بنده به اندازه مولای خود کبر می‌ورزد.

تاهوا برؤیتہ عمّا سواه له یا حسن رؤیتهم فی عزّما تاهوا^۱
شبلی گفته است:

انّ المحبّة للرحمان اسکرنی و هل رأیت محبّا غیر سکران^۲

خشنودی و خشم خدا نسبت به افراد مختلف

تعجب نکنیم که اگر خداوند از بنده‌ای به چیزی خشنود شود، که همان چیز، اگر از بنده دیگری صادر شود از او به خشم آید، زیرا مقام آن‌ها مختلف است. در قرآن بر این معانی اشارات و تنبیهاتی است و برآستی در همه داستان‌های قرآن برای بینایان و ارباب بینش تنبیهات و هشدارهایی است، تا به دیده اعتبار به آن‌ها بنگرند، هر چند آن‌ها از نظر فریفته شدگان، افسانه به شمار می‌آید. نخستین این داستان‌ها سرگذشت آدم علیه السلام و ابلیس است. آیا نمی‌بینی چگونه در واژه‌های معصیت و مخالفت با هم مشترکند سپس در گزینش و عصمت از هم متمایز می‌شوند. اما ابلیس از رحمت خدا ناامید گردید و از رانده شدگان شد، لیکن درباره آدم فرمود:

﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾^۳

«آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد.
سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و هدایتش کرد.»

از این رو انبساط و دلیری از برخی بندگان بر خلاف بعضی دیگر محتمل

۱. به سبب دیدن او تکبر ورزیدند بر هر چه غیر اوست - چه نیکوست دیدار آن‌ها در عزت آنچه برایش تکبر کردند.

۲. محبت خداوند رحمان مرا مدهوش کرده است - و آیا محبتی دیده‌ای که مدهوش نباشد.

۳. سوره طه، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

است. از انبساط انس، قول موسی علیه السلام است که گفت:

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ﴾^۱

«این جز آزمایش تو نیست که هر کس را بخواهی (و محقق

بدانی) گمراه می سازی و هر کس را بخواهی (و شایسته بینی)

هدایت می کنی.»

و چون به وی گفته شد:

﴿اذهبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾^۲

«برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است.»

بر سیبل تعلل و اعتذار گفت:

﴿وَيَضِيقُ صَدْرِي وَهُم عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون﴾^۳

«و سینه ام تنگ می شود ... و آن ها بر من (به اعتقاد خودشان)

گناهی دارند بیم دارم مرا به قتل برسانند.»

و نیز:

﴿إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى﴾^۴

«(موسی و هارون) گفتند: پروردگارا از این می ترسیم که او بر ما

پیشی گیرد یا سرکشی کند.»

این سخنان از غیر موسی علیه السلام سوء ادب است اما کسی را که در مقام انس جا

داده اند به سبب ملاحظت، از او تحمل می شود.

از یونس علیه السلام گر چه کمتر از این بود ولی تحمل نشد، چون او در مقام قبض

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

۲. سوره طه، آیه ۲۵.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۳ و ۱۲.

۴. سوره طه، آیه ۴۶.

و هیبت قرار گرفته بود، لذا به زندانی شدن در شکم ماهی در ظلمات سه گانه مجازات و حبس تا روز حشر تهدید شد، و فرمود:

﴿لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِدَّ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾^۱؛

«و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود به صحرای بی گیاهی افکنده می شد در حالی که ملامت شده بود».

و پیامبر ما علیه السلام را نهی کرد از این که به او اقتدا کند، و به او فرمود:

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾^۲؛

«پس صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش در آن زمان که خدا را خواند در حالی که مملو از اندوه بود».

برخی از این اختلافات به سبب اختلاف احوال و مقامات، و بعضی به علت تفاوت‌ها و امتیازهایی است که برای بندگان، در ازل مقدر شده است. خداوند فرموده است:

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾^۳؛

«ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم».

و نیز:

﴿مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾^۴؛

«از آن‌ها کسی است که خدا با او سخن گفت و برخی را

۱. سوره قلم، آیه ۴۹.

۲. سوره قلم، آیه ۴۸.

۳. سوره اسراء، آیه ۵۷.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

در جاتی برتر دارد.»

عیسی علیه السلام از جمله برتری یافتگان بود و به همین سبب بر خویشتن درود فرستاد و گفت:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^۱

«و سلام (خدا) بر من آن روز که متولد شدم و آن روز که

می میرم و آن روز که زنده و برانگیخته شدم.»

این انبساط او به سبب لطفی بود که در مقام انس از خداوند مشاهده کرد.

اما یحیی بن زکریا، چون در مقام هیبت و شرم بود، به سخن در نیامد، تا

آنگاه که آفریننده اش بر او سلام کرد و گفت:

﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُعْتَبَرُ حَيًّا﴾^۲

«و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می میرد، و آن

روز که زنده و برانگیخته می شود.» و آنچه برادران یوسف علیه السلام

نسبت به یوسف مرتکب شدند تحمل شد.

یکی از عالمان گفته است: من از آغاز قول خداوند که فرموده است:

﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا﴾^۳

«هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین) نزد

پدر از ما محبوب ترند.»

تا بیست آیه بعد که از بی میلی آن ها به یوسف خبر داده چهل و اندی گناه

را بر شمردم که برخی از آن ها از برخی دیگر بزرگ تر است و در یک کلمه سه

یا چهار تا از آن ها جمع می شود اما خدا همه آن ها را آمرزید و بخشید.

۱. سوره مریم، آیه ۳۳.

۲. سوره مریم، آیه ۱۵.

۳. سوره یوسف، آیه ۸.

لیکن از عَزیز که یک مسأله از قدر پرسید، تحمل نکرد. حتّی به او گفته شد اگر تکرار کنی، نام تو از دیوان نبوت محو می شود. همچنین بلعم باعورا از اکابر عالمان بود چون کالای دنیا را به وسیله دین به دست می آورد از او تحمل نشد. و نیز آصف از مسرفان بود و با جوارح مرتکب گناه می شد و مورد عفو قرار گرفت.

روایت شده است که خداوند به سلیمان علیه السلام وحی فرمود: ای سر دسته عابدان و ای رهنمای زاهدان! تا کی پسر خاله تو آصف، مرا معصیت می کند و من هر بار نسبت به او حلم ورزیده ام؟ به عزّت و جلالم سوگند، اگر یک بار خشم من وی را فرا گیرد او را رها می کنم، به گونه ای که مایه عبرت کسی خواهد شد که با اوست، و موجب عقوبت آن که پس از اوست. هنگامی که آصف بر سلیمان وارد شد، او را از آنچه به او وحی شده بود آگاه کرد، او از شهر بیرون رفت و بر تلی از ریگ ایستاد و سپس سر و دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: ای پروردگار من! ای آقای من! تو تویی، و من منم چگونه توبه کنم اگر توبه مرا نپذیری، و چگونه مصونیت از گناه طلب کنم اگر مرا مصون نداری، به فریادم برس و گرنه به گناه باز می گردم. و باز می گردم و باز می گردم. خداوند به او الهام فرمود که: ای آصف! راست گفتی من منم، و تو تویی، با توبه به سوی من بیا، توبه تو را پذیرفتم و من توبه پذیر و مهربانم. این سخن کسی است که در پیشگاه خدا دلیری ورزد، و از او به سوی او گریزد و از او به او بنگرد.

در خبر آمده است: خداوند بنده ای را که در آستانه هلاکت بود مورد ترحم قرار داد و به او الهام فرمود: ای بنده من چه گناهان بسیاری که مرا با آن ها روبرو کردی

و من آنها را برایت آمرزیدم در حالی که به کمتر از آنها امتی را هلاک کرده‌ام. این سنت حق تعالی در میان بندگان اوست که بنابر مشیت ازلی بعضی را برتری می‌بخشد و بعضی را مقدم و یا مؤخر می‌دارد، و این داستان‌ها به این منظور در قرآن آورده شده است، تا سنت او در میان بندگان پیشین او دانسته شود، زیرا در قرآن چیزی یافت نمی‌شود جز این که برای مردم هدایت و نور و شناخت است. از این رو گاهی تنزیه خود را به آنها گوشزد می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«بگو خداوند یکتا یگانه است، خداوند بی‌نیاز است، نزاده و

زاییده نشده، و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است.»

و گاهی صفات جلال خود را به آنها معرفی می‌کند و می‌گوید:

﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾^۲

«... حاکم و مالک اصل اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی

ستم نمی‌کند، به مؤمنان امیت می‌بخشد، مراتب همه چیز است،

قدرتمند است شکست ناپذیر، هر امری را با اراده نافذ خود

اصلاح می‌کند. شایسته بزرگی است ...»

و زمانی آنها را به افعال بیم دهنده و امیدوار کننده خود آشنا می‌سازد و

سنت خود را در میان پیامبران و دشمنانش بازگو می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾^۳

«آیا ندیدی پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟ و با آن شهر [ارم]

با عظمت.» و نیز:

۱. سوره اخلاص، آیه ۱ تا ۴.

۲. سوره حشر، آیه ۲۳.

۳. سوره فجر، آیه ۵ و ۶.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾^۱

«آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (شکر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟».

قرآن در بیان این مطلب از این سه قسم تجاوز نمی‌کند که عبارتند: از ارشاد به معرفت باری تعالی و تنزیه او، شناخت صفات و اسمای او، و شناخت افعال و سنت‌های او در میان بندگانش. و چون سوره اخلاص مشتمل بر یکی از این سه قسم است که آن تنزیه حق تعالی است، لذا پیامبر خدا ﷺ آن را با ثلث قرآن برابر کرده و فرموده است: «کسی که سوره اخلاص را بخواند ثلث قرآن را خوانده است»^۲ زیرا منتهای تنزیه او آن است که در سه چیز یگانه و بی همتا باشد:

۱. کسی که هم‌نوع و شبیه اوست از او حاصل نشود، قول «لم یلد» گویای آن است.

۲. از کسی که هم‌نوع و نظیر اوست حاصل نشده باشد قول «و لم یولد» دلیل آن است.

۳. در مرتبه او کسی وجود نداشته باشد که مانند او بوده هر چند اصل و فرعی نداشته باشد، قول «و لم یکن له کفواً أحد» دلالت بر آن دارد. و همه این معانی در جمله: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ جمع است، و همگی تفصیل قول لا إله إلا الله است.

این‌ها اسرار قرآن است و امثال آن‌ها در قرآن بی شمار است، و هیچ خشک و تری نیست که در کتاب مبین نباشد. از این رو ابن مسعود گفته است: قرآن را کاوش کنید و عجایب آن را بجوید، چه در آن علوم اولین و آخرین است و مطلب چنان است که وی گفته است.

۱. سوره فیل، آیه ۲.

۲. مسند احمد از حدیث ابی بن کعب، صحیح بخاری نظیر آن، ج ۶، ص ۲۳۲ از حدیث ابن سعید خدری.

آن را نمی‌شناسد جز کسی که در یکایک کلمات آن تفکر بسیار کند، و فهم خود را صاف و پاکیزه سازد، تا هر کلمه آن برایش گواهی دهد که کلام جبار قاهر و پادشاه مقتدر است و سخنانی خارج از حدّ توانایی بشر می‌باشد و چون بیشتر اسرار قرآن ضمن داستان‌ها و اخبار گنجانیده شد پس در فهم و استنباط آن‌ها حریص و کوشا باش، تا عجایی بر تو مکشوف شود، که در برابر آن‌ها، علوم ظاهر فریبی را که از محدوده علوم قرآنی خارج است حقیر و ناچیز بشماری.

رضا به قضای الهی

بدان رضا یکی از ثمرات محبت و از بالاترین مقامات مقربان است و شناخت حقیقت به سبب تشابه، آن برای اکثر مردم دشوار است، اما برای کسانی که خداوند دانش تأویل را به آن‌ها آموخته و در دین فقیه گردانیده روشن است. زیرا دسته‌ای رضا به چیزی را که مخالف هوای نفس باشد غیر قابل تصور دانسته و انکار کرده و گفته‌اند: اگر رضا به هر چیزی، به سبب آن‌که فعل خداست، ممکن باشد باید انسان به کفر و گناه نیز راضی باشد.

دسته‌ای هم، رضا به فسق و فجور و ترک اعتراض و انکار را، از باب تسلیم به قضای الهی دانسته‌اند. و اگر این اسرار برای کسی که تنها به شنیدن ظواهر شرع اکتفا می‌کند روشن می‌شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابن عباس دعا نمی‌کرد و نمی‌گفت: «خداوند! او را در دین فقیه و به تأویل دانا گردان». از این رو ما نخست فضیلت رضا سپس داستان‌هایی از احوال راضیان و بعد، حقیقت رضا را بیان می‌کنیم و پس از آن‌ها به ذکر آنچه گمان می‌کنند که از کمال رضاست و از آن نیست مانند ترک دعا و سکوت بر گناه می‌پردازیم.

فضیلت رضا

اما آنچه در آیات آمده آن است که خداوند فرموده است:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱

«خداوند از آن‌ها خشنود است و آن‌ها (نیز) از خداوند خشنودند.»

همچنین فرموده:

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۲

«آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟»

و متتهای احسان، رضامندی از بنده است، و آن ثواب رضای بنده از خداست و نیز فرموده:

﴿وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۳

«و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های عدن (نصیب) آن‌ها کرده‌ام و رضا (و خشنودی) خدا (از همه آن‌ها) برتر است.»
خداوند رضای خود را برتر از جنات عدن بهشت‌های جاوید) قرار داده، چنان که خود را بالاتر از نماز شمرده، و فرموده است:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۴

«نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد و ذکر خدا برتر است.»

بنابراین همان طوری که مشاهده مذکور در نماز، بزرگ‌تر از نماز است،

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۹.

۲. سوره رحمان، آیه ۶۰.

۳. سوره توبه، آیه ۷۳.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

رضای پروردگار بهشت برتر از بهشت می باشد، بلکه آن غایت مطلوب ساکنان بهشت است.

در حدیث آمده است: خداوند بر مؤمنان تجلی می کند، و می فرماید از من بخواهید، می گویند: «ای پروردگار! رضای تو را می خواهیم»^۱. درخواست رضا پس از نظر، بیانگر نهایت برتری و فضل آن است، زیرا مرتبه ای، بالاتر از نظر کردن به او نیست، و این که پس از نظر، رضای او را درخواست کرده اند، برای آن است که رضا، سبب دوام نظر است.

و گویی اینان که به نعمت دیدار دست یافته اند، آن را برترین هدفها و بالاترین آرزوهای خود دانسته، و در آن هنگام که به آنها امر می شود از خدا بخواهند، ایشان جز دوام دیدار او را مسألت نمی کنند، و دانسته اند که رضا، سبب دوام رفع حجاب است، خداوند فرموده است:

﴿وَلَدِينَا مَزِيدٌ﴾^۲

«و نزد ما نعمت های اضافی دیگری است.».

یکی از مفسران در این باره گفته است:

از سوی پروردگار عالم سه تحفه که نظیر آنها در بهشت یافت نمی شود به عنوان نعمت اضافی برای بهشتیان می رسد:

یکی از آنها، هدیه ای است از سوی حق تعالی که در بهشت مانندی برای آن نیست و قول حق تعالی:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۳

۱. عراقی گفته است: بزآر و طبرانی آن را در الاوسط از حدیث انس نقل کرده اند و در سند آن ضعف وجود دارد.

۲. سوره ق، آیه ۳۵.

۳. سوره سجده، آیه ۱۷.

«هیچ کسی نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنی چشم‌ها می‌شود برای آن‌ها نهفته شده است.» اشاره به آن است. دوم، سلام پروردگار بر ایشان است و آن افضل از هدیه می‌باشد چنان که فرموده است:

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^۱

«برای آن‌ها سلام (و درود الهی) است، این سخنی است از سوی پروردگار مهربان.»

سوم، آن است که حق تعالی به آنان می‌گوید: من از شما خوشنودم. این از هدیه سلام برتر است چنان که او فرموده است:

﴿وَرِضْوَانٌ مِنْ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۲

«و رضا (و خوشنودی) خدا (از همه این‌ها) برتر است.»

یعنی رضای خداوند از نعمت‌هایی که آنان به آن‌ها متنعم‌اند برتر است. این فضیلت خوشنودی خداست، که ثمره خوشنودی بنده است و معنای آن همان چیزی است که درباره محبت خداوند نسبت به بنده ذکر کردیم و چون فهم مردم از درک آن قاصر است، رواست که انسان در صدد کشف حقیقت آن برآید، و کسی که توانایی آن را داشته باشد، می‌تواند به طور مستقل آن را ادراک کند.

فرق رضا و خوشنودی

از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که از اصحاب خود پرسید: شما چه کسانی هستید گفتند: مؤمنان، فرمود: نشانه ایمانتان چیست؟

۱. سوره یس، آیه ۵۸.

۲. سوره توبه، آیه ۷۳.

عرض کردند: به هنگام بلا، صبر و در وقت رفاه، شکر می‌کنیم و به قضای الهی خشنودیم، فرمود: «به پروردگار کعبه سوگند، شما مؤمنید»^۱ و در خبر دیگری آمده که فرمود: «اینان حکیمان و عالمانند، نزدیک است از فقاهتی که دارند از پیامبران باشند»^۲.

در خبر است که: «خوشا به حال کسی که به اسلام هدایت شده، و روزی او به اندازه کفاف بوده، و به آن خشنود است»^۳ و نیز فرموده است: «هر کس به روزی اندک خشنود باشد خداوند به عمل اندک او خشنود خواهد بود»^۴ و نیز فرموده است: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را مبتلا می‌کند. اگر شکیبایی ورزد، او را اختیار، و اگر خشنود باشد او را انتخاب می‌کند»^۵ و نیز فرمود: «هنگامی که روز قیامت شود خداوند در گروهی از امتم بال‌هایی می‌رویاند، که از قبرهایشان به سوی بهشت پرواز، و در آن به هر گونه که بخواهند گردش و تنعم می‌کنند، فرشتگان به آنها می‌گویند: آیا حساب را دیده‌اید؟ پاسخ می‌دهند: حساب را ندیده‌ایم، می‌گویند: آیا از صراط گذر کرده‌اید؟ پاسخ می‌گویند: صراط را ندیده‌ایم، به آنها می‌گویند: آیا جهنم را دیده‌اید؟ می‌گویند: چیزی ندیده‌ایم، فرشتگان به آنها می‌گویند: شما از کدام امتید، پاسخ می‌دهند: از امت محمد صلی الله علیه و آله می‌گویند: شما را به خدا سوگند می‌دهیم، به ما بگویید؛ اعمال‌تان در دنیا چه بوده است، پاسخ می‌دهند:

۱. در کتاب صبر و شکر ذکر شده است، ج ۷، ص ۱۰۷ از حدیث عطار از ابن عباس.

۲. پیش از این ذکر شده است.

۳. سنن ترمذی و پیش از این آورده شده است.

۴. کافی کلینی، ج ۲، ص ۱۳۷، باب قناعت.

۵. پیش از این ذکر شده است.

در ما دو خصلت بوده که خداوند به فضل و رحمت خود، ما را به این مرتبه رسانیده است، می‌گویند: آن دو خصلت چه بوده است، پاسخ می‌دهند: ما در خلوت شرم می‌کردیم که او را معصیت کنیم، و به اندک چیزی که نصیب ما می‌شد خشنود بودیم، فرشتگان می‌گویند: این سزاوار شماست.^۱

و نیز فرموده است: «به دل از خداوند خشنود باشید، تا به پاداش فقر خود دست یابید و گرنه ثوابی نخواهید یافت».

در اخبار موسی علیه السلام آمده است: هنگامی که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: از پروردگارت برای ما چیزی را بپرس که چون ما آن را انجام دهیم از ما خشنود شود. موسی علیه السلام عرض کرد: بار خدایا! آنچه را این‌ها گفتند شنیدی، خداوند فرمود: ای موسی! به آن‌ها بگو: از من خشنود باشند تا من از آن‌ها خشنود باشم.

گواه این مطلب، روایتی است که از پیامبر ما صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: «هر کس دوست دارد بداند نزد خداوند چه منزلتی دارد، بنگرد خداوند را نزد او چه منزلتی است. چه اینکه حق تعالی، بنده را در جایگاهی قرار می‌دهد که بنده او را در آن فرود می‌آورد».^۲

در اخبار داوود علیه السلام است که: «دوستان مرا به اندیشه دنیا چه کار است، چه اندیشه شیرینی مناجات مرا از دل‌هایشان می‌زداید. ای داوود! من دوست دارم دوستانم روحانی و بی‌غم باشند».

از عیسی علیه السلام پرسیدند: بهترین اعمال چیست؟ پاسخ داد: خشنودی از خدا و دوستی او.

نقل شده است که موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا به کاری راهنمایی

۱. ابن حبان در ضعفاء، ابو عبدالرحمان سلمی از حدیث انس با اختلافی اندک.

۲. مسند حاکم از حدیث جابر با کمی اختلاف در الفاظ.

کن که خشنودی تو در آن باشد، تا آن را به کار بندم. خداوند به او وحی فرمود: رضای من در چیزی است که مکروه توست، و تو بر مکروه شکیبایی نداری، عرض کرد: پروردگارا! مرا بر آن دلالت کن، فرمود: رضای من آن است که به قضای من راضی باشی.

در مناجات موسی علیه السلام آمده است: پروردگار من! کدام یک از آفریدگانت نزد تو محبوب تر است؟ فرمود: آن که چون محبوب او را، از او بگیرم با من در آشتی باشد. عرض کرد:

کدام یک از آفریدگانت مورد خشم تو است؟ فرمود: کسی که از من در کارش طلب خیر کند، و هنگامی که قضایم را بر او جاری کردم به قضایم خشنود نباشد.

از این سخت تر، روایت دیگری است که در آن آمده است: «خداوند می فرماید: جز من خدایی نیست، هر کس بر بلایم شکیبایی نورزد، و به قضایم خشنود نباشد، و بر نعمت هایم شکر نکند، باید پروردگاری جز من برگزیند»^۱ نظیر آن در شدت همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده، که خداوند فرموده است: «سرنوشت ها را مقرر کردم و تدابیر را سامان بخشیدم، و آفرینش را مستحکم ساختم، هر کس خشنود است من از او خشنودم، تا آن گاه که مرا دیدار کند، و هر کس خشمگین است بر او خشمگینم، تا آن زمان که مرا ملاقات کند».

در خبر آمده است که: «خداوند می فرماید: نیکی و بدی را آفریدم، خوشا به

۱. عراقی گفته است: الکبیر طبرانی و الضعفاء ابن حبان از حدیث ابی هند الداری آن را روایت کرده اند و در آن به همین اکفا شده که فرموده است: «هر کس به قضای من راضی نباشد و بر بلایم شکیبایی نورزد پروردگاری جز من طلب کند» و سند آن ضعیف است.

حال کسی که او را برای نیکی آفریدم و نیکی را به دست او جاری کردم، و
وای بر کسی که او را برای بدی آفریدم، و بدی را به دست او روان ساختم، و
وای بر آن کس که پیوسته بگوید: چرا و چگونه؟^۱

در اخبار پیشین آمده است: که یکی از پیامبران، ده سال از گرسنگی و
ناداری و شپش، به خداوند ناله و شکایت کرد، و جوابی به او داده نشد.
پس از آن خداوند به او وحی فرمود: چقدر شکایت می کنی، من سزاوار
نکوهش و شکایت نیستم و تو بدین ها سزاوارتری.

آغاز تو نزد من، در امّ الکتاب، پیش از آن که آسمانها و زمین را بیافرینم، چنین
بوده است، و به همین گونه قلم تقدیر درباره تو رقم زده و قضای من، پیش از
آن که دنیا را بیافرینم بر تو جاری گشته است، می خواهی برای تو آفرینش را از سر
گیرم یا می خواهی آنچه را برایت مقدر کرده ام مبدل سازم. تا آنچه را تو دوست
می داری برتر از چیزی باشد که من دوست می دارم، و آنچه را تو می خواهی بالاتر
از چیزی باشد که من می خواهم. به عزّت و جلالم سوگند! اگر بار دیگر این
شکایتها، از دلت بگذرد نامت را از دیوان نبوت محو می کنم.

نقل شده است؛ برخی از فرزندان خردسال آدم علیه السلام بر تن او بالا و پایین
می رفتند. یکی از آنها پایش را بر پهلوی او می گذاشت و او را مانند پلکانی
قرار می داد، بر سر او بالا می رفت و بر پهلوی او فرود می آمد، و آدم علیه السلام در این
حال سرش را پایین انداخته به زمین می نگریست، نه سخن می گفت، و نه سر
بلند می کرد. یکی از فرزندان بزرگش به او گفت: ای پدر آیا نمی بینی این بچه،
به تو چه می کند؟ خوب است او را از این کار بازداری، گفت: ای فرزند! من

۱. شرح السنّة، ابن شاهین از ابی امامه، الکافی الکلینی، ج ۱، ص ۱۵۴، باب الخیر و الشرّ از ابی جعفر و ابی
عبدالله علیه السلام.

چیزی دیده‌ام که شما نمی‌بینید، و چیزی دانسته‌ام که شما نمی‌دانید، من یک حرکت کردم و بر اثر آن از سرای کرامت به سرای خواری، و از دیار نعمت به دیار رنج و بدبختی درافتادم، بیم دارم اگر حرکت دیگری کنم آنچه را نمی‌دانم به من برسد.

روایت شده است، که خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: «تو می‌خواهی و من هم می‌خواهم و تنها آنچه من می‌خواهم واقع می‌شود. اگر در برابر خواست من تسلیم باشی خواست تو را کفایت می‌کنم، و اگر در برابر خواست من تسلیم نباشی، تو را در راه آنچه می‌خواهی به رنج می‌اندازم و سپس جز آنچه خواست من است واقع نخواهد شد».

و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند از روی حکمت و جلال خود، آسودگی و شادی را در رضا و یقین، و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داده است»^۱.

حقیقت رضا

کسی که گفته است: آنچه خلاف هوای نفس و از انواع بلاهاست مربوط به صبر است و رضا در این موارد قابل تصور نمی‌باشد خطای او ناشی از آن است که وی محبت حق تعالی را انکار کرده است. لیکن هرگاه تصور محبت بنده نسبت به خداوند و مستغرق شدن فکر به او ثابت گردد، روشن می‌شود که محبت، رضا به افعال دوست را به بار می‌آورد، و این امر به دو سبب است:

سبب اول

آن که محبت، احساس درد را از میان می‌برد، به طوری که درد بر او عارض می‌شود لیکن او آن را احساس نمی‌کند و جراحی به او می‌رسد و او از آن

۱. طبرانی از حدیث ابن مسعود جز این که در آن آمده که: «خداوند به عدل خود ... قرار داده است».

متألم نمی‌شود. نمونه آن، شخص رزمنده است، که اگر در حال خشم یا ترس، زخمی به او برسد آن را حس نمی‌کند، و تنها هنگامی که خون در بدن خود ببیند می‌فهمد که مجروح شده است.

بلکه کسی که با عجله در پی کار می‌دود چنانچه خاری پایش را مجروح کند متوجه نمی‌شود و درد آن را احساس نمی‌کند.

همچنین کسی را که حجامت کنند یا سرش را با تیغ کند بتراشند، دچار درد می‌شود، لیکن اگر دلش به امر مهمی مشغول باشد و از آرایشگر و حجامت کننده غافل شود، درد را حس نمی‌کند.

همه این‌ها به سبب آن است که اگر دل به امری مهم مشغول، شود غیر آن را درک نمی‌کند.

و نیز عاشقی که تمام فکرش مستغرق در مشاهده و یا محبت معشوق خویش است، بسا دچار چیزی شود که اگر عشق او وجود نمی‌داشت به درد و غم گرفتار می‌شد. لیکن به سبب استیلائی شدید محبت معشوق بر دلش، درد و غمی احساس نمی‌کند. این در صورتی است که غم و درد از ناحیه غیر دوست به او برسد و چگونه خواهد بود، اگر آن‌ها از سوی دوست باشد.

مشغولیت دل به عشق و محبت، از بزرگ‌ترین مشغولیت‌هاست، و هرگاه عدم احساس درد اندک به سبب محبت اندک قابل تصور باشد عدم درک درد بزرگ به سبب محبت بزرگ نیز قابل تصور خواهد بود، زیرا محبت، از نظر قوت و شدت، قابل چند برابر شدن است.

همچنان که درد نیز از این نظر ممکن است چند برابر شود، و همان گونه که دوستی صورت‌های زیبا که با چشم سر ادراک می‌شود، ممکن است پیوسته قوت گیرد. همچنین دوستی صورت‌های زیبای باطنی که به نور بصیرت شناخته

می شوند، نیز همواره قوت و شدت می یابد.

و هیچ جمال و جلالی با جمال و جلال حضرت ربوبی قابل مقایسه نیست و اگر چیزی از آن بر کسی مکشوف شود چنان بر او چیره می گردد که او را واله و مدهوش می سازد و دیگر آنچه را بر او می گذرد ادراک نمی کند. چنان که گفته شده است: زدن دوست، درد ندارد.

سبب دوم

آن که درد را احساس می کند، لیکن بدان راضی و خشنود، بلکه راغب و خواهان آن است و این رغبت به حکم عقل اوست، هر چند بر حسب طبع از آن کراهت دارد.

وی مانند کسی است که از رگ زن بخواهد تا او را فصد و یا حجامت کند چه او درد را ادراک می کند لیکن بدان خشنود و در آن راغب است و منت رگزن و حجامت گر را نیز بر گردن می گیرد.

این حالت کسی است که به دردی که بدان دچار شده خشنود و راضی باشد. همچنین هر کسی که برای به دست آوردن سود به سفر می رود، سختی های مسافرت را درک می کند، لیکن علاقه و محبت او به ثمرات سفر، سختی های آن را برایش آسان و گوارا می کند و او را بدان راضی می گرداند، و هر زمان بلایی از سوی خداوند بر او وارد شود چون یقین دارد پاداش الهی برتر از چیزی است که به سبب آن بلا، از او فوت شده است، بدان راضی و راغب بوده و آن را دوست می دارد. و خداوند را بر آن شکر می گوید.

این زمانی است که او ثواب و احسانی را که در برابر آن بلا به او داده می شود در نظر گیرد. اما ممکن است محبت به قدری بر دلش چیره شود که خوشی او تنها بر آوردن مراد محبوب و به دست آوردن رضای او باشد نه چیز

دیگری ورای آن و جز رضا و مراد دوست، محبوب و مطلوب دیگری نداشته باشد.

ما همه این امور را در دوستی‌های مردم با یکدیگر مشاهده می‌کنیم، و توصیف کنندگان آن‌ها را از طریق نظم و نثر یاد کرده‌اند. و برای آن‌ها معنایی نیست، جز ملاحظه جمال صورت‌های ظاهری، که با چشم سر ادراک می‌شود. و اگر در این جمال، اندیشه و دقت شود جز پوستی نیست که بر گوشت و خونی که پر از کثافات و پلیدی‌هاست کشیده شده است. آغاز آن نطفه‌ای است جهنده، و پایان آن مرداری است پلید و گندیده، و در این فاصله حمل‌کننده نجاسات است.

اگر در ادراک‌کننده این جمال بیندیشی، چشمی است پست که در آنچه می‌بیند بسیار غلط و اشتباه می‌کند، کوچک را بزرگ، و بزرگ را کوچک و دور را نزدیک، و زشت را زیبا می‌بیند، و اگر استیلائی محبت این جمال ظاهری، بر دل قابل تصور است چرا محبت جمال ازلی و ابدی که برای کمال او نهایی نیست و با چشم بصیرت درک می‌شود محال باشد.

چشمی که دچار غلط و اشتباه نمی‌شود، و مرگ بدان راه ندارد، بلکه دارنده آن پس از مرگ زنده می‌ماند، به روزی که خداوند به او می‌دهد شادمان است، و مرگ برای او مایه مزید هشیاری و آگاهی است.

این موضوع اگر به دیده عبرت نگریسته شود امری روشن است و جهان وجود و احوال محبان و سخنان آنان بر آن گواهی می‌دهد.

«بشر» گفته است: در آغاز کارم عازم آبادان شدم، در آن جا مردی کور و مجذوم و دیوانه را دیدم که بیهوش افتاده و مورچه‌ها گوشت بدنش را می‌خوردند. من سر او را از زمین بلند کرده در دامنم گذاشتم و با خود زمزمه

می کردم.

چون او به هوش آمد گفت: این فضول کیست که میان من و پروردگارم مداخله می کند؟ اگر پروردگارم مرا پاره پاره کند جز بر دوستی او نمی افزایم. بشر گفته است: پس از آن هیچ بلا و محنتی میان بنده و پروردگار ندیدم که آن را زشت بشمارم.

ابو عمرو محمد بن اشعث گفته است: مردم مصر چهار ماه غذا نخوردند و تنها به رخسار یوسف صدیق علیه السلام می نگریستند، هنگامی که گرسنه می شدند به چهره او نظر می کردند و جمال او، آنان را از احساس رنج گرسنگی باز می داشت. آنچه در قرآن آمده از این بلیغ تر است و آن این که زنان به سبب دل‌باختگی به جمال یوسف علیه السلام دست‌هایشان را بریدند و حس نکردند.

گفته شده است: یونس به جبرئیل علیه السلام گفت: مرا به عابدترین مردم زمین راهنمایی کن، جبرئیل او را به مردی رهنمون شد که بیماری جذام دست‌ها و پاهایش را قطع، و او را نابینا و ناشنوا کرده بود و می گفت: بار الها! مرا چندان که خواستی از آن‌ها برخوردار کردی، و آنچه خواستی از من سلب فرمودی، و امید به خودت را برایم باقی گذاشتی، ای احسان کننده و ای پیوند دهنده!

مسروق گفته است: از بنی اسرائیل مردی (با عائله‌اش) در بادیه زندگی می کرد و او را سگ و الاغ و خروسی بود. خروس برای نماز آنان را بیدار می کرد. و الاغ آب برای آن‌ها می آورد و چادرشان را حمل می کرد و سگ نگهبانی آن‌ها را به عهده داشت. روباه آمد و خروس آن‌ها را برد، عایله‌اش بر اثر آن غمگین شدند، لیکن او مرد پارسایی بود گفت: مقدر بوده شاید برای ما خیر باشد. سپس سگ مُرد، گفت: مقدر بوده شاید خیر باشد. پس از آن گرگی آمد و شکم الاغ را پاره کرد و کشت و عایله‌اش بدین سبب اندوهگین شدند،

مرد گفت: مقدر بود، شاید خیر باشد.

سپس یکی از روزها که از خواب برخاستند دیدند همه کسانی که در اطراف آن‌ها بوده‌اند اسیر شده و تنها آن‌ها باقی مانده‌اند، گفت: آن‌ها که اسیر شده‌اند به سبب دلالت بانگ سگ و الاغ و خروس ایشان بوده و خداوند خیر ما را در نابودی این حیوانات مقدر کرده بود. بنابراین کسی که الطاف پنهانی خداوند را بداند به آنچه او کند راضی و خشنود است.

نقل شده است که عیسی علیه السلام از کنار مردی گذشت که کور، پیس، فلج و زمین گیر بود، و جذام گوشت بدنش را فرو ریخته بود و می گفت: سپاس ویژه خداوندی است که، مرا از آنچه بسیاری از آفریدگانش را بدان‌ها مبتلا کرد، عافیت داده است. عیسی علیه السلام به او فرمود:

ای مرد! کدام بلا را می بینی که خداوند آن را از تو دور کرده است؟ پاسخ داد: ای روح الله! من بهتر از کسی هستم، که خداوند آنچه را از معرفت خود در دل من نهاده، در قلب او قرار نداده است.

عیسی علیه السلام به او فرمود: راست گفתי، دستت را دراز کن، پس دست او را گرفت و در حال خوب‌روترین و خوش اندام‌ترین مردم شد، و خداوند بیماری‌هایی را که داشت از او بر طرف کرد و از آن پس همنشین عیسی علیه السلام شد و با او خدا را عبادت می کرد.

غزالی داستان‌ها و اقوالی را از این قبیل نقل کرده و گفته است:

هرگاه در این داستان‌ها بیندیشی، بی تردید خواهی دانست که رضا به چیزی که مخالف میل و خواهش نفس است، محال نیست، بلکه آن یکی از مقامات بزرگ اهل دین است، و آنچه در دوستی مردمان و بهره‌مندی‌های آن‌ها از آن ممکن است اتفاق افتد، در مورد محبت خداوند و بهره‌مندی از پاداش‌های

اخروی نیز به طور قطع ممکن و قابل وقوع است. و این امکان به دو طریق حاصل می‌شود:

اوّل

راضی و خشنود بودن به درد برای توقّع ثوابی که وعده داده شده، مانند راضی بودن به حجامت و آشامیدن دارو به منظور حصول بهبودی.

دوّم

راضی بودن به درد، نه برای آن‌که پاداشی به دست آورد، بلکه بدین منظور که آن، مراد محبوب و متضمّن رضای اوست. از این رو گاهی محبّت، چنان بر دل چیره می‌شود، که مراد محبّ در مراد محبوب مستور و فانی می‌شود. و لذیذترین چیزها نزد او شادی و رضای دل محبوب و اجرای خواست اوست، هر چند به بهای نابودی جانش تمام شود.^۱ این محبّت ممکن است با احساس درد همراه باشد، لیکن گاهی محبّت چنان بر دل استیلا می‌یابد که درد را ادراک نمی‌کند، قیاس و تجربه مشاهده گواه وجود آن است و کسی که آن را در وجود خود نمی‌یابد نباید آن را انکار کند. زیرا او این حالت را به سبب فقدان سبب آن‌که محبّت شدید است در خود نمی‌یابد. و کسی که طعم محبّت را نچشیده شگفتی‌های آن را نمی‌داند چه محبّان را عجاییبی است بزرگ‌تر از آنچه ما ذکر کردیم.

دعا کردن انسان را از مقام رضا بیرون نمی‌برد

بی‌زاری از گناه و گنهکار، و قطع اسباب گناه و کوشش در زدودن آن، از

۱. زخمی که شما را راضی کند دردی ندارد.

طریق امر به معروف و نهی از منکر، متناقض با رضا نیست. دسته‌ای از نا اهلان مغرور، به خطا رفته، پنداشته‌اند؛ که گناه و کفر از قضا و قدر الهی است، و رضا و تسلیم در برابر آن واجب است. و این ناشی از نداشتن تأویل و غفلت از اسرار شرع است.

اما دعا امری است که ما را به آن دستور داده‌اند، و دعاهایی که از پیامبر ما ﷺ و پیامبران دیگر ﷺ نقل شده بسیار است. و پیامبر ما ﷺ در بالاترین مقامات رضا بود، و نیز خداوند بعضی از بندگان خود را ستوده و درباره آن‌ها فرموده است:

﴿يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾^۱

«آنها ما را به سبب شوق (به رحمت) و ترس (از عذاب) می‌خوانند».

اما انکار گناه، و نفرت و ناخشنودی از آن، چیزی است که خداوند بندگان را بدان موظف ساخته، و آن‌ها را بر راضی بودن از گناه، نکوهش کرده و فرموده است:

﴿وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا﴾^۲

«و به زندگانی دنیا خشنود شدند و بر آن اعتماد کردند.» و نیز:

﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾^۳

«آن‌ها راضی شدند که با سرباززدگان (از جهاد) باشند و بر دل‌هایشان مهر زده شده است از این رو نمی‌فهمند.».

در خبر مشهور آمده است: «هر کس عمل زشتی را شاهد و بدان راضی

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۲. سوره یونس، آیه ۷.

۳. سوره توبه، آیه ۸۷.

باشد، مانند آن است که خود، آن را به جا آورده است»^۱
و نیز: «دلالت کننده بر بدی، به جا آورنده آن است»^۲.
از ابن مسعود نقل شده که گفته است: شخصی، هنگام وقوع منکر، غایب است لیکن مثل به جا آورنده گناه، آن را بر دوش دارد، گفتند: این چگونه است؟ پاسخ داد: آن عمل را به او می گویند و او خشنود می شود.
در خبر آمده است: «اگر بنده ای در مشرق کشته شود، و دیگری که در مغرب است، بدان راضی باشد، در کشتن او شریک است»^۳. خداوند به حسد و رقابت در کارهای نیک و پرهیز از بدی ها امر کرده و فرموده است:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾^۴

«... و در این ها باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند.» و نیز فرموده است:

«حسد جز در دو چیز روا نیست، یکی به مردی که خداوند به او حکمتی داده و دوم، او آن را در میان مردم منتشر می کند، و مردی که خداوند به او مالی داده و او را برای صرف آن در راه حق قدرت بخشیده است»^۵.
در عبارت دیگر آمده است: «و مردی که خداوند قرآن را روزی او گردانیده و او شب و روز به ادای حق آن قیام می کند». آنگاه مردی می گوید: «اگر خداوند مانند آنچه را به او داده به من دهد من همان کاری را که او می کند

۱. به الفاظ این حدیث آگاهی نیافتم جز این که در این مورد اخباری بسیاری از امامان اهل بیت عليهم السلام وارد شده است. به وسائل الشیعه کتاب امر به معروف و نهی از منکر باب پنجم مراجعه شود.
۲. مسند الفردوس ابو منصور دیلمی از حدیث انس به سندی ضعیف.
۳. العیون و العلال صدوق از امام رضا عليه السلام ضمن حدیثی.
۴. سوره مطففین، آیه ۲۶.
۵. پیش از این در کتاب علم ذکر شده است.

خواهم کرد».^۱

اما در مورد انکار کافران و بدکاران، و دشمن داشتن آنان، شواهدی که در قرآن و اخبار وارد است از شماره بیرون است مانند قول خداوند:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲؛

«افراد با ایمان نباید جز مؤمنان، کافران را به دوستی و سرپرستی خود بگیرند.» و نیز:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ﴾^۳؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصارا را دوست نگیرید آن‌ها دوستان یکدیگرند.» نیز:

﴿كَذَلِكَ نُؤَلِّيُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا﴾^۴؛

«بدین گونه برخی از ستمگران به بعضی دیگر را می‌گذاریم.»

در خبر آمده است: «خداوند از همه مؤمنان، بر دشمنی همه منافقان، و از همه منافقان، بر دشمنی همه مؤمنان پیمان گرفته است»^۵

و نیز «انسان با کسی است که محبوب اوست»^۶

و نیز: هر کسی قومی را دوست بدارد و آن‌ها را یاری کند روز قیامت با آن‌ها محشور خواهد شد»^۷

و نیز: «محکم‌ترین دستاویزهای ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه

۱. پیش از این نظیر آن آورده شده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳. سوره مائده، آیه ۵۱.

۴. سوره انعام، آیه ۱۲۹.

۵. عراقی گفته است: مأخذی برای آن نیافتم.

۶. المستدرک حاکم و پیش از این ذکر شده است.

۷. طبرانی و ضیاء مقدسی از ابی قرصافه بر سند صحیح، الجامع الصغیر، ابن عدلی از حدیث جابر به سند ضعیف، المغنی.

خدا است»^۱.

پس اگر گناهان بدون قضای خداوند باشد محال و مضر به توحید است و اگر به قضای خداوند است مکروه شمردن و دشمن داشتن آنها کراهت و ناخشنودی از قضای الهی است، در این صورت چگونه می‌توان میان این دو جمع کرد در صورتی که با هم تناقض دارند، و اجتماع رضا و کراهت در شیء واحد چگونه می‌تواند امکان پذیر باشد.

پاسخ این است که بدانی، این امر از چیزهایی است که بر ضعیفانی که از وقوف بر اسرار علوم ناتوانند مشتبه می‌شود، همچنین بر دسته‌ای به حدی پوشیده مانده، که سکوت در برابر منکرات را یکی از مقامات رضا دانسته و آن را خوشخویی نام نهاده‌اند. و این جهل محض است.

از این رو می‌گوییم: رضا و کراهت زمانی با هم تضاد دارند که بر یک چیز و از یک جهت و بر یک وجه جمع شوند، اگر کراهت در شیء واحد از جهتی، و رضایت از جهت دیگر باشد، تضاد وجود نخواهد داشت.

فی المثل اگر دشمنی که بعضی از دشمنانت، را نیز دشمن است و کوشش در هلاکت آنها دارد بمیرد، در این صورت تو از نظر آن که دشمن دشمنت مرده است مرگ او را کراهت داری و از حیث آن که دشمنی از میان رفته است راضی و خوشحال می‌باشی.

گناه نیز دو صورت دارد: یک وجه آن به خداوند مربوط می‌شود، از آن لحاظ که آن فعل و اختیار و اراده اوست. و تو از این نظر هم چون مملوک، در دست مالک خود بوده و راضی و تسلیم هستی تا هر کاری که بخواهد در ملک خود انجام دهد.

وجه دیگر به بنده مربوط است، که آن گناه را مرتکب و بدان موصوف شده،

۱. مسند احمد و پیش از این در آداب صحبت ذکر شده است.

و ارتکاب آن از سوی او نشانه آن است که وی مبعوض خداوند شده و او اسباب دوری و طرد وی را فراهم کرده است.

لذا گناه از این حیث زشت و نکوهیده است، زیرا هرگاه خداوند بر بنده‌ای از بندگانش انگیزه‌های گناه را چیره کند، دلالت بر آن دارد که از پیش مشیت خداوند بر طرد و دوری او قرار گرفته است.

از این رو بر هر بنده‌ای که دوستدار خداست واجب است، آنچه را خداوند دشمن می‌دارد دشمن بدارد و آنچه مبعوض خداوند است مبعوض او باشد، و هر که را از خود رانده و دور ساخته از خود دور و دشمن بدارد، هر چند او را به قهر و قدرت خود، به دشمنی و مخالفت با خویش ناگزیر کرده باشد، چه او دور و مطرود و ملعون درگاه حضرت ربوبی است، اگر چه به قهر خداوند دور و مطرود شده است.

و آن‌که از درجات قرب رانده شده است، باید نزد همه دوستان خداوند مبعوض باشد، تا با اظهار خشم بر کسی که محبوب بر او خشم گرفته و او را از درگاه خود دور ساخته موافقت کرده باشد.

به این ترتیب همه اخباری که درباره دشمنی و دوستی برای خدا و سخت‌گیری و درستی و دشمنی با کافران وارد شده، ضمن راضی بودن به قضای خداوند، از حیث آن‌که قضای اوست، تحقق می‌یابد. همه این امور از قَدَر مدد می‌گیرد، که رخصتی برای افشای آن نیست، زیرا خیر و شر هر دو داخل در مشیت و اراده‌اند، لیکن خیر، مورد رضای خداست و آن را دوست دارد، ولی شر برای او ناپسند است و کسی که گفته است: شر از خداوند نیست نادان است، و آن‌که گفته است: همه امور از خداست و تفاوتی میان رضا و کراهت نیست نیز اشتباه کرده است.

اما پرده برداشتن از آن را اجازه نداده‌اند و سزاوار آن است که در این باب چیزی نگوییم. همانطور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «قَدَرٌ، سرّ خداست آن را فاش نکنید»^۱

و آن مربوط به علم مکاشفه است، و آنچه در این جا منظور ماست، بیان امکان چیزی است که خداوند مردم را بدان موظّف ساخته است و آن، جمع میان رضا به قضای حق تعالی، و دشمن داشتن معاصی است، در حالی که معاصی نیز از قضای خداوند است.

می‌دانیم که دعا برای آمرزش و مصون ماندن از گناه با رضا به قضای خداوند تناقض ندارد، زیرا خداوند بندگان را به دعا دستور داده، تا از این راه صفای ذکر و خشوع دل و رقت تضرّع را در آن‌ها برانگیزد، چه این امور مایه جلا و روشنی دل و کلید کشف و سبب دوام مزید لطف است، همچنان که برداشتن کوزه و آشامیدن آب، با رضا به قضای خداوند، که تشنگی است، متناقض نیست. و آشامیدن آب، طلب رفع تشنگی و استفاده از سببی است که مسبب الأسباب مقرر کرده است. دعا نیز وسیله‌ای است که خداوند آن را معین فرموده و بدان دستور داده است.

چنان که ذکر کرده‌ایم تمسک به اسباب به پیروی از سنت حق تعالی هرگز با توکل تناقض ندارد. همچنین با مقام رضا منافات ندارد زیرا رضا با توکل پیوسته و مقرون است. آری اظهار بلا بر سبیل شکایت و ناخشنودی قلبی از خدا، با رضایت منافات دارد، لیکن اظهار بلا به منظور ادای شکر حق تعالی، و نمایاندن قدرت او ناقض مقام رضا نیست.

یکی از پیشینیان گفته است: از حُسن رضا به قضای خداست که انسان

۱. الحلیة ابو نعیم از حدیث ابن عمر.

نگوید: امروز روز گرمی است در صورتی که این را بر سیل شکایت و در تابستان بگوید، زیرا در زمستان، گفتن این سخن شکر است. شکایت، در هر حالی با رضا تناقض دارد. همچنین بدگویی از خوراکی‌ها و ذکر معایب آن‌ها منافی رضا به قضای خداست. چه بدگویی از صنعت در حکم بدگویی از صنعتگر است و همه چیز صنع و ساخته خداست.

و آن‌که گفته است: فقر، بلا، عایله، غم، رنج و کار، زحمت و مشقت است، همه مضرّ به مقام رضاست. بلکه باید آدمی تدبیر را به مدبّر امور، و مملکت را به مالک آن واگذارد، و آن گونه که یکی از صحابه گفته است بگوید که: باک ندارم ثروتمند باشم یا مستمند چه اینکه نمی‌دانم کدام یک از این دو برای من بهتر است.

گریز از محل ارتکاب گناه، مضرّ به مقام رضا نیست

بدان! انسان ضعیف گمان می‌کند که نهی پیامبر خدا ﷺ از خارج شدن از شهری که در آن طاعون بروز کرده^۱ دلیل بر نهی از خروج از شهری است که در آن گناه واقع می‌شود، زیرا هر کدام از آن‌ها فرار از قضای الهی است. و این استدلال ممتنع است چه علت نهی از ترک شهری که در آن طاعون بروز کرده آن است که اگر این در بسته نشود تندرست‌ها از آن کوچ می‌کنند و تنها بیماران و طاعون‌زده‌ها بلا تکلیف و بدون سرپرست در شهر می‌مانند، و همگی به آسانی نابود می‌شوند.

از این رو پیامبر خدا ﷺ بنا بر بعضی از اخبار فرار از شهر طاعون‌زده را به فرار از صف جنگ با کافران تشبیه فرموده است،^۲ و اگر این امر از قضای الهی

۱. نهی از فرار از طاعون، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۷ از حدیث اسامة بن زید.

۲. آداب سفر، ج ۴، ص ۵۲، مسند احمد، ج ۶، ص ۱۴۵.

بود به کسی که نزدیک شهر رسیده اجازه بازگشت داده نمی شد. بنابراین فرار از شهری که در معرض گناه است فرار از قضای الهی نیست بلکه قضای الهی گریختن از آن و از همه چیزهایی است که در برابر آنها چاره‌ای جز فرار نیست.

همچنین بدگویی از محل‌هایی که انسان را به ارتکاب گناه می‌کشاند و یا از اسبابی که به گناه دعوت می‌کنند به منظور ایجاد نفرت از گناه نکوهیده نیست، چه این امر عادت پیشینیان صالح بوده، به طوری که گروهی بر نکوهش بغداد (به دلیل رواج معصیت) اتفاق داشته و بدگویی از آن را اظهار و از آن خواستار فرار بودند.

ابن مبارک گفته است: شرق و غرب را گردش کردم شهری بدتر از بغداد ندیدم. گفتند: چگونه؟

گفت: آن شهری است که نعمت خدا در آن خوار است، و معصیت خدا در آن کوچک شمرده می‌شود. و هنگامی که وارد خراسان شد، به وی گفتند: بغداد را چگونه دیدی؟ پاسخ داد: در آن جز پلیس خشمناک و بازرگان اندوهناک و قاری سرگردان ندیدم.

نباید گمان رود که این سخن غیبت و گناه است، زیرا در آن نام شخصی برده نشده تا به او زیانی وارد شود. بلکه منظور گوینده، بر حذر داشتن مردم از آن شهر است. و این دلیل بر آن است که اگر کسی در شهری سکنا کند که در آن زیاد گناه می‌شود و کارهای نیک کم در آن صورت می‌گیرد، از نظر اقامت در آن شهر معذور نیست، بلکه باید از آن مهاجرت کند.

خداوند فرموده است:

﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾^۱

«مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید»

و اگر عایله‌اش یا وجود علاقه‌ای مانع او از مهاجرت است نباید از حال خود راضی باشد، و دلش بدان آرام گیرد، بلکه باید از اقامت خود در آن شهر دلنگران بوده و پیوسته بگوید:

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا﴾^۲

«خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون آور»

زیرا هرگاه ستم تعمیم یابد، بلا فرود می‌آید، و همه را هلاک می‌گرداند. و هم مطیعان و هم عاصیان را فرا می‌گیرد، چنان که خداوند فرموده است:

﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾^۳

«و پرهیزید از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد.»

در این صورت برای چنین شخصی، نقصانی در اسباب دین نیست، لیکن قطعی است که رضایت مطلق وجود ندارد، مگر آنگاه که وجود اسباب به فعل خداوند نسبت داده شود. اما لزومی ندارد که به این حال راضی و خشنود باشد.

عالمان، در این که از اهل مقامات زیر کدام افضل است اختلاف کرده‌اند:

۱. آن‌که مرگ را به سبب شوق به لقای پروردگار دوست می‌دارد.

۲. آن‌که بقای زندگی را دوست می‌دارد تا پروردگارش را خدمت کند.

۳. کسی که می‌گوید: من چیزی اختیار نمی‌کنم و به آنچه خداوند برایم

اختیار می‌کند راضی و خشنودم.

۱. سوره نساء، آیه ۹۷.

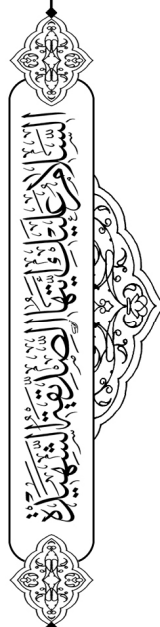
۲. سوره نساء، آیه ۷۵.

۳. سوره انفال، آیه ۲۵.

این مسأله را از صاحب معرفتی پرسیدند گفت: دارنده رضا افضل است چه زبان درازی او کمتر است.

غزالی از امیرالمؤمنان عليه السلام نقل کرده که:

آن حضرت فرموده است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره سنت او پرسیدم، فرمود: معرفت سرمایه من، خرد اساس دین من، محبت ابزار من، شوق مرکب من، یاد خدا همدم من، اطمینان گنج من، اندوه رفیق من، عمل سلاح من، صبر ردای من، رضا دستاورد من، فقر مباحات من، زهد پیشه من، یقین نیروی من، راستی شفیع من، طاعت سپر من، جهاد خوی من و روشنی چشمم در نماز است.»



حب محمد و آل محمد علیهم السلام اصل دین است

در این زمینه روایات زیادی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

کمال دین، ولایت ماست و برائت از دشمنان ما.^۱

۲. به امام صادق علیه السلام عرض شد که شخصی شما را دوست دارد اما در برائت

از دشمن شما ضعیف است. حضرت فرمودند:

هرگز چنین نیست؛ دروغ می‌گوید هر کس که ادعا می‌کند، دوست ماست ولی از دشمن ما بیزاری نجوید.^۲

۳. نبی اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمودند: ای بنده خدا، دوست بدار به خاطر

خدا و دشمن بدار به خاطر خدا و دوست بگیر به خاطر خدا، و دشمن بگیر به

خاطر خدا؛ پس به درستی که ولایت خدا به کسی نمی‌رسد مگر از این راه، و

کسی طعم ایمان را نمی‌چشد، اگر چه نماز و روزه زیاد به جا آورد، مگر از راه

تولی و تبری.

و امروز بیشترین دوستی‌ها و دشمنی‌های مردم به خاطر دنیاست و این

دوستی و دشمنی دنیایی ذره‌ای پیش خداوند تعالی ارزش ندارد.

راوی عرض کرد: چگونه بدانم دوستی و دشمنی من به خاطر خداست؛

۱. بحارالانوار: ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۹.

۲. بحارالانوار: ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۹.

دوست خدا کیست تا او را دوست بدارم و دشمن خدا کیست تا او را دشمن بدارم؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی مولای ما امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره فرمودند و فرمودند: آیا علی را می بینی؟ راوی گفت: بله.

پس فرمودند: دوست بدار دوست علی علیه السلام را چون دوست علی علیه السلام ولی الله است و دشمن بدار دشمن علی علیه السلام را چرا که دشمن علی علیه السلام عدو الله است. سپس در ادامه فرمودند:

دوست بدار دوست مولا علی را هر چند آن که قاتل پدر و فرزندان تو باشد و دشمن بدار دشمن مولا علی را هر چند او پدر و فرزندان باشد.^۱

۴. روزی گمیت خدمت امام صادق علیه السلام رسید و شعری خواند. سپس عرض کرد ای آقای من! سوالی دارم، حضرت فرمودند: بگو. عرض کرد: سؤالم درباره آن دو خبیث اولی و دومی (لعنت الله علیهما) است. حضرت فرمودند: ای کمیت تا روز قیامت به اندازه خون حجامت خونی در اسلام ریخته نشود و مالی حرام کسب نشود و عمل شنیع زنا انجام نگیرد، مگر این که همه به گردن این دو باشد و سپس حضرت فرمود ما بنی هاشم بزرگ و کوچکمان را امر به سب و بیزاری جستن از آن دو می کنیم.^۲

۵. امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند شک داشته باشد، خودش کافر است.^۳

۱. علل الشرایع: ج ۱، باب ۱۱۹.

۲. رجال کشی: ص ۱۳۵ - بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۳۲۳، حدیث ۱۷.

۳. اعتقادات صدوق باب اعتقاد فی الظالمین: ص ۱۰۳ - بحارالانوار: ج ۸، ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۶۲.

۶. امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که نفهمد و نشناسد آنچه را که بر ما وارد شد و از ظلمی که بر ما روا شد و حقی که از دست ما رفت و... پس او شریک با ظالمین است.^۱

۷. ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین علیه السلام در مورد آن دو خبیث سؤال کرد.

امام علیه السلام فرمودند: هر دو کافرند و هر کسی که آن دو را دوست بدارد کافر است.^۲

۸. ابن ادریس از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: فردای قیامت، رسول

اکرم صلی الله علیه و آله از لب پرتگاه جهنم همراه با امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام عبور

می نمایند. شخصی از داخل جهنم فریاد می زند و سه مرتبه برای نجات خود به

نبی اکرم صلی الله علیه و آله استغاثه می کند ولی جواب نمی شوند. بار دیگر سه مرتبه به

امیرالمؤمنین علیه السلام استغاثه می کند، پس جواب نمی شنود.

پس ندا می دهد یا حسین یا حسین یا حسین اغثنی انا قاتل اعدائك؛ یا حسین!

من را نجات بده، من دشمنان تو را کشتم. در آن هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امام

حسین علیه السلام می فرماید: برای تو دلیل آورد؛ پس امام حسین علیه السلام چون عقاب تیز

پرواز او را نجات می دهد.

راوی می پرسد: آن شخص کیست؟ حضرت فرمودند: مختار است.

سپس راوی با تعجب سؤال می کند: چرا با آتش عذاب می سوزد با این که از قاتلین

ابا عبدالله الحسین علیه السلام انتقام گرفت؟ حضرت فرمودند: به دلیل این که در قلب مختار

ذره‌ای از محبت آن دو نفر وجود داشت. به خدا قسم اگر جبرائیل، میکائیل و اسرافیل

در قلبشان چیزی از حب این دو باشد با صورت داخل آتش افکنده می شوند.^۳

۱. اعتقادات شیخ صدوق باب اعتقاد فی الظالمین: ص ۱۰۳ - بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۶۲.

۲. عقاب الاعمال صدوق: باب عقاب ناصب، حدیث ۶ - بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۵۵، حدیث ۱۱.

۳. تقریب المعارف ابی صلاح حلبی: ص ۲۳۷ - بحار الانوار: ج ۶۹، ص ۱۲۸، باب ۱۰۱، کفر مخالفین.

۹. مولا امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: خدایا عمر را به جزای اعمالش برسان، پس همانا او بر سنگ‌ها و ریگ بیابان‌ها ظلم کرد.^۱
۱۰. هیچ کس با هیچ قومی، به شدت عمر (لعنت الله علیه) با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی نورزید.^۲

جایگاه برائت و لعن در فرهنگ اسلامی

در این جا اقوال مختلف بررسی می‌شود:

۱. امام سجاد علیه السلام فرمود:

کسی که یک بار جبت و طاغوت را لعنت کند، خداوند تعالی هفتاد میلیون حسنه برای او می‌نویسد، و هفتاد میلیون گناه از پرونده اعمالش پاک می‌کند، و هفتاد میلیون درجه بر درجات او می‌افزاید. و هر آن کس که روز و شب بر او بگذرد در حالی که آن دو را لعنت کند همان حسنات برای او نوشته می‌شود.

ابو حمزه ثمالی گفت: بعد از شهادت علی بن الحسین علیه السلام خدمت مولایم امام باقر علیه السلام رسیدم و این حدیث را به محضرشان عرضه داشتم فرمودند: بله این چنین است ای ثمالی! آیا دوست داری برای تو اضافه‌تر بگویم؟ عرض کردم بلی یا مولای. پس فرمودند: کسی که یک بار آن‌ها را از صبح تا شام لعنت کند، گناهی بر وی نوشته نمی‌شود.

ابو حمزه گوید: بعد از شهادت امام باقر علیه السلام به محضر مقدس امام صادق علیه السلام رسیدم و حدیث پدر و جد مکرمش را خدمتش عرضه داشتم. حضرت فرمودند: یا ابو حمزه! مطلب حق و صحیح است، سپس فرمودند برای لعنت

۱. بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۳۳۹، حدیث ۵.

۲. الجممل، شیخ مفید: ص ۷۱.

کننده، یک میلیون درجه بالا می‌برد و در ادامه فرمودند: ان الله واسعٌ کریم.^۱

۲. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

کسی که احساس گناه کند، از لعن کردن شخصی که خدا او را لعنت کرده،

پس لعنت خدا بر او باد.^۲

۳. امام صادق علیه السلام فرمود:

ما بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را امر می‌کنیم به ناسزا گفتن به آن دو

نفر و بیزاری جستن از آنان.^۳

۴. شیخ ابوالحسن مرندی از شیخ حر عاملی صاحب وسائل شیعیه نقل

می‌کند:

امیرالمؤمنین علیه السلام در حال طواف کعبه بود، مردی پرده خانه کعبه را گرفته و

صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ می‌فرستاد، حضرت بر او سلام نمود. بار

دوم، حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند. آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین!

چرا این بار به من سلام ننمودید؟ حضرت فرمود: نخواستم تو را از ذکر لعن،

که این بار می‌گفتی باز دارم. چرا که لعن از صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ

بالا تر است.^۴

در روایت دیگری آمده است: مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق علیه السلام آورد

و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل

محمد می‌فرستادم، و هنگام دوختن دیگری لعن بر دشمنان محمد و آل

محمد ﷺ می‌فرستادم. شما کدامیک را اختیار می‌نمایید؟ امام صادق علیه السلام پیراهنی

۱. کامل، شیخ بهایی: ج ۲، ص ۱۳.

۲. شفاء الصدور فی شرح زیارت عاشورا: ذیل فراز اللهم حص انت اول ظالم بلعن منی...

۳. رجال کشی: ج ۲، ص ۸۱۱ رقم ۱۰۱۲.

۴. رجال کشی: ص ۱۳۵ - بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۳۲۳، حدیث ۱۷.

را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب نمودند و فرمودند: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم.^۱

۵. امام صادق عليه السلام بعد از هر نماز واجب، چهار مرد و چهار زن را لعن می فرمود: عمر، ابابکر، عثمان و معاویه، عایشه، هند، حفصه، ام حکم خواهر معاویه.^۲

۶. امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: والله اگر این امت، روی خاک بایستند با پای برهنه، در حالی که بر سر خود خاکستر ریخته باشند و گریه و زاری کنند، و بر کسانی که آن‌ها را گمراه کرده‌اند و راه خدا را بسته‌اند، و مردم را به سوی جهنم خوانده‌اند؛ لعنت کنند باز این امت در لعن و بیزاری کم کاری کرده‌اند.^۳

در روایات فراوانی آمده است؛ که عوالمی وجود دارد، که عدد آن‌ها بیش از تعداد جن و انس است، و اهالی آن عوالم تماما لعنت می کند آن دو نفر را.^۴

۷. نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ... به درستی که بالاترین چیزی که برای بهترین ملائکه آسمان‌ها و ملکوت، باعث تقرب به خداوند تعالی می شود، درود بر محبین اهل بیت عليهم السلام و لعن بر دشمنان اهل بیت عليهم السلام است.^۵

عذاب غاصبین خلافت

آنچه در روایات به آن تصریح شده است آن است، که انتقام از غاصبین خلافت و پیروان ایشان در چهار مرحله صورت می گیرد:

۱. انتقام در عالم برزخ.

۲. انتقام در زمان رجعت.

۱. مجمع النورین و ملتقى البحرين: ص ۲۰۸.

۲. امارة الولاية: ص ۵۱ - و تعليقه شفاء الصدور: ج ۲، ص ۴۸.

۳. تهذیب: ج ۲، ص ۳۲۱ - کافی: ج ۳، ص ۳۴۲ - بحارالانوار: ج ۳۰، ص ۳۹۷ از تهذیب و ...

۴. بحارالانوار: ج ۳۰، ص ۱۲۶ از اسرار آل محمد عليهم السلام.

۵. بصائر الدرجات، صفار: جزء ۱۰، باب ۱۴.

۳. انتقام در زمان ظهور.

۴. انتقام در قیامت کبری.

الف) انتقام در عالم برزخ:

صاحب کامل الزیارات نقل کرده است که از عبدالله بن بکیر گفت: با امام صادق علیه السلام از مدینه به طرف مکه می‌رفتیم، به منزل عسفان رسیدیم، عبور ما به کوه سیاهی افتاد که بسیار وحشت‌ناک بود، به امام صادق علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چقدر این کوه وحشت‌ناک است.

حضرت فرمود: یابن بکیر آیا می‌دانی این کوه چه کوهی است؟ عرض کردم: نه. فرمودند: به این کوه گم‌د می‌گویند، و بر سر وادی از وادی‌های جهنم واقع است. و در این کوه قاتلین پدرم معذبند و... تا این که حضرت می‌فرمایند: من از این کوه در سفرهایم عبور نکرده‌ام، و بر سر این کوه توقف نکرده‌ام، مگر آن‌که هر بار آن دو غاصب را در این جا دیده‌ام که به من استغاثه می‌کنند، و از من کمک می‌خواهند. من نیز نگاهی به قاتلین سیدالشهداء علیهم السلام می‌اندازم و به آن دو می‌گویم این‌ها کاری را انجام دادند که شما دو نفر اساسش را گذاشتید و...

از این دو نفر دومی (لعنة الله علیه) تضرع و زاری بیشتری می‌کند و من گاهی اوقات اینجا در مقابل دومی می‌ایستم تا مقدار کمی از زخم‌های دلم و داغ‌های قلبم تسلی یابد. حدیث مفصل است که در این جا خلاصه حدیث آورده شد.^۱

ب) انتقام در زمان رجعت

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: من که علی بن ابیطالب بنده خدا و برادر پیامبر

هستم، [در زمان رجعت] باز می‌گردم، و دشمنانم و قاتلین فرزندم محسن علیه السلام را زنده می‌کنم و آنان را به عنوان قصاص به قتل می‌رسانم.^۱

ج) انتقام در زمان ظهور مولا صاحب الزمان علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر (لعنة الله عليه) مطالبی فرمود که خلاصه آن را در این قسمت می‌آوریم: تو را ابولؤلؤ می‌کشد در حالی که توفیق خداوندی شامل حال او شده، و به خدا سوگند که داخل بهشت می‌شود بر خلاف میل تو.

شما دو نفر در کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دفن می‌شوید و تا آخر الزمان کسی جز شما دو نفر در آن جا دفن نمی‌شود، تا وقتی شما دو نفر را فرزندم مهدی علیه السلام خارج کرد، کسی شک در وجود شما دو نفر نکند، چون اگر شما در بین مسلمین در بقیع دفن شوید مردم شک می‌کنند و گویند اشخاص زیادی تا به حال این جا دفن شده‌اند.

سپس شما را به درخت می‌زنند و بعد آتشی را که خانه مرا با آن به آتش کشیدید می‌آورند و با آن آتش شما را می‌سوزانند و خاکستر شما را بر باد می‌دهد.

امام زمان علیه السلام امر می‌فرماید تا خاکستر آن‌ها جمع شوند؛ آن‌گاه گناهان این دو را یک یک از زمانی که قابیل هابیل را کشت تا شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و تمامی گناهان و جنایاتی که از زمان حضرت آدم تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام انجام شده بر گردن این دو بار می‌شود.^۲

۱. کامل الزیارات: باب ۳۲، ص ۱۰۳، ح ۷، طبع قدیم - باب ۱۰۸ نوادر الزیارات: ص ۵۳۹، ح ۲، چاپ جدید [۲۱] کتاب حضرت محسن (ع): ص ۵۸.

۲. برای مطالعه بیشتر ر. ک: حلیة الابرار: ج ۲، باب ۲۸ - بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۶۱.

د) انتقام در قیامت

یکی از صحابه از وجود مقدس موسی بن جعفر علیه السلام درباره غاصبین خلافت پرسید. حضرت در پاسخ فرمودند: یا اسحاق اولی به منزله عجل (گوساله) است و دومی به منزله سامری. عرض کردم بیشتر بفرمایید؟

حضرت فرمودند: سه دسته هستند در قیامت که خداوند نظر رحمت به آنها نمی‌کند و آنها را عفو نمی‌کند و عذاب الیم برای آنهاست. عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمودند: مردی که ادعای امامت کند، در حالی که خداوند او را تعیین نفرموده و کسی که طعنه زند به امام منصوب از جانب خدا و کسی که گمان کند که این دو نفر از اسلام بهره و نصیبی برده‌اند.

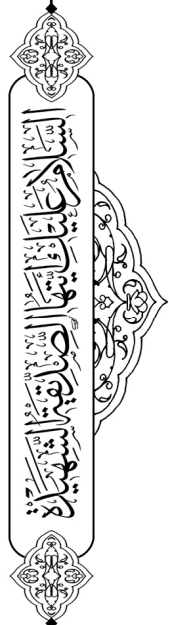
عرض کردم: فدایت گردم راجع به این دو نفر مطلبی بیشتر بفرمایید. حضرت فرمودند: ای اسحاق برای من فرقی نمی‌کند و در نظر من یکسان است این که کسی آیه مُحکمه‌ای از قرآن را محو کند، یا پیامبری خاتم‌المرسلین را انکار کند، یا انکار خدا نماید یا خویش را بر امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم کند. عرض کردم بیشتر بفرمایید.

حضرت فرمودند: در جهنم زمینی است به نام «سقر» که هنوز نفس نکشیده از روزی که خدا او را خلق کرده اگر خداوند اجازه دهد که به اندازه سوراخ سوزن نفس بکشد تمام آنچه روی زمین است می‌سوزد. و تمام اهل جهنم از گرمای سقر و بوی بد آن در عذاب هستند. در آن وادی کوهی است که تمامی اهل سقر از شدت گرمای آن کوه به خدا پناه می‌برند.

در آن کوه دره‌ای است که تمام اهل آن کوه از حرارت آن دره به خدا پناه

می‌برند

و در آن دره چاهی است که باز تمامی اهل دره از آتش آن چاه به خدا پناه می‌برند
و در آن چاه ماری است که تمامی اهل چاه از حرارت و عذاب آن مار به خدا پناه می‌برند.
در شکم آن مار هفت نفر هستند؛ پنج نفر از امم سابقه و دو نفر از این امت.
اما از امم سابقه قایل، نمرود، فرعون، یهود که یهودیت را بنیان‌گذار و بولس که نصرانیت را بنا نهاد و از این امت عمر و ابابکر (لعنة الله علیهما).
در روایتی است که تمامی اهل تابوت و جوف مار یعنی این هفت نفر از عذاب دومی در عذابند.^۱



محبت حضرت زهرا علیها السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

زمخشری که از اعظام مفسرین اهل سنت است در تفسیر خود به نام کشاف چنین گوید:

هنگامی که آیه شریفه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ نازل شد، گفته شد: ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت و محبت به آنها بر ما واجب شده چه کسانی می‌باشند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندان آنها هستند. آنگاه فرمود:

هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است (یعنی مقام و درجه شهید را داراست).

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود آمرزیده شده و بخشوده از دنیا رفته است.

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته است.

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود ملک الموت یعنی فرشته مرگ او را بشارت و مژده به بهشت می‌دهد و نیز دو فرشته دیگر که مأموران سؤال در قبر هستند همین بشارت را به او می‌دهند.

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود او را با عزت و احترام و اکرام به سوی بهشت می‌برند آن چنانکه تازه عروس را به خانه داماد برند.

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود در قبر او، دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود.

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود خدا قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد.

آگاه باشید! هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود بر طبق سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته است.

آگاه باشید! هر کس بر عداوت آل محمد از دنیا برود روز قیامت در حالی وارد عرصه می‌شود که در پیشانی او نوشته شده: «مأیوس از رحمت خدا».

آگاه باشید! هر کس بر دشمنی و بغض آل محمد از دنیا رود کافر از دنیا رفته است.

آگاه باشید! هر کس با عداوت و دشمنی بر آل محمد از دنیا برود، هرگز رایحه و بوی بهشت را استشمام نخواهد نمود.

جالب توجه این که فخر رازی که از اکابر مفسران اهل تسنن است، بعد از ذکر این حدیث شریف نورانی اضافه می‌کند:

آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که بازگشت امرشان به اوست. کسانی که ارتباطشان محکم‌تر و کامل‌تر باشد، آن‌ها آل محمد محسوب می‌شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکم‌ترین پیوند را با حضرت رسول الله داشتند. و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتره است. بنابراین لازم است که آن‌ها را آل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بدانیم.

آنگاه می‌گوید: بنا بر این ثابت و مسلم و محرز است که این چهار تن ذوی القربای پیغمبر خاتم هستند و بایست از احترام فوق العاده برخوردار باشند.

فخر رازی دلایلی بر اثبات این مسئله دارد و می‌گوید: شک و شبهه‌ای نیست



که پیغمبر اکرم ﷺ فاطمه را بسیار دوست می داشت و درباره او فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است؛ آن که او را آزار دهد مرا آزار داده و اذیت نموده است. و نیز در احادیث متواتره صادر از لسان رسول الله ﷺ ثابت و محقق شده که آن حضرت علی مرتضی و حسن و حسین علیهم السلام را دوست می داشته. پس محبت آن ها بر تمام امت واجب است و به آیاتی چند از قرآن اشاره می کند و نتیجه می گیرد، که مودت و محبت آل محمد ﷺ بر کافه مسلمین و اهل ایمان واجب است.^۱

فواید دوستی فاطمه علیها السلام

از سلمان فارسی نقل شده است:

پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود: ای سلمان! هر کس فاطمه علیها السلام دخترم را دوست داشته باشد، در بهشت با من خواهد بود و هر کس او را دشمن بدارد، در آتش خواهد بود.

ای سلمان! دوستی فاطمه در صد جا فایده خواهد داد که آسان ترین آن، مواضع مرگ، قبر و میزان محشر، پل صراط و جایگاه حسابرسی است. هر کس که دخترم فاطمه علیها السلام از او راضی باشد، من از او راضی هستم و هر کس که من از او راضی باشم، خدا هم از او راضی خواهد بود، هر کس که فاطمه بر او خشمگین باشد، من بر او خشمگینم، و هر کس که من بر او خشمگین باشم، خداوند بر او خشمگین خواهد بود. ای سلمان! وای بر حال کسی که به او و شوهرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام ستم نماید و وای بر کسی که به ذریه و شیعیان او ستم کند.

رقعه آزادی

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من گفت: وقتی خدای تعالی فاطمه را به علی تزویج کرد، به رضوان دستور داد و به شجره طوبی امر کرد که رقعه‌هایی برای دوستان آل محمد علیهم السلام بر خود گیرد. بعد فرشتگانی از نور به شماره آن رقعه‌ها، که آنها را بریزند، و آن فرشتگان آن رقعه‌ها را بردارند.

وقتی روز قیامت برای اهل محشر برقرار شود، خداوند آن فرشتگان را با آن رقعه‌ها پایین می‌فرستد. وقتی فرشته‌ای از آن فرشتگان، با یکی از دوستان اهل بیت ملاقات می‌کند، رقعه بیزاری از آتش را به او می‌دهد.

چگونه زهرا علیها السلام را دوست بداریم

محبت برای خدا، نعمت بزرگ و موهبت عظیمی است. خدای عزوجل، برای دوستداران خود درجه بزرگ و منزلتی سترگ، و برکت و خیر، قرار داده است. همانگونه که پیامبر به آن دستور فرموده، آن روز که گفت: «سه چیز است که اگر در وجود کسی باشد، شیرینی ایمان را خواهد چشید، و در رأس این امور سه گانه، این است: اول این که خدا و رسول او در نظر شخص، از هر چه جز آنهاست محبوب‌تر باشد. و دوم این که اگر کسی را دوست دارد، صرفاً برای خدا باشد. و سوم، از بازگشت به کفر متنفر باشد، به آنگونه که دوست ندارد در آتش افکنده شود!»

حال چگونه است، اگر این محبت برای خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نسبت به اهل بیت گرامی، به ویژه حضرت زهرا علیها السلام (امّ ایها) باشد، که رسول الله او را دوست می‌داشت و به دوستی او سفارش می‌کرد و به اعزاز و اکرام و احترام او، امر فرمود.

و در بسیاری از مناسبت‌ها تصریح نمود که او پاره تن من است. آنچه او را خشنود کند مرا خشنود ساخته و آنچه او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است. این سیده فاضله که خداوند نسب شریف پیامبر ﷺ را در نسل او حفظ کرده است.

آیا ما می‌توانیم پس از رسول الله ﷺ جز با محبت و تقدیر و احترام و تعظیم، با خاندان گرامی او عمل کنیم؟ این بانوی بزرگ و با فضیلت و شرافتمند؛ زهرای بتول علیها السلام را دوست می‌داریم؛ چرا که خدای عزوجل او را دوست می‌دارد. و رسول الله او را دوست می‌داشت. و محبتش را به ما آموخت و به آن دستور داد. «ابن عباس» از پیامبر نقل می‌کند:

«خدا را دوست بدارید به جهت نعمت‌هایی که به شما ارزانی داشته، و مرا دوست بدارید به جهت محبت به خداوند، و خاندان مرا دوست بدارید به جهت محبت من.»

این یک مسأله ایمانی حساسی است و در همین حالی که به حُبّ اهل‌بیت، با تمام اعضا و جوارح و عقل و قلب رو می‌آوریم، باید درک کنیم که در اینجا مسؤولیت‌هایی وجود دارد، که بر اساس آن باید در برابر حدود الهی توقف کنیم و اهل‌بیت را گرامی داریم، و چیزی را که شایسته آن هستند برای ایشان مقرر داریم. و از میزان شرع تخطی نکنیم و در آداب و اخلاق کوتاهی نورزیم و از راه درست منحرف نشویم.

در حالی که آنان را و آنان که به آنها عشق می‌ورزند را دوست داریم و در ادای حقوق الهی می‌کوشیم، ناچار باید حدود شرع را نگهداریم و به آداب حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ملتزم باشیم: ستم نکنیم، غلو نکنیم و از محدوده شرع تجاوز ننماییم.

اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را احترام کنیم و یاران صادق و تابعان مخلص و آنانکه تا روز قیامت به خوبی رهپوی راهشان می‌باشند، ارج نهیم. و در تجلیل و احترام هر فرد مسلمان که به یگانگی خداوند و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهد بکوشیم.

بی شک محبت، مقدمه پیروی و رو آوردن به آنهاست؛ همانگونه در حدیث شریف آمده:

«بدانید که اهل بیت من در میان شما، همانند کشتی نوح‌اند در میان قوم او، کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آنکه که تخلف کرد غرق شد.»

محبت زهرا علیها السلام و فرزندان و دودمانش، چنانکه بیان شد، به معیار عدل و حق نیاز دارد. و باید رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این محبت، سرمشق و اسوه قرار دهیم.

به رغم اینکه پیامبر، زهرا را دوست می‌داشت و او ما را توصیه به محبت می‌فرمود. و به محبت او و فرزندان و دودمانش دستور می‌داد. و هرگاه وارد می‌شد، برای او پیا می‌خاست و در هر مناسبتی به تکریمش می‌پرداخت و به حسن رفتار با او و فرزندانش ترغیب می‌کرد،

با این حال در بسیاری از مناسبت‌ها توصیه می‌نمود که در این مورد موضع حق و عدل را اتخاذ کنیم. حتی درباره مسائل جزئی که او از پدر می‌خواست، پیامبر او را با رفق و مدارا پاسخ می‌داد، و او از راه راست منحرف نمی‌شد. و در خلال رفتاری که با زهرا علیها السلام بتول علیها السلام داشت، اصرار می‌ورزید که راه حق و عدل را به ما بفهماند؛ بنابراین بر ما واجب است که راه درست را در محبت زهرا علیها السلام بتول علیها السلام انتخاب کنیم.

این آقای ما علی علیه السلام است که راه غلو و انحراف و افراط و تفریط را تفکیک می‌کند. و می‌گوید:



«دو کس در رابطه با من هلاک شوند، دوستداری که غلو کند و به چیزی بستاید که در من نیست و دشمنی را که مرا به آنچه خدا از آن منزّه داشته متهم سازد.» همین افراط و تفریط سبب هلاکت و گمراهی بسیاری شده است. بنابراین بر ما فرض است که این عترت گرانقدر و پاک، به ویژه سیده زنان، فاطمه زهرا علیها السلام و همسر و فرزندانش را، با همان فضیلتی که خدا به آنان عطا کرده، مورد احترام قرار دهیم. و هیچ نیازی به غلو و افراط، وجود ندارد و آنان نیازی ندارند که چیزی زاید بر آن بیفزاییم.

از اینجا می توان به اهمیت و خطر دور افتادن از حق و دنباله روی هوا، حتی در محبت زهرا علیها السلام پی برد؛ زیرا بر ما فرض است درباره آن حضرت و محبت او و آنچه از او روایت می کنیم، به حق و عدل ملتزم باشیم و از کسانی نباشیم که بدون علم، پیروی هوای نفس می کنند و خداوند درباره آنها می فرماید:

(وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيَضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ)^۱.

کتاب و عترت

پیشوای گرامی اسلام در طول ایام رسالت خود درباره مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام و رهبری آنان در هدایت مردم، مطالب بسیاری فرموده، که در کتب عامه و خاصه آمده است.

افراد فهیم و منصف می‌توانند با مطالعه و دقت در آن روایات، تا اندازه‌ای به ارزش واقعی اهل بیت واقف گردند. و ضمناً متوجه شوند که چرا خداوند، مودت و دوستی آنان را از جمله فرائض و تکالیف مسلمین قرار داده است.

جلال الدین سیوطی، حدیثی را از دو نفر از علمای عامه، به نقل از زید بن ارقم نقل می‌کند؛ که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من چیزی را بین شما امانت می‌گذارم که اگر تمسک نمایید هرگز گمراه نخواهید شد.

آن امانت دارای دو جزء است و یک جزء آن عظیم‌تر از جزء دیگری است. کتاب خدا، و آن ریسمان ممتدی است که از آسمان بر زمین کشیده شده، و عترت من (اهل بیت من)، و این دو از هم جدا نمی‌گردند تا در قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند. ببینید پس از من رفتار شما با دو گزیده من چگونه خواهد بود»^۱.

در این حدیث و احادیث دیگری نظیر این، رسول گرامی صلی الله علیه و آله اهل بیت را همانند قرآن خوانده و مصونیت آنان را از انحراف و گناه تضمین نموده،

۱. تفسیر در المثور، ج ۶، ص ۷.

مودتشان را به امر حضرت حق، فریضه مسلمین قرار داده و با صراحت خاطر نشان ساخته که قرآن و اهل بیت، هرگز از هم جدا نمی‌شوند، یعنی گفتار و رفتار آنان همواره بر وفق تعالیم قرآن شریف است. و اگر مردم به قرآن و اهل بیت تمسک یابند، و به راستی از این دو پیروی کنند، هیچ وقت دچار گمراهی و ضلالت نمی‌شوند.

طرح یک سؤال

ممکن است کسی سؤال کند مودت و عداوت، یا دوست داشتن و دشمن داشتن، دو حالت روانی و دو امر غیر اختیاری هستند، چطور خداوند مردم را به چیزی امر فرموده و از چیزی نهی نموده که در اختیارشان نیست و از آنان خواسته است که اهل بیت را در دل دوست بدارند و ضمیرشان را از دشمنی آنان منزّه نگاه دارند.

جالب آن که حالت روانی در تعالیم دینی آن قدر مهم تلقی شده و مورد توجه قرار دارد که به فرموده رسول گرامی ﷺ روز جزا، مردم را در موقف نگاه می‌دارند و از آنان درباره مودت اهل بیت ﷺ سؤال می‌کنند.

پاسخ این سؤال آن است که؛ گاهی چیزی فی نفسه در اختیار ما نیست ولی شرایط و مقدماتی که موجب تحقق آن امر غیر اختیاری می‌گردد در دست ما و تحت اراده و اختیار ما است.

عقلای جهان، مسئولیت امر غیر اختیاری را به کسی منتسب می‌نمایند که شرایط و مقدمات تحققش را خودش فراهم آورده است و عموماً کارهایی که بر اساس نظام تکوین و قوانین اجتناب ناپذیر آفرینش انجام می‌شود از این قبیل است.

مثال: اگر کسی بالای عمارت شش طبقه‌ای برود و آگاهانه با اراده و عمد، خویشتن را از روی بام به فضا بیفکند، در خیابان سقوط کند و مغزش متلاشی گردد تمام عقلای جهان می‌گویند این شخص خودکشی کرده است. می‌دانیم عملی را که او به اختیار خود انجام داده، جدا شدن از بام و قرار گرفتن در فضا بوده و این کار علت اصلی مرگش نیست. بلکه مرگ وی، از نیروی جاذبه زمین ناشی شده که او را از فضای آزاد به طرف خود کشیده، با شدت به زمین کوبیده و به حیاتش خاتمه داده است.

قوه جاذبه زمین از قوانین تکوینی نظام آفرینش است که به جبر اجرا می‌شود و در اختیار انسان‌ها نیست. ولی انتحار کننده شرایط و مقدمات تحقق یافتن این امر غیر اختیاری را با خواست و اختیار خویش فراهم آورده و از روی عمد، خود را به فضا افکنده و با این عمل، خویشتن را در اختیار نیروی جاذبه قرار داده و منجر به مرگش شده است. از این رو مردم می‌گویند: او خودکشی کرد و با تصمیمی که آگاهانه اتخاذ نمود به حیات خویشتن پایان بخشید.

مودت از پی معرفت

مودت اهل بیت، گرچه از نظر روانی در اختیار ما نیست ولی معرفت و آگاهی به حق آنان، که شرط تحقق مودت است، در اختیار ما است. یعنی اگر کسی اهل بیت را آن طور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی فرموده بشناسد، عارف به حقشان گردد و ارزش واقعی آنان را درک نماید، قطعاً به انگیزه خود دوستی، دوستدار آن‌ها خواهد شد و به کشش حب ذات، به مودتشان گرایش خواهد یافت.

زیرا می‌داند با هدایت و راهنمایی اهل بیت علیهم السلام از اسلام راستین برخوردار می‌شود، راه سعادت ابدی خود را می‌یابد و به کمال انسانی نائل می‌گردد و با

سریچی و تخلف از هدایتشان از اسلام واقعی باز می ماند، به گمراهی و ضلالت کشیده می شود و سرانجام دچار سقوط و تباهی می گردد. انسان مسلمانی که این چنین اهل بیت را بشناسد و به حقشان معرفت پیدا کند به طور حتم دوستدار آنان می شود. و نمی تواند نسبت به کسی که مایه سعادت ابدی او است بی تفاوت باشد.

در سخنان رسول اکرم ﷺ راجع به اهل بیت علیهم السلام و تمسک مسلمین به آنان، مثالی آمده است که روشنگر رابطه معرفت و محبت است. برای آن که بیان رهبر اسلام برای خوانندگان به خوبی واضح گردد و هر چه بهتر و بیشتر به مطالب مورد بحث توجه نمایند لازم است قبلا مقدمه ای ذکر شود.

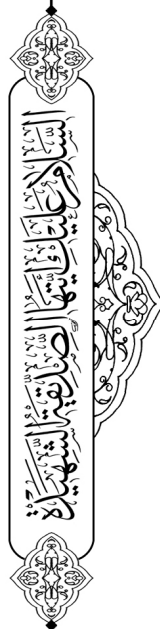
شخصی را در نظر بگیرید، که ساکن یک شهر ساحلی است و اغلب اوقات می بیند، کشتی های بزرگ و کوچک، از باری و مسافری، در اسکله پهلو گرفته، مشغول تخلیه یا بارگیری هستند، و یا مسافر پیاده و سوار می کنند. ولی او که هیچ گونه وابستگی و علاقه ای به کشتی ها ندارد، همه روزه از کنار آن ها بی تفاوت می گذرد، نه به بود و نبود کشتی ها می اندیشد، و نه به سود و زیان صاحبانش فکر می کند.

همین شخص اگر روزی به عزم سفر دریا به یکی از آن کشتی ها سوار شود، و راه اقیانوس را در پیش گیرد، طبعاً به آن کشتی علاقه مند خواهد شد. به طوری که اگر در وسط دریا برای کشتی سانحه ای پیش آید، یا بر اثر نقص فنی در معرض خطر قرار گیرد، سخت نگران و ناراحت می شود، زیرا می داند بقای او منوط به بقای کشتی است. و حیات و سلامتی و وابسته به سالم ماندن آن است. و چون خویشتن را دوست دارد، باید کشتی را هم که جسم و جان او را محافظت می کند دوست بدارد.

اگر در وسط دریا، کسانی به او گویند از کشتی دل برگیر و از آن قطع علاقه کن، می‌خواهیم تو را از آن جدا سازیم، و به دریا بیفکنیم. شنیدن چنین سخنی او را به شدت نگران و خشمگین می‌کند. نه تنها به این کار تن نمی‌دهد، و از کشتی جدا نمی‌شود، بلکه با تمام قدرت و نیرو تلاش می‌کند که آنان را از خود براند، و همچنان در کشتی بماند تا دستخوش امواج دریا نشود، و دچار هلاکت و نابودی نگردد، چه می‌داند در این دریای بی‌کران تنها کشتی، وسیله نجات او است. کشتی است که می‌تواند او را از ورطه‌های مخوف برهاند و به ساحل نجاتش برساند.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله در بعضی از سخنان خود موقع اهل‌بیت علیهم السلام را برای نجات مسلمین به کشتی تشبیه نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اهل‌بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود نجات پیدا می‌کند و هر کس از آن تخلف نماید به آتش افکنده می‌شود»^۱.



محبت ، اجر رسالت پیامبر ﷺ

خلاصه مودتی را که خداوند اجر رسالت پیامبر گرامی ﷺ خوانده و آن را از فرایض دینی مردم قرار داده برای نجات مسلمین و به منظور هدایت و رستگاری آنان است و در واقع سود محبت اهل بیت ﷺ عاید خود مردم می‌گردد و این مطلب در قرآن شریف و روایات خاطر نشان گردیده است.^۱

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲

«پیامبر گرامی به مردم بگو: آن را که به عنوان اجر رسالت از شما خواستم به نفع خود شما است و اجر من فقط با خداوند است و او است که بر هر چیز وقوف و آگاهی دارد و صدق سخن و خلوص نیت مرا می‌داند».

مردم و اهل بیت ﷺ

مسلمانان در مورد اهل بیت ﷺ سه گروهی از پی سخنان رسول اکرم ﷺ رفته، کتب عامه و خاصه را مطالعه نموده به ارزش اهل بیت ﷺ واقف شده و نجات و سعادت خویش را در مودت و محبت آنان شناخته‌اند. گروه دوم کسانی هستند که در سخنان پیامبر اسلام، تحقیق نکرده، مقام شامخ اهل بیت را شناخته، از توصیه‌های مؤکد آن حضرت درباره آنان آگاهی

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۳۰.

۲. سوره سبأ، آیه ۴۷.

نیافته و در نتیجه، نسبت به اهل بیت بی تفاوت مانده‌اند. این گروه جاهل و بی‌خبر، خواه قاصر باشند خواه مقصر، در هر صورت از محبت اهل بیت طهارت علیهم السلام بی‌نصیبند و در روز جزا، حکم حضرت باری تعالی سرنوشتشان را تعیین خواهد نمود.

گروه سوم معاندین و دشمنان اهل بیتند. بسیاری از افراد این گروه در صدر اسلام، از مقام رفیع عترت آگاه بودند، به سخنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنان وقوف داشته‌اند، اما هوای نفس و خودخواهی، تفوق طلبی و برتری جویی و خلاصه حب جاه و افکار شیطانی موجب انحرافشان گردید، از حق روی گرداندند و بغض و کینه عترت را در دل گرفتند.

اینان همان گروهی هستند که از نزدیک معجزات حضرت موسی بن عمران را دیدند و در باطن یقین پیدا کردند که او فرستاده خداوند است و اعمالی که انجام داده آیات الهی است اما به ظاهر، معجزاتش را سحر خواندند رسالتش را انکار نمودند. خداود درباره این گروه فرموده است:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا... ﴿۱۴﴾﴾

«پس از آن که آیات ما بر آن‌ها مشهود گردید گفتند: این‌ها سحر آشکار است. آیات ما را که معجزات حضرت موسی بود انکار نمودند با آن که ضمیرشان به معجزیت آیات و نبوت موسی علیه السلام یقین قطعی داشت. این افکار ظالمانه و خلاف حق را به انگیزه برتری طلبی و تفوق جویی انجام دادند.»

روایاتی را که علما و محدثین بزرگ خاصه و عامه از حضرت رسول

اکرم علیه السلام درباره دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام و ثمرات آن و همچنین درباره دشمنی اهل بیت علیهم السلام و زیان‌های آن‌ها نقل نموده‌اند و در کتب معتبره آمده بسیار است.

زمخسری در تفسیر کشاف ذیل آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۱ نقل نموده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که حضرت فرمودند:

«هر کس با دوستی آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

آگاه باشید هر کس با دوستی آل محمد بمیرد آمرزیده از دنیا رفته است.

آگاه باشید هر کس با دوستی آل محمد بمیرد تائب از دنیا رفته است. آن هم مومنی که دارای ایمان کامل باشد.

آگاه باشید هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد قیامت به محشر می‌آید و بین دو چشمش نوشته شده، نا امید است از رحمت خداوند.

آگاه باشید هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است.

آگاه باشید هر کس با دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت به مشامش

نمی‌رسد.^۲

سؤال پس از مرگ

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از علی علیه السلام حدیث نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! اولین سؤالی که پس از مرگ از بنده می‌شود شهادت توحید و نبوت است، و این که تو ولی مؤمنین هستی چه این مقام به حکم الهی برای تو مقرر گردیده و من به امر حق، برای تو قرار دادم. پس کسی که به این امر اقرار کند و به آن معتقد باشد به نعیم زوال ناپذیر بهشت جاودان دست می‌یابد».

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۶۷.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث نموده، اگر یکی از شما در عرصه قیامت بیاید و اعمال خوب همانند کوهها با خود بیاورد، اما فاقد ولایت علی بن ابی طالب باشد خداوند او را به رو در آتش دوزخ می افکند»^۱.

فرهاد میرزا

مرحوم فرهاد میرزا که از شاهزادگان خوشنام قاجار است، قسمت عمدۀ ثروتش را در حرمین کاظمین علیهما السلام صرف کرده و آثار گرانبغلی از خود باقی گذاشته است.

فرهاد میرزا در خاطراتش آورده است که مورد ملامت و سرزنش بنی اعمام و سایر شاهزادگان قرار می گرفتیم، آن‌ها می گفتند ما ثروت و نقدینه‌هایمان را در بانک‌ها می گذاریم و عند اللزوم در اختیارمان قرار می گیرد، ولی تو در کاظمین صرف می کنی! من هم استدلالاتی داشتم، و معتقد بودم؛ که راه و کار من درست‌تر است و معقول‌تر و نزد خدا پسندیده‌تر.

مرحوم فرهاد میرزا وصیت کرده بود، وقتی که مردم، جنازه‌ام را به کاظمین حمل کنید، در داخل مملکت و در مسیر حرکت مانع ابراز احساسات و اظهار علاقه مردم نشوید، مردم برای خاندان سلطنتی احترام قائل می شوند ولی به محض این که به مرز عراق رسیدید، با تأسی به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام جنازه‌ام را روی تخته در بگذارید و وسیله چهار نفر حمال حرکت دهید، و از تشریفات و تجملات خودداری کنید.

آن مرحوم وقتی که فوت کرد، چون از افراد متدین دربار قاجار بود، چند روز در شهرهای ایران اعلام عزاداری کردند، جنازه او را حسب الوصیه‌اش را

طریق شهرهای غربی ایران، استقبال و بدرقه کردند و مراسم احترام به جا می‌آوردند، تا این که به مرز عراق رسیدند، حسب الوصیه‌اش جنازه را روی تخته در گذاشته و وسیله چهار نفر حمال حرکت دادند.

ناگاه دیدند از سمت عراق جمعیت زیادی با عَلم و کُتل و پارچه‌های مشکی، بر سرزنان و سینه کوبان رسیدند، و در حالی که تولیت آستان قدس کاظمین پیشاپیش آن‌ها در حرکت بود، با شاهزاده‌های قاجار که صاحب عزا بودند ملاقات، و تولیت اظهار داشت؛ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به خواب من آمده و فرمود: از جنازه فرهاد میرزا استقبال و ادای احترام کنید، زیرا به من علاقه زیادی داشت و آثاری هم از خود در حرم من باقی گذاشته است، این شاهزاده جلیل القدر را در قرب جوار من دفن کنید، که این کار هم شد، در مقبره خانوادگی قاجار به خاک سپرده شد.^۱

محبت محمد و آل محمد علیهم السلام در کلام شافعی

محمد بن ادریس شافعی، معروف به امام شافعی، یکی از پیشوایان اهل سنت است، که در قرن دوم هجری می‌زیسته است. او نه تنها در فقه، بلکه در شعر هم آوازه‌ای داشته، که اگر به او به چشم شاعر بودن بنگریم تا فقیه بودن، متوجه ذوق شعری او خواهیم شد.

اهل بیت علیهم السلام در اشعار او جایگاه ویژه‌ای داشته، که چشم هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند.

او در اشعاری که در درباره‌ی اهل بیت سروده، پس از ستایش خاندان پیامبر و ابراز محبت نسبت به آنان، محبت به آنان را فرضی از طرف خدا و قرآن می‌داند. و همه را به دور از هر نوع تعصب قومی و مذهبی به احترام گذاشتن، قدر دانستن و ارج نهادن به آنان وا می‌دارد. تا آن جایی که نفرستادن درود و صلوات در نماز بر آل و خاندان پیامبر را موجب بطلان نماز شخص می‌داند.

وی در نهایت این مطلب را یادآور می‌شود؛ که در دورانی که همه در دریای اختلافات فقهی و فرقه‌ای سرگردان و در حال غرق شدن هستند، باید به جبل الهی و خاندان پیامبر، و راه و روش آنان چنگ زد، تا از گزند اختلاف در امان ماند.

از افتخارات اهل بیت علیهم السلام همین بس است که، همه‌ی فرق فقهی و مکاتب فکری و کلامی از مذاهب اسلامی، چه شیعه و چه سنی به آن‌ها می‌بالند و به جرأت می‌توان گفت؛ حتی تندروترین اشخاص از مذاهب اسلامی به خود



جرأت جسارت به ساحت مقدس آنان را نمی دهند.
 محمد بن ادريس شافعی (امام شافعی) که یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت به شمار می‌رود و پیشوای مذهب شافعی محسوب می‌شود، در سال ۱۵۰ هجری قمری در غزه‌ی فلسطین، دیده به جهان گشود.
 پدر او ادريس، نسبش به بنی هاشم و بنی امیه در عبد مناف به هم می‌رسد، که وی از فرزندان مطلب بن عبد مناف است، که عبد مناف جد نهم او محسوب می‌شود. مادرش فاطمه دختر عبیدالله، نسبش از طریق امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام به حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام می‌رسد.^۱
 از مهم‌ترین اساتید او می‌توان به امام مالک (پیشوای مذهب مالکی)، و از مهم‌ترین شاگردان وی، به احمد بن حنبل (پیشوای مذهب حنبلی) اشاره کرد.^۲
 ایشان در سال ۲۰۴ هجری در مصر وفات کردند.

اکنون نمونه‌هایی از اشعار گرانقدر شافعی را ورق می‌زنیم.

شَهِدْتُ بِأَنَّ اللَّهَ لَا رَبَّ غَيْرَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَأَخْلَصُ
 وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَلِيفَةُ رَبِّي وَكَانَ أَبُو حَفْصٍ عَلِيَّ الْخَيْرِ يَحْرِيصُ
 وَأَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ عِثْمَانَ فَاضِلٌ وَأَنَّ عَلِيًّا فَضْلُهُ مُتَخَصِّصٌ^۳

ترجمه:

- گواهی می‌دهم به این که خدائی جز خدا نیست و شهادت می‌دهم که بعث حق است.
 - و خالصانه ایمان دارم که ابوبکر خلیفه‌ی خداست و عمر بر

۱. چهار امام اهل سنت و جماعت، ص ۱۳۰. پژوهشی درباره‌ی امامان اهل سنت، ص ۶۰ و ۶۱.

۲. چهار امام اهل سنت و جماعت، ص ۱۳۹.

۳. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۳۴. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۹۰. دیوان الإمام الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۷۰.

انجام کار خیر بسیار مشتاق بود.
 - و گواهی می‌دهم که عثمان فاضل است و علی در فضیلت
 ویژه و خاص است.^۱
 موضوع برتری اهل بیت و حبّ آنان از موضوعاتی است که در بسیاری از
 جاهای دیگر از اشعارش بر آن تأکید دارد.
 در حج برابر جمعی در منی محبت خود را نسبت به اهل بیت اعلام کرده و
 می‌گوید:

يا رايكياً قف بالمحصبِ من منى واهتف بقاعدِ خيفها والناهضِ
 سحراً إذا فاض الحجيجُ إلى منى فيضاً كملتطمِ الفراتِ الفائضِ
 إن كان رفضاً حبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فليشهدِ الثقلانِ أني رافضي^۲

ترجمه:

- ای سوارگان بر شنزارهای منی، سواره بمانید و به نشستگان
 درّه‌ها و بلندی‌ها خبر دهید.
 - به زائرانی که سپیده دمان بمانند رود خروشان فرات به سوی
 منی سرازیر می‌شوند، بگویید:
 - اگر محبت اهل بیت رفض و کفر است، جنّ و انس بدانند که
 من رافضی هستم.^۳

محبت خاندان نبوت را از واجبات و فرائض می‌داند و می‌گوید:

يا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۳۴.

۲. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۳۴ و ۹۰ و ۹۱. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۹۳. دیوان الإمام

الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۷۲.

۳. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۳۴ و ۹۰ و ۹۱.

كفأكم من عظیم القدر أنكم من لم یصل علیكم لا صلاة له^۱

ترجمه:

- ای خاندان نبوت، محبت شما فرضی است که از جانب خداوند در قرآن آمده است.

- همین در عظمت شأن شما کافی است، آن کس شما را در نماز درود نگفت، نمازی ندارد، (نمازش درست نیست).^۲

از امام شافعی در مورد امام علی علیه السلام سؤال شد، ایشان گفت:

إنا عبید لفتی أنزل فیهِ {هل آتی}

إلی متی أکتمه؟ إلی متی؟ إلی متی؟^۳

ترجمه:

- ما چاکران آن جوانمرد هستیم که درباره‌ی او سوره‌ی هل آتی (سوره‌ی انسان) نازل شده

- تاکی آن را پنهان کنم؟ تاکی؟ تاکی؟^۴

شافعی (رضی الله عنه) به زیارت خانه‌ی خدا رفت، از کوهی بر نمی‌شد و به

وادی‌ای فرود نمی‌آمد، جز اینکه می‌گریست و می‌خواند:

أل النبى ذریعتی و هم إلیه وسیلتی

أرجو بهم أعطی غداً بید الیمین صحیفتی^۵

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۱۱۵. دیوان الإمام

الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۹۳.

۲. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۳. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۵۶. دیوان الإمام الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۱۹ و ۲۰.

۴. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۵۶.

۵. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۶۳. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۵۹. دیوان الإمام الشافعی،

عبدالرحمن المصطاوی، ص ۳۸.

ترجمه:

- خاندان پیامبر دستاویز مند و ایشان وسیله‌ی رسیدن من به پیامبرند
- امیدوارم به اینکه فردای قیامت، نامه‌ی اعمالم را به دست راستم بدهند.^۱

امام شافعی در مورد محبت به علی عليه السلام می‌گوید:

قَالُوا: تَرَفَّضْتَ قُلْتُ: كَلَّا مَا الرَّفْضُ دِينِي وَلَا إِعْتِقَادِي
لَكِنْ تَوَلَّيْتُ غَيْرَ شَكٍّ خَيْرَ إِمَامٍ وَخَيْرَ هَادِي.^۲

ترجمه:

- گویند: تو رافضی و مرتد شدی، گویم: هرگز رفاض و ارتداد آیین من نیست.
- اما بی شک من بهترین امام و بهترین راهنما را دوست دارم.
- اگر محبت علی (که دوست خداست) دلیل بر رفاض و بی دینی است، دنیا بدانند که من بی دین‌ترین مردمانم.^۳

در جای دیگر می‌گوید:

إِذَا نَحْنُ فَضَّلْنَا عَلِيًّا فَأَنْتَا وَفَضْلُ أَبِي بَكْرٍ إِذَا مَا ذَكَرْتُهُ
رَوَافِضُ بِالْتَفْضِيلِ عِنْدَ ذَوِي الْجَهْلِ رُمِيَتْ بِنَصَبٍ عِنْدَ ذِكْرِي لِلْفَضْلِ
فَلَا زِلْتُ ذَا رَفْضٍ وَنَصَبٍ كِلَاهُمَا بِحُبِّيهِمَا حَتَّى أَوْسَدَ فِي الرَّمْلِ^۴

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۶۳.

۲. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۷۲. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۷۲. دیوان الإمام الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۵۰.

۳. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۷۲.

۴. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۰۸ و ۱۰۹. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۱۲۲. دیوان الإمام الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۹۸.

ترجمه:

- هر گاه ما حضرت علی را برتری دهیم، به خاطر این برتری،
نزد این جاهلان مرتد و بی دین هستیم.
- و اگر از فضل ابوبکر یاد کنیم، به این خاطر به ناصبی بودن
متهم می شوم.
- بنابراین پیوسته به سبب دوستی آنان ناصبی و رافضی هستم،
زیرا تا وقتی که سر بر خاک می گذارم، آن دو را دوست دارم.^۱

أنا الشَّيعِي فِي دِينِي وَأَصْلِي بِمَكَّةَ، ثُمَّ دَارِي عَسْقَلِيَّةَ^۲

ترجمه:

- من در دین پیرو رفتار و خاندان او هستم و قبیله‌ی من در
مکه است اما در عسقلیه خانه دارم.^۳

لَئِنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ أَتُوبُ
هُمُ شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَمَوْقِفِي إِذَا كَثُرَتْنِي يَوْمَ ذَاكَ ذُنُوبٌ^۴

ترجمه:

- اگر گناه من محبت آل محمد است، از آن گناه توبه نمی کنم،
ایشان روز حشر و به هنگام توقف در صحرای محشر شفیعان
منند، اگر آنروز گناهانم فراوان باشد.^۵

ایشان می گوید:

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۳۵ و ۱۳۶. دیوان الإمام الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۱۳۰.

۳. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۴. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۴۳ و ۱۴۴. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۴۸. دیوان الإمام

الشافعی، عبدالرحمن المصطاوی، ص ۲۴ و ۲۵.

۵. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

لَوْ فَتَشُوا قَلْبِي لِأَلْفِوَابِهِ سَطْرِينَ قَدْ خُطَّابَلَا كَاتِبِ
الْعَدْلِ وَالْتَوْحِيدِ فِي جَانِبِ وَحَبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي جَانِبِ^۱

ترجمه:

- اگر دل مرا بکاوند، دو سطر بر آن نقش بسته بینند، بدون
اینکه نویسنده‌ای آن را نوشته باشد،
- به یک سو عدل و توحید و از سوی دیگر دوستی خاندان
پیامبر.^۲

چون در مجلسی از علی و دو فرزندش و همسر پاکش یاد شد، یکی چهره
در هم می‌کشد و می‌گوید: سخن از آنان درست نیست، این را رها کنید، زیرا
این سخن رافضیان است،

آنگاه امام شافعی می‌سراید:

بَرِئْتُ إِلَى الْمُهَيْمِنِ مِنْ أَنْسِ يَرُونَ الرَّفْضَ حُبَّ الْفَاطِمِيهِ
إِذَا ذَكَرُوا عَلِيًّا أَوْ بَنِيهِ أَفَاضُوا بِالرَّوَايَاتِ الْوَيْهِ
عَلَى آلِ الرَّسُولِ صَلَاةَ رَبِّي وَلَعْتُهُ لِتِلْكَ الْجَاهِلِيهِ^۳

ترجمه:

- من از دست مردمی که حب فرزندان فاطمه را کفر می‌دانند
به خدا پناه می‌برم
- چون کسانی که از علی یا فرزندان او یاد کنند، سخنانی
می‌گویند تا پرده و پوشش یاد آنان باشد

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۱۵۳.

۲. ر. ک: همان.

۳. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۲۱۹. دیوان الإمام الشافعی، دکتر امیل بدیع یعقوب، ص ۱۵۲.

- رحمت پروردگار بر خاندان رسول و لعنت خدا بر آن
جاهلان باد.^۱

و سائلی عن حُب أهل البيت هل أقرّ إعلاناً به أم أجدد
هیهات ممزوج بلحمی و دمی حُبهم و هو الهدی و الرشد
یا اهل بیت المصطفی یا عدتی و من علی حُبهم اعتمد
أنتم إلى الله غداً و سیلتی و کیف أخشی؟ و بکم اعتضد
ولیکم فی الخلدِ حی خالدٌ و الضد فی نارٍ لظی مُخددٌ^۲

ترجمه:

- ای پرسندگان از من درباره‌ی محبت اهل بیت، آیا آشکارا به
محبت ایشان اقرار کنم یا آن را انکار نمایم.

- هرگز منکر محبت و عشق آنان نخواهم شد، چون به خون و
گوشت من درآمیخته است و عشق ایشان وسیله‌ی هدایت و
رشد من است.

- ای خاندان محمد، ای همه چیز من، ای کسانی که من متکی
به حب شما هستم.

- شما در روز قیامت پیش خدا شفیع من هستید پس چگونه
بترسم در حالی که به شما اعتماد و اطمینان دارم.

- آن که شما را دوست دارد، جاودانه در بهشت می ماند و
دشمنان شما جاودانه در آتش پر سوز دوزخ خواهند بود.^۳

در جایی دیگر در شعری به نام کشتی نجات می گوید:

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۲۱۹.

۲. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۳. ر. ک: همان.

وَلَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ ذَهَبَتْ بِهِمْ
مَدَاهِبُهُمْ فِي أَبْحُرِ الْغَىٰ وَ الْجَهْلِ
رَكِبْتُ عَلَىٰ اسْمِ اللَّهِ فِي سَفْنِ النَّجَا
وَهُمْ آلَ بَيْتِ الْمُصْطَفَىٰ خَاتَمِ الرُّسُلِ
﴿وَأَمْسَكَتُ حَبْلَ اللَّهِ وَهُوَ وَلَاءُهُمْ
كَمَا قَدْ أَمَرْنَا بِالْتَّمَسُّكِ بِالْحَبْلِ﴾^۱

ترجمه:

- چون دیدم که مذاهب و اختلافات فقهی، مردم را در دریای
جهل و گمراهی کشانده.
- به نام خدا بر کشتی نجات که همان خاندان پیامبر خاتم است،
سوار شدم.
- و ریسمان الهی را که همان دوستی و محبت آنان است
گرفتم، همانگونه که خداوند ما را به تمسک به حبل الهی فرمان
داده است.^۲

بحث محبت محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین، بسیار گسترده
است و ما به برکت لقب «حبیبه و حبیبه الله» به گوشه‌ای از آن پرداختیم، اما
برای اداء حق مطلب، به سال‌ها تحقیق و ده‌ها جلد کتاب نیاز است و ما به
همین خلاصه اکتفا نموده ران ملخی هدیه مورچه‌ای کوچک به پیشگاه یوسف
فاطمه، حجة بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین فداه صلوات الله و
سلامه عليهم اجمعین.

۱. ر. ک: شعر امام شافعی، ص ۲۷۸.

۲. ر. ک: همان.

حبیبه خدا

تو ای حبیبه خدا که زیب عرش داوری

ضیاء چشم مصطفی زکیه و مطهری

محمد از حضور تو بوی بهشت می شنید

ترا خدا داده به او تو فاطمه تو کوثری

توئی که خلقت جهان بهر تو زابتدا شده

توئی که دست بوس تو خاتم انبیا شده

با احترام قدر تو قامت چرخ تاشده

فخر تو بس که همسر فاتح بدر و خیبری

تو زهره منوری مفاد شرح کوثری

توئی که روشنی دهی بمهر و ماه و مشتری

مظهر عصمت و حیا بضعه ختم الانبیا

توئی که از شرف فزون زمریم و زهاجری

رضای حق رضای تو جان جهان فدای تو

ورد زبان ثنای تو چشم من و عطای تو

منم گدای درگهت گدای بینوای تو

دم زخم از ولای تو مظهر جود داوری

اگر وجود فاطمه بعرصه جهان نبود

زنور ختم الانبیا در دو جهان نشان نبود

کفو تو هیچ کس بجز امیر مومنان نبود
پیمبر است مفتخر که بر زنان تو سروری
اگر بمدح فاطمه لب به سخن بر آورم
زگفته‌های آتشین شورش دیگر آورم
بهر نجات عاصیان شافع محشر آورم
بس است مهر فاطمه مرا بروز داوری
به مدح خیره‌النسا کجا بود توان مرا
اگر که در بدن بود هر سر مو زبان مرا
خامه نارسا بود قاصر از بیان مرا
که طبع الکنم کجا توان کند سخنوری
ایا حبیبه خدا به عز و جاه مصطفی
به نسل پاک اطهرت به شان و جاه مرتضی
«حیاتی» است ذاکرت بسوی او نظر نما
رسا شود بیان من به عرصه ثناگری

کَرِیمه

اللهم صل على السيِّدة المفقودة الكريمة

خدایا درود فرست بر سرور زنان که قبرش

پنهان و خودش با کرامت است.

کریمه

از القاب زهراى مرضیه علیها السلام کریمه و مکرمه است. کریم و کریمه از ریشه کرامت است و کرامت یعنی جود و بخشش به دیگران. کریمه، به زنی گویند اهل بخشش و کرم باشد. فاطمه زهرا علیها السلام کریمه اهل بیت است. کسی نیست که از کرامت آن بزرگوار بی نیاز و بی نصیب بوده باشد. حتی ائمه اطهار علیهم السلام هنگام گرفتاری به دامان کرامت آن بانو متوسل شده‌اند.

درباره صدیقه طاهره علیها السلام می‌خوانیم:

«... اللهم صلّ علی السیده المفقوده الکریمه المحموده الشهیده العالیة الرشیده...؛ خداوندا! بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلندهمت و رشیده مادر پیشوایان دین، سرور زنان امت، دختر پیامبر خود، همسر ولی تو، سرور زنان، وارث پیامبر، همتای امیرالمؤمنین، زنی که از هر بدی به دور است درود فرست، درودی پاک و پربرکت.»^۱

خدایا! تو را به فاطمه کریمه سوگند؛ ما را یاری نما بخشنده باشیم، حتی به قدر سر سوزنی، که بهشت منزلگاه مردمان کریم و سخاوتمند است.

فاطمه زهرا علیها السلام کریمه اهل بیت است و ائمه اطهار هنگام گرفتاری دست به دامان آن حضرت می زدند.

خداوندا! بر سرور زنان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی با کرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همت و رشیده درود فرست.

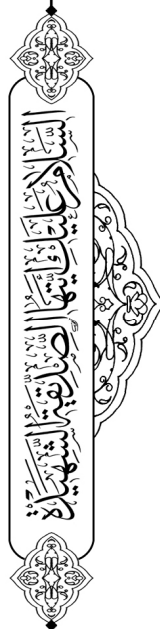
شخص کریم و بزرگوار، از بذل و بخشش به دیگران احساس لذت می کند.

اشخاص کریم از خوراندن لذت می برند ولی سایر اشخاص از خوردن.

و سخاوت، آن بخششی است که پیش از درخواست باشد. و گرنه عطای پس از درخواست کردن، از روی شرم و حیا و یا سرزنش مردم خواهد بود.

حضرت زهرا علیها السلام در دعا کردن هم بخشنده بودند و پیش از آن که کسی از ایشان بخواهد همه را مشمول دعای خیر خود می کردند.

فاطمه علیها السلام خیر کثیری از برکات مادی و معنوی، و فاطمه علیها السلام و کریمه بود.^۱



فاطمه زهرا علیها السلام از دیدگاه قرآن و وحی

بهترین ترازویی که برای سنجش فضایل اخلاقی زن، و درخشان‌ترین آینه‌ای که برای تصویر سیمای زن، و چهره معنوی و شخصیت انسانی او، فرا روی زن امروز مسلمان، و زن امروز ایران و زن امروز جهان قرار دارد، زندگی حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و مادر امام حسن و امام حسین سرور شهیدان جهان است.

از شخصیت فاطمه علیها السلام سخن گفتن بسیار دشوار است. فاطمه یک زن بود، آنچنان که اسلام می‌خواهد. و روز زن روز فلاح، معراج، شخصیت، آزادی، حقوق و مقام زن، روز تولدی نوین و حیاتی دیگر برای زنان است.

این نکته مسلم است، که ما هر قدر صفحات نورانی زندگی آن حضرت را مطالعه کنیم، بازهم بررسی بیشتر و تتبع دقیق‌تر در زندگانی آن حضرت لازم است. و بیان مجدد فضایل و سجایای آن بانوی معظمه به انحاء مختلف برای اقشار مختلف مردم و انسان‌ها در سطوح و سنین متفاوت، نه فقط برای زنان، امری بسیار ضروری است.

چرا که آن بانوی مکرمه در مدرسه نبوت و دانشگاه امامت و رسالت، به کمال رسیده و به فضایل و روحیات نیکو آراسته است. و در پاکی و طهارت، هوشیاری و فطانت، نجابت، شرافت و جلالت منحصر به فرد بوده و مقام هیچ زنی در دنیا و آخرت به مقام و منزلت ایشان نرسیده و نخواهد رسید.

بنابراین، شایسته است که همگی ما با چنین بانویی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است، بیشتر آشنا شویم. و ابعاد شخصیتی و اوراق تابناک آن حضرت را مورد بازنگری قرار دهیم تا به شناخت بهتری دست پیدا کنیم.

به تعبیر زیبای حضرت امام خمینی «قدس سره الشریف»^۱:

«هرکس با هر بینش درباره او گفتاری دارد و از عهده ستایش او برنیامده و احدی هم که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه‌ای نتوان گنجانند و دیگران هر چه گفته‌اند به مقدار فهم خود بوده نه به اندازه مرتبت او»^۲.

با این همه، نباید مأیوس شد و در حد توان باید گام‌هایی هر چند اندک برای دستیابی به قله فضائل و کمالات فاطمه علیها السلام برداشت.

ما نیز در این مقاله به فراخور توانایی خویش به بررسی ابعاد زندگانی و شخصیتی حضرت زهرا علیها السلام پرداخته‌ایم. گرچه که چنین نوشته‌ای کوتاه، طبعاً نمی‌تواند جامع باشد و حق مطلب را آن‌طور که شایسته است ادا کند اما گامی است هر چند کوچک در جهت شناخت آن بحر بی‌متها و آن گوهر تابناک. شاید که مقبول حضرتش افتد.

در این مجال فقط به ابعاد شخصیتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از دیدگاه قرآن و وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام بسنده می‌کنیم.

خداوند، آیات بسیاری را به اهل بیت اختصاص داده است؛ به گونه‌ای که همه مسلمین در نزول این آیات درباره ایشان اجماع نموده‌اند و آن را دلیل

۱. بیستم جمادی الثانی که روز زن است مصادف با تولد این شخصیت بزرگ نیز می‌باشد، او که مکتب فاطمه علیها السلام

را به دنیای معاصر شناساند.

۲. صحیفه نور / ج ۱۲ / ص ۷۲.

عنایت خدا به ایشان و بزرگداشت مقام آنان، و ترغیب سایر مسلمین به حرکت در مسیر هدایت ایشان و اقتدای به آنان می‌دانند.

برخی از این آیات، عبارتند از:

۱. ﴿مَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

پس کسی که با تو محاجه کند، پس از آنکه برای تو علم حاصل شد، بگو که بیائید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را فراخوانیم و سپس مباحله کرده، لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

همه اهل قبله، حتی خوارج، اجماع کرده‌اند که پیامبر ﷺ از میان زنان جز دخترش فاطمه علیها السلام را برای مباحله دعوت ننمود.

۲. ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲

ترجمه:

همانا خداوند اراده کرده است که هر گونه زشتی و ناپاکی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را پاک و مطهر سازد.

احادیث زیادی از طرق عامه و خاصه صادر شده و دلالت می‌کنند که آیه فوق در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. من باب نمونه:

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

احمد حنبل و طبرانی از ابوسعید خدری نقل می‌کنند:
پیامبر صلی الله علیه و آله چهل روز، هر صبح به خانه فاطمه عليها السلام می‌آمد در حالی که
می‌فرمود: سلام بر شما اهل بیت و رحمه الله و برکاته، خداوند شما را رحمت
کند و آیه مذکور را قرائت می‌فرمودند.

و از ام سلمه نقل شده؛ که پیامبر در خانه من بود که این آیه نازل شد، پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاد و فرمود: اینان
اهل بیت من هستند.^۱
بیشتر مفسران برآنند که این آیه درباره حضرت علی و فاطمه و حسن و
حسین عليهم السلام نازل شده است.

۳. ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۲

ترجمه:

بگو برای آن (رسالت) مزدی از شما نمی‌خواهم جز دوستی
نزدیکانم را.

از ابن عباس نقل شده:

که وقتی این آیه نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! این نزدیکانت که
دوستی آنان را بر ما واجب ساخته‌ای چه کسانی هستند؟ فرمودند:

علی، فاطمه و دو فرزندش.^۳

و در روایت دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

خداوند اجر رسالت مرا بر شما دوستی اهل بیتم قرار داده است و من بزودی

۱. المستدرک: ج ۳، ص ۱۴۶.

۲. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳. الصواعق المحرقة: ص ۱۰۱.

فردا(قیامت) درباره آنها از شما سؤال خواهم نمود.^۱

۴. ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾^۲

ترجمه:

او خداوندی است که از آب بشری آفرید پس قرار داد او را تبار و نژاد و پیوند و پروردگار تو توانا است.

از ابن عباس روایت شده؛ که خداوند نطفه سفید مکنونه‌ای بیافرید و او را در صلب آدم علیه السلام قرار داد، سپس آنها را از صلب آدم در صلب شیث، و از صلب شیث به صلب آنوش، و از صلب آنوش به صلب قنیان، و از صلب قنیان به اصلاب پاکیزه و ارحام مطهره منتقل گرداند، تا رسید به صلب عبدالمطلب. سپس خداوند آنها را دو قسمت فرمود، نصفش را در صلب عبدالله و نصف دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد. و از سلاله عبدالله حضرت رسول خدا متولد گردید و از سلاله ابیطالب حضرت علی علیه السلام به دنیا آمد و این است معنای کلام خدا.^۳ پس فاطمه علیها السلام را به علی علیه السلام تزویج نمود و علی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محمد از علی است و حسن و حسین علیهما السلام نسب و نژاد آنها و علی علیه السلام داماد و پیوند است. این آیه نیز مشعر بر فضیلت و شرافت فاطمه علیها السلام است و می‌رساند که نسب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نژاد والای سادات بنی فاطمه در وجود گرانبمایه حضرت زهرا علیها السلام تقاطع می‌نماید.

چه بعد از حضرت فاطمه علیها السلام همه فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اطراف و اکناف عالم زیست کرده و می‌کنند. نژاد سیادت آنها تا حضرت فاطمه و از

۱. ذخائر العقبی: ۲۶.

۲. سوره فرقان آیه ۵۴.

۳. بحارالانوار: ج ۱۰ ص ۴۲.

حضرت فاطمه است و از آن به بعد تا حضرت آدم از جانب پدر است نه مادر، اما هنگامی که این نسب به فاطمه می‌رسد از جانب مادر است نه پدر.

و این فضیلت مخصوص حضرت فاطمه علیها السلام است و قرآن مجید در آیه مباحله فرزندان فاطمه را فرزندان پیامبر نامیده و فرموده:

(نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ) یعنی:

می خوانیم پسران خود و پسران شما را. پس معلوم گردید که این فضیلت بزرگ را خداوند مخصوص فاطمه علیها السلام نمود و نسب اولاد فاطمه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند داد.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا، يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا، وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾^۱

ترجمه:

به یقین نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوش آمیخته است، از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند، آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می‌ترسند، و غذای خود را با اینکه به آن نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند.

سوره مبارکه انسان در شأن حضرت زهراء علیها السلام نازل شده و آیتی است بر عظمت وجود آن حضرت.

روایتی از ابن عباس نقل شده که:

❁ کریمه ❁

روزی حسن و حسین در خردسالی مریض شدند. حضرت فاطمه علیها السلام نذر کردند، اگر مریضی آنها خوب شود، سه روز روزه بگیرند، پس خداوند آنان را عافیت بخشید.

اهل خانه حضرت زهرا علیها السلام سه روز، روزه گرفتند و هر سه روز، هنگام افطار که می شد مسکین و یتیم و اسیر به در خانه آنها آمدند و طلب غذا کردند و ایشان هم نانی را که می خواستند با آن افطار کنند به آنها بخشیدند.

سه روز تمام گرسنه بودند و حضرت فاطمه علیها السلام وقتی که پدرش به دیدنش آمدند، دیدند آن بزرگوار در محراب عبادت مشغول نیایش و پرستش خداست در حالی که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده، و چشم هایش به گودی نشسته است. دیدن این منظره برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت تأثر آور بود. در این هنگام جبرئیل فرود آمده و عرض کرد، این هدیه را بگیر، خدای تعالی به داشتن چنین اهل بیتی به تو تهنیت گفته است، پس آیات را بر وی خواند.^۱

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ، يُخْرُجُ مِنْهُمَا
الْلُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾^۲

ترجمه:

روان کرد دو دریا را که به هم برسند و ملاقات نمایند، برزخی
بین آن دو است که بر دیگری غلبه نکنند و از آن دو لؤلؤ و
مرجان بیرون می آید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: مقصود از دو دریا که با یکدیگر
برخورد می کنند، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است و برزخ بین آن دو که بر یکدیگر

۱. سید هاشم بحرانی، تفسیر البرهان.

۲. سوره الرحمن، آیه ۱۹ و ۲۰ و ۲۲.

برتری نجویند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون می آید امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می باشند.^۱

۷. ﴿كَمَشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجِهِ الزُّجَاجَةُ
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دَرِّيٌّ﴾^۲

ترجمه:

به مشکاتی ماند که در آن روشن چراغی در میان شیشه‌ای که تالؤلؤ آن گویی ستاره ایست درخشان.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

مقصود از مشکات حضرت فاطمه علیها السلام است و مصباح، حسن علیه السلام و زجاجه حسین علیه السلام است، کوكب دري، فاطمه علیها السلام است که در بین زنان جهانیان ستاره‌ای درخشان می باشد.

۸. ﴿أَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾

در روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذیل آیه شریفه ﴿أَمْ تَرَ كَيْفَ...﴾ فرمودند: من شجره هستم و فاطمه شاخه آن. علی عامل باروری آن، حسن و حسین میوه آن و دوستداران آنان از ائمه برگ‌های آن درخت می باشند و سوگند به خدا که آنان در بهشت جاویدان می باشند.^۳

حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

سخن در شأن و عظمت فاطمه علیها السلام فراوان است، اما با بسیاری سخن و فراوانی گفتار، در شأن این بانوی مجلله، عظمت حقش هرگز ادا نمی شود.

۱. جلال الدین سیوطی، الدرالمثور، ج ۷، ص ۶۹۸.

۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۲.

بانویی که یکایک حضرات معصومین علیهم السلام با بزرگی و عظمت از او یاد کرده‌اند و در برابر نام شریفش احترام ویژه به جا آورده‌اند، بانویی که قرآن کریم از او به عظمت یاد می‌کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگش می‌دارد. پیامبری که قرآن در شأنش فرموده است:

﴿وَمَا وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ یعنی؛ این رسول ما

هرگز جز وحی نمی‌گوید و آنچه می‌گوید وحی منزل است.

این پیامبر با این منطوق وحی، فاطمه علیها السلام را «ام ابیها» می‌خواند. پس این سخن، سخن وحی است که فاطمه علیها السلام نقش مادری برای پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

در این تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله باید دقت شود، چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله سخن وحی است و از کنار وحی به آسانی نمی‌توان گذشت. واژه «ام» یعنی مادر. مادر آن وجودی است که پرورش و رشد و نمو فرزند بسته به اوست. مادر یعنی جایگاهی که فرزند متکی به آن به تکامل طبیعی‌اش دست پیدا می‌کند. حال، فاطمه علیها السلام به تعبیر پیامبر صلی الله علیه و آله «ام ابیها» است، یعنی: مادر پیغمبر است.

شکی نیست که مادر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله در یک نگاه ظاهری جناب آمنه بوده است، پس اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را مادر خویش می‌خواند سرش در یک واقعیت معنوی است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله با چنین تعبیری به این نکته اشاره می‌فرماید:

همانگونه که فرزند در وجودش مدیون و مرهون مادر است، استقرار و پایگیری و ادامه نبوت من، دین من و حیات اسلام مرهون وجود فاطمه علیها السلام است، اگر مادر نباشد فرزندی نیست، اگر فاطمه علیها السلام نمی‌بود دینی نبود، اسلامی نبود و قرآنی نبود، لذا در حدیث شریف قدسی نقل شده است که، خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٍّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَلَا فَاطِمَةَ لَمَا خَلَقْتُكُمْ»^۱.

اگر به برکت وجود تو ای پیامبر نبود، آسمان‌ها را نمی‌آفریدم و اگر علی علیه السلام نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه نبود، پیغمبر و علی را نمی‌آفریدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله بدون حضرت علی علیه السلام یعنی قرآن بی پیامبر، همانگونه که قرآن بدون پیامبر، معنا نمی‌دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون علی علیه السلام امکان ندارد.

حکایت، حکایت نور و روشنایی است، مگر می‌شود بدون آنکه روشنایی باشد، نوری وجود داشته باشد. نور هست چون روشنایی هست، پیامبر صلی الله علیه و آله نور است و علی علیه السلام روشنایی این نور است، مگر می‌شود نور باشد اما تاریکی وجود داشته باشد، لذا فرمود:

«لَوْلَا عَلِيٍّ لَمَا خَلَقْتُكَ» سپس فرمود: «لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ». حقیقت راز این سخن جز بر همان بزرگواران بر کسی معلوم نیست، مگر خود ایشان عنایت کنند. برای توضیح این مرحله از حدیث و در تأیید آن می‌توان به این فراز از زیارت صدیقه طاهره علیها السلام استشهاد کرد: «وَسَلَّلْتَ فِيهَا اَنْوَارَ الْاِئِمَّةِ». [از وجود نورانی فاطمه علیها السلام انوار پر فروغ ائمه علیهم السلام را تاباندی و پرتو افشان کردی].

خداوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، وحی را نازل فرمود، این را فرو فرستاد اما این مقدار شروع و آغاز بود. حفظ این نهال نوپا و حراست و نگهداری از این دین تازه تحقق یافته بر عهده حضرات ائمه علیهم السلام بوده است و ائمه علیهم السلام که خود نگهداران دین هستند نور وجودشان از وجود مقدس صدیقه زهرا علیها السلام درخشیده است.

پس در واقع، به یک معنا بقاء دین، وابسته به وجود فاطمه علیها السلام است، لذا آن

۱. الحضائص الفاطمیه مطابق نقل مستدرک السفینه ج ۳، ص ۳۳۵.

حضرت نسبت به وجود معنوی پیامبر اکرم ﷺ که همان حقیقت دین است، «ام ایها» شد و خداوند فرمود: اگر این بانو نبود، تو را ای پیامبر نمی‌آفریدم یعنی اگر حکمت خداوند بر آفرینش فاطمه علیها السلام مقدر نبود، دین که وجود معنوی پیامبر است و حقیقت شرح و بسط یافته حضرت ختمی مرتبت ﷺ است؛ هرگز در عالم هستی معقول نبود تحقق یابد، زیرا بقائش وابسته به نور عظمت فاطمه است، همان طوری که در سوره کوثر خداوند اشاره فرموده است که به برکت فاطمه علیها السلام نقص ابتزیت از دامن پیامبر ﷺ زدوده شد.

اما مرحله دوم این حدیث شریف؛ که اگر فاطمه علیها السلام نمی‌بود علی علیه السلام را نیز نمی‌آفریدم، گوشه‌ای از اسرار این بیان باز در کلام نورانی پیامبر اکرم ﷺ نهفته است. پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

علی جان! تو دو رکن داری، یکی من و دیگری فاطمه و به زودی یکی از این دو رکن از تو گرفته می‌شود.

پس حقیقت وجودی علی علیه السلام بر دو پایه استوار است، به عبارتی دقیق‌تر وجود علی علیه السلام حکایتی است از نور دو وجود تابناک؛ یکی پیامبر ﷺ و دیگری فاطمه علیها السلام.

علی علیه السلام بدون فاطمه علیها السلام تصور ندارد، همانگونه که علی علیه السلام بدون پیغمبر ﷺ قابل تصور نیست، زیرا اگر فاطمه علیها السلام یک رکن و پیامبر ﷺ رکن دیگر علی علیه السلام است، علی نیز به حکم قرآن کریم در آیه مباحله جان پیامبر ﷺ است که فرمود:

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾^۱

به اتفاق جمیع مفسرین و روایات از جمیع ملل و فرق اسلامی، «انفسنا» اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است یعنی علی علیه السلام جان پیامبر است؛ وقتی رابطه

۱. سوره آل عمران آیه ۶۱.

علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله اینگونه است دیگر بدیهی خواهد بود که علی علیه السلام بدون پیامبر صلی الله علیه و آله اصلاً شدنی نیست، مگر جان و روح بدون صاحب جان و صاحب روح معنا می دهد؟! هرگز.

بنابراین وقتی فاطمه علیها السلام نیز رکن علی علیه السلام است، دیگر قابل تصور نیست؛ بی آنکه فاطمه علیها السلام باشد، علی علیه السلام باشد. پس نام علی و فاطمه به هم تنیده و به یکدیگر گره خورده است.

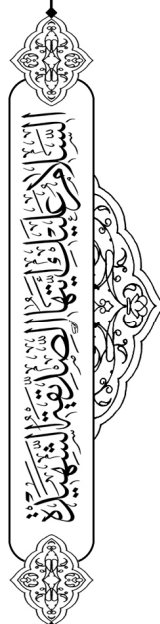
این گونه بود که وقتی حضرت زهرا علیها السلام به شهادت رسید امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به نقل مسعودی طبق آنچه که مرحوم محدث در بیت الاحزان فرموده، چنین مرثیه خوانی می کرد:

وَلِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلِينَ فِرْقَةٌ وَ كَلِّ الْأَذَى دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٌ
وَأَنَّ افْتِقَادِي فَاطِمَةَ بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدَمَ خَلِيلٌ
سرانجام کار هر دو دوست به جدایی می انجامد، و هر مصیبتی بعد از مرگ و فراق دوست، اندک قابل تحمل است.

و اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را نیز از دست دادم، دلیل بر آن است که هیچ دوستی باقی نیست.

با این توضیحات شاید گوشه‌ای از اسرار این حدیث شریف آشکار شده باشد که فرمود:

«لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ». ما یک فاطمه می گوئیم و یک فاطمه می شنویم، اما چه می دانیم که شأن و قیمت فاطمه علیها السلام چیست؟ ارزش فاطمه علیها السلام را پیغمبر صلی الله علیه و آله می داند که فرمود:



«مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ وَ أَلْحَقَهُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ»^۱ «فاطمه جان! کسی که بر تو درود بفرستد، خدای تعالی او را می‌آمرزد و در بهشت در جایگاهی که هستم به من ملحقش می‌کند.»

علاقه پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام

فاطمه زهرا علیها السلام مکان پهناوری از قلب پدر خویش رسول خدا ﷺ را به خود اختصاص داده، و در کشور وجود پیامبر اکرم ﷺ بهترین موقعیت از آن وی بود. نبی مکرم، فاطمه زهرا علیها السلام را دوست می‌داشت، ولی نه محبتی مانند محبت پدران به دخترانشان. به عبارتی دیگر، احترام نهادن رسول اکرم ﷺ به دخت خویش علاوه بر انگیزه باطنی و فطری، یعنی محبت و ورزیدن پدر به فرزند همراه با تعظیم و تکریمی بود که از بزرگی مقام صدیقه طاهره منشأ می‌گرفت. آن‌گونه که نمی‌توانیم به هیچ وجه در عالم هستی این چنین محبتی را از پدری نسبت به دختری سراغ بگیریم.

به نظر می‌رسد که این اظهار محبت‌ها و تکریم‌ها از سوی خدا، نسبت به فاطمه زهرا علیها السلام به آن علت بود، که مقام و موقعیت صدیقه طاهره علیها السلام برای مردم نزد خدا و رسول شناسانده شود، زیرا که پیامبر اکرم ﷺ می‌دانست به زودی بر سر دختر عزیز او انواع ظلم‌ها و ضدیت‌ها و آزارها و هتک حرمت‌ها خواهد آمد و از آنجا که پیامبر ﷺ می‌خواست حجت را بر مردم تمام نماید، تا در این زمینه برای هیچ‌کس عذر و بهانه‌ای باقی نماند. به همین سبب تا این حد دختر عزیز خویش را اعزاز و اکرام می‌فرمودند.

لازم می‌دانیم به عنوان شاهد سخن، احادیثی را که بیانگر مقام و موقعیت و

منزلت فاطمه زهرا عليها السلام در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله است، ذکر نماییم:
جابر بن عبدالله انصاری، یکی از اصحاب نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:
یکی از حاضران به آن حضرت عرض کرد:
به گونه ای با فاطمه عليها السلام رفتار می کنی، که با هیچ کدام از دخترانت این گونه
رفتار نکردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

«جبرئیل سیبی از سیب های بهشت را برایم آورد و به من داد، از آن خوردم،
آب آن در صلب من قرار گرفت، و فاطمه از همان آب به وجود آمد؛ و من
بوی بهشت را از وجود فاطمه عليها السلام استشمام می کنم.
روزی عایشه نیز همین سؤال را کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه همان پاسخ را داد، و
در پایان فرمودند:

هرگز فاطمه عليها السلام را نبوسیدم مگر اینکه بوی خوش درخت طوبی بهشت را،
از وجود او در روح و روانم یافتم.^۱
برای اینکه بیشتر به مقام ارجمند حضرت زهرا عليها السلام پی ببریم، به سخن جالب
و عمیقی که از پیامبر صلی الله علیه و آله است، استناد می کنیم:

«رَائِحَةُ الْأَنْبِيَاءِ رَائِحَةُ السَّفَرَجَلِ، وَ رَائِحَةُ الْحُورِ الْعَيْنِ رَائِحَةُ
الْأَسِّ، وَ رَائِحَةُ الْمَلَائِكَةِ رَائِحَةُ الْوَرْدِ، وَ رَائِحَةُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ رَائِحَةُ السَّفَرَجَلِ وَالْأَسِّ وَالْوَرْدِ»

بوی پیامبران بوی «به» است، بوی بانوان بهشت، بوی درخت
مُورد (شبیه درخت انار که برگ و گل خوشبو دارد) می باشد،
بوی فرشتگان بوی گل سرخ است، و بوی دخترم فاطمه

زهراء عليها السلام بوی به و آس و گل سرخ است.^۱ یعنی در وجود این دختر ممتاز، خوی و سرشت پیامبران و بانوان بهشت و فرشتگان، در یکجا جمع است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از جنگ یا سفری باز می‌گشت، ابتدا به مسجد رفته و دو رکعت نماز می‌خواند و آن‌گاه نزد فاطمه عليها السلام می‌رفت، و بعد نزد همسران خود.^۲ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فاطمه عليها السلام می‌فرمود:

ایمان به خدا، در اعماق دل و باطن روح زهراء عليها السلام چنان نفوذ کرده که برای خدا، خودش را از همه چیز فارغ می‌سازد.^۳ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«دخترم فاطمه؛ سیده بانوان جهان از پیشینیان و آیندگان است، وی پاره تن من است، و نور چشم و میوه قلب من، و روحی که میان دو پهلو من است. او حوریه‌ای است به صورت انسان، آن هنگام که در محراب عبادت در برابر خدایش می‌ایستد، نور وی برای ملائکه آسمان می‌درخشد، آن‌گونه که نور ستارگان برای اهل زمین درخشندگی دارد. آن هنگام پروردگار بلند مرتبه به فرشتگان خود می‌فرماید:

ای فرشتگانم! به بندهام فاطمه، سیده و سرور کنیزانم، که در برابرم ایستاده نظر افکنید، ببینید اعضاء و جوارح او از ترس من می‌لرزد. و با تمام قلب و وجود خویش به عبادتم ایستاده. شما را به شهادت می‌گیرم، که شیعیان وی را از آتش ایمن گردانم.»^۴

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۱۷۷.

۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۶.

۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

از عایشه پرسیدند:

محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی بود؟ گفت: فاطمه عليها السلام بعد

پرسیدند:

محبوب‌ترین مردان چه کسی بود؟ گفت:

شوهرش علی عليه السلام ^۱

پیغمبر صلی الله علیه و آله تا صورت فاطمه را نمی‌بوسید به خواب نمی‌رفت. ^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

فاطمه پاره تن من است. هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هر

کسی او را اذیت کند مرا اذیت کرده است. عزیزترین مردم نزد من فاطمه است. ^۳

در حدیث شریفی، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ای فاطمه به درستی که خداوند تو را اختیار کرد و پاکیزه ات قرار داد و بر

تمام عالم برگزیدت. ای فاطمه! در برابر پروردگارت بر فروتنی پافشار و با

رکوع کنندگان سجده و رکوع بگذار. ^۴»

همچنین آن حضرت می‌فرماید:

همانا خداوند مرا آفرید، و نور مرا شکافت، و عرش را از آن آفرید. بنابراین

عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من از عرش برتر است.

بعد نور برادرم علی را شکافت و ملائکه را از آن آفریده پس ملائکه از نور

علی است و علی از ملائکه برتر است.

پس نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمان‌ها و زمین را از نور او خلق کرد.

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۱

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۳

۳. مناقب این شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۲

۴. بیت الاحزان، محدث قمی، ص ۶۰

بنابراین آسمان‌ها و زمین از نور فاطمه می‌باشد و نور دخترم از خداوند است و دخترم فاطمه از آسمان‌ها و زمین برتر است.^۱

ابو ایوب انصاری نیز از پیامبر ﷺ نقل می‌کند:

روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می‌کند، ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشم‌ها را ببندید تا فاطمه علیها السلام از صراط عبور فرماید و آن گرامی عبور می‌کند در حالی که هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند.^۲

عبدالله بن عمر می‌گوید:

نبی اکرم سر فاطمه زهرا علیها السلام را می‌بوسید و می‌فرمود:

پدرت فدای تو باد و وقتی بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد می‌شدند و ایشان

می‌خواست به احترام پدر از جای خود برخیزد، پیامبر می‌فرمودند:

تکان مخور و به همان حالتی که هستی باش.

حضرت زهرا علیها السلام از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

این سخن به گزاف نیست اگر بگوییم؛ معرفت و شناخت فاطمه علیها السلام آن گونه که شأن و منزلت اوست، برای آحاد بشر، بدون داشتن مقام عصمت، غیر ممکن است. و بازگزاف نیست اگر گفته شود، کسی می‌تواند فاطمه علیها السلام را بشناسد که بتواند علی علیه السلام را با آن همه عظمت و بزرگی بشناسد. و بدیهی است که شناخت حقیقی و کامل امیرالمؤمنین علی علیه السلام فقط و فقط از عهده معصوم علیه السلام بر می‌آید و بس.

بنابراین شناخت کامل و حقیقی فاطمه علیها السلام نیز فقط و فقط از عهده و توان

معصوم علیه السلام بر می‌آید بس.

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳.

سرّ مطلب، با این گفتار روشن می‌شود؛ که در روایات متواتره و صحیح از جمیع فرق اسلامی القابی از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

یکی از آن القاب همین لقب امیرالمؤمنین است، دیگری امام المتقین، سوم سید الاوصیاء و ده‌ها لقب دیگر. و چه بسیار می‌فرمود:

علی مع القرآن و القرآن مع علی، علی مع الحق و الحق مع علی.

از این بیانات و تعابیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شأن والای امیرالمؤمنین در پیشگاه خدا و رسولش به خوبی به دست می‌آید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام نبود، برای فاطمه علیها السلام تا روز قیامت در سراسر زمین کفو و همتایی نبود.»^۱

تمام عظمت و بزرگی همه و همه یکجا در وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمع شده است و علی با این همه عظمت همتا و کفو فاطمه علیها السلام است که اگر علی علیه السلام نمی‌بود فاطمه علیها السلام همتایی نمی‌داشت.

بنابراین اصولاً زندگانی فاطمه علیها السلام را باید در کنار امیرمؤمنان علی علیه السلام مشاهده کرد، چرا که علی و فاطمه علیها السلام را تنها وصلت ازدواج به هم پیوند نداده است، بلکه آن دو در ایمان خویش به هم پیوسته اند؛ آنان دو تن نیستند بلکه دو بعد عنصری یک ایمانند، دو دست یک پیکره جهادند، دو فرزند یک فضیلتند، دو سوی یک کعبه اند، دوروی یک خورشیدند، هم‌چون دو بخش کلمه «توحید» بیانگر یک وحدتند؛ صلابت حق در رخسار علی علیه السلام می‌درخشد و عطوفت خدا در چهره فاطمه علیها السلام لبخند می‌زند...

علی علیه السلام جلال خداست و فاطمه علیها السلام جمال او، علی علیه السلام سطوت الهی است و

فاطمه علیها السلام رحمت آن؛ علی علیه السلام پدر مؤمنان است و فاطمه علیها السلام مادر مهربان آنان، علی را با فاطمه باید دید و فاطمه را با علی، فاطمه علیها السلام پیراهن علی علیه السلام است و علی ردای فاطمه است، امامت شهبازی است که عصمت همسر اوست، عصمت ملیکه‌ای است که امامت شوهر اوست...

پیامبر عظیم صلی الله علیه و آله در دو تندیس قدسی جلوه گر است: قاطعیت او در علی علیه السلام و رحمت او در فاطمه علیها السلام؛ فاطمه را با علی باید شناخت، عقاب آسمان معرفت که همبال با شهبازی چون علی علیه السلام در اوج‌های نور پرواز می‌کند و کدام فضیلت برتر از این می‌توان تصور کرد، که انسانی همبال امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوج‌هایی که آن بزرگ زیر بال دارد پرواز نماید؛ امام راستین علم و شرف که سزاوار خویش، فرموده است: «يَنْهَدُرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقِي إِلَى الطَّيْرِ...»^۱

من آن کوهسار بلندم که سیل علم و معرفت از دامانم سرازیر است و پرنده‌ای به سوی اوج‌های من توان پرواز ندارد، و تنها فاطمه علیها السلام است که همبال علی علیه السلام در عقابگاه قلّه‌های زندگی او پرواز کرده است.

سراسر زندگی پر نور فاطمه علیها السلام هم‌چون همسرش امیرمؤمنان علیه السلام به زهد و تقوی و عبادت و انجام وظایف الهی سپری شده است؛ و اینک در متن روایات و تاریخ، فرازهایی از زندگی پر نور او را به روایت همسر بزرگوارش بررسی می‌کنیم:

فاطمه علیها السلام را بیشتر بشناسیم

رفتار حضرت زهرا علیها السلام با شوهر در عالی‌ترین مرحله صفا و مهربانی بود، نه تنها هرگز خاطر شوهر را نرنجانید، بلکه یاور مهربان و نوازشگر دلسوز برای شوهر بود، و در همه صحنه‌های زندگی، همدم و همدرد و شریک زندگی

علی علیه السلام بود، برای روشن شدن این مطلب به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نزد دخترش فاطمه علیها السلام آمد و ضمن احوالپرسی، پرسید: «شوهرت را چگونه یافتی؟» فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت:

«او را بهترین شوهر یافتم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«دخترم! شوهرت، نیکو همسری است، در هیچ کاری از دستور او سرپیچی نکن.»^۱

(۲) امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی در شأن حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

سوگند به خدا من زهرا علیها السلام را تا آن هنگام که خداوند او را به سوی خود برد، خشمگین نکردم، در هیچ کاری موجب ناخشنودی او نشدم، او نیز مرا خشمگین نکرد و هیچگاه موجب ناخشنودی من نشد.^۲

(۳) پیوند مقدّس همسری زهرا علیها السلام و علی علیه السلام به قدری با صفا و پر مهر بود، و وجود زهرا علیها السلام به قدری برای حضرت علی علیه السلام مایه آرامش و خشنودی بود که علی علیه السلام در سخنی می‌فرماید:

«من به چهره زهرا نگاه می‌کردم، همین نگاه، هرگونه غم و اندوه را از من برطرف می‌نمود.»^۳

(۴) فاطمه علیها السلام در یاری علی علیه السلام و همکاری با او در رنج‌ها و دشواری‌ها و غم‌ها به قدری کوشا بود، که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: «زهرا علیها السلام را چگونه همسری یافتی؟» علی علیه السلام بی‌درنگ در پاسخ گفت:

او را در راستای اطاعات خداوند، یآوری نیکو یافتم.^۴

۱. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۱.

۲. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۹۲.

۴. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

حضرت علی علیه السلام در مورد خانه داری همسرش می فرماید:
فاطمه علیها السلام با اینکه از محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آنقدر با
مشک آب کشید و حمل کرد که اثر بند مشک در سینه اش نمایان شد، و آنقدر
خانه را جارو کرد که لباس هایش غبار آلود شد، و آنقدر زیر دیگ آتش
افروخت که رنگ لباسش تغییر کرد، زحمات طاقت فرسای او به جایی رسید
که به او گفتیم:

نزد پدرت برو و تقاضای کنیز کن، تا در کارها تو را کمک کند، او نزد پدر
رفت، چند نفر از جوانان را در محضر پدر دید، چیزی نگفت و بازگشت، روز
بعد صبح شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ما آمد و به فاطمه علیها السلام فرمود:

«دیروز نزد من آمدی، چه حاجتی داشتی؟» فاطمه علیها السلام از روی شرم چیزی
نگفت، ترسیدم پیامبر صلی الله علیه و آله برخیزد و برود، عرض کردم:

«ای رسول خدا! فاطمه آنقدر آسیا را گردانده که دست هایش آبله نموده، و
آنقدر خانه را جارو کرده که لباسش غبار آلود شده، و آنقدر آتش زیر دیگ
گذارده، که رنگ لباسش دگرگون شده، به او گفتیم:

اگر نزد پدر بروی و کنیزی را برای کمک، کنی به جا است.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
چیزی را به شما بیاموزم که بهتر از خدمتکار است، آنگاه گفتن ذکر ۳۳ مرتبه
«الْحَمْدُ لِلَّهِ» و ۳۳ بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» و ۳۴ بار «اللَّهُ أَكْبَرُ» هنگام خواب را به ما
آموخت، فاطمه علیها السلام سه بار فرمود:

«از خدا و رسولش خشنود شدم.»^۱

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از دیدگاه ائمه معصومین علیهم السلام:

(۱) امیر المؤمنین علی علیه السلام:

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی وارد منزل شدم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ و فاطمه علیها السلام پیش روی آن حضرت نشسته بودند، می فرماید: ای حسن و ای حسین، شما دو کفّه ترازو هستید و فاطمه زبانه آن است، دو کفّه جز به وسیله زبانه یکسان و هماهنگ نمی شود و زبانه نیز جز بر روی دو کفّه استوار نمی ماند. شما دو نفر امام هستید و مادرتان دارای مقام شفاعت است.^۱

(۲) حضرت حسن بن علی علیه السلام:

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

در شب جمعه ای مادرم فاطمه علیها السلام در محراب ایستاد و به عبادت خداوند پرداخته و تا هنگام دمیدن سپیده صبح، پیوسته در حال رکوع و سجود بود، شنیدم که نام های یکایک مردان و زنان با ایمان را برده، بر ایشان دعای فراوان می کرد ولی برای خود از خداوند چیزی نخواست به آن حضرت گفتم: ای مادر، چرا به همان گونه که برای دیگران دعا می کنی برای خویشتن دعا نمی نمایی؟ فرمود:

فرزندم باید که همسایه را به خود مقدم داشت.^۲

(۳) حضرت حسین بن علی علیه السلام:

امام حسین علیه السلام می فرماید:

۱. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

رسول خدا ﷺ فرمود: فاطمه شادمانی قلب من است. دو پسرش میوه دلم. و شوهرش نور دیدگانم، و پیشوایان از فرزندانش امین‌های پروردگارم، و رشته پیوند میان او و آفریدگانش می‌باشند. هر کس به آن ریسمان چنگ زند نجات یافته و هر که از آن تخلف ورزد نابود خواهد شد.^۱

۴) حضرت علی بن الحسین علیه السلام:

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

در دوران ظهور اسلام از خدیجه علیها السلام فرزند دیگری جز فاطمه علیها السلام برای رسول خدا ﷺ متولد نشد.^۲

۵) حضرت امام محمد باقر علیه السلام:

امام باقر علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان علیهم السلام می‌فرماید:

فاطمه دختر رسول خدا ﷺ از آن جهت طاهره نامیده شد که از آلودگی و ناشایستگی پاک بود. او هیچگاه خون حیض و نفاس ندید.^۳

۶) حضرت امام صادق علیه السلام:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

تا هنگامی که فاطمه زنده بود، خداوند دیگر زنان را بر علی علیه السلام حرام کرده بود. زیرا آن حضرت پاک بود و عادت زنانگی نداشت.^۴

۱. فوائد المسطین، ج ۲، ص ۶۶.

۲. روضه کافی، حدیث ۵۳۶.

۳. مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۳.

۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.

۷) حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام :

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

در خانه‌ای که اسم محمد، یا احمد، یا علی، یا حسن، یا حسین، و از زنان، اسم فاطمه علیها السلام باشد، فقر و تهیدستی وارد نخواهد شد.^۱

امام موسی ابن جعفر علیه السلام از پدرانش نقل فرموده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: فرد نایبانی اجازه خواست که به منزل فاطمه علیها السلام وارد شود، آن حضرت خود را با پرده‌ای از او پوشیده داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود، چرا خود را پوشیده داشتی در حالی که او نایب است و تو را نمی بیند؟

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: اگر او مرا نمی بیند، من او را می بینم و نیز رائحه و عطر را می بوید و شامه‌اش سالم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی.^۲

۸) حضرت امام رضا علیه السلام :

امام رضا علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هنگامی که به آسمان بالا رفتم، جبرئیل دستم را گرفته مرا وارد بهشت کرد، از خرمای بهشتی به من داد و خوردم، آن خرما در پشت من تبدیل به نطفه شد. هنگامی که به زمین برگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد. بنابراین فاطمه حوریه‌ای انسانی است. هرگاه مشتاق بوی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.^۳

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۶۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱.

۳. عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۱، ص ۱۰.

۹) حضرت امام جواد علیه السلام:

موسی بن قاسم گوید:

به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم، تصمیم گرفته بودم که به نیابت شما و پدر بزرگوارت طواف کنم. به من گفته شد که به نیابت جانشینان نمی شود طواف کرد. حضرت فرمود:

هر قدر که می توانی طواف کن، زیرا این کار جایز است.

سه سال بعد به آن حضرت عرض کردم. من درباره طواف به نیابت از شما و پدرت اجازه گرفتم و اذن فرمودید. از طرف شما تا جایی که خداوند خواست طواف کردم، و بعد چیزی در دلم خطور کرد و به آن عمل نمودم. فرمود آن چیز چه بود؟ عرض کردم یک روز به نیابت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف کردم، حضرت سه مرتبه فرمود، درود خداوند بر رسول خدا باد و بعد روز دوم، از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام طواف کردم. و روز سوم به نیابت از حضرت حسن، چهارمین روز از حضرت حسین، پنجم از طرف علی بن الحسین، روز ششم از طرف ابو جعفر محمد بن علی، روز هفتم از سوی جعفر بن محمد، روز هشتم از طرف پدرت حضرت موسی، روز دهم از سوی پدرت حضرت علی بن موسی و روز دهم از طرف شما ای آقای من و اینها همان کسانی هستند که دین خداوند را با ولایت آنان پذیرفته ام.

عرض کردم، گاهی از سوی مادرت حضرت فاطمه علیها السلام نیز طواف کردم و گاهی هم طواف نکردم. فرمود:

آن را زیاد کن، زیرا که برترین چیزی است، که بدان عمل می کنی.^۱

۱۰ حضرت هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

دخترم فاطمه بدان جهت «فاطمه» نامیده شد که خداوند عزوجل او و دوستانش را از آتش جدا ساخته و به دور نگه داشته است.^۱

۱۱ حضرت ابو محمد امام حسن عسگری علیه السلام:

ابو هاشم جعفری گوید، از حضرت عسگری علیه السلام پرسیدم:

به چه جهت فاطمه علیها السلام زهرا نامیده شد؟

فرمود:

بدان جهت، که چهره‌اش برای امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز روز به سان خورشید درخشان، می‌درخشید، و به هنگام ظهر به سان ماه تابان و در وقت غروب مانند ستاره فروزان تابناک بود.^۲

۱۲ حضرت بقیه الله اعظم امام زمان علیه السلام:

من از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشق نیکوئی دارم. انسان نادان به پستی کار خودش گرفتار خواهد شد. و به زودی شخص کافر خواهد دانست که کار از آن کیست؟^۳

فاطمه علیها السلام فانوس نور خداوند عزوجل و زیتونی می‌باشد که برکاتش همگان را فراگرفته است.

۱. کتاب فاطمه الزهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص ۴۲.

۲. کتاب فاطمه الزهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص ۴۲.

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

او قطب دایره هستی و نقطه‌ای (مرکزی) است، که هنگامی که نازل شد
کثرات فراوان پیدا نمود.
وی احمد دوّم، و ستوده‌ترین مردم دوران خویش است. او در میدان
یکتاپرستی اصل و اساس است.



حضرت فاطمه علیها السلام در اقوال صحابه

فضائل حضرت فاطمه علیها السلام، هم‌چون امیر المؤمنین علی علیه السلام چنان بود که هر چند مخالفان در کتمان و یا دگرگونی آن سعی داشتند و دوستان نیز در مخفی کردن آن تلاش کردند، لیکن باز در زمینه مناقب و فضائل آن حضرت، کتب متعددی نگاشته شد. و خود اهل سنت روایت‌های بسیاری درباره ایشان نقل کرده‌اند.

جالب اینکه تقریباً تمام مقامات و مناقبی که در کتب شیعه درباره فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده در کتب معروف اهل سنت نیز آمده است. و در میان اسناد و مدارک این توصیفات به اعترافات صریحی در این زمینه، از افرادی هم‌چون معاویه، عایشه و یا بعضی از خلفای پیشین برخورد می‌کنیم، که در صفحات تواریخی که به دست مورخان خود آن‌ها نگاشته شده، ثبت است! و این چیزی نیست جز مشیت و اراده الهی و یک اعجاز بزرگ از اهل بیت عصمت علیهم السلام.

از جابر بن عبدالله انصاری صحابی بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«وقتی خدا آدم و حوا را خلق فرمود، در بهشت می‌خرامیدند و می‌گفتند:

از ما زیباتر کیست؟

در این گفت و گوها بودند که دختری را مشاهده نمودند، که هرگز مانند وی را ندیده بودند، زیرا نورانیت عجیب و درخشندگی فراوانش چشم‌ها را

خیره می ساخت. عرض کردند:

خداوندا این بانو کیست؟

فرمود:

صورت سیده زنان، فاطمه زهراست. عرض کردند:

پروردگار این تاجی که بر سر اوست چیست؟

فرمود:

شوهرش علی علیه السلام سؤال کردند این دو گوشواره چه هستند؟

فرمود:

دو فرزندش که ایشان این مقام را دو هزار سال پیش از آنکه تو را خلق کنم

در علم پنهانم داشتند. ^۱

محبّ الدّین طبری در کتاب خود می نویسد:

«خدیجه کبری روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست، که برخی از میوه های بهشت

را به او نشان دهد. جبرئیل به سوی برگزیده خلائق آمد و برای او دو سیب همراه

آورده بود و عرض کرد: ای محمّد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید:

یکی از آن دو را خود بخور و دیگری را به خدیجه بخوران و باوی خلوت

کن، زیرا می خواهم از شما فاطمه زهراء را به وجود آورم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله

آنچه را که جبرئیل گفته بود، انجام دادند... تا اینکه گوید:

به همین دلیل بود که نبی مکرم هرگاه مشتاق بهشت و نعمت های آن می شد

فاطمه علیها السلام را می بوسید و بوی وی را استشمام می کرد و در این هنگام که بوی

قدسی وی را استشمام می فرمود، چنین اظهار می داشتند:

فاطمه حوریه‌ای است به صورت انسان.^۱ به نقل از تفسیر ثعلبی از امام صادق علیه السلام و جابر بن عبدالله انصاری آمده که فرمودند:

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام را دیدند، در حالی که لباسی از پوشاک شتر بر تن داشت و به دست خود آسیاب می‌کردند و فرزند خود را نیز شیر می‌دادند، اشک‌های فراوان از چشم‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله سرازیر گردید و فرمودند: دختر جانم! تلخی و سختی دنیا را پیشاپیش بچش تا شیرینی آخرت را پس از آن دریابی. عرض کرد:

ای پدر گرامی، سپاس خدای بزرگ را بر نعمت‌هایش، و شکر فراوان به خاطر مواهب و آلاء و بخشوده‌هایش، پس از این گفت و گو بود که این آیه نازل می‌شود:

﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۲ به زودی پروردگارت آنچه‌ایان بخشش بر تو نماید که راضی و خشنود گردی.^۳

از ابن عباس پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده اند:

«آن شب که صدیقه طاهره را برای زفاف به سوی منزل علی علیه السلام می‌بردند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیش روی و جبرئیل سمت راست و میکائیل در سمت چپ و هفتاد هزار فرشته در پشت سر حرکت می‌کردند و خدای بزرگ را تسبیح و تقدیس می‌نمودند.^۴»

از انس بن مالک صحابی پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است که

۱. ذخائر العقبی، ص ۴۳. راویان این حدیث عایشه و ابن عباس و سعید بن مالک و عمر بن خطاب هستند.

۲. مرحوم مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰.

۳. سوره الضحی، آیه ۵.

۴. نیایع الموده از قندوزی.

رسول خدا ﷺ پرسیدند:

بهترین چیز برای زنان چیست؟ ما نتوانستیم جواب بدهیم، علی علیه السلام نزد حضرت زهرا علیها السلام رفته، پرسش و فرمایش پیامبر را به او فرمود، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: چرا نگفتی بهترین چیز برای زنان آن است؛ که مردان را نبینند و مردان نیز ایشان را نبینند!

وقتی این جواب زیبا را حضرت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله از قول حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

فاطمه پاره تن من است. ^۱

ابو ایوب انصاری نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند:

روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می کند:

«ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشم‌ها ببندید تا فاطمه علیها السلام از صراط عبور فرماید، و آن گرامی عبور می کند در حالی که هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند. ^۲»

«عامر شعبی»، «حسن بصری»، «سفیان ثوری»، «ابن جبیر»، «جابر بن عبدالله

انصاری»، همه از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود:

«همانا فاطمه پاره تن من است کسی که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین

ساخته است. ^۳»

«حسن بصری» در مورد عبادت حضرت زهرا علیها السلام می گوید:

۱. بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۳، ص ۹۲.

۲. امانی شیخ صدوق، ص ۲۵، به نقل از کتاب بانوی بانوان نوشته ابوالفضل موسوی گرمارودی.

۳. کشف الغمه علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۴۲، به نقل از همان کتاب.

در این امت عابدتر از فاطمه علیها السلام نیامده است، آن قدر به نماز و عبادت می ایستاد که پاهایش ورم می کرد.^۱

«عایشه» گفته است:

هرگز راستگوتر از فاطمه علیها السلام ندیدم، جز پدرش رسول اکرم صلی الله علیه و آله.^۲
«سلمان فارسی» این صحابی برجسته و یار باوفای پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:
«دیدم که فاطمه علیها السلام نشسته بود و با آسیای دستی جو را آرد می کرد و دسته آسیا(به جهت مجروح بودن دست فاطمه علیها السلام)، خونین بود و حسین علیه السلام که در آن هنگام کودک خردسالی بود، در گوشه‌ای از خانه از گرسنگی گریه می کرد، عرض کردم:

ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دستت را مجروح کرده‌ای در حالی که «فضه» هست که کارها را انجام دهد، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده است که یک روز، خدمت با فضه باشد و یک روز با من، و نوبت او دیروز بود...»^۳

ابوذر «رحمه الله علیه» یار دیرین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید:

یکبار رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرستاد که علی علیه السلام را فراخوانم. به خانه علی علیه السلام آمدم و او را صدا کردم، کسی جوابم نداد، و آسیای دستی داخل خانه خودبه خود می گشت و کسی کنار آن نبود، دوباره علی علیه السلام را صدا کردم، بیرون آمد و رسول خدا با او سخن گفت و به او چیزی فرمود که نفهمیدم، آنگاه من گفتم:
از آسیایی که در خانه علی است شگفت زده‌ام که خود به خود می گشت و

۱. بیت الاحزان، ص ۲۲.

۲. بحارالانوار، مرحوم مجلسی، ج ۴۳، ص ۵۳.

۳. بحارالانوار، مرحوم مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۸.

کسی کنار آن نبود! پیامبر فرمودند:

دخترم فاطمه چنان است که خداوند قلب و اعضای او را از ایمان و یقین پر ساخته و خدا از ضعف و ناتوانی او آگاه است و او را در زندگیش کمک می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که خداوند فرشتگانی دارد که مأمور کمک به خاندان محمدند؟^۱ امام سجاد علیه السلام فرمودند:

«اسماء بنت عمیس برایم نقل کرد، که من نزد جدۀ شما فاطمه علیها السلام بودم، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او وارد شد و او گردنبندی از طلا بر گردن داشت که امیر مؤمنان علی علیه السلام از سهم خود از غنائم برای او خریده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم لباس جباران به تن می‌کند. فاطمه علیها السلام گردن بند را پاره کرد و فروخت و با آن بنده‌ای را خریداری و آزاد ساخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این کار شادمان گشت».^۲

جایگاه صحیفه فاطمه علیها السلام

قبل از هر چیز لازم است این مسأله روشن گردد که آیا ملائکه با غیر پیامبر هم سخن می‌گویند؟ و آیا آنان را غیر از پیامبر کس دیگری هم می‌تواند دید؟ و آیا جز انبیاء کسی صدای آنان را می‌تواند بشنود؟ برای پاسخ به سؤالات فوق و یافتن جواب‌های متقن و محکم به قرآن کریم مراجعه می‌کنیم:

۱. بحارالانوار، مرحوم مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۹.

۲. بحارالانوار، مرحوم مجلسی، ج ۴۲، ص ۸۰.

(۱) خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

ترجمه:

«و آنگاه فرشتگان گفتند: ای مریم! خدای متعال تو را برگزید و پاکت گرداند و بر همه زنان عالم برتری بخشید.»

صریح آیه آن است که فرشتگان مریم را مخاطب قرار داده و با وی سخن گفتند، آن هم با کلماتی که بیانگر اوامر الهی و نیز کرامت وی در نزد خداست، یقیناً وی نیز نداء آنان را می شنید و خطابشان را می فهمید.

(۲) خدای متعال می فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲

ترجمه:

«به مادر موسی وحی نموده و فرمان دادیم که طفل خود را شیرده و اگر بر او ترسانی وی را درون دریا بیفکن.»

مفسران گفته اند:

معنی «أَوْحَيْنَا» در اینجا یعنی؛ به قلب وی افکندیم و یا به قولی وی را به این خطاب مخاطب نمودند.

بعد از بیان این دو نکته، دیگر پذیرش این واقعیت که بانوی گرانمایه اسلام، فاطمه عليها السلام «محدثه» و دریافت دارنده حقایق از بارگاه خدا بود، چندان دشوار

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۱.

۲. سوره قصص، آیه ۷.

نیست، چرا که مقام ارجمند دخت پیامبر ﷺ نه کمتر از «مریم» بود، و نه کمتر از «مادر موسی». و روشن است که «مریم» و یا «مادر موسی»، پیامبر خدا نبودند. و باز روشن است که «فاطمه علیها السلام»، نیز پیامبر برگزیده خدا نبود. مرحوم «صدوق» در کتاب خویش روایتی از «زید بن علی» آورده است که می‌گوید:

امام صادق علیها السلام می‌فرمود:

فاطمه علیها السلام را بدان جهت «محدثه» نامیده‌اند، که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفت و گو می‌کردند، همانگونه که با «مریم» صحبت می‌کردند و او را ندا می‌دادند.

به فاطمه علیها السلام نیز ندا دادند که:

يا فاطمه! ان الله اصطفاك وطهرتك واصطفاك على نساء العالمين.^۱

ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و تو را بر همه زنان گیتی برتری بخشید.

و نیز از امام صادق علیها السلام است که به «ابابصیر» فرمود:

«... مصحف «فاطمه» نزد ماست.»

مردم چه می‌دانند مصحف «فاطمه» چیست؟

آنگاه فرمود:

مصحف «فاطمه» سه برابر قرآن است. به خدای سوگند که یک واژه از قرآن کریم در آن نیست، بلکه کران تا کران آن حقایقی است که خدا آن‌ها را بر مادرمان فاطمه علیها السلام ملاء و وحی فرمود.^۲ این روایت بیانگر نکاتی است که در

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

خور بحث و تحقیق می باشد:

۱) در مصباح المنیر آمده است که: صحیفه قطعه پوست یا کاغذی را می گویند، که در آن چیزی نوشته شده است و جمع آن «صُحُف» و «مُصْحَف» می باشد.

لسان العرب بیان می کند که:

مُصْحَف یا مُصْحِف یعنی محل جمع شدن صفحاتی است که بر روی آن‌ها مطالبی نوشته شده و بین دو جلد جمع گردیده باشد.

۲) از آنجا که قرآن شریف در نظر پیروانش از شمار آیات و سوره‌ها گرفته تا حجم و اندازه، کتابی شناخته شده است، به همین جهت امام صادق علیه السلام کتاب خدا را مقیاس قرار داده و مُصْحَف را از نظر حجم و اندازه با آن سنجیده است. با این مقیاس اگر قرآنی با حروف و صفحات متوسط در پانصد صفحه چاپ شود، مصحف فاطمه هزار و پانصد صفحه می گردد، درست سه برابر آن. و منظور امام همین است، نه اینکه کسی تصور نماید، که کتاب خدا ناقص است، و مصحف فاطمه در مقام کامل ساختن آن می باشد، نه هرگز چنین نمی باشد، همچنان که منظور این نیست که قرآن دیگری بر فاطمه علیها السلام فرو فرستاده است.

در جایی دیگر «حسین بن ابی علاء» از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمودند: «مصحف فاطمه هرگز همانند قرآن نیست، اما در آن آنچه که مردم را به ما و دانش ما نیازمند می کند و ما را از مردم بی نیاز می سازد وجود دارد، حتی حکم یک تازیانه یا ۱۲ یا ۱۴ آن و دیه خراش و... نیز یافت می شود.^۱

و در روایت دیگری است که فرمودند:

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

اما «مصحف فاطمه» کتابی است که همه رویدادها و نام تمامی کسانی که تا روز رستاخیز زمام امور را به دست می‌گیرند، همه و همه در آن آمده است.

شب نزول صحیفه

ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که:

«در یکی از شب‌های جمعه، هنگامه سحر، حضرت جبرئیل و اسرافیل و مکائیل بر حضرت زهرا علیها السلام نازل شدند، و دیدند که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز است، همه ایستادند تا نماز تمام شد، آنگاه دسته جمعی به حضرت فاطمه علیها السلام سلام کردند و گفتند:

«خداوند بزرگ به شما سلام می‌رساند»

سپس صحیفه‌ای را در حجره آن بزرگ زن بهشتی گذاشتند، حضرت زهرا علیها السلام پاسخ داد:

قَالَتْ: لِلَّهِ السَّلَامُ وَآلِيهِ السَّلَامُ وَعَلَيْكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ.^۱

(سلام از آن خداست و از اوست سلام و به سوی اوست سلام، و بر شما ای فرستادگان خدا سلام و درود باد.)

محتوای صحیفه فاطمه علیها السلام

آنچه از روایات اسلامی و توضیحات حضرت زهرا علیها السلام معلوم می‌شود، این است که مطالب و مباحث صحیفه فاطمه علیها السلام جزو اسرار الهی است که فقط در اختیار رهبران معصوم علیهم السلام قرار گرفته است، و هیچ کس نباید از محتوای آن آگاهی پیدا کند، اما برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند جابر بن عبدالله انصاری با اجازه حضرت زهرا علیها السلام فقط از مباحث کلی آن تا حدودی اطلاع پیدا

کرده و یا برخی از صفحات آن را دیده‌اند.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

وارد منزل امام علی علیه السلام شدم، صحیفه‌ای در دستان فاطمه علیها السلام دیدم، که رنگ سبز زیبای آن مرا به یاد زمرد انداخت و در آن کتابی قرار داشت به سفیدی و روشنی نور خورشید، گفتم: پدر و مادرم فدای شما، ای دختر رسول خدا، آن چیست که در دستان شماست؟

حضرت فرمود:

این کتابی است که خداوند آن را به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء فرمود: در این کتاب نام پدرم، و نام شوهرم امام علی علیه السلام و نام دو فرزندم و امامانی که همه از فرزندان من می‌باشند وجود دارد، این کتاب به من هدیه شده است تا بشارت فرح بخشی برای من باشد.

جابر گفت:

در این کتاب دوازده نام ثبت شده، آن‌ها اسامی چه کسانی است؟

حضرت فرمود:

این نام‌های جانشینان پیامبر است. اول آن‌ها علی علیه السلام پسر عموی من و یازده فرزندان او که همه از نسل من می‌باشند و آخرین آن‌ها حضرت حجه قائم علیها السلام است. جابر می‌گوید: درست که نگاه کردم دیدم نام محمد در سه جا و نام علی در چهار مورد ثبت شده است.

ابابصیر می‌گوید:^۱

درباره مصحف فاطمه علیها السلام از امام باقر علیه السلام سؤال کردم؟

ایشان فرمود:



مصحف فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان نازل شد.

پرسیدم:

آیا در این مصحف آیاتی از قرآن وجود دارد؟

فرمود:

در آن چیزی از قرآن نیامده است.

پرسیدم: بنابراین آن را برای ما توصیف نمائید.

فرمود: دو جلد به اندازه ورق‌های زبرجد سرخ می‌باشد.

گفتم: فدای شما گردم. از اوراق آن برایم بگوئید.

فرمود: اوراق آن از در سفید است.

گفتم: فدای شما شوم. محتوای آن چیست؟

فرمود: اخبار گذشته و آینده تا روز قیامت است. در آن است آنچه در

آسمان‌ها وجود دارد.

عدد ملائکه آسمان‌ها، تعداد تمامی بندگان خدا که فرستاده او و یا

انسان‌های عادی هستند. اسامی کسانی که به عنوان رسول و کسانی که اطاعت

از آنان کرده و یا تکذیبشان نموده است.

نام جمیع بندگان مؤمن و کافر از ابتداء تا انتهای خلقت، اسامی شهرها،

کشورها و ولایات، از شرق تا غرب، به همراه اوصافشان، و تعداد مؤمنین و

کافرین آن بلادها، داستان سرگذشت و اوصاف کسانی که تمرّد و مخالفت

نموده‌اند و بر مردم به ظاهر حکمرانی می‌کردند و اسامی و صفات یاورانشان و

آن چیزی که در تملکشان بوده است. خصوصیت بزرگانشان در تمامی ادوار.

سپس گفتم:

فدای شما گردم، آن ادوار چند سال است؟

فرمود: پنج هزار سال در هفت دوره.

در ادامه فرمود:

در آن است؛ اسامی و زمان مرگ تمامی مخلوقات خداوند. اسامی و اوصاف و تعداد کسانی که وارد بهشت و جهنم می‌شوند. در آن است؛ علم قرآن، تورات، انجیل، و زبور همانگونه که نازل شده‌اند و تعداد تمامی درختان و نهرهایی که در عالم وجود دارد.

سپس فرمودند:

زمانی که خداوند اراده فرمود؛ که مصحف را بر ایشان نازل فرمایند، به جبرائیل، میکائیل و اسرافیل امر فرمود که آن را بر فاطمه نازل کنند، آنان نیز در ثلث دوم از شب جمعه بر حضرت در حالی که مشغول به نماز بود، وارد شدند و پس از اتمام نماز بر او سلام کردند و گفتند:

خداوند به تو سلام می‌رساند. سپس مصحف را نزد او گذاشتند. حضرت در جوابشان فرمود:

برای خداست سلام، از او است سلام و به سوی اوست سلام و بر شما فرستادگان خدا سلام.

سپس ملائکه به سوی آسمان برگشتند و حضرت بعد از نماز صبح تا زوال آفتاب مصحف را تا انتها خواندند و بعد از آن اطاعت ایشان بر تمامی جن و انس، پرندگان چرندگان، انبیاء و ملائک واجب گردید.

گفتم: فدای شما گردم، بعد از حضرت مصحف چه می‌شود؟

فرمود: ایشان مصحف را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند و سپس به حسن علیه السلام و بعد از آن به حسین علیه السلام و بعد از آن به اهلش تا صاحب الامر می‌رسد.

گفتم:

معلومات مصحف فراوان است. ایشان فرمود:

ابا محمد! آنچه از مصحف برای تو گفتم از دو ورق اول آن است و یک کلمه بعد از آن هم به تو نگفتم.

مصحف فاطمه، نزد ائمه علیهم السلام

در اینجا حدیثی نقل می‌کنیم که معنای مصحف را با توضیحات فراوان تری تفسیر می‌نماید:

برخی از اصحاب حضرت امام صادق علیه السلام از مصحف فاطمه پرسیدند، امام پس از سکوتی طولانی فرمودند:

«شما از آنچه باید بخواهید و از آنچه نباید بخواهید سؤال می‌کنید. حضرت فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و پنج روز زنده بودند و در فراغ پدر اندوهگین و متأثر. جبرئیل برایشان فرود می‌آمد و سعی می‌کرد ایشان را تسلی دهد و اندوهش را بزدايد و وی را شاد نماید، بنابراین از موقعیت و مکان و مقام پدر، با وی سخن می‌گفت، و آنچه که بعد از حیات ایشان در آینده پیش می‌آید به وی خبر می‌داد و علی علیه السلام آن‌ها را می‌نوشت این مصحف فاطمه است.»^۱

از روایات بسیاری از پیشوایان راستین آمده است که:

مصحف فاطمه علیها السلام نزد امامان اهل بیت است.

در کتاب «صافی» آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«فاطمه علیها السلام مصحفی را به یادگار نهاد که نزد پیشوایان اهل بیت است و «مصحف» نه قرآن خدا، اما سخنی از پیام اوست که بر فاطمه علیها السلام فرو فرستاده و پیامبر، آن را املاء نموده و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نوشته است.»^۲

۱. بحارالانوار، ج ۱۰.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۵۶.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به آن حضرت گفت:
فدایت شوم، پرسشی دارم، آیا می‌توانم با آرامش خاطر طرح کنم؟
آن حضرت پرده‌ای که آن را از اتاق دیگر جدا می‌ساخت کنار زد و پس از
نگاه به آنجا فرمود:

آنچه می‌خواهی سؤال کن. گفت: پیروان شما می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله بابی از
دانش را به علی علیه السلام آموخت که از آن باب هزاران باب گشوده می‌شود، آیا این
درست است؟

حضرت فرمودند:

به خدا سوگند، که ذات بی‌همتای او هزار باب از دانش به علی آموخت که
از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شود. گفت: به خدا سوگند که دانش کامل و
واقعی این است.

آن حضرت لحظه‌ای درنگ کردند و فرمودند:

آن علمی است ارزشمند، اما علم کامل نیست.

«جامعه» چیست؟

«صحیفه فاطمه» و «صحیفه جامعه امیرالمؤمنین» به عنوان میراث امامت پس
از شهادت امیرالمؤمنین در اختیار امام حسن علیه السلام و سپس در اختیار امام
حسین علیه السلام و آن گاه دست به دست در اختیار ائمه بعد قرار گرفت و در موارد
ضروری ائمه هنگام نقل حکم خاصی، آن را می‌گشودند و جواب پرسش‌های
اصحاب خود را می‌دادند. گفته شده است ضخامت صحیفه در هنگام بسته بودن
و پیچیده بودن اندازه ضخامت ران شتر دو کوهانه بوده است.^۱

امام صادق علیه السلام به ابابصیر فرمود: بدان که «جامعه» نزد ماست. اما مردم چه می‌دانند که «جامعه» چیست؟ ابابصیر گفت: فدایت گردم. به راستی «جامعه» چیست؟ حضرت فرمودند: طوماری است به طول هفتاد ذراع، با ذراع پیامبر صلی الله علیه و آله و با املائی آن حضرت که به خط علی علیه السلام است و تمامی رواها و نارواها و مسائل مورد نیاز مردم، حتی حکم جریمه خراش وارد آوردن بر دیگران، نیز در آن آمده است. گفت: سرورم، راستی که این دانش و فرهنگی کامل است؟ فرمودند: این دانش و فرهنگ است اما نه کامل.

آگاهی جابر از صحیفه:

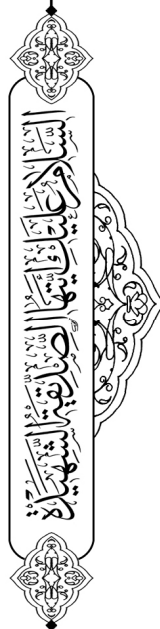
ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:
با تو حاجتی دارم، چه وقت با تو محرمانه در میان بگذارم؟ عرض کرد هر وقت شما صلاح بدانید. پدرم روزی با جابر خصوصی جلسه‌ای تشکیل داد و فرمود:
ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیده بودی به من گزارش بده، و از آنچه مادرم درباره محتوای آن لوح به تو خبر داده، خبر دارم کن.
جابر گفت:

خدا را شاهد می‌گیرم، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عرض تبریک و تهنیت به مناسبت ولادت حسین علیه السلام خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم. لوح سبزی را در دست فاطمه دیدم، فکر کردم از زمرّد است. در آن لوح نوشته سفیدی را که مانند نور خورشید بود مشاهده کردم، عرض کردم پدر و مادرم به فدایت، قصّه این لوح چیست؟

فرمود: این لوح را خدا به رسولش هدیه کرد، تا خوشحالم کند، در آن نام

پدر و شوهر و فرزندان و اسامی اوصیاء از فرزندان من مکتوب است.
جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد:
مادرت آن لوح را به من عطا کرد، آن را خواندم و از آن نسخه‌ای برداشتم.
امام فرمود: آن نسخه را به من ارائه می‌کنی؟
عرض کرد: بلی، آن گاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت. در این حال پدرم
از آستین خود صحیفه‌ای را بیرون کرد و فرمود:
جابر! تو در نوشته ات نظر کن، من مضمون آن را می‌خوانم، با آن تطبیق نما.
پدرم بدون کم و زیاد، محتوای آن صحیفه را برای جابر قرائت کرد.
جابر گفت:

خدا را شاهد می‌گیرم در لوح هم همین را که شما قرائت کردید نوشته بود.^۱
کوتاه سخن اینکه از روایت مشخص شد که جابر بن عبدالله انصاری
نسخه‌ای از روی لوحی که از خدای متعال به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیها السلام
رسیده بود، برداشت. بنابراین نسخه نزد جابر، بخشی از همان صحیفه اصلی
می‌باشد.



بانوی کرامت و شرافت ، در سخنان امام خمینی علیه السلام

می‌لاد حضرت زهرا علیها السلام، روز تابیدن آفتاب عفاف و تقوا و کرامت از افق وجود آن بانوی گرامی است.

بانویی که چشمه حیا و عفت، بر عالم وجودش جاری است.

روز ولادت حضرت زهرا علیها السلام روزی است که برنامه رشد و تعالی انسان، چه زن و چه مرد، امضا شد. فاطمه علیها السلام بانویی است که در مدت زمان کوتاه، برترین سرمشق رشد و بهترین اسوه رستگاری برای انسان‌ها شد.

این تاج افتخار برای همیشه بر تارک جامعه بشری نهاده شد که تمام کمالات انسانی در یک زن به تجلی آمد. و چهره زیبای انسانیت حقیقی معرفی گردید. می‌لاد حضرت فاطمه علیها السلام بنابر فرمایش رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی علیه السلام روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش او در جامعه گردید.

روزی که پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دست زن را گرفت، و از منجلاب عادات جاهلیت نجات بخشید، و تاریخ اسلام گواه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با احترام به این مولود شریف نشان داد که زن، ویژگی‌های خاصی در جامعه دارد، که اگر برتر از مرد نباشد کمتر از مرد نیست.

روز زن، روز نور گرفتن از درخشان‌ترین خورشید هدایت است، روز آموختن باغبانی گل‌های خوشبوی یاس و نرگس، روز جاری کردن زلال‌ترین مهر فاطمی در جای جای بوستان پرغنچه خانه‌ها، روز باز کردن دریچه دل به

سوی آسمان آبی، روز پوشیدن زیباترین جامه عفت و حیا بر تن مرواریدهای دریای معرفت است.

عالم صدف است و فاطمه گوهر اوست

گیتی عرض است و فاطمه جوهر اوست

در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق

احمد پدر است و مرتضی شوهر اوست^۱

اسوه زنان در رفتار خانوادگی

حضور زن در خانه، تربیت فرزند و همراهی با همسر، به معنای محرومیت از به کارگیری زن در نقش‌های حساس جامعه نیست، بلکه به معنای حضور زن در کلیدی‌ترین پست جامعه است؛ نقشی که آینده جامعه را رقم می‌زند، و راه را بر سعادت یا شقاوت جامعه می‌گشاید. امام خمینی رحمت الله علیه می‌فرماید:

زن یکتا موجودی است که می‌تواند از دامن خود افرادی به جامعه تحویل دهد، که از برکاتش یک جامعه، بلکه جامعه‌ها، به استقامت و ارزش‌های والای انسانی کشیده شوند و می‌تواند به عکس آن‌ها باشد.

بهترین زنان عالم، فاطمه زهرا علیها السلام الگوی انسان‌های شیفته کمال و به ویژه زنان پویای راه سعادت است.

فاطمه علیها السلام نمونه‌ای کامل و گویا برای زنانی است که در پی زندگی راستین و حرکت در مسیر درست‌اند.

افزون بر کمالاتی چون عبادت خالصانه، ایثار و معرفت بی‌پایان، در مقام همسری و تربیت فرزندان، محیط خانه او کانون مهر و تربیت بهترین اولیا خدا بود.

فاطمه بهترین شریک زندگی برای علی علیه السلام، و مادری نمونه برای فرزندانش بود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره حضرت زهرا علیها السلام فرموده‌اند:

«حضرت فاطمه علیها السلام یکبار در طول دوران زندگی زناشویی مرا به خشم نیاورد، یکبار از دستور من سرپیچی نکرد.»

فاطمه علیها السلام با آن عظمت و جلالت در محیط خانه یک همسر است، همسری با وفا و نمونه برای زنان در رفتار خانوادگی است.

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در نامه‌ای به یکی از یارانش نوشته‌اند: «دختر پیامبر خدا، فاطمه زهرا علیها السلام، برای من سرمشق و الگوی نیکویی است.» پس چه نیکوست ما نیز به پیروی از این میهمان دل‌های منتظر، مقتدا و سرمشق خود را فاطمه علیها السلام قرار دهیم که نیکوترین پیشوا است.

حروف عشق را معناست زهرا جهان را منشا میناست زهرا
نمی‌گیرد خزان باغ علی را که رود سبز اعطیناست زهرا

زهرا علیها السلام جلوه تمام هویت انسانی

فاطمه علیها السلام آن یگانه بانویی که دیده روزگار به بزرگی و علو قدر و کرامت و فضیلت او هرگز به خود ندیده، وجودش یکی از بزرگ‌ترین معجزات است. بانویی که آیات کتاب خداوند و روایات پیامبر و ائمه هدی، بیانگر منزلت و مرتبت اوست و خداوند و برگزیدگانش ستاینده اویند. او که خداوند صریحاً مقام عصمت او را در آیات تطهیر بیان کرده و ساحت مقدس وی را از هر آلایشی منزّه و مبرا داشته است.

سوره مبارکه کوثر، وجود شریف او را خیر کثیر و برکت و نعمت جاویدان

خوانده است. زندگی فاطمه علیها السلام از آغاز تا انجام، نمونه و سرمشق است. و برای انسان‌های فضیلت جو و حق طلب، زهرا علیها السلام انسان کامل و اسوه تمام فضائل است. فاطمه علیها السلام اثبات کرد که زن موجودی است عظیم القدر و ملکوتی و آن‌چنان به قله عظمت و کمال، عروج می‌کند که دیده عقل را خیره می‌سازد و به حیرت و تعجب وامی‌دارد. فاطمه علیها السلام معنی متعالی و حقیقت والایی است که در واژه‌ها و کلمات نمی‌گنجد و به رشته عبارات در نمی‌آید. او حقیقت بلندی است که هنوز با همه گستردگی از ترسیم شخصیت او قلم‌ها و زبان‌ها عاجزند. شاعر در این باره می‌گوید:

به زیورها بیاریند وقتی خو برویان را

تو زیبا رو چنان خوبی که زیورها بیارایی

امام خمینی رحمت الله علیه در این باره می‌فرماید: «یک زن به دنیا آمد که نمونه انسان است، یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه‌گر است».

حضور در مبارزات و ایستادگی در مقابل ظلم

یکی از بارزترین مصادیق حضور سیاسی و اجتماعی حضرت صدیقه کبری علیها السلام فاطمه زهرا علیها السلام خطبه حساس و تأثیرگذار ایشان در جمع مردم مدینه است. خطبه‌ای که مشمول حیاتی‌ترین مسائل اصولی اسلام از توحید و نبوت و امامت است.

این خطبه، که در نهایت زیبایی و در اوج فصاحت و بلاغت است تمامی اندیشمندان و ادیبان جهان را متحیر نمود.

امام خمینی رحمت الله علیه، در سایه سار نهضتی اسلامی و بینان‌گذاری انقلابی بر پایه اصول و موازین اسلامی، به بیدارسازی بانوان و آگاهی زنان از



نقش حساس خود در روند جامعه پرداخت. و ایشان حضور حضرت زهرا علیها السلام در صحنه‌های سیاسی اجتماعی را الگوی زنان ایرانی می‌داند. مشارکت زنان در شکل‌گیری انقلاب را تأثیر الگویی از زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام معرفی می‌کند. ایشان با اشاره به خطبه غرآی حضرت در جمع مردم مدینه می‌فرمایند: «زنی در مقابل جباری ایستاد که اگر مردها نفس می‌کشیدند، همه را می‌کشتند و نترسید و ایستاد و محکوم کرد حکومت را... زن یک همچو مقامی باید داشته باشد. زن‌های عصر ما بحمدالله شبیه به همان‌ها هستند، ایستادند در مقابل جبار با مشت گره کرده، بیچه‌ها در آغوششان و به نهضت کمک کردند».

الگوپذیری از سخاوت فاطمی

سخن از بزرگی و سخاوت بانویی است که عصاره زیبایی‌های عالم است. او که عظمت جود و سخایش، تحسین خدای تبارک و تعالی را برمی‌انگیزد. فرشته وحی را بر قلب پیامبرش نازل می‌کند تا رضایت تحسین خود را به گوش پیامبر و جهانیان برساند.

همان‌طور که در سوره دهر به وسعت کرامت و بخشش او اشاره می‌کند، می‌فرماید: «آنان که برای رضای خدا به رغم نیازی که خود دارند، خوراکشان را به نادار و بی‌سرپرست و دربند می‌بخشند.»

پاسخگویی به نیازهای مردم و روحیه ایثار و گذشت همواره باید در بین افراد جامعه حاکم باشد و نور ایمان و عشق الهی به اندازه‌ای در قلب آنان خانه کرده باشد که اموال و دارایی‌های خود را در خدمت افراد مستمند و فقیر قرار دهند.

امام خمینی رحمته الله علیه نیز در بیانی با اشاره به داستان ایثار فاطمه علیها السلام افراد جامعه را به

ایجاد روحیه سخاوت و بخشش دعوت می کنند و می فرمایند:
پیرمرد مستمندی را پیامبر صلی الله علیه و آله به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و گفت:
برو حاجت را از آن‌ها بخواه. فاطمه زهرا علیها السلام یک پوستی را که حسن و حسین
بر روی آن می خوابیدند و به عنوان زیرانداز فرزندان خود در خانه داشت و
چیزی جز آن نداشت، برداشت و داد به این سائل و گفت: «این را ببر بفروش و
از پول آن استفاده کن».
این شخصیت جامع الاطراف فاطمه زهرا علیها السلام است. این الگو است. الگوی
زن مسلمان این است.

الگوی کامل در کلام بنیان‌گذار انقلاب

زهرا علیها السلام ماندگارترین بانوی تاریخ، گوهر گنج کبریایی، و شمیم ساحت پاک
آل کسا است.

فاطمه، جلوه جمال الهی، تفسیر جلال خدا و سرمنشأ رحمت و عنایت است.
او پرورش یافته دامن مادری چون خدیجه و پدری چون حضرت
ختمی مرتبت است. او از بزرگ‌ترین آیات الهی بود که وجودی آسمانی و نفسی
جسمانی داشت. چه عظمتی از او فراتر و چه ثمره‌ای از او پر بارتر. هم اوست
که با فضیلت‌ترین زن تاریخ و والاترین بانوی خلقت است. و همانا بهترین الگو
و اسوه زنان سراسر جهان است.

رهبر فرزانه انقلاب درباره شخصیت والای فاطمه علیها السلام می فرماید: «زنان
مسلمان در زندگی شخصی، اجتماعی و خانوادگی خود باید زندگی فاطمه
زهرا علیها السلام را از جهت خردمندی، فرزاندگی و عقل و معرفت، الگو و سرمشق خود
قرار دهند. و از بعد عبادت، مجاهدت، حضور در صحنه، تصمیم‌گیری‌های



عظیم اجتماعی، خانه داری، همسر داری و تربیت فرزندان صالح از زهرای اطهر علیها السلام پیروی کنند؛ زیرا زندگی آن بانوی بزرگ اسلام نشان می‌دهد؛ که زن مسلمان برای ورود در صحنه سیاست، و ایفای نقش فعال در جامعه عبادت، همسر داری و تربیت فرزندان، می‌تواند پیرو فاطمه زهرا علیها السلام باشد و دخت گرمی پیامبر عظیم الشان الهی را الگوی خود قرار دهد.

به راستی فاطمه الگوی جامع و کاملی برای تمامی انسان‌ها از زن و مرد است؛ زیرا در انسانیت و در تمام جوانب زندگی به اوج و کمال رسیده بود. هرگز کاری او را از وظایف دیگرش باز نمی‌داشت. این گونه نبود که عبادت، او را از اداره منزل باز دارد. و تربیت و سازندگی اش مانع رسیدن به فرزندان و همسرانش شود. همان گونه که بهترین همسر بود. بهترین مادر نیز بود. هم بهترین یاور ستمدیدگان و درماندگان، و هم بهترین مدافع حریم ولایت بود و در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی، حضور داشت.^۱

آیت الله جوادی آملی و بانوی کرامت و شرافت

درک شخصیت ممتاز بانوی کرامت و شرافت، «حضرت فاطمه زهرا عليها السلام» نیازمند تحلیلی جامع و نگاهی ژرف برای رسیدن به معرفتی بیشتر است. اندیشمند فرزانه «حضرت آیت الله جوادی آملی (مدظله العالی)» که از مفاخر علمای تشیع محسوب می‌شوند رو به بررسی ویژگی‌های ممتاز ام الائمه عليهم السلام پرداخته‌اند که به یمن زاد روز خجسته آن یگانه بانو و هفته گرامیداشت مقام زن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود:

رهاورد دین برای انسانها

دین، برای پرورش جان انسانی آمده است، و جان انسان نه مذکر است و نه مؤنث. محور عنصری رسالت همه پیام‌آوران، مخصوصاً خاتم آن‌ها عليه السلام دو چیز است: یکی «تعلیم کتاب و حکمت» و دیگری «تزکیه نفوس». ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۱.

نه تعلیم کتاب و حکمت با تن و بدن کار دارد، و نه تهذیب و تزکیه با تن کار دارد. هر دو با جان انسان در ارتباطند، و جان انسانی نه زن است و نه مرد! روح از آن جهت که مجرد است، نه مذکر است، نه مؤنث! بدن یا مذکر است یا مؤنث. پس آنچه در قلمرو رسالت انبیاء است، جان آدمی است که فراتر از تذکیر و

تأیث است، و آنچه محکوم به تذکیر و تأیث است، در قلمرو مستقیم رسالت انبیاء نیست. کارهای اجرائی بر اساس ساختار گوناگون تن تقسیم شده است و هر کمالی را جان انسانی که تحصیل کرد، توان آن را دارد که در محدوده تن پیاده کند.

گرچه زنان بی شماری به مقام والای کمال بار یافته‌اند، ولی افرادی چون فاطمه زهرا علیها السلام اندکند؛ چه اینکه مردان زیادی به کمال‌های والا راه یافته‌اند، ولی افرادی چون علی بن ابی طالب علیه السلام کم هستند.

نزدیکی حضرت زهرا علیها السلام به مقام نبوت در اندیشه الهی و نبوی

سخنی را امام حسین، سالار شهیدان علیه السلام نقل می‌کند؛ می‌گوید: وقتی آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۱ نازل شد، یعنی ای مؤمنین! در هنگام صدا زدن، پیامبر را با افراد دیگر یکسان قرار ندهید، او را با اسم صدا نزنید و نخوانید؛ مادرم فاطمه علیها السلام هیبت زده شد! گفت: اولین کسی که موظف است به این آیه عمل کند، ما خاندان رسالتیم. من از این به بعد نمی‌توانم پدرم را به عنوان «یا آبه» خطاب کنم! بلکه باید او را به عنوان «یا رسول الله» صدا بزنم.

حسین بن علی علیه السلام از مادرش نقل می‌کند؛ می‌گوید: تَهَيَّبْتُ^۲، هیبت این پیام مرا گرفت. من برای اولین بار که خواستم پدرم را صدا بزنم، گفتم: یا رسول الله! آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود: أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، تو از منی و من هم از تو؛ تو بیگانه نیستی، این آیه مال دیگران است. بیگانگان اگر بخواهند ما را صدا بزنند، باید با وصف ممتاز رسالت ما را بخوانند. ولی شما که آشنائید و از خود

۱. سوره نور، آیه ۶۳.

۲. کشف الیقین / صفحه ۳۵۴.

منید و من از شمایم، نباید شما هیبت زده، مرا به عنوان «یا رسول الله» خطاب کنید. تو بگو: یا اَبه! فَإِنَّهُ أَحَبُّ لِلْقَلْبِ وَ أَرْضَى لِلرَّبِّ.^۱ تو اگر مرا به عنوان پدر صدا بزنی، برای قلبم محبوب تر است و پیش ذات اقدس إله مرضی تر! خدا از این راضی است که تو مرا به عنوان پدر خطاب کنی و من هم خرسندم که تو مرا به عنوان پدر صدا بزنی! بسیار خوشحالم که فرزندی چون تو دارم، تو هم خوشحالی که فرزند منی!

بازیابی به مقام حجیت و عصمت

این جریان نشان می دهد همان طوری که وجود مبارک رسول گرامی نسبت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود: أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ،^۲ به فاطمه زهرا علیها السلام هم فرمود: أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكِ.

این برای آن است که وجود مبارک این بی بی به مقام والای عصمت و حجیت کامل رسیده است. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در بخشی از سخنانی که در نهج البلاغه آمده است، به فتوای سیده دو عالم استناد می کند؛ می فرماید: این مطلب را فاطمه چنین گفته و فتوا داده است!

قول فاطمه معصوم علیها السلام مانند قول سیزده معصوم دیگر حجّت است.

سنت هر معصومی، خواه به صورت گفتار، خواه به صورت نوشتار، خواه به صورت رفتار حجّت است. درباره وجود مبارک پیامبر صلوات الله علیه که نوشتاری ندارد، املاش مانند قولش حجّت است. دیگران، یعنی هر کدام از سیزده معصوم دیگر حرفی بززند، املاء کنند، چیزی را بنویسند، کاری را امضاء بکنند، کاری را انجام بدهند، شرعاً حجّت است. جامعه اسلامی می تواند به استناد سنت فاطمه

۱. بحار الأنوار/ ۴۳/ ۳۳۳ باب ۲ - مناقبها و فضائلها و بعض أحوالها و معجزاتها (صلوات الله عليها).

۲. نهج البلاغه/ خ ۱۹۲.

معصوم علیه السلام اعم از قول او، فعل او، املائی او، کتابت او، تقریر او استناد کند. چنین کسی به منزله جان پیامبر می شود و اگر به منزله جان پیامبر شد، آنچه در جان پیامبر می گذرد، او با خیر است! این «أَنْتَ مِنْنِي وَأَنَا مِنْكَ» یک تعبیر تعارف آمیز نیست. زیرا معصوم، از گزند تعارف و مبالغه و اغراق مصون است. وقتی بفرماید: تو از منی و من از توام؛ یعنی در مقام نورانیت، آنچه من درک می کنم، تو با خبری. آنچه من می یابم، تو مستحضری. البته همه سیزده معصوم دیگر در شعاع ولایت رسول گرامی و رسالت و نبوت او فیض می گیرند. ولی در همان محدوده از فیض غیب برخوردارند.

اگر روح قدس در قلب پیغمبر نازل می شود و اگر روح امین در دل پیغمبر فرود می آید و کسی که به منزله جان پیغمبر است، آنچه در جان پیغمبر می گذرد او هم با خبر است.

اینکه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر فرمود: «إِنِّي أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ»^۱

و وجود مبارک رسول گرامی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی! «إِنَّكَ تَرَى مَا أَرَى وَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَ إِنَّكَ لَوَزِيرٌ»، یعنی یا علی! آنچه را من می بینم، تو می بینی و آنچه را من می شنوم، تو می شنوی. لکن تو پیامبر نیستی و وزیر منی و خلیفه و جانشین منی؛ برای آن است که وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به منزله جان پیغمبر است.

و فرشته وحی در جان پیغمبر نزول می کند، که خدا فرمود: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾^۲.

۱. بحار الأنوار / ۱۴ / ۴۷۶ / باب ۲۱ - مَا وَرَدَ بِلَفْظِ النَّبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۹۳ و ۱۹۴.

پس کسی که به منزله جان پیغمبر است، آنچه در جان آن حضرت فرو می آید، این با خبر است. متنها آنچه که فرو می آید، بر جان پیامبر فرود می آید، نه بر جان دیگران! لکن کسانی که در حریم امن جان پیامبر راه دارند، از برکت پیغمبر صلی الله علیه و آله از این معارف و مآثر برخوردار خواهند بود. خواه در حرم امن دل پیغمبر کسی چون علی باشد، راه دارد؛ خواه چون فاطمه باشد، راه دارد.

می بینید در این محدوده که سخن از جان است و دل، سخن از مذکر و مؤنث نیست. وقتی سخن از جان است، سخن از قلب است. و روح انسان نه مذکر است، نه مؤنث، هر کس پرهیزگارتر و آگاه تر بود، به پیغمبر نزدیک تر است و از وحی ای که بر آن حضرت فرود می آید، با خبرتر.

حضرت زهرا عليها السلام شافع و هادی در صحنه قیامت

نشانه اینکه این بی بی جزء نزدیک ترین افراد به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است، این است که در همه موارد صحنه قیامت کبرا، بی بی می تواند حضور داشته باشد.

شرح قیامت کار آسانی نیست! روزی است که انسانها را پیر می کند: ﴿يَوْمًا يُجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^۱.

آن روز احدی حق سخن گفتن ندارد، قهراً احدی حق حرکت هم ندارد تا خدا اذن بدهد: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^۲. آن روز هیچ فرشته ای حق حرف ندارد، مگر اینکه خدا اذن بدهد و آنگاه سخن صحیح بگوید.

اگر هیچ کسی حق حرف ندارد، هیچ کسی هم حق حرکت ندارد. هیچ کسی حق هیچ کاری را ندارد، مگر اینکه خدا اجازه بدهد؛ در چنین روزی

۱. سوره مزمل، آیه ۱۷.

۲. سوره نباء، آیه ۳۸.

اهل بیت علیهم السلام سخنگویان الهی محسوب می شوند.

اینکه در چند جای قرآن دارد: ﴿قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ وَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ﴾^۱. ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهِهِمْ﴾^۲؛ معلوم می شود این مردان الهی که از علم برخوردارند و حق سخن دارند، طبق روایات این ها اهل بیت اند و مأذون از طرف خدایند.

فرمود: أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ. و این برای آن است

در چنین روزی هیچ کسی حق سخن ندارد و گرفتار وحشتند، فاطمه زهرا علیها السلام از عظمت و وحشت آن روز با خبر است و از پیغمبر می پرسد: من شما را در قیامت کجا ببینم؟ فرمود: دَمِ در بهشت، پرچم حمد به دست من است: «وَيَدِي لِرِوَاءِ الْحَمْدِ»^۳. پرچم حمد به دست کسی است که در دنیا اهل حمد و ثناء باشد.

نعمت‌های ویژه نائلان به مقام (محمود)

وقتی اهل حمد و ثناء شد، به جایی می رسد که خدا نعمت‌های فراوانی را به او عرضه می کند. وقتی نعمت‌های فراوان را به او عرضه کرد، او این نعمت‌ها را به دیگران می دهد. وقتی این نعمت‌ها را به دیگران داد، می شود ولی نعمت دیگران! وقتی ولی نعمت دیگران شد، مشکور و محمود دیگران می شود، متنها به اذن خدا؛ حمد و ثناء در مقابل نعمت است. کسی حمید است، کسی محمود است که ولی نعمت باشد.

اگر نعمتی از کسی به دیگری رسید، آن متنعم، از این مُنعم، حق شناسی می کند و ثنای گوی اوست. گرچه همه ثناها به خدا بر می گردد؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ، چون

۱. سوره روم، آیه ۵۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۳. بحار الأنوار/۱۶/۳۲۷، باب ۱۱ - فَضَائِلُهُ وَخَصَائِصُهُ (ص)

رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ است، ولی دیگران که مجاری نعمتند، مظاهر محمود بودن اند. وقتی انسان ولی نعمت جامعه انسانی شد، محمود آنهاست.

وقتی هم ولی نعمت می شود، که نعمت های فراوانی به او برسد. وقتی نعمت های فراوان به او می رسد، که همه نعمت هائی را که خدا به او داد، به جا صرف بکند و نمازهای واجب و مستحب و سائر فرائض و نوافل را انجام بدهد تا پرچم حمد به دست او باشد.

در سوره مبارکه اسراء آمده است:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا^۲﴾

فرمود: شب برخیز، نماز شب را زنده کن، شاید به مقام حمد برسی! مقام محمود منزلتی است که دیگران در پیشگاه او حامد و شاکر و ثناگویند. ثنای درست که مصون از تملق است در برابر نعمت صحیح و منعم راستین است. اگر نعمتی دروغ بود، ثنایش دروغ است. اگر نعمت راست بود، ولی منعم دروغ بود، ثنایش کاذب است. ولی اگر نعمت حق بود، منعم حقیقی بود، یعنی این نعمت از این منعم به جامعه انسانی رسیده است، جامعه انسانی ثناگوی چنین منعمی است. این منعم می شود «محمود».

محمود بودن یک منزلت است، یک درجه است که هر کس به آن مقام نمی رسد و هیچ کسی در جوامع انسانی به اندازه رسول گرامی صلی الله علیه و آله حمید و محمود نیست!

آن طوری که در ارشاد القلوب دیلمی آمده، وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. سوره حمد، آیه ۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۹.

أَجُودُ الْأَجْوَادِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ أَنَا أَجُودُ وُلْدِ آدَمَ! فرمود: بخشنده‌ترین بخشنده‌ها بالذات، ذات اقدس إله است؛ ولی در بین بشر، احدی به بخشنده‌گی من نرسید و نخواهد رسید.

سخن از جود و بخشش حاتم طائی و مانند آن نیست! زیرا او بر فرض رمه شتر یا یک رمه گاو و گوسفند را قربانی می‌کرد و مهمان نوازی می‌کرد. یک نانی می‌داد و یک گوشتی که تن را می‌پروراند. فرمود: من غذائی آوردم که جان همگان را می‌پروراند: يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَزَكِّيهِمْ.

مسائل مالی در پیشگاه آن حضرت مطرح نبود. بیش از اندازه‌ای که دیگران جود مالی داشتند، آن حضرت سخای مالی داشت. اما کالائی که او آورد، دیگران نیاوردند.

فرمود: أَنَا أَجُودُ وُلْدِ آدَمَ. هیچ کسی به اندازه من بخشنده نیست. نه بخشش ظاهری، نه بخشش باطنی.

قهرأ هیچ کسی به اندازه پیغمبر حمید نیست، محمود نیست و هیچ کسی به اندازه پیغمبر پرچمدار حمد و ثناء نیست و هیچ کسی در قیامت این لوای حمد را به دست نمی‌گیرد، مگر پیغمبر و طبق نقل مرحوم شیخ طوسی، علی بن ابی طالب هم حامل این پرچم و لوای حمد است که فرمود: آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تحت این پرچمند.^۱

آنگاه فاطمه می‌پرسد: من شما را کجا پیدا کنم؟ فرمود: پرچم حمد به دست من است دم در بهشت! عرض کرد: آن روز، روز فزع اکبر است. اگر شما را آنجا نیافتم، چه کنم؟ فرمود: کنار حوض کوثر. عرض کرد: اگر آنجا نیافتم چه کنم؟ فرمود: عِنْدَ الصَّرَاطِ، عِنْدَ الْحِسَابِ، عِنْدَ الْمِيزَانِ، همه این موارد من حضور

۱. ارشاد القلوب / ۱ / ۱۴ / آلباب الأول فی ثواب الموعظه والنصيحة بها.

۲. بحار الأنوار / ۴۰ / ۸۲ - آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تحت ذلك اللواء.

دارم. عرض کرد: من اگر شما را اینجا نیافتم، چه کنم؟ فرمود: کنار جهنم هستم که دوستانم را از جهنم باز می‌دارم! فاطمه عليها السلام با شنیدن این جمله خوشحال شد!

برخورداری حضرت زهرا عليها السلام از مراتب ملکوتی، افتخاری برای زنان

زن به جایی می‌رسد که در قیامت که احدی حقّ حرف ندارد و حقّ حرکت ندارد، مانند پدرش و همسرش و سایر ائمه عليهم السلام بر کلّ فضای قیامت این‌ها اشراف دارند و می‌توانند همه جا حضور پیدا کنند. اینکه گفته می‌شود: وقتی فاطمه عليها السلام عبور می‌کند، می‌گویند: **غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ!**، نه به این معناست که شما چون نامحرمید چشم‌ها را بپوشانید، یا دیده‌ها را بشکنید که او را نبینید؛ آن روز سخن از محرم و نامحرم نیست! چون قیامت ظرف تکلیف نیست و این دستور هم، دستور تکوینی است و نه تشریحی! یعنی شما توان آن را ندارید که نور این بی بی را ببینید!! چشم‌ها را فرو بر بندید و دیده‌ها را بشکنید. توان آن را ندارید که نورانیت او را ببینید!

نعمت والای شفاعت حضرت زهرا عليها السلام در قیامت

اینکه احیاناً در بعضی از دعاها اینچنین آمده است؛ که دست ما از ریشه چادر بی بی کوتاه نشود، بر اثر یک روایتی است؛ که وجود مبارک بی بی عليها السلام در قیامت چادری بر سر می‌کند، که ریشه‌های آن به تمام افراد شایسته اهل محشر می‌رسد؛ طبق این حدیث است.

منظور این چادر ظاهری است یا پوشش رحمت است؟! اگر کسی طبق بیان پیغمبر که فرمود: **أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكِ** به منزله پیغمبر شد و پیغمبر هم **﴿رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾**^۲

۱. بحار الأنوار / ۳۳۶ / ۷.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

است. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۱، قهراً چنین بانوئی مظهر رحمت جهان شمول ذات اقدس إله خواهد بود.

این بانو با آن تعلیم و تزکیه توانست در حرمی راه پیدا کند که فرشته امین در آن حرم نازل می شود. لذا بعد از رحلت پیغمبر ﷺ جبرئیل هم بر آن حضرت نازل می شد. متنها وحی تشریحی تمام شد، احکام فقهی تمام شد، لکن وحی تسدید، وحی های انبائی، اخبار غیبی تا روز قیامت ادامه دارد. چون رسالت و نبوت قطع شدنی است اما، ولایت قطع شدنی نیست. تا روز قیامت انسان ها می توانند به مقام شامخ ولایت راه پیدا کنند.

معطر شدن به رائحه دل انگیز استغفار، شرط طی راه اولیای خدا

ما برای اینکه این راه را طی کنیم؛ اولین شرط آن است که خود را معطر کنیم. معطر کردن به این است که از بوی بد برهیم. یا بد بو نباشیم یا اگر بوی بدی داشتیم و داریم، آن را با عطر بر طرف کنیم.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام طبق نقل مرحوم شیخ طوسی از رسول گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر طبق این نقل فرمود: **تَعَطَّرُوا بِالِاسْتِغْفَارِ لَا تَفْضَحَنَّكُمْ رَوَائِحُ الذُّنُوبِ**^۲. یعنی با استغفار خود را معطر کنید تا بوی بد گناه شما را رسوا نکند. یک انسان گنهکار، بد بو است و در قیامت بوی بد عده ای ظهور می کند.

آن ها که معطرند، خوشبویند، هم برای خود راحتی آفریده اند، هم برای دیگران. اگر کسی گناه نکرد، معطر است و اگر خدای ناکرده آلوده شد، قبل از هر چیز شایسته است که خود را معطر کند به استغفار.

۱. سوره سباء، آیه ۲۸.

۲. الأملی للطوسی / ۳۷۲.

کرامت‌های معنوی حضرت فاطمه علیها السلام

وجود مبارک فاطمه علیها السلام چون اهل نیایش و استغفار و تعبد بود، به اینجا رسیده است.

فاطمه علیها السلام نه چون دختر پیغمبر است به اینجا رسیده است. برای اینکه پیغمبر فرزندان دیگری هم داشت.

نه چون همسر علی بن ابی طالب علیه السلام است به اینجا رسیده است! چون علی بن ابی طالب علیه السلام همسران دیگری هم بعد از فاطمه علیها السلام داشت.

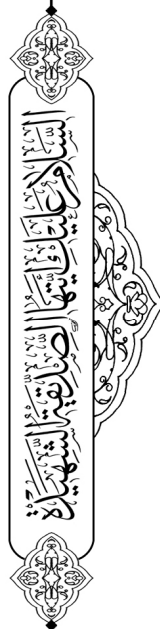
فاطمه علیها السلام نه چون مادر یازده امام است به اینجا رسیده است. چون فاطمه بنت اسد مادر دوازده امام است، ولی به اینجا نرسید!!

فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، مادر دوازده امام است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را وصی خود قرار داد و به پیغمبر عرض کرد: من از جریان قبر هراسناکم، از جریان قیامت وحشتناکم؛ وجود مبارک پیغمبر وصی او شد، در مراسم تدفین او شرکت کرد. اما فاطمه بنت اسد که مادر دوازده امام است، به این مقام نرسیده است!

تعبد فاطمه علیها السلام و اصرار فاطمه علیها السلام بر بندگی، او را به اینجا رسانده است.

در شرح حال آن بانو آمده است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پایان روز جمعه، هنگامی که نیمی از آفتاب در کرانه غرب، غروب کرد و نیمی از قرص آفتاب هنوز روشن است و غروب نکرد، آن لحظه، لحظه استجابت دعاست. فاطمه علیها السلام کسی را مأمور کرده بود که در روزهای جمعه به پشت بام برود، آن لحظه خاصی که آفتاب در شرف غروب است ببیند، و او را با خبر کند که در آن لحظه خاص، با راز و نیاز مخصوص به سر برود.

حرزی داشت که ابن طاووس به طور مُرسل این حرز را که وسیله صیانت



❁ کریمه ❁

این بی بی از آفت‌های دنیا و آخرت است، نقل می‌کند که بی بی نوشت: بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ. اغْنِنِي! ای خدائی که زنده‌ای و قیوم و قیوم
موجودات دیگری، مرا در پناه خود پناه ده؛ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا.
یک لحظه مرا به حال خود من وا نگذار! با این دعا و با آن شب زنده داری و
با آن خضوع جایی را طی کرده است که رسول گرامی درباره او فرمود: تو از
منی و من از توام. اگر تو به من بگویی پدر، برای من محبوب‌تر است و پیش
خدا خوشایند بیشتر.



در فضیلت کرامت و بخشندگی

مرحوم فیض کاشانی در کتاب محجة البیضاء^۱ گفته است: باید دانست که اگر انسان مال نداشت به جاست که قناعت ورزد، و از حرص خود بکاهد. و اگر مال در اختیار دارد شایسته است که حالت ایثار و بخشندگی و برگزیدن کارهای خیر و دوری از بخل داشته باشد، چرا که بخشندگی از اخلاق پیامبران و اصلی از اصول نجات است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«بخشندگی درختی از درخت‌های بهشت است که شاخه‌های آن به طرف زمین آویخته است و هر کس شاخه‌ای از آن بگیرد آن شاخه وی را به بهشت رهنمون می‌شود.»^۲

جابر می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل گفت: خدای متعال فرموده است:

دین اسلام دینی است که آن را برای خود پسندیده‌ام، و جز بخشندگی و خوش‌خویی چیزی آن را اصلاح نمی‌کند. پس تا می‌توانید اسلام را با آن دو صفت محترم بدارید.»^۳

۱. نقل از کتاب راه روشن ترجمه کتاب محجة البیضاء مرحوم فیض کاشانی.

۲. این حدیث را دارقطنی در الافراد و بیهقی در الشعب از علی رضی الله عنه و ابن عدی از ابوهریره و ابو نعیم در الحلیه از جابر و خطیب از ابوسعید و ابن عساکر از انس و دیلمی در الفردوس از معاویه به سندی حسن روایت کرده‌اند چنان‌که در جامع الصغیر آمده است.

۳. این حدیث را طبرانی در الاوسط روایت کرده چنان‌که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰، آمده است.

از پیامبر ﷺ روایت شده است: «خدا سرشت اولیای خود را فقط بر بخشندگی و خوشخویی قرار داده است».^۱

از جابر روایت شده، که خدمت رسول خدا ﷺ عرض شد: ای رسول خدا، برترین اعمال کدام است؟
فرمود: «شکیبایی و بخشندگی».^۲

از پیامبر ﷺ روایت شده است: «دو خلق است که خدای عز و جل آنها را دوست می‌دارد، و دو خلق است که خدا دوست ندارد: خدا خوشخویی و بخشندگی را دوست می‌دارد، و بدخویی و بخل را دوست نمی‌دارد، و هرگاه خدا خیر بنده‌ای را بخواهد او را در برآوردن حاجات مردم به کار می‌گیرد».^۳

مقدم بن شریح، از پدرش، از جدش روایت کرده گوید: عرض کردم: ای رسول خدا مرا به کاری راهنمایی فرما که بدان وسیله وارد بهشت شوم. فرمود: «همانا یکی از عوامل آمرزش غذا دادن، بلند سلام کردن و خوش گفتار بودن است».^۴

از پیامبر ﷺ روایت است: «خدای متعال می‌فرماید: از بندگان مهربان من بخشندگی بخواهید و در سایه (بخشش) آنها زندگی کنید، زیرا خشنودی خودم را در آنها قرار دادم، و از انسان‌های سنگدل و بی‌رحم، طلب بخشش نکنید زیرا غضبم را در آنها قرار داده‌ام».^۵

از ابن عباس روایت شده که گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از گناه شخص

۱. این حدیث را ابو الشیخ ابن حبان در کتاب الثواب روایت کرده چنان‌که در الترغیب، ج ۳، ص ۳۸۳، آمده است.

۲. این حدیث را بیهقی در الزهد، به سندهای صحیح با زیادتی، روایت کرده چنان‌که در المغنی آمده است.

۳. این حدیث را اصفهانی با سلسله روایت تا ابن عمر نقل نموده است. و دیلمی از حدیث انس به صورت زیر روایت کرده است (اذا اراد الله بعبده خیرا صیر حوائج الناس الیه) چنان‌که در جامع الصغیر آمده است، عراقی گوید: در سند این حدیث یحیی بن شیبب است و ابن حبان او را ضعیف شمرده است.

۴. این حدیث را طبرانی به سندی حسن روایت کرده چنان‌که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۹ آمده است.

۵. این حدیث را خراطی در مکارم الاخلاق از ابوسعید به سندی ضعیف روایت کرده چنان‌که در جامع الصغیر آمده است.

بخشنده در گذرید زیرا هرگاه بلغزد خدا دستش را می گیرد.^۱

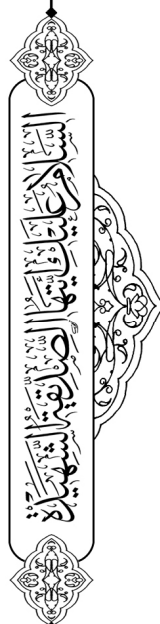
ابن مسعود گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روزی، به مکان غذا خورنده، نزدیک تر از کارد به بالای گلوی شتر است و همانا خدای متعال بر فرشتگان به محل غذا خوردن (مهمانی ها) مباحات می کند».^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خدا بخشنده است و شخص بخشنده را دوست دارد و اخلاق والا را دوست دارد و اخلاق پست را نمی پسندد».^۳

انس می گوید: «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه اسلام مورد سؤال واقع نشد، مگر به سائل بخشید. پس مردی به خدمتش آمد و از او چیزی خواست. حضرت دستور داد گوسفندهای زیادی از گوسفندهای زکات که میان دو کوه بودند به او دادند. پس آن مرد به نزد قومش برگشت و گفت: ای قوم مسلمان شوید، زیرا محمد صلی الله علیه و آله همانند کسی می بخشد که از تنگدستی بیم ندارد».^۴

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «همانا برای خدا بندگانی است که آن ها را به نعمت ها اختصاص داده تا مردم بهره ببرند. پس هر کس به آن منافع، بر بندگان بخل ورزد، خداوند آن نعمت ها را از او می گیرد و به دیگری منتقل می کند».^۵

۱. این حدیث را دارقطنی در الافراد و طبرانی و ابو نعیم و بیهقی از ابن مسعود با لفظ «تجاوزوا» به سندی ضعیف روایت کرده اند چنان که در جامع الصغیر آمده است و کلینی در کافی، ج ۴، ص ۲۸، روایت کرده و لفظ او را «اجیزوا» است.
۲. این حدیث را ابن ماجه در (سنن)، به شماره ۳۳۵۷ بدون (و إن الله الخ) از حدیث ابن عباس روایت کرده است، و از حدیث ابن مسعود آن را نیافته ام.
۳. این حدیث را بیهقی در الشعب از طلحة بن عبیدالله و ابو نعیم در الحلیه از حدیث ابن عباس به سندی حسن روایت کرده چنان که در جامع الصغیر آمده است.
۴. این حدیث را بیهقی در جلد چهارم در اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت و مسلم آن را در [صحیح] ج ۷، ص ۷۴، روایت کرده است.
۵. این حدیث را طبرانی در الکبیر و الاوسط و ابو نعیم روایت کرده اند و در سند آن محمد بن حسان سستی وجود دارد و در او [در نقل حدیث] نرمشی هست و این معین او را موثق دانسته و آن را از استادش ابو عثمان عبدالله بن زید حمصی روایت می کند و از دی آن را ضعیف شمرده چنان که در مجمع الزوائد، ج ۸۷، ص ۱۹۲، آمده است.



از هلالی روایت شده که گوید: اسیرانی را از بنی عنبر به خدمت رسول خدا ﷺ آوردند. پیامبر به قتل آنها فرمان داد و تنها یک مرد را بخشید، علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا، خدا یکی دین یکی، چرا در میان اسیران تنها این شخص بخشوده می‌شود؟ پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل بر من نازل شد گفت: آنها را بکش و این مرد را رها کن زیرا سخاوتمند است و خدا بخشنده‌اش است و او را ارج نهاد.»^۱

پیامبر ﷺ فرمود: «برای هر چیزی ثمره و نتیجه‌ای است، و ثمره احسان، شتاب در کار خیر است.»^۲

و از آن حضرت ﷺ روایت شده که: «غذای شخص بخشنده دواست و غذای شخص بخیل مرض است.»^۳

و آن حضرت ﷺ فرمود: «هر کس که نعمت خدا در نزدش فراوان باشد، بار مردم بر دوش وی سنگین‌تر خواهد بود هر کس این بار را بر دوش نکشد، آن نعمت را در معرض نابودی قرار می‌دهد.»^۴

و عیسی علیه السلام فرمود: «کاری را فراوان انجام دهید که آتش آن را نمی‌بلعد. سؤال شد: آن کار چیست؟ گفت: «کار نیک.»

و از حضرت رسول ﷺ نقل شده است که: «بهشت، خانه سخاوتمندان است.»^۵

۱. این حدیث را علامه مجلسی - رحمة الله - در بحار جزء دوم از جلد پانزدهم، ص ۲۱، از فقه الرضا به صورت مرسل نقل کرده است.

۲. عراقی گوید: برای این حدیث مأخذی نیافتم می‌گویم: کلینی در کافی، ج ۴، ص ۳۰، روایت کرده است.

۳. کتاب الامامة و التبصرة چنان‌که در جلد پانزدهم، بحار جزء دوم، ص ۲۱ آمده است و ابن عدی و دارقطنی در غرائب مالک و ابوعلی صدفی در عوالی خود، روایت کرده‌اند.

۴. این حدیث را ابن ابی الدنيا در قضاء الحوائج از حدیث عایشه و بیهقی در الشعب از حدیث معاذ با سندی ضعیف نقل کرده است چنان‌که در الجامع الصغیر نیز چنین است با این لفظ «اما عظمت نعمة الله ... تا آخر حدیث».

۵. این حدیث را ابن عدی و دارقطنی با سندی ضعیف در المستجد ذکر کرده‌اند؛ چنان‌که در المعنی نیز آمده است و در ص ۱۱۲ جامع الاخبار به صورت مرسل نقل شده است.

و نیز از آن حضرت روایت شده است که: «انسان بخشنده، به خدا و مردم و بهشت نزدیک و از آتش دوزخ دور است و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور و به آتش نزدیک است و جاهل سخاوتمند در نزد خدا محبوب‌تر از عالم بخیل است و دردناکترین درد بخل است.»^۱

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: «کار نیک را هم برای اهلش انجام ده و هم برای کسی که شایسته آن نیست، پس اگر به اهل آن رسیدی که چه بهتر و اگر به اهلش نرسیدی تو خود از جمله آنان هستی.»^۲

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شرفای امت من نه به سبب نماز وارد بهشت می‌شوند و نه به سبب روزه، بلکه با سخاوت نفس و سلامت دل و خیر خواهی برای مسلمانان وارد آن می‌شوند.»^۳

از آن حضرت علیه السلام روایت است: «خداوند گروهی از آفریدگانش را برای احسان کردن قرار داده است. خداوند، احسان و انجام آن را در نظرشان محبوب می‌سازد، و طالبان احسان را به سوی آنها متوجه می‌کند، و بخشش (به

۱. این حدیث را ترمذی در جلد ۸ ص ۱۴۰، از حدیث ابهریره نقل کرده و گفته است: این حدیثی عجیب است.
 ۲. دارقطنی این حدیث را در المستجداه از حدیث جعفر بن محمد رضی الله عنه استخراج کرده است که آن حضرت نیز از پدرش و جدش به صورت مرسل نقل می‌کند. کلینی نیز آن را در کافی، ج ۴، ص ۲۷ با شماره ۶ و ۹ از جمله احادیث امام صادق رضی الله عنه روایت کرده است. البته این روایت باید بر مواردی حمل شود که انسان به طور یقین نداند فرد دریافت کننده احسان، اهل احسان نیست و به عبارت دیگر وضعیتش در نزد احسان کننده ناشناخته باشد و گرنه این روایت با آنچه کلینی به صورت مسند از امام صادق رضی الله عنه نقل کرده است، منافات دارد، آن حضرت رضی الله عنه به مفضل فرمود: «هرگاه بخواهی بدانی که کسی شقی است یا سعید، به بخشش او نگاه کن و ببین به چه کسی احسان می‌کند، اگر به اهل احسان نیکی کند بدان که به سوی خیر و نیکی متمایل است اما اگر به ناهل نیکی کند بدان که در نزد خداوند هیچ خیری ندارد.» نیز در حدیثی دیگر فرمود: «اگر می‌خواهی بدانی که انسان به سوی خیر گام بر می‌دارد یا به سوی شر و زشتی، بنگر کار نیکش را در کجا می‌نهد اگر به اهل احسان، نیکی کند بدان که به سوی خیر می‌رود و اگر برای افراد ناشایسته، کار نیک انجام دهد بدان که در آخرت هیچ بهره و نصیبی ندارد.» ر ک به: الکافی، ج ۵، ص ۳۱.
 ۳. ابوبکر بن لال در المکارم و دارقطنی در المستجداه با سند ضعیف از حدیث انس روایت کرده است، همچنان‌که در المغنی نقل شده است.



دیگران) را برای آنان آسان می‌سازد، چنان که باران در سرزمین‌های خشک جاری می‌شود و آن را زنده می‌کند و اهالی آن‌ها را به باران حیات می‌بخشد.^۱

پیامبر ﷺ فرمود: «هر احسانی صدقه است، و هر چیزی که مرد بر خود و خاندانش انفاق کند برایش صدقه نوشته می‌شود و آنچه شخص آبروی خود را با آن حفظ کند برایش صدقه حساب می‌شود، و مرد هر چه انفاق کند بر خدا است که نعمتی را جایگزین آن سازد».^۲

پیامبر ﷺ فرمود: «هر احسانی صدقه است و کسی که دیگری را به کار خیر راهنمایی کند چنان است که خود آن را انجام داده است، و خدا فریادرسی اندوهگینان را دوست می‌دارد».^۳

پیامبر ﷺ فرمود: «هر احسانی که نسبت به ثروتمند یا فقیری انجام دهی صدقه است».^۴

روایت شده که خدا به موسی عليه السلام وحی کرد: «سامری را نکش چرا که او بخشنده است».

جابر گوید: پیامبر خدا ﷺ گروهی را به مأموریتی فرستاد که رأس آنان قیس بن سعد بن عباده بود. پس جهاد کردند و قیس برای آن‌ها نه شتر قربانی کرد. آن خبر را به عرض پیامبر ﷺ رساندند. پیامبر فرمود: «بخشنده‌گی اخلاق این خانواده است».^۵

۱. این حدیث را دارقطنی در المستجد نقل و حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۳۲۱ از حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده است، و آن را صحیح دانسته است و کلینی در کافی، ج ۴، به شماره ۲، روایت کرده است.

۲. این حدیث را ابن عدی و دارقطنی و خرائطی و بیهقی در الشعب از حدیث جابر به سندی حسن روایت کرده چنان‌که در المغنی است حاکم در مستدرک به سندی ضعیف روایت کرده چنان‌که در جامع الصغیر است.

۳. کلینی در کافی، ج ۴، ص ۲۷، به شماره ۴، و دارقطنی در المسجد روایت کرده‌اند.

۴. این حدیث را خطیب در الجامع از حدیث جابر و طبرانی از ابن مسعود به سندی ضعیف روایت کرده چنان‌که در جامع الصغیر است.

۵. این حدیث را دارقطنی از ابوحمزه حمیری از جابر روایت کرده و نام و حال او شناخته نیست.

علی علیه السلام فرمود: «هر گاه دنیا به تو روی آورد، از آن انفاق کن چرا که از بین نمی رود و هر گاه دنیا از تو روی بگرداند، از آن ببخش. چرا که دنیا باقی نمی ماند» و این شعر را خواند: «در حالی که دنیا به تو روی آورده بخل نکن که اسراف و تبذیر [در انفاق] از آن نمی کاهد». پس اگر دنیا روی بگرداند سزاوارتر است که آن را ببخشی، دنیای پسندیده دنیایی است که هر گاه روی بگرداند جانشین داشته باشد.

معاویه از حسن بن علی علیه السلام درباره مروّت، نجده و کرم پرسید، حضرت فرمود: «اما مروّت؛ این است که مرد دین خود را حفظ کند و نفس خود را نگاه دارد و بخوبی از مهمان پذیرایی کند و با آنچه ناخوشایند است خوب مبارزه کند.

اما نجده دفاع کردن از همسایه و صبر در میدانهای جنگ است.

و اما کرم، احسان کردن بدون عوض پیش از درخواست و اطعام بجا، و مهربانی به سائل است با بخشیدن هر چه دارد»^۱.

مردی به حسن بن علی علیه السلام نامه ای داد، حضرت فرمود: حاجت برآورده است، به او عرض شد: ای پسر رسول خدا! اگر در نامه شخص متقاضی می نگریستی آنگاه به مقدار تقاضا پاسخ می دادی بهتر نبود؟ حضرت فرمود: خداوند از این که وی در برابرم بایستد تا نامه اش را بخوانم مؤاخذهام خواهد کرد.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: کسی که بخشیدن مال خود را، برای طالبان آن توصیف کند بخشنده نیست، بخشنده کسی است که به پرداخت حقوق خدای متعال، در میان بندگان مطیع خدا، آغاز کند و سپاس در مقابل بخشش را دوست نداشته باشد، اگر اعتمادش به پاداش خدا کامل باشد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هیچ مالی پرفایده تر از عقل و هیچ مصیبتی

۱. تحف العقول، ص ۲۲۵، و حلیة الاولیاء تألیف ابونعیم، ج ۲، ص ۳۶، فصول المهمّة ابن صباغ، ص ۱۶۴، البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۸، ص ۳۹، و در تمام این منابع این مسائل را امیرالمؤمنین علیه السلام از امام حسن علیه السلام سؤال کرده است.



بزرگ‌تر از نادانی، و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نیست.^۱
 به هوش باشید که خدای سبحان می‌فرماید: من بخشنده و کریم هستم، و هیچ فرومایه‌ای مجاور من نمی‌شود. و فرومایگی بخشی از کفر است و کفر در آتش است، و بخشش و کرم بخشی از ایمان است و ایمان در بهشت است». اصمعی می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام به حسین بن علی علیه السلام نامه نوشت و او را به سبب بخشیدن مال به شعرا سرزنش کرد. حضرت به برادرش نوشت: بهترین مال آن است که آبرو را نگاه دارد.

شخصی در نزد عبد الله بن جعفر به این دو بیت تمثل جست:

وان الصنیعة لا تـکون صنیعة حتی یصاب بها طریق المصنع
 فاذا اصطنعت صنیعه فاعمد بها لله او لذوی القربا— اودع^۲

سپس عبد الله بن جعفر گفت: این دو بیت مردم را بخیل بار می‌آورد، بلکه باران احسان را فرو ریز، پس اگر به بزرگواران رسید شایسته آن هستند، و اگر به فرومایگان رسید تو شایسته بخشش و احسانی.

حذیفه گوید: بسا کسی که در دین خود گنهکار است و در زندگانی خود سرگردان و حیران. ولی بر اثر بخشندگی وارد بهشت می‌شود.

احنف بن قیس، مردی را دید که درهمی در دستش داشت، گفت: این درهم از آن کیست؟ گفت: از خودم، گفت: آگاه باش که از تو نیست، مگر آن را از دستت خارج کنی، و در این معنی گفته شده:

انت للمال اذا امسکته فاذا انفقته فالمال لک

۱. تا همین جا کلینی در کافی، ج ۱، ص ۲۹، به همین صورت روایت کرده است.

۲. همانا بخشش، بخشش (واقعی) نیست، مگر با آن به راه صحیح بخشش برسی. پس هرگاه بخشش کردی برای خدا ببخش یا برای (ادای حق) خویشاوندان ببخش یا از آن صرف نظر کن.

همانا بخشش، بخشش (واقعی) نیست، مگر با آن به راه صحیح بخشش
برسی. پس هرگاه بخشش کردی برای خدا ببخش یا برای (ادای حق)
خویشاوندان ببخش یا از آن صرف نظر کن.
ابن سَمَّاک گفت: در شگفتم از کسانی که بردگان را با مال خود می‌خرند و
آزادگان را به احسان خود نمی‌خرند.
از عربی سؤال شد: سرورتان کیست؟ گفت: هر کس دشنام ما را تحمل کند،
و به سائل ما ببخشد، و از نادان ما چشم پوشد.
یکی از بزرگان گفت: تلاش در بخشیدن موجود، کمال بخشندگی است.
به یکی از حکیمان گفته شد: محبوب‌ترین مردم نزد تو کیست؟ گفت: کسی
که بخشش او به من بیشتر باشد. سؤال شد: اگر نبود؟ گفت: کسی که بخشش
من به او بیشتر باشد.
یکی از بزرگان گفته است: هر گاه شخصی به من اجازه دهد که به او
ببخشایم، پس بخشش او در نزد من، مانند بخشش من در نزد اوست.

داستان‌هایی از سخاوت و بخشش

گویند: علی علیه السلام روزی گریست، به او عرض شد: چه چیز تو را می‌گریاند؟ فرمود:
هفت روز است که مهمانی برای من نیامده است، می‌ترسم خدا مرا خوار ساخته باشد.

مردی از حسن بن علی علیه السلام حاجتی خواست. حضرت به او فرمود: ای فلان!
حق سؤالت از من، در نزدم بزرگ است، و معرفتم به آنچه بر تو واجب است.
بر من گران و دستم عاجز است که به آنچه شایسته آنی به تو برسد. و بسیار، در
برابر ذات پروردگار اندک است. و در تملک من چیزی که وافی به شکر تو

باشد نیست. پس اگر کم را از من قبول می‌کنی، و پرداخت حق واجبیت را که بدان مکلفم از من برمی‌داری، حاجتت را برمی‌آورم.^۱ پس عرض کرد: ای پسر رسول خدا، با کمال میل بخشش شما را می‌پذیرم و سپاس می‌گزارم و از آنچه نیست پوزش می‌خواهم. امام حسن علیه السلام وکیل خود را فراخواند و مخارج خود را از او حسابرسی می‌کرد تا تمام شد.

پس فرمود: سیصد هزار درهم اضافی را بیاور. پس پنجاه هزار درهم آورد، فرمود: بقیه را چه کردی؟ گفت: در نزد خودم است، فرمود: بیاور پس آورد و حضرت دینار و درهم‌ها را به آن مرد داد و فرمود: بده به کسی که برایت ببرد. پس باربر آورد و امام حسن علیه السلام عبای خود را هم برای کرایه باربرها به او داد. غلامان حضرت به او گفتند: به خدا ما یک درهم نداریم، فرمود: ولی امیدوارم که در پیشگاه خدا پاداشی بزرگ داشته باشم.

ابو الحسن مدائنی گوید: حسن و حسین و عبد الله بن جعفر به قصد حج از خانه بیرون شدند و بارهایشان را از دست دادند و گرسنه و تشنه شدند. پس از پیرزنی که در خیمه‌ای بود، گذشتند و گفتند: آیا نوشیدنی داری؟ گفت: آری، پس بر او وارد شدند و او که در خیمه چیزی جز یک گوسفند لاغر نداشت،

۱. در هیچ منبعی از منابع معتبر بر این سخن دست نیافتم مگر به صورتی که اربلی در کشف الغمه به نقل از کنجی شافعی صاحب مطالب السؤل به صورت مرسل روایت کرده است و از غزالی عجیب است که پیش از این سخن، نقل کرده که مصعب بن زبیر گفت: معاویه حج بگزارد و در برگشت از مدینه عبور کرد حسین بن علی علیه السلام به بردارش حسن علیه السلام گفت: به ملاقات و سلام او نرو. پس چون معاویه از مدینه بیرون شد حسن علیه السلام گفت: دینی بر گردن ماست و ناگزیر باید بردازیم پس سوار شد و در پی معاویه رفت و به او رسید و سلام کرد و او را از دین خود آگاه ساخت پس شتری که هشتاد هزار دینار بر او بار شده و خسته شده بود و گروهی آن را می‌رانند بر معاویه عبور دادند. معاویه گفت: این چیست؟ جریان را برایش نقل کردند، معاویه گفت: شتر را با همان بارش به حسن بن علی برگردانید. پایان. ای کاش می‌دانستم چگونه این دو قصه با هم سازگارند.

گفت: آن را بدوشید و شیرش را بخورید، چنان کردند. آنگاه به او گفتند: آیا غذایی داری؟ گفت: جز این گوسفند ندارم یکی از شما آن را ذبح کند تا هر چه می‌خورید برایتان مهیا سازم. یکی از آن‌ها برخاست و گوسفند را کشت و پوست آن را کند. پیرزن برای مهمانان غذایی مهیا کرد پس خوردند و ایستادند، تا سرد شدند. چون کوچ کردند به او گفتند: ما چند نفر از قریش هستیم، قصد مکه داریم و چون سالم برگشتیم بر ما وارد شو که ما به تو خوبی خواهیم کرد. سپس کوچ کردند.

شوهر زن آمد و زن خبر آن گروه و گوسفند را به شوهر خود داد. مرد به خشم آمد و گفت: وای بر تو گوسفندم را برای گروهی که آن‌ها را نمی‌شناسی ذبح می‌کنی، آنگاه می‌گویی، چند نفر از قریش بودند؟ ناقل گوید: پس از مدتی نیاز، آن دو را مجبور ساخت وارد مدینه شوند. پس سرگین دامها را به آن جا می‌بردند و می‌فروختند و با پول آن زندگانی می‌کردند، پس آن پیرزن در یکی از کوچه‌های مدینه می‌گذشت. حسن بن علی علیه السلام که جلو در خانه خود نشسته بود، پیرزن را شناخت ولی زن او را نشناخت.

حضرت غلام خود را فرستاد و پیرزن را فراخواند و به او گفت: ای کنیز خدا مرا می‌شناسی؟ گفت: نه، گفت: فلان روز من مهمان تو بودم. پیرزن گفت: پدر و مادرم به فدایت تو همانی؟ فرمود: آری.

سپس امام حسن علیه السلام امر کرد برای پیرزن از گوسفندهای زکات هزار گوسفند خریدند و دستور داد هزار دینار به او دادند و او را با غلام خود نزد امام حسین علیه السلام فرستاد. امام حسین علیه السلام به او گفت: برادرم چقدر به تو داد؟ گفت: هزار گوسفند و هزار دینار، امام حسین نیز دستور داد همان مقدار بدهند. سپس او را با غلام خود نزد عبد الله بن جعفر فرستاد. عبد الله گفت: حسن و حسین



چه مقدار به تو دادند؟ گفت: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار، پس عبد الله بن جعفر دستور داد دو هزار گوسفند و دو هزار دینار به او بدهند. و به پیرزن گفت: اگر اول نزد من می آمدی موجب زحمت حسن و حسین نمی شدی. پس پیرزن با چهار هزار دینار و چهار هزار گوسفند نزد شوهرش برگشت.^۱

قاریان بصره نزد ابن عباس، در حالی که او عامل بصره بود، گرد آمدند و گفتند: همسایه ای داریم که بسیار روزه می گیرد و نماز می خواند و هر یک از ما آرزومندیم که مانند او باشیم. او دختر خود را به پسر برادرش تزویج کرده در حالی که فقیر است و چیزی ندارد که جهازیه دخترش کند. عبد الله بن عباس برخاست و دست آن ها را گرفت و وارد خانه خود ساخت، و صندوقی را گشود و از آن شش کیسه زر بیرون آورد، و گفت: ببرید پس بردند. پس ابن عباس گفت: ما نسبت به او منصفانه رفتار نکردیم، چیزی به او دادیم که او را از نماز و روزه اش باز می دارد، نزد ما برگردید تا شخصا برای تهیه جهاز دخترش به او کمک کنیم. دنیا آن اندازه ارزش ندارد که مؤمنی را از عبادت پروردگارش بازدارد. و در ما تکبری نیست که به اولیای خدا خدمت نکنیم. پس ابن عباس به وعده خود عمل کرد و آنان نیز عمل کردند.

ابو طاهر بن کثیر شیعی بود، مردی به او گفت: به حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام درخت خرمایی را که در فلان جا داری به من ببخش. گفت: بخشیدم و به حقّ علی علیه السلام درخت خرمای پشت سر آن را نیز به تو خواهم بخشید و آن چند برابر چیزی بود که آن مرد خواسته بود.

۱. مطالب السؤل باب جود و کرم امام حسن علیه السلام، ص ۶۶، در کشف الغمه، ص ۱۶۶.

ابو مرثد یکی از بخشندگان بود. پس یکی از شاعران او را ستود. او به شاعر گفت: به خدا چیزی ندارم به تو بدهم، اما مرا پیش قاضی ببر و ادعا کن که ده هزار درهم از من طلبکاری تا من به آن اقرار کنم. آنگاه مرا زندانی کن، چرا که خاندانم مرا در زندان نخواهند گذاشت. شاعر آن کار را کرد و شب نشده ده هزار درهم به او دادند و ابو مرثد را از زندان بیرون آوردند.

معن بن زایده، در بصره والی عراقین بود. پس شاعری بر درگاهش حاضر شد و مدتی ماند و خواست وارد بر معن شود، ولی برایش میسر نشد. روزی به یکی از خادمان معن گفت: هر گاه امیر وارد باغ شود، مرا آگاه ساز و چون امیر به باغ درآمد خادم به شاعر اعلام کرد. پس شعری بر روی چوبی نوشت و در آبی انداخت که وارد باغ معن می‌شد. در آن هنگام امیر بر سر آب بود. چون چوب را دید آن را گرفت و خواند دید در آن نوشته شده:

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی فمالی الی معن سواک شفیع

ای جود معن حاجتم را به معن بگو چرا که جز تو شفיעی در پیش معن ندارم. ناقل گوید: معن گفت: صاحب این چوب (شعر) کیست؟ مرد را فراخواندند معن به او گفت: چگونه این شعر را گفتی؟ پس آن را گفت. معن دستور داد ده کیسه زر به او بدهند.

شاعر آن را گرفت و معن چوب را زیر بساطش نهاد. چون روز دوم شد آن را از زیر بساط بیرون آورد و خواند و شاعر را فراخواند و صد هزار درهم به او داد. آن مرد چون پول را گرفت به فکر فرو رفت و بیندیشید که آنچه را بدو داده‌اند بازستانند، و از قصر خارج شد.

چون روز سوم شد معن آنچه در چوب نوشته شده بود خواند و شاعر



را فراخواند در جستجویش رفتند و او را نیافتند، معن گفت: بر من سزاوار بود که آن اندازه به او بدهم که در خزانه‌ام درهم و دیناری باقی نماند.

عبد الله بن عامر بن کریز از مسجد به قصد منزلش بیرون شد، در حالی که تنها بود. نوجوانی از قبیله ثقیف با او برخاست و در پهلو او به راه افتاد. عبد الله به او گفت:

آیا حاجتی داری؟ گفت: خیر و رستگاری‌ات را می‌خواهم. دیدم تنها می‌روی، گفتم با جانم تو را حفظ کنم و به خدا پناه می‌برم که به جنابتان امر ناخوشایندی عارض شود.

عبد الله دست او را گرفت و او را با خود به منزلش برد. سپس دستور داد هزار دینار آوردند و به او داد و گفت: این پول را خرج کن خانواده‌ات تو را خوب تربیت کرده‌اند.

نقل شده که گروهی از عرب‌ها برای زیارت یکی از بخشندگانشان در کنار قبرش فرود آمدند. آن‌ها از سفر دوری می‌آمدند. پس شب در کنار قبر آن بخشنده خوابیدند.

مردی از آن گروه صاحب قبر را در خواب دید که می‌گفت: آیا شترت را با نجیب (شتر اصیل) من مبادله می‌کنی و آن مرده نجیبی (شتر اصیل) بر خود بر جای نهاده بود که به اسم او معروف بود و مردی که خواب دیده بود شتری فربه داشت مرد گفت: آری و در خواب شترش را به نجیب شخص مرده فروخت و چون میان آن دو معامله واقع شد. این مرد به طرف شتر خود رفت و در خواب آن را نحر کرد.

آنگاه از خواب بیدار شد و ناگهان دید که از نحر شترش خون می چکد، پس برخاست و شتر را نحر کرد، و گوشتش را تقسیم کرده و پختند، و حاجتشان برآمد. سپس کوچ کردند و رفتند چون روز دوم فرارسید در حالی که در راه بودند سوارانی به استقبالشان آمده و مردی از آنها گفت: فلان پسر فلان کیست؟ و نام همان مرد را برد. پس گفت: منم، گفت: آیا به فلانی - صاحب قبر - چیزی فروختی - گفت: آری شترم را در خواب به نجیب او فروخته‌ام و داستان را نقل کرد پس گفت: بگیر این نجیب اوست، سپس آن شخص گفت: صاحب قبر پدر من است و او را در خواب دیدم که می گفت: اگر پسر منی نجیب (شتر اصیل) مرا به فلان بن فلان بده و نام تو را بر زبان آورد.

مردی از قریش از سفری وارد شد و در راه خانه به مردی از عرب‌ها رسید، در حالی که روزگار او را زمین گیر ساخته و بیماری او را خانه نشین کرده بود. پس گفت: ای فلان به ما کمکی کن. آن مرد به غلامش گفت: هر چه از خرجی مانده به او بده. پس غلام چهار هزار درهم در دامن آن عرب بیابانی ریخت. وی خواست برخیزد ولی از ضعف نتوانست. پس گریست، مرد بخشنده به او گفت: از چه می گریی، شاید بخشش ما را کم می دانی؟ گفت: نه ولی به یاد آوردم که زمین دست بخشنده‌ات را می خورد. پس این خاطره مرا گریاند.

عبد الله بن عامر از خالد بن عقبه بن ابی معیط، خانه‌ای را که در بازار داشت به نود هزار درهم خرید و چون شب فرارسید گریه خاندان خالد را شنید به خانواده‌اش گفت: اینان را چه شده؟ گفتند: برای خانه‌شان می‌گیرند گفت: ای غلام نزد آنها برو به آنان اعلام کن که خانه و مال، همه از آن شماست.

گویند هارون الرشید، پانصد دینار برای مالک بن انس فرستاد. این خبر به لیث بن سعد رسید. لیث برای مالک هزار دینار فرستاد. هارون خشمگین شد و گفت: من به او پانصد دینار می‌بخشم و تو هزار دینار در حالی که تو از رعیت‌های منی. لیث عرض کرد:

ای امیر مؤمنان! درآمد غله هر روز من هزار دینار است، شرمم آمد که به شخصی چون انس، کمتر از درآمد یک روزم را بدهم و نقل شده که زکات بر لیث واجب نشد با این که درآمد هر روز او هزار دینار بود.

روایت شده که زنی از لیث کمی عسل خواست. پس دستور داد به او مشکی عسل بدهند به لیث گفتند آن زن به کمتر از این مقدار قناعت داشت. گفت: آن به اندازه نیازش درخواست کرد و ما به مقدار نعمتی که خدا بر ما ارزانی داشته به او دادیم.

اعمش گوید: گوسفندی که داشتم بیمار شد و خثیمه بن ابی عبد الرحمن، صبح و شام از او خبر می‌گرفت و از من می‌پرسید: آیا به طور کامل علوفه‌اش را خورده است؟ و از روزی که کودکان شیر آن را از دست داده‌اند چگونه صبر می‌کنند؟ در زیر من پشمینه فرشی بود که بر رویش می‌نشستم. چون خثیمه از خانه بیرون رفت گفت: آنچه در زیر فرش است بردار. تا آنجا که بر اثر بیماری گوسفند، بیش از سیصد دینار از احسان او به من رسید، و آرزو می‌کردم که گوسفند بهبود نیابد.

گفته شده: قیس بن سعد بن عباده بیمار شد. پس برادرانش در رفتن نزد او

تأخیر کردند، به او گفتند: آنان بر اثر قرضی که نسبت به تو دارند شرم دارند. پس گفت: خدا خوار سازد مالی که برادران را از دیدار انسان منع کند. آنگاه دستور داد یک نفر فریاد کند؛ هر کس به قیس بدهکار است قیس او را حلال کرده است. پس در هنگام شام، درجه و مقامش بر اثر کثرت دیدار کنندگان رفیع شد.

شیخ ابو سعد خرکوشی نیشابوری می گفت: در مصر مردی بود، که معروف بود چیزی برای فقرا جمع می کند. پس یکی از فقرا صاحب فرزندی شد. آن فقیر گفت، نزد او رفتم و به او گفتم: برایم فرزندی متولد شده و چیزی ندارم. پس با من برخاست و بر گروهی وارد شد و گشایشی برایش نشد. مرد مصری به کنار قبر مردی آمد که او را می شناخت و کنار قبرش نشست و گفت: خدایت رحمت کند تو کار نیک می کردی و من امروز حرکت کردم و گروهی را تکلیف کردم که برای نوزادی چیزی بدهند و چیزی به دستم نیامد. مرد فقیر گفت: مرد مصری از کنار قبر برخاست و یک دینار بیرون آورد آن را دو نیم کرد، نیمی را به من داد و گفت: این قرض است تا برایت گشایشی شود. فقیر گفت:

نیم دینار را گرفتم و برگشتم و با آن مشکلم را حل کردم. اما مرد مصری که نیم دینار به من داده بود همان شب صاحب قبر را در خواب دید. صاحب قبر گفت: تمام آنچه گفتمی شنیدم، اما ما مردگان اجازه جواب دادن نداریم، ولی در منزل حاضر شو، و به اولادم بگو؛ تا جای آتش افروختن (اجاق) را بکنند و صندوقی را بیابند که در آن پانصد دینار است، و آن را به مرد فقیر بده.

راوی می گوید: چون فردا شد مرد مصری به منزل شخص مرده آمد و برای خانواده اش آن داستان را نقل کرد. آن ها به او گفتند: داخل شو، و آن محل را کنند و دینارها را بیرون آوردند و در برابرش نهادند. مرد مصری گفت: این مال



شماست و خواب من در مورد آن حکمی را ثابت نمی‌کند. آن‌ها گفتند: شخص مرده بخشیده و ما که زنده‌ایم نبخشیم و چون خاندان مرده بر بردن دینارها اصرار ورزیدند مرد مصری آن‌ها را برداشت و نزد مرد فقیر صاحب نوزاد آمد و داستان را برایش تعریف کرد. او می‌گوید: مرد فقیر یک دینار از پانصد دینار برداشت و دو نیم کرد و نیمی که از من قرض کرده بود به من داد و نیم دیگر را برداشت، و گفت: همین نیم دینار مرا بس است. این دینارها را بر فقرا صدقه کن. شیخ ابو سعد گفت: نمی‌دانم کدامین نفر از اشخاص یاد شده بخشنده‌تر بوده‌اند.

مردی نزد دوستی آمد و در خانه‌اش را کوبید. دوست گفت: برای چه کاری نزد من آمدی؟ گفت: چهارصد دینار قرض دارم، پس آن دوست چهارصد دینار را وزن کرد و برای او جدا کرد و به او داد و گریان برگشت. زنش به او گفت: در صورتی که پرداخت این مبلغ بر تو دشوار بود، چرا به او دادی [که گریه کنی]؟ او گفت: می‌گیرم برای این که جوئیای حال او نشدم تا او آنقدر محتاج شد که از من درخواست کند.

در نکوهش بخل

هم رد قرآن و هم در روایات بخل و تنگ نظری نکوهش شده است که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود:

قال الله تعالى:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

«کسانی که خداوند آن‌ها از بخل و حرص نفس خویش

بازداشته رستگارند.»

وقال تعالی:

﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ
بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱

«آن‌ها که بخل می‌ورزند و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده انفاق نمی‌کنند. گمان نکنند برای آن‌ها خیر است، بلکه برایشان شر است، به زودی در روز قیامت آنچه را درباره آنان بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آن‌ها می‌افکنند و میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

وقال تعالی:

﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲

«آن‌ها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می‌کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آن‌ها داده کتمان می‌کنند.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از بخل بپرهیزید، زیرا کسانی را که پیش از شما بودند هلاک ساخت، آن‌ها را واداشت که خون‌های خود را بریزند و محارم خود را حلال شمارند».^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۰.

۲. سوره نساء، آیه ۳۷.

۳. این حدیث را احمد در مسند و بخاری در الادب المفرد و مسلم در صحیح خود و بیهقی از حدیث جابر بن عبدالله در حدیثی روایت کرده است چنان‌که در درالمشور، ج ۶، ص ۱۹۶، روایت کرده است.

و نیز فرمود: «بخیل، حيله گر، خیانتکار و بدخو وارد بهشت نمی شود».^۱
 پیامبر ﷺ فرمود: «سه چیز هلاک کننده است: بخلی که اطاعت شود و
 هوایی که پیروی گردد و خود پسندی شخص».^۲
 پیامبر ﷺ فرمود: «خدا سه نفر را دشمن می دارد: پیر زناکار، بخیل منت گذار،
 عائله مند متکبر».^۳

پیامبر ﷺ فرمود: «حکایت بخشنده و بخیل، مانند حکایت دو مرد است که
 دو زره آهنین بر تن دارند، که از سینه تا گلوگاه آنان را فرا گرفته، اما شخص
 بخشنده چیزی نمی بخشد مگر این که زره گسترش یافته و زیاد می شود، و تمام
 پوست بدنش را فرا می گیرد، تا سر انگشتانش پوشیده می شود، اما شخص بخیل
 قصد انفاق چیزی نمی کند، مگر این که حلقه های سپر جمع شده، و به پوست
 بدنش می چسبد تا گلوگاه او را فراگیرد و شخص بخیل می خواهد آن را باز و
 گسترده کند ولی باز و گسترده نمی شود».^۴

پیامبر ﷺ فرمود: «دو خصلت است که در هیچ مؤمنی جمع نمی شود: بخل
 و بد خلقی»^۵ و نیز فرمود: «خدایا از بخل به تو پناه می برم، و از جبن و ترس به

۱. این حدیث را احمد در مسند ابوبکر روایت کرده

۲. پیش از این چند بار نقل شده است.

۳. در هیچ مأخذی بر آن دست نیافتم جز این که طبرانی در الاوسط از حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده است: «إن الله
 یبغض الغنی الظلوم و الشیخ الجهول و العائل المختال، خدا ثروتمند ستمکار و پیرمرد نادان و عائله مند متکبر را
 دوست ندارد.»

۴. حدیث مورد اتفاق صحیحین است - و در صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۴۳، و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۸۹ با
 کمی اختلاف لفظی نقل شده و احمد آن را در (سنن)، ج ۲، ص ۲۵۶، ۳۸۹ و ۵۲۲، از حدیث ابوهریره روایت
 کرده است.

۵. این حدیث را ترمذی در (سنن)، ج ۸، ص ۱۴۱، از حدیث ابو سعید روایت کرده و گفته است این حدیث
 غریب است.

تو پناه می‌برم و پناه می‌برم به تو که به پست‌ترین (مراحل) عمر برسم.^۱
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از ظلم پرهیزید چرا که ظلم تاریکی‌های روز قیامت است. و از دشنام پرهیزید زیرا خدا شخص دشنام دهنده و بد گفتار را دوست ندارد. و از بخل پرهیزید که انسان‌های پیش از شما را هلاک ساخته است. بخل آن‌ها را به دروغ‌گویی و ادا کردن و دروغ گفتند. آن‌ها را به ستم فرمان داد و ستم کردند. و به قطع رحم دستور داد و قطع رحم کردند.»^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین صفتی که در مرد است، بخل همراه با بی‌تابی و ترس زیاد است.»^۳

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی کشته شد. پس زنی بر او گریست و گفت: وا شهیدا.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه می‌دانی که او شهید است، شاید سخنی گفته است که به او مربوط نبوده، یا نسبت به مالی بخل ورزیده، که چیزی از او نمی‌کاسته است.»^۴
جبیر بن مطعم گوید: در برگشت از غزوه حنین، که همراه پیامبر حرکت می‌کردیم و مردم همراهش بودند، عرب‌ها به پیامبر درآویختند، و از او درباره غنایم می‌پرسیدند تا او را مجبور کردند کنار درختی بایستند، پس عبایش ربوده شد. حضرت ایستاد و فرمود: عبایم را بدهید، سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، اگر به تعداد این بوته‌های خار، شتر داشتم آن‌ها را میان شما تقسیم می‌کردم، تا مرا بخیل و دروغگو و ترسو نمی‌یافتید.»^۵

۱. این حدیث را نسائی در [سنن]، ج ۸ ص ۲۵۶، از حدیث سعد روایت کرده و مورد اتفاق است.
۲. این حدیث را حاکم (در مستدرک)، ج ۱ ص ۱۱، با کمی اختلاف لفظی از حدیث ابن عمر روایت کرده است.
۳. این حدیث را ابوداؤد در [سنن]، ج ۲ ص ۱۲، روایت کرده است.
۴. حدیث را ابویعلی از حدیث ابوهیریه به سندی ضعیف روایت کرده و پیش از این نقل شده بیهقی نیز از حدیث انس با کمی اختلاف روایت کرده چنان‌که در درالمشور، ج ۶ ص ۱۹۶، آمده است.
۵. این حدیث را بخاری روایت کرده و پیش از این نقل شده و نسائی در [سنن]، ج ۶ ص ۲۶۳، روایت کرده است.

عمر گوید: پیامبر ﷺ مالی را تقسیم کرد. من عرض کردم: دیگران سزاوارتر از این‌ها به این مال بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «آنها مرا مخیر می‌سازند که با دشنام از من مال بخواهند یا مرا به بخل وا دارند و من بخیل نیستم»^۱

ابو سعید گوید: دو مرد بر پیامبر ﷺ وارد شدند، و بهای شتری را از او خواستند پیامبر به آن‌ها دو دینار داد و از محضرش بیرون رفتند. عمر بن خطاب آن‌ها را ملاقات کرد.

آن دو مرد پیامبر را ستودند و سخن خوب گفتند، و از احسانی که به آن‌ها شده بودند سپاسگزاری کردند. عمر به محضر رسول خدا ﷺ وارد شد و حضرت را از گفته آن‌ها خبر داد.

پیامبر ﷺ فرمود: «به فلانی، بین ده تا صد دینار دادم و این سخنان را نگفت. یکی از شما درخواستی از من می‌کند و خواسته‌اش برآورده می‌شود و آنچه را گرفته در حالی که آتش زیر بغل می‌گیرد».

عمر عرض کرد: اگر بخشش شما آتش است چرا به آن‌ها می‌دهید؟ پیامبر فرمود: «آنها از من درخواست می‌کنند و خدا مرا از بخل منع کرده است»^۲

از ابن عباس روایت شده که گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بخشندگی از جود خدای متعال است. پس ببخشید تا خدای متعال به شما ببخشد. به هوش باشید، که خدا جود را به صورت مردی آفرید، و ریشه‌اش را در ریشه درخت طوبی استوار ساخت، و شاخه‌هایش را به شاخه‌های درخت سدره المتهی

۱. این حدیث را مسلم در [صحیح]، ج ۳، ص ۱۰۳، از حدیث عمر روایت کرده است.

۲. این حدیث را احمد و ابویعلی و بزار به همین صورت روایت کرده‌اند، ولی احمد نگفته است که آن دو «سألا ثمن بعیر» از پیامبر بهای شتر می‌خواستند و بزار از روایت ابوسعید از عمر روایت کرده و رجال سندهای آن‌ها موثق‌اند (المغنی) و در النهایه گفته: در حدیث آمده است «اما والله ان احدکم لیخرج بمسأله من عندی یتأبطها» یعنی آن را در زیر بغلش قرار می‌دهد.

بیست، و بعضی از شاخه‌هایش را به سوی دنیا آویخت و هر کس به شاخه‌ای از آن دست درآویزد، خدا او را وارد بهشت می‌کند.

به هوش باشید که بخشش از ایمان است و ایمان در بهشت است و بخل را از خشم خود آفرید و ریشه آن را در ریشه درخت زقوم استوار ساخت و بعضی از شاخه‌هایش را به سوی دنیا آویخت پس هر کس به شاخه‌ای از آن دست بیاویزد خدا او را وارد دوزخ سازد، به هوش باشید که بخل از کفر است و کفر در آتش است.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بخشندگی درختی است که در بهشت می‌روید، و جز شخص بخشنده وارد بهشت نمی‌شود، و بخل درختی است که در دوزخ می‌روید و جز بخیل وارد دوزخ نمی‌شود.»^۲

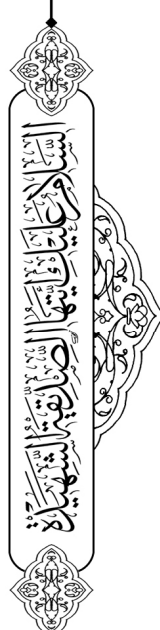
از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «ای بنی سلمه سرورتان کیست؟ گفتند سرور ما جدّ بن قیس است، جز این که وی مردی بخیل است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

و چه دردی درمان ناپذیرتر از بخل است، ولی سرور شما عمرو بن جموح است.»^۳ در روایت دیگری است، که «آنها گفتند: سرور ما جدّ بن قیس است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به چه چیز او را سرور خود قرار داده‌اید؟ گفتند: او بیش از ما مال دارد و با این وصف او را به بخل متهم می‌سازیم.

۱. این حدیث را دیلمی در الفردوس روایت کرده ولی پسرش در مسند الفردوس روایت نکرده است، (المغنی کنوز الحقایق مناوی).

۲. نظیر این حدیث پیش از این نقل شد و صاحب الفردوس به همین لفظ از حدیث علی عليه السلام نقل کرده و پسرش در مسند الفردوس روایت نکرده است (المغنی) و نظیر این حدیث را بیهقی از حدیث ابوهریره روایت کرده چنان‌که در درالمشور، ج ۶، ص ۱۹۷، آمده است.

۳. این حدیث را طبرانی در الاوسط روایت کرده و در سندش ابو ربیع سمان است و او ضعیف است چنان‌که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۲۶، نقل شده است.



پیامبر ﷺ فرمود: چه دردی بی‌درمان‌تر از بخل است، او سرورتان نیست گفتند: ای رسول خدا پس چه کسی سرور ماست؟ فرمود: سرورتان بشر بن براء بن معرور است.^۱

علی رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «خدا شخصی را که در زنده بودنش بخیل بوده و در هنگام مرگ بخشنده می‌شود دوست نمی‌دارد.»^۲

از آن حضرت رضی الله عنه روایت است که: «بخشنده نادان در پیشگاه خدا محبوب‌تر از خدا پرست بخیل است.»^۳

از آن حضرت رضی الله عنه نیز روایت است: «بخل و ایمان در دل بنده‌ای جمع نمی‌شود.»^۴

و نیز پیامبر ﷺ فرمود: «دو خصلت است که در مؤمن جمع نمی‌شود بخل و بد خلقی»^۵ و فرمود: «برای مؤمن سزاوار نیست که بخیل و ترسو باشد.»^۶

و پیامبر ﷺ فرمود: «گوینده شما می‌گوید: بخیل معذورتر از ظالم است، ولی چه ظلمی در نزد خدا بدتر از بخل است، خدا به عزت و عظمت و جلالش سوگند یاد کرده که حریص و بخیل وارد بهشت نمی‌شود.»^۷

روایت شده، که رسول خدا ﷺ در خانه کعبه طواف می‌کرد. ناگاه مردی را

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۹، و حاکم گفته است این روایت بنا بر شرایط مسلم صحیح است و کلینی در کافی، ج ۴، ص ۴۴ آن را نقل کرده است.

۲. این حدیث را حاکم (مستدرک)، ج ۳، ص ۲۱۹، به اختصار روایت و گفته است بنا بر شروط مسلم صحیح است ولی شیخین روایت نکرده‌اند. و کلینی در کافی، ج ۴، ص ۴۴، روایت کرده است.

۳. این حدیث را خطیب در تاریخ خود روایت کرده چنان که در جامع الصغیر آمده است.

۴. این حدیث را ترمذی در [سنن]، ج ۸، ص ۱۴۰، چنین روایت کرده است «الجاهل سخیّ احبّ... تا آخر حدیث».

۵. این حدیث را حاکم روایت کرده و آن را صحیح دانسته است و نیز ابن ابی شیبّه و نسایی و بیهقی در الشعب، از حدیث ابوهریره روایت کرده‌اند چنان‌که درالمشور، ج ۶، ص ۱۹۶، آمده است.

۶. این حدیث را ترمذی در [سنن]، ج ۸، ص ۱۴۱، روایت کرده و پیش از این نقل شده و در این باب تکرار شده است.

۷. عراقی گوید: برای این حدیث مأخذی نیافتم و می‌گویم: مضمون این حدیث پیش از این گذشت.

دید که به پرده‌های کعبه درآویخته و می‌گوید: به احترام این خانه که گناهم را پیامبری. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گناهت چیست؟ برایم توصیف کن، گفت: گناهم بزرگ‌تر از آن است که برایت توصیف کنم. فرمود: وای بر تو گناهت بزرگ‌تر است یا زمین‌ها؟ عرض کرد: ای رسول خدا، گناهم بزرگ‌تر است. فرمود: وای بر تو گناهت بزرگ‌تر است یا کوه‌ها؟ عرض کرد: گناهم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گناهت بزرگ‌تر است یا دریاها؟ عرض کرد: گناهم. فرمود:

گناهت بزرگ‌تر است یا آسمان‌ها؟ عرض کرد: گناهم. فرمود: گناهت بزرگ‌تر است یا عرش؟

عرض کرد: گناهم. فرمود: گناهت بزرگ‌تر است یا خدا؟ گفت: خدا بزرگ‌تر و والاتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو گناهت را وصف کن.

عرض کرد: ای رسول خدا! من مردی ثروتمندم، و آنگاه که سائل برای درخواستی نزد من می‌آید، گویی شعله‌ای از آتش به استقبالم می‌آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از من دور شو که مرا در آتش خود نسوزانی. سوگند به خدایی که مرا به هدایت و کرامت برانگیخت، اگر میان رکن و مقام بایستی و دو میلیون سال نماز بگزاری، و آن قدر گریه کنی که نه‌رها از اشک‌هایت جاری شود و درخت‌ها از آن سیراب شود، آنگاه بمیری در حالی که بخیل و فرومایه‌ای، خدا تو را به رو در آتش می‌افکند. وای بر تو، مگر نمی‌دانی که بخل کفر است، و کفر در آتش است. وای بر تو آیا نمی‌دانی که خدا می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّا نَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ﴾^۱

«و هر کس بخل کند نسبت به خود بخل کرده است.»

﴿وَمَنْ يوقْ شحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

«کسانی که خداوند آن‌ها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند.»

علی علیه السلام در خطبه‌اش فرمود: «به زودی زمانی سخت بر مردم بیاید که ثروتمند بر آنچه در اختیار دارد سخت می‌گیرد در حالی که بدان مأمور نشده است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾^۲»

علی علیه السلام فرمود: «هیچ بخشنده‌ای هرگز به حق کامل خود نمی‌رسد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ﴾^۳

«پیامبر) قسمتی از آن راز را برای او (حفصه) بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری فرمود.»

سخنان بزرگان

ابن عباس گوید: چون خدا بهشت عدن را آفرید به آن فرمود: خود را بیارای. پس خود را بیاراست. آنگاه به بهشت فرمود: نهرهایت را آشکار کن. پس چشمه سلسبیل و چشمه کافور و چشمه تسنیم را آشکار ساخت. پس از آن چشمه‌ها در بهشت نهرهای شراب و عسل و شیر جوشید. سپس به بهشت فرمود: تخت‌های سلطنتی و حجله‌ها و تخت‌ها و زیورها و حورالعین‌های خود را آشکار کن. بهشت آن‌ها را آشکار ساخت.

۱. سوره حشر، آیه ۱۰.

۲. این سخن از خطبه‌های علی علیه السلام نیست و از سخنان کوتاه و حکمت‌های آن حضرت است که سید شریف رضی - رحمه الله - در نهج البلاغه باب مختار از حکم آن حضرت به شماره ۴۳۸، نقل کرده است و آیه در سوره بقره، آیه ۲۳۸، است؛ و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید.

۳. سوره تحریم، آیه ۳.

خداوند به بهشت توجه کرد و فرمود: سخن بگو بهشت گفت: خوشا به حال کسی که وارد من شود. خدای متعال فرمود: به عزت و جلالم سوگند شخص بخیل در تو ساکن نخواهد شد.»

برخی گفته‌اند: اگر بخل پیراهنی بود آن را نمی‌پوشیدم و اگر راهی بود آن را نمی‌پیمودم.

گفته شده: **حکیم هند و فیلسوف روم** بر انوشیروان وارد شدند. انوشیروان به حکیم هندی گفت: سخن بگو، گفت: بهترین مردم کسی است که بخشنده باشد و در هنگام خشم سنگین، و در گفتار متین، و در بلند مرتبگی فروتن، و نسبت به هر خویشاوندی مهربان باشد. فیلسوف رومی برخاست و گفت: هر کس بخیل باشد مالش را دشمنش به ارث می‌برد، و هر کس کم شکر کند به پیروزی نمی‌رسد، و دروغگویان نکوهیده‌اند، و سخن‌چینان فقیر می‌میرند، و هر کس رحم نکند خدا کسی را بر او مسلط سازد که به او رحم نکند.

ضحاک در آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا﴾ می‌گوید: این آیه در مورد بخیلان است، که خدا دست‌هایشان را از انفاق در راه خود نگه داشته، و بینش هدایت یافتن ندارند.

کعب گوید: در هر بامداد خداوند دو فرشته را مأمور می‌کند، تا فریاد بزنند خدایا مال شخص ممسک و بخیل را در معرض تلف قرار بده و برای مالی که بخشنده انفاق می‌کند جایگزینی برگزین.

اصمعی گوید: از عربی بیابانی در حالی که مردی را توصیف می‌کرد، شنیدم که گفت: فلانی در چشم من کوچک است، چون دنیا در نظرش بزرگ است، و چون سائل و گدا را می‌بیند، گویی ملک الموت را دیده است.

جاحظ گوید: از لذت‌ها جز سه چیز باقی نمانده است: نکوهش بخیلان، خوردن گوشت خشکیده و زدودن زنگ شمشیر (یا خاراندن زخم گری).
بشر بن حارث گوید: بخیل غیبت ندارد (غیبت او جایز است). پیامبر ﷺ فرمود: «تو در این صورت بخیلی».

زنی در محضر پیامبر ﷺ ستوده شد. پس گفتند: زنی است بسیار روزه‌گیر و نمازگزار، جز این که بخیل است. پیامبر ﷺ فرمود: «در این صورت چه خیری دارد.»^۱

بشر گوید: «نگاه کردن به بخیل قساوت قلب می‌آورد و دیدن بخیلان موجب اندوه دل مؤمنان است.»

یحیی بن معاذ گوید: دل، بخشنده‌گان را دوست دارد اگر چه گنهکار باشند و بخیلان را دشمن می‌دارد اگر چه نیکوکار باشند.

ابن معتر گوید: هر که نسبت به مالش بخیل‌تر است نسبت به آبرویش بخشنده‌تر است.

یحیی بن زکریا رضی الله عنه ابلیس را به صورت اصلی وی دید و به او گفت: ای ابلیس به من خبر بده محبوب‌ترین و مبعوض‌ترین مردم در نظرت کیست؟ گفت: محبوب‌ترین مردم در نزد من مؤمن بخیل است، و مبعوض‌ترین مردم در نزد من فاسق بخشنده است.

یحیی از شیطان پرسید چرا؟ گفت: برای این که بخل بخیل، برای من کافی است ولی می‌ترسم که خدا به فاسق بخشنده بر اثر بخشنده‌گی‌اش توجه کند و او را ببخشاید، آنگاه روی برگرداند در حالی که می‌گفت: اگر تو یحیی نبودی به تو خیر نمی‌دادم.

۱. این حدیث در آفات زبان گذشت.

داستان‌هایی از افراد بخیل

*گویند: در بصره مردی ثروتمند و بخیل بود. یکی از همسایگانش او را دعوت کرد و برایش غذایی از گوشت و تخم‌مرغ آورد. پس بسیار از آن خورد و مرتب آب می‌نوشید تا شکمش ورم کرد و به حالت مرگ افتاد و به خود می‌پیچید و چون وضعش وخیم شد حال خود را برای پزشک تعریف کرد. پزشک گفت: باکی بر تو نیست آنچه خورده‌ای قی کن. شخص بخیل گفت: آیا گوشت و تخم‌مرغ را قی کنم؟ به خدا می‌میرم ولی آن‌ها را قی نمی‌کنم.

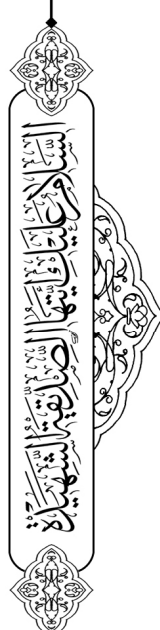
*گویند: عربی بیابانی در طلب مردی به وی روی آورد، در حالی که در برابر آن مرد انجیر بود. پس انجیر را با عبایش پوشاند. آن عرب نشست، مرد به او گفت: آیا از قرآن چیزی می‌دانی؟ گفت: آری و خواند: و الزیتون و طور سینین. مرد گفت: و التین چه شد؟

عرب گفت: تین (انجیر) در زیر عبای توست.

یکی از بخیلان برادرش را دعوت کرد و تا عصر به او غذایی نداد، آن مرد سخت گرسنه شد، و جنون گرسنگی به او دست داد. پس صاحب خانه عود (آلت موسیقی) را برداشت و به او گفت: به جانم قسم، چه آوازی را می‌خواهی که برایت بنوازم؟ گفت:

آواز ماهی تابه.

نقل شده که محمد بن یحیی بن خالد بن برمک، بخیل بود و سخت بخل می‌ورزید، از یکی از خویشاوندانش راجع به او سؤال شد — خویشاوند با او انس داشت — و کسی به او گفت: سفره محمد بن یحیی را برایم توصیف کن. گفت سفره‌اش یک وجب در یک وجب است، و کاسه‌های او از دانه خشخاش کنده کاری شده است. گفت: چه کسی بر سر آن سفره حاضر می‌شود؟ گفت:



گرام کاتبین (فرشتگانی گرامی که می‌نویسند). پرسید:

آیا کسی با او غذا می‌خورد؟ گفت: آری مگس‌ها. پس گفت: بدای بر تو، آن سفره ویژه تو باشد، در حالی که جامه‌ات پاره است. گفت: به خدا، من یک سوزن ندارم که آن را بدوزم.

گفت: از محمد بن یحیی عاریه می‌گرفتی؟ گفت: اگر محمد خانه‌ای پر از سوزن می‌داشت، که از بغداد تا نوبه امتداد می‌داشت، آنگاه جبرئیل و میکائیل می‌آمدند و یعقوب علیه السلام به همراهشان بود و ضمانت او می‌کردند، و از او می‌خواستند که به آن دو فرشته سوزنی عاریه بدهد، تا با آن پیراهن یوسف را، که از پشت پاره شده بدوزند، عاریه نمی‌داد.

* گویند: مروان بن ابی حفصه بنخیل بود، و از روی بخل گوشت نمی‌خورد، تا سخت به گوشت اشتها پیدا می‌کرد، و هرگاه مایل به گوشت خوردن می‌شد، غلام خود را می‌فرستاد، و غلام برایش کله‌ای می‌خرید، و آن را می‌خورد. به او گفتند: می‌بینیم که زمستان و تابستان جز کله چیزی نمی‌خوری، به چه دلیل آن را برگزیده‌ای؟ گفت: کله خیلی خوب است، قیمتش را می‌دانم، و از خیانت کردن غلام در امانم، و نمی‌تواند مرا مغبون کند، و گوشتی نیست که غلام پیزد و بتواند از آن بخورد، و اگر به چشم یا گوش یا صورت آن دست بزند از آن آگاه می‌شوم و با خوردن کله، گوشت‌های رنگارنگی می‌خورم، چشم آن رنگی، و گوش آن رنگی، و میان سر و گردنش رنگی، و مغز آن رنگی، و زبان آن رنگی است. و خودم از عهده خرج پختن آن برمی‌آیم بنابراین برای من در خوردن کله منافع و بهره‌هایی نهفته است.

* روزی محمد بن یحیی از خانه به قصد دیدار خلیفه مهدی عباسی بیرون رفت. زنی از خاندانش به او گفت: اگر با جایزه برگردی سهم من چقدر است؟

گفت: اگر صد هزار درهم به من بدهد یک درهم به تو می‌دهم. پس شصت هزار درهم به او داده شد و او به آن زن چهار ششم درهم داد. یک بار با یک درهم گوشتی خرید. پس یکی از دوستانش، دعوتش کرد او گوشت را با کم کردن یک ششم درهم به قصاب پس داد و گفت: از اسراف خوشم نمی‌آید.

* اعمش همسایه‌ای داشت، که همواره او را به منزل خود دعوت می‌کرد و می‌گفت: بیا تکه‌ای نان با نمک بخور و اعمش خودداری می‌کرد. روزی او را به خانه فراخواند، و چون گرسنه بود، موافقت کرد. پس وارد منزلش شد. صاحب خانه تکه نانی و نمکی نزد او آورد. پس گدایی آمد و صاحب خانه به او گفت: خدا به تو خیر دهد، دوباره تکرار کرد و صاحب خانه گفت: خدا به تو خیر دهد. چون بار سوم تکرار کرد به او گفت: برو و گرنه با عصا به خدمت می‌رسم، اعمش گدا را صدا زد و گفت: وای بر تو، برو به خدا سوگند راستگوتر از صاحب این خانه ندیده‌ام (با عصا به سراغت می‌آید) مدتی است که مرا به نمک و نان دعوت کرده و به خدا چیزی بر آن‌ها نیفزوده است.

شرح ایثار و فضیلت آن

باید دانست که بخشندگی و بخل، هر کدام به درجاتی تقسیم می‌شوند. پس بالاترین درجات بخشندگی، ایثار است، و آن بخشیدن مال، با وجود نیاز به آن است و سخاوت، بخشش چیزی که مورد نیاز نیست به نیازمند یا غیر نیازمند است، و بخشیدن چیزی در حالی که بدان نیاز است، مهم‌تر است. همان‌طور که سخاوت گاه به آنجا منتهی می‌شود که آدمی در عین نیاز داشتن به دیگری ببخشد، بخل نیز گاه به آنجا می‌انجامد، که با نیاز داشتن، به



خودش بخل می‌ورزد، و چه بسا بخیلی که مال را نگاه می‌دارد و بیمار می‌شود و خود را درمان نمی‌کند. و میل به غذا دارد و فقط بخل از پرداخت بهای غذا. مانع از خوردن غذا می‌شود، و اگر رایگان به دست آورد آن را می‌خورد.

پس بخیل با داشتن نیاز به خودش بخل می‌ورزد و بخشنده دیگری را بر خود ترجیح می‌دهد، با این که به آنچه می‌بخشد محتاج است. پس بین میان دو مرد تا چه حد تفاوت وجود دارد، زیرا اخلاق از بخشش‌های الهی است، که خدا به هر کس بخواهد آن‌ها را می‌دهد، در سخاوت بالاتر از ایشار درجه‌ای نیست و خدا صحابه را به آن ستوده، و فرموده است: ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾!

پیامبر ﷺ فرمود: «هر مردی که میل به خوردن غذایی داشته باشد و از خوردن آن صرف نظر کند و دیگری را بر خود ترجیح دهد خدای او را بیمارزد.»^۲

عایشه گوید: پیامبر ﷺ سه روز پی‌درپی از غذا سیر نشد، تا از دنیا رفت و اگر می‌خواستیم می‌توانستیم سیر شویم، ولی ما دیگران را بر خود ترجیح می‌دادیم.^۳

*مهمانی بر پیامبر خدا ﷺ وارد شد و در نزد خانواده آن حضرت غذایی وجود نداشت. پس مردی از انصار بر پیامبر ﷺ وارد شد و مهمان پیامبر را به خانه خود برد، و غذا در برابرش نهاد و به زنش دستور داد چراغ را خاموش کند. صاحب خانه دستش را به طرف غذا می‌برد، گویی غذا می‌خورد ولی غذا نمی‌خورد تا مهمان غذا را خورد.

۱. سوره حشر، آیه ۱۰: «وَأَن هَا (مهاجران) را بر خود مَقَلَم می‌دارند هر چند شدیداً فقیر باشند.»

۲. این حدیث را ابن حبان در الضعفاء و ابو الشیخ در الثواب از حدیث ابن عمر روایت کرده و پیش از این گذشت.

۳. پیش از این بارها نقل شده است.

چون صبح شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: خدا از رفتار شما در شب گذشته، نسبت به مهمانان خشنود شد و این آیه نازل شد: ﴿وَيُؤْتُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱!

بنابراین سخاوت از اخلاق خدای متعال است و ایثار بالاترین درجات سخاوت است و ایثار عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا خدا اخلاق او را عظیم نامیده و فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۲.

*سهل بن عبد الله گوید: موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا بعضی از درجات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امتش را به من بنما. خداوند فرمود: ای موسی توان دیدن آن را نداری. اما یکی از مقامات بزرگ او را، که به سبب آن او را بر تو و تمام آفریدگانم برتری داده‌ام، به تو می‌نمایانم. راوی گفت: خداوند باطن آسمان‌ها را بر او گشود. پس به مقامی از مقامات آن حضرت نگریست که نزدیک بود از انوار آن و نزدیکی‌اش به خدا جان بدهد.

پس عرض کرد: پروردگارا به چه چیز او را به این بزرگواری رساندی؟ فرمود: به اخلاقی که آن را در میان آفریدگانم به آن حضرت اختصاص دادم. و آن اخلاق ایثار است. ای موسی! هیچ یک از آفریدگانم نزد من نیاید که زمانی از عمرش ایثار کرده باشد، مگر این که شرم دارم اعمال او را محاسبه کنم و در هر جای بهشتم که بخواهد او را جای می‌دهم.

*گویند: عبد الله بن جعفر به قصد ملکی که داشت از خانه بیرون رفت و بر نخلستان گروهی وارد شد، که در آن غلامی سیاه کار می‌کرد و غذایش را برایش آوردند. در این حال سگی وارد نخلستان شد، و نزدیک غلام آمد. غلام

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۰.

۲. سوره قلم، آیه ۵: «و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.»

گرده نانی را به طرف او انداخت.

سگ نان را خورد، پس دوومی و سوومی را انداخت و سگ خورد، و عبد الله نگاه می کرد.

پس گفت: ای غلام هر روز غذایت چه اندازه است؟ گفت: همان مقداری که دیدی (سه گرده نان) عبد الله گفت: پس چرا این سگ را بر خود ترجیح دادی؟ غلام گفت: در این جا سگی نیست این سگ از راه دوری آمده است و دوست نداشتم او را ناامید کنم.

عبد الله گفت: امروز چه می کنی؟ گفت: امروز گرسنه می مانم. عبد الله بن جعفر گفت: بر سخاوت نکوهش می شوم. همانا این غلام از من بخشنده تر است. پس نخلستان و غلام و متعلقات آن را خرید و غلام را آزاد کرد و نخلستان را به غلام بخشید.

*گویند: به مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ سر گوسفندی هدیه شد. وی گفت: برادرم از من به آن محتاج تر است. پس آن را نزد او فرستاد و همچنان یکی برای دیگری می فرستاد تا در هفت خانه چرخید و به خانه اول برگشت.

*علی بن ابیطالب علیه السلام در بستر رسول خدا خوابید. خدا به جبرئیل و میکائیل علیهم السلام وحی کرد: من میان شما دو فرشته برادری برقرار کردم، و عمر یکی از شما را طولانی تر از عمر دیگری قرار دادم، اکنون کدامین شما در زنده بودن برادرش را بر خود ترجیح می دهد؟ پس هر دو زنده بودن را برگزیده و آن را دوست داشتند. خدا به آن دو وحی کرد.

آیا شما مانند علی بن ابی طالب علیه السلام نبودید. من میان او و پیامبر، محمد برادری برقرار دادم و علی علیه السلام بر بستر محمد صلی الله علیه و آله خوابید و خود را فدای او کرد، و زنده ماندن او را بر زنده ماندن خود ترجیح داد. به زمین فرود آید و علی علیه السلام را از

دشمنش حفظ کنید. پس جبرئیل کنار سر علی عليه السلام و میکائیل کنار پاهای حضرت قرار گرفتند، و جبرئیل فریاد می‌زد: آفرین بر تو باد ای پسر ابو طالب، خدا در مقابل فرشتگان به تو مباحثات می‌کند. پس خدای متعال این آیه را نازل کرد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱

«بعضی از مردم (با ایمان و فداکار همچون علی عليه السلام در لیلۃ المییت به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فرشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.»

*از ابو الحسن انطاکی روایت است؛ که سی و چند نفر نزد وی جمع شدند، و آن‌ها در قریه‌ای نزدیک ری بودند، و مقداری نان داشتند که تمامشان سیر نمی‌شدند. پس گرده‌های نان را شکستند و چراغ را خاموش کردند و برای غذا خوردن نشستند، چون سفره جمع شد دیدند غذا به همان حال باقی است و هیچ یک از آن‌ها به سبب ترجیح دادن رفیقش بر خودش چیزی نخورده است. *روایت شده؛ که گدایی نزد شعبه آمد، و او چیزی نداشت، پس چوبی از سقف خانه‌اش کند و به او داد و از او پوزش خواست.

*حذیفه عدوی گوید: در روز جنگ یرموک، در جستجوی پسر عمویم بودیم، و کمی آب همراهم بود. و می‌گفتم: اگر رمقی داشته باشد او را آب بدهم، و بر روی صورتش بپاشم. ناگهان او را یافتم که رمقی داشت، گفتم: آبت

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۷. ثعلبی در تفسیر خود این روایت را نقل کرده و ابن عقبه در ملحمه خود و ابو السعادت در فضایل العشره و گروهی از اصحاب ما (امامیه) مانند ابن بابویه و کلینی و شیخ طوسی و ابی رافع و هند بن ابی هاله، روایت کرده‌اند. به تفسیر البرهان ذیل آیه، رجوع کنید، و ابن سعد در طبقات، ۷، ج ۱، ص ۲۲۸، چاپ بیروت، ۱۳۷۶، به آن اشاره کرده است.



دهم؟ با اشاره به من گفت: آری. و چون خواست آب بنوشد، ناله مردی بلند شد. پسر عمویم به من اشاره کرد: که به طرف او بروم. نزد او رفتم، دیدم هشام بن عاص است. گفتم: آبت بدهم؟ پس ناله دیگری را شنید.

هشام اشاره کرد که نزد او بروم و رفتم و متوجه شدم که مرده است. پس بر سر هشام برگشتم و او را مرده یافتم. و نزد پسر عمویم برگشتم او نیز مرده بود.

*عباس بن دهقان گوید: هیچ کس مانند روز ورودش به دنیا (دست خالی) از دنیا بیرون نرفت، جز بشر بن حارث. چرا که مردی در بیماری او به نزدش آمد، و اظهار نیاز کرد. بشر پیراهنش را بیرون آورد و به او داد، و جامه‌ای عاریه گرفت، و در همان جامه از دنیا رفت.

*یکی از صوفیان گفت: در طرطوس بودیم، و گروهی جمع شدیم، و به باب جهاد رفتیم. سگی از شهر در پی ما آمد. و چون به باب جهاد رسیدیم، چهارپایی مرده یافتیم. ما روی بلندی رفتیم و نشستیم. چون سگ مردار را دید به شهر برگشت، و پس از ساعتی با بیست سگ بازگشت. آن سگ به طرف مردار آمد و در گوشه‌ای نشست و سگ‌های دیگر به خوردن مردار مشغول شدند و همچنان آن را می‌خوردند و آن سگ نشسته بود، و به آن‌ها نگاه می‌کرد، تا مردار خورده شد، و استخوان‌هایش ماند، و سگ‌ها به شهر برگشتند. آن سگ برخاست و به طرف استخوان‌ها آمد و اندک گوشتی که در لابلاهی استخوان‌ها مانده بود خورد و رفت.

حدّ بخشندگی و بخل و حقیقت آنها

حدّ بخل چیست؟ و به چه چیزی انسان بخیل می‌شود؟

هر انسانی خود را بخشنده می‌داند و بسا که دیگران او را بخیل بدانند. و گاه

کاری از انسان سر می‌زند، و مردم نسبت به آن نظریات گوناگون دارند. گروهی می‌گویند: این بخل است و دیگران می‌گویند: این مصداق بخل نیست.

هر انسانی مال را دوست دارد از این رو آن را حفظ می‌کند و نگاه می‌دارد. پس اگر با نگاه داشتن مال بخیل شود، در این صورت همه بخیلند و اگر نگاه داشتن مال به طور کلی موجب بخل نیست، پس بخل معنایی جز امساک و نگاه داشتن ندارد. بنابراین بخلی که موجب هلاکت می‌شود چیست، و سخاوتی که بنده با آن شایسته داشتن صفت سخاوت و ثواب آن می‌شود کدام است؟

گروهی گفته‌اند: حدّ بخل نپرداختن واجب است و هر کس واجبات خود را پردازد بخیل نیست و این تعریف کافی نیست. زیرا کسی که مثلاً گوشت را به قصاب و نان را به نانوا پس می‌دهد، با کم کردن یک حبه یا نصف حبه به اتفاق عقلاً بخیل به شمار می‌آید.

همچنین کسی که مقدار نفقه‌ای را که قاضی برای عائله‌اش معین کرده به آنان بدهد، آنگاه مضایقه کند که لقمه‌ای یا یک خرما بیش از آن از مالش مصرف نمایند، بخیل شمرده می‌شود.

هر کس در برابرش گرده‌ای نان باشد، و شخصی به حضورش بیاید، که احتمال می‌دهد و با او غذا خواهد خورد، اگر گرده نان را پنهان سازد بخیل محسوب می‌شود.

گروهی در تعریف بخل گفته‌اند: بخیل کسی است که به سختی می‌بخشد. این تعریف نیز نارساست، زیرا اگر مقصودشان این است که هر بخششی بر بخیل دشوار است، درست نیست، چه بسا بخیلی که بخشیدن یک حبه یا نزدیک به آن بر او دشوار نیست و بیش از آن دشوار است.

اگر مقصودشان این است که بعضی از بخشش‌ها بر بخیل سخت است،



گاهی بر بخشنندگان و اشخاص با جود نیز بعضی از بخشش‌ها دشوار است، و آن در صورتی است، که بخواهد تمام مالش یا بخش مهمی از آن را بدهد، در این جا بخشیدن موجب بخل نیست.

همچنین درباره جود گفته‌اند: جود بخشش بدون منت، و برآوردن حاجت بدون درنگ است. گفته شده: جود، بخشیدن بدون پرسیدن است، به اعتقاد این که آنچه را می‌بخشد اندک است.

همچنین گفته شده: جود خوشحال و شادمان کردن وی با مال، در حد امکان است. برخی گفته‌اند: جود بخشیدن با این اعتقاد است که مال از خدای متعال و شخص مورد بخشش بنده خداست، و مال خدا را به بنده‌اش می‌دهد بی آن که اعتقاد به فقیر بودن او داشته باشد.

و گفته شده: هر کس مقداری را ببخشد و مقداری را برای خود نگاه دارد سخی است و هر کس که بیشتر را ببخشد و برای خود مقدار کمی نگاه دارد جواد است. هر کس تحمّل زحمت کند، و دیگری را بر خود در نعمت موجود برتری دهد، ایثارگر است، هر کس چیزی نبخشد بخیل است.

اما تمام این سخنان حقیقت بخل و جود را بر نمی‌گیرد، بلکه می‌گوییم: مال برای حکمت و غرضی آفریده شده، که آن دفع نیاز مردم است. و ممکن است انسان از خرج کردن آن در مواردی که برای آن آفریده شده، خودداری کند و در مواردی صرف کند که پسندیده نیست.

و ممکن است که عادلانه در آن تصرف کند، یعنی آنجا که حفظ مال لازم است آن را حفظ کند و آنجا که بخشیدن لازم است ببخشد.

بنابراین خودداری از صرف مال، در جایی که بخشیدن لازم است بخل، و بخشیدن در جایی که نباید خرج کند تبذیر است، و حد وسط آن دو ستوده

است. شایسته است که سخا و جود همان حدّ وسط باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به سخاوت مأمور شده و به او گفته شده:

﴿لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾^۱

«هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش مکن) و پیش از اندازه آن را مگشا».

خدای متعال فرمود:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۲

«آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سخت‌گیری، بلکه میان این دو حدّ اعتدالی دارند».

بنابراین جود، حدّ وسط میان تنگ گرفتن بر عائله، و بی‌رویه خرج کردن، و گرفتگی و دست و دل بازی است، به این معنی که بخشش و خودداری از انفاق مال را، به اندازه لازم اندازه‌گیری کند، و بخشش از دل و جان، و با طیب خاطر باشد. و دل مخالف نباشد. و تنها به بخشش با اعضای بدن اکتفا نکند.

پس اگر در جایی که بخشیدن لازم است، ببخشد، و در باطن مخالف باشد، و نفس خویش را به شکیبایی و ادار سازد، چون خود را با زحمت به بخشندگی واداشته، بخشنده نیست، بلکه شایسته است که دلش به مال وابسته نباشد، مگر در آن جهتی که هدف از مال است، و آن خرج کردن مال در مواردی است که لازم می‌باشد.

اگر بخشیدن مال منوط به این باشد که، موارد وجوب انفاق مال را بدانیم،

۱. سوره اسراء، آیه ۲۹.

۲. سوره فرقان، آیه ۶۷.

پس صرف آن در چه مواردی لازم است؟ پاسخ این است که ما دو نوع واجب داریم: واجب شرعی، و واجبی که به مروّت و عادت مربوط است.

بخشنده کسی است که از واجب شرعی و واجب مربوط به مروّت خودداری نکند. و اگر از یکی از آنها سر باز زند بخیل است. ولی کسی که از بخشیدن واجب شرعی امتناع ورزد بخیل تر است. مانند کسی که از پرداخت زکات و مخارج اهل و عیالش سر باز زند، یا آن را با دشواری بپردازد.

چنین شخصی طبیعتاً بخیل است و با زحمت خود را به بخشش وامی‌دارد یا کسی که به عمد از مال نامرغوب خود می‌بخشد و بر او آسان نیست که از بهترین اموال، یا اموال متوسط خود ببخشد. تمام این موارد بخل است.

اما مواردی که بخشش بر حسب مروّت واجب است؛ سخت نگرفتن و کنجکاوی نکردن، نسبت به جزئیات است، زیرا این کار زشت است و زشتی آن به تناسب اشخاص و احوال مختلف است.

برخی از سخت‌گیری‌ها از جانب ثروتمند زشت است در حالی که از فقیر زشت نیست. و سخت‌گیری انسان در برخی از امور نسبت به خاندان و خویشان و بزرگان زشت است، که در همان امور نسبت به بیگانگان زشت نیست. سخت‌گیری در بعضی از امور نسبت به همسایه زشت است، که نسبت به بیگانه زشت نیست.

در مهمانی سخت‌گیری زشت است، و کمتر از آن در خرید و فروش زشت نیست. بنابراین زشتی در موارد یاد شده و آنچه مورد سخت‌گیری است مانند؛ خوراک و پوشاک مختلف است. زیرا آن سخت‌گیری که در مورد خوراکی‌ها زشت است، در مورد دیگر اشیاء زشت نیست، و آن سخت‌گیری که در خریدن کفن یا قربانی یا خرید نان صدقه زشت است، در خریده‌های دیگر زشت نیست.

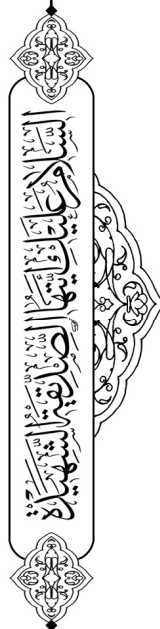
همچنین زشتی سخت گیری نسبت به اشخاص فرق می کند؛ که دوست، برادر، خویشاوند، همسر، فرزند باشد، یا بیگانه باشد و نیز کسی که مضایقه می کند، متفاوت است، مثلاً؛ کودک، زن ثروتمند یا فقیر باشد پیر، جوان، عالم، جاهل باشد. بخیل کسی است که از بخشیدن دریغ می کند، آنجایی که به حکم شرع، یا مروّت نباید دریغ کند، و نمی توان مقدار آن را به روشنی بیان کرد.

شاید تعریف بخل، خودداری از انفاق مال، در هدفی است که مهم تر از حفظ مال است، زیرا حفظ دین از حفظ مال مهم تر است.

بنابراین کسی که زکات و مخارج عائله اش را نمی دهد بخیل است و حفظ مروّت مهم تر از حفظ مال است. و کسی که در جزئیات، نسبت به شخصی که سخت گیری با او ناپسند است - به سبب مال دوستی - سخت می گیرد، پرده مروّت را می درد بخیل است، و یک درجه مانده است و آن این که مرد حقوق واجب خود را می پردازد، ولی بیشتر از آن را، به حکم مروّت نمی بخشد، با این که مال بسیاری جمع کرده است، به نیازمندان نمی دهد، و در صدقه هم مصرف نمی کند. پس با هدف حفظ مال، که کمک به رفع مشکلات زندگی است، مخالفت ورزیده و با هدف ثواب نیز، که بالا بردن درجه آخرت است، مخالفت کرده است.

بنابراین خرج نکردن مال، در این اهداف نزد هوشمندان بخل محسوب می شود ولی ممکن است در نزد مردم عامی بخل به حساب نیاید چون عوام، فقط به لذت های دنیا توجه دارند و نگاه داشتن مال را برای رفع مشکلات روزگار مهم می دانند.

و بسا باشد که عوام نیز شخصی را که از بخشش به همسایه فقیر خود امتناع کند - و بگوید زکات واجبم را پرداخته ام و بیش از آن بر من واجب نیست - بخیل بنامند.



و زشتی این عمل، به تناسب ثروت اشخاص، و نیاز نیازمند و استحقاق او و حفظ دینش تفاوت می‌کند. پس کسی که واجب دینی، و آنچه بر حسب جوانمردی در خور وی، بر او واجب شده بپردازد، از بخل مبراست.

نتیجه‌گیری

آری تا بیش از این مقدار به قصد ثواب و رسیدن به درجات نبخشد، به صفت جود و سخا متّصف نمی‌شود. و هرگاه به انسانی ببخشد در جایی که دین بخشیدن مال را واجب نکرده و بر حسب عادت نکوهشی هم متوجهش نمی‌شود، جواد است. البته به تناسب مقدار کم یا زیادی که به آسانی می‌بخشد. و مراتب و درجات آن قابل شمارش نیست. البته بعضی از مردم بخشنده‌تر از بعضی هستند. بنابراین برگزیدن احسان، غیر از آن چیزی است که عادت ایجاب می‌کند. مروت همان جود است، به این شرط که با طیب خاطر باشد، و از روی طمع، امید به خدمت، تلافی و یا ستایش نباشد.

کسی که در جود خود، طمع سپاس و ستایش دارد تاجر است نه جواد، چرا که با مال خود ستایش را می‌خرد و ستایش لذیذ است و غرض او همان لذت ستایش است. در حالی که جود، بخشیدن مال بدون عوض است.

این حقیقت جود است و جز در مورد خدای متعال تصوّر شدنی نیست. و اطلاق جواد بر آدمی مجاز است، چون مال را بدون غرض و هدف نمی‌بخشد. ولی اگر هدفش ثواب آخرت یا کسب فضیلت جود و پاک کردن نفس از پستی بخل باشد جواد نامیده می‌شود.

و اگر انگیزه بخشش او ترس از هجو، یا نکوهش مردم، یا انتظار دریافت نفعی از شخص مورد بخشش باشد، از موارد جود به شمار نمی‌آید، زیرا این

انگیزه‌ها او را مجبور به بخشش کرده است، و پاداش‌هایی است که بزودی به او برمی‌گردد. در واقع او پس قرض داده و بخشنده نیست.

چنان که از یک زن خداپرست، نقل شده؛ که در برابر حَبَّان بن هلال، که با یارانش نشسته بود توقف کرد و گفت: در نزد شما بخشش و سخاوت چیست؟ گفتند: دادن، بخشیدن، ایثار. زن گفت: این بخشش در دنیا است، پس بخشش در دین چیست؟ گفتند: این است که خدا را با طیب خاطر و با میل بپرستیم، زن گفت: بر این کار ثواب هم می‌خواهید؟ گفتند: آری، پرسید: چرا؟ گفتند: چون خدا به ما وعده داده، که هر کار نیکی را ده نیکی، مانند آن پاداش دهد، زن گفت: سبحان الله هر گاه یکی بدهد و ده تا بگیرد چه بخشنده‌ای هستید؟

به او گفتند: خدایت رحمت کند به اعتقاد تو سخاوت چیست؟ گفت: سخاوت به اعتقاد من این است که؛ خدای را بپرستید و از پرستش لذت ببرید، و از این کار اکراه نداشته باشید، و اجر و مزد هم نخواهید، تا مولایتان هر کاری بخواهد نسبت به شما انجام دهد.

آیا از خدا شرم ندارید که از دل‌هایتان آگاه شود و بداند که شما چیزی را در مقابل چیزی می‌خواهید؟ این کار در دنیا زشت است.

یکی از زنان خداپرست گفت: آیا می‌پندارید که سخاوت تنها در درهم و دینار است؟ سؤال شد: پس در چیست؟ گفت: سخاوت، به اعتقاد من، در خون دادن‌هاست. محاسبی گوید:

بخشندگی در دین، این است که جانت را ببخشی و در راه خدا فدا سازی و دلت با بخشیدن خون و ریختن آن در راه خدا سخی باشد. و این کار را با میل انجام دهی، و قصد پاداش دنیوی و اخروی نداشته باشی، اگر چه به پاداش هم نیازمندی.

درمان بخل

باید دانست که دوستی مال، موجب بخل می‌شود و آن دو عامل دارد: عامل اول؛ تمایلاتی است که جز با مال به آنها نتوان رسید، به همراه آرزوی دراز. اگر انسان بداند که یک روز بعد می‌میرد، چه بسا که به مالش بخل نورزد، چون مقداری که در یک روز یا یک ماه یا یک سال به آن نیاز دارد نزدیک است. و اگر آرزوی دراز ندارد ولی فرزندی دارد، آنان جانشین آرزوی دراز می‌شوند، زیرا مانند آنها را، مانند ماندن خود فرض می‌کند، و برای آنها مال نگاه می‌دارد. از این رو پیامبر ﷺ فرمود: «فرزند، آدمی را به بخل، ترس و نادانی فرا می‌خواند»^۱ و هرگاه ترس ناداری و اعتماد نداشتن به رسیدن روزی هم به آن اضافه شود، ناگزیر بخل قوت می‌گیرد.

عامل دوم؛ این است که عین مال را دوست دارد. ممکن است در میان مردم، کسی یافت شود، که مالش بر حسب عرف و عادت برای مخارج بقیه عمرش کافی است و صدها برابر آن نیز دارد، پیر و بدون فرزند هم هست، ولی به خود اجازه نمی‌دهد که زکات پردازد، و در هنگام بیماری خود را درمان کند، بلکه علاقمند و عاشق پول است و از این که آن را در اختیار دارد، لذت می‌برد و آن را در زیر زمین دفن می‌کند. با آن که می‌داند که می‌میرد و آن مال هدر می‌رود یا دشمنانش می‌گیرند، با این وصف نه می‌خورد و نه صدقه می‌دهد.

این برای دل، یک بیماری بزرگ و درمان ناپذیر است به ویژه در پیری که بیماری مزمن می‌شود و امیدی به درمانش نیست.

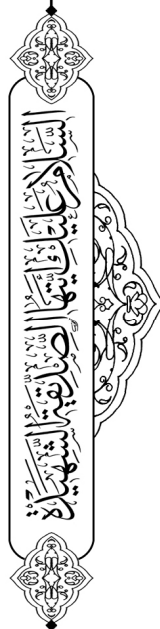
حکایت چنین بخیلی، حکایت مردی است که به معشوقش عشق ورزد و پیک معشوق را به خاطر او دوست بدارد و معشوق را از یاد ببرد، و

۱. این حدیث را ابویعلی از حدیث ابوسعید به سندی ضعیف روایت کرده چنان که در جامع الصغیر آمده است.

سرگرم پیک او شود. زیرا پول پیکی است که آدمی را به نیازهای خود می‌رساند و از آن جهت محبوب است، چون مقدمه لذیذ، لذیذ است. و گاه نیازها را فراموش می‌کند و طلا در نزد او محبوب می‌شود. و این کمال گمراهی است، بلکه هر کس میان طلا و سنگ فرق بگذارد نادان است، مگر از آن جهت که پول رفع نیاز می‌کند. بنابراین پول، بیش از مقدار نیاز با سنگ برابر است. این بود انگیزه‌های دوستی مال، و درمان هر مرضی، فقط مخالفت با انگیزه آن است.

بنابراین درمان تمایلات، شکیبایی و قناعت کردن به اندک است، و درمان آرزوی دراز، بسیار یاد کردن مرگ، و توجه به مرگ نزدیکان و دوستان و رنج مستمر آن‌ها در گردآوری مال و نابودی مال آن‌ها پس از آن‌هاست. و درمان توجه دل به فرزند، آن است که بداند روزی او با خدایی است که او را آفریده است. بسا فرزندان که از پدر ارثی نبرده‌اند و وضع و حالشان از کسی که ارث برده نیکوتر است و این که بداند مال را برای فرزندش جمع می‌کند به این نیت که فرزند صالحی باشد ولی برعکس می‌شود. همچنین بداند اگر فرزندش پرهیزکار و صالح باشد خدا او را کفایت می‌کند، و اگر فاسق باشد از مال او برای معصیت کمک می‌گیرد و گنااهش به او برمی‌گردد.

و نیز دلش را درمان کند؛ به تفکر در روایات رسیده، در نکوهش بخل، و ستایش سخاوت، و کیفر سختی که خدا به بخیل وعده داده است. یکی از داروهای مفید، دقت بسیار در احوال بخیلان، و منفور بودن آن‌هاست، و این که مردم آن‌ها را زشت می‌شمارند. زیرا هر شخص بخیل، دیگر بخیلان را زشت می‌شمارد، و یاران بخیلش، بر او گران می‌آیند.



پس بداند که همان طور که دیگر بخیلان بر قلب او گران می آیند، او نیز در دل های مردم، گران و زشت می باشد.

و نیز دلش را با اندیشیدن در هدف از آفرینش مال، درمان کند، و از مال جز به مقدار نیازش نگاه ندارد، و بقیه را با بخشیدن، و کسب ثواب، برای آخرتش ذخیره کند.

این بود داروها از نظر علم و معرفت، پس هرگاه با نور بصیرت دریافت، که بخشیدن مال برایش در دنیا و آخرت بهتر از نبخشیدن است، اگر عاقل باشد، به بخشیدن میل می کند. و اگر انگیزه بخشش، فراهم شد، شایسته است که درنگ نکند و ببخشد، چرا که شیطان به او وعده فقیر شدن می دهد، و او را می ترساند، و مانع از بخشش می شود.

ابو الحسن بوشنجی روزی در توالی بود. شاگردش را فراخواند و گفت: جامه ام را بیرون بیاور و به فلانی بده. گفت: چرا صبر نکردی که بیرون شوی؟ گفت: هم اکنون به دلم گذشت که آن را ببخشم، و مطمئن نبودم که تا بیرون می آیم بر این عقیده بمانم و نظرم عوض نشود.

صفت بخل، فقط وقتی از بین می رود، که شخص با زحمت خود را به بخشیدن وادارد، چنان که عشق از بین نمی رود، جز این که عاشق با مسافرت کردن از محل سکونت معشوق از او جدا شود، و با سفر کردن و با زحمت جدا شدن، و ملتی شکیبایی کردن، دلش از عشق او آرام بگیرد.

همچنین، کسی که می خواهد بخل را درمان کند، شایسته است که مال را ببخشد، و با زحمت از آن جدا شود، بلکه اگر مال را در آب بیفکند از نگاه داشتن مال و دوستی آن سزاوارتر است.^۱

۱. این عمل شرعا حرام است.

یکی از حیل‌های ظریف، در این رهگذر آن است که خود را به خوشنامی و شهرت یافتن به سخاوت بفریید، و ریاکارانه مال ببخشید، تا به طمع شکوه بخشش، مال ببخشید، بدین ترتیب پلیدی بخل، از نفس او برطرف می‌شود، و پلیدی ریا را کسب می‌کند.

اما پس از آن، از ریا منصرف می‌شود و آن را درمان کند. نامخواهی برای نفس در هنگام جدایی از مال، نوعی دلداری است، همان طور که کودک را هنگام جدا کردن از پستان مادر به وسیله بازی کردن با گنجشک‌ها و نظیر آن دلداری می‌دهند، نه به منظور بخل ورزی از شیر دادن یا بازی، لیکن برای این که او را از پستان جدا کنند، سپس او را به غذای دیگری برگردانند.

بنابراین اگر مقام نیز مانند مال در نزد او محبوب باشد هیچ فایده‌ای ندارد، چرا که یک بیماری را ریشه کن می‌کند و بر بیماری دیگر می‌افزاید. و علامت آن این است که به خاطر ریاکاری بخشیدن، بر او گران نیاید، و با آن عمل روشن می‌شود که ریاکاری بر او غالب‌تر است و اگر بخشیدن با ریا بر او دشوار است، شایسته است ببخشید. چرا که دشواری بخشش، دال بر این است که بیماری بخل بر قلبش غالب‌تر است.

اما گاه بخل به طوری قوی می‌شود که آدمی را کور و کر می‌کند و مانع از آن می‌شود که انسان آفت آن را بشناسد. و تا شناخت نباشد میل به عمل تحریک نمی‌شود، و نمی‌تواند کاری بکند. و بیماری به صورت مزمن باقی می‌ماند مانند؛ مرضی که مانع از شناخت دوا و امکان استعمال آن است. اینجاست که تا دم مرگ چاره‌ای جز صبر کردن ندارد.

عادت بعضی از اساتید صوفیه، در درمان بیماری بخل مریدانشان، این بود که آنان را از اختصاص یافتن به گوشه‌هایی که داشتند منع می‌کردند. و استاد هرگاه



که می‌پنداشت مریدی از زاویه خود و متعلقات آن شادمان است، او را به گوشه دیگری منتقل می‌کرد، و گوشه او را به مرید دیگر می‌داد و او را از هر چه مالک بود محروم می‌کرد. و هرگاه می‌دید که مرید به لباس نو یا سجاده‌ای توجه دارد، و به آن دلخوش است به او دستور می‌داد که به دیگری بدهد و لباس کهنه بپوشد که قلبا به آن رغبت ندارد.

مال، خودش را می‌خورد

این عمل و نظایر آن دل‌ها را از کالای دنیا دور می‌سازد و هر کس این راه را در پیش نگیرد، به دنیا انس می‌گیرد و آن را دوست می‌دارد، و اگر هزار کالا داشته باشد، برایش حکم هزار محبوب را دارد.

از این رو هرگاه یکی از آن‌ها به سرقت برود به اندازه محبتی که به آن دارد رنجیده می‌شود و چون بمیرد یک جا هزار مصیبت به او می‌رسد، چرا که تمام آن‌ها را دوست می‌داشته و از دستش رفته است، حتی در زمان زنده بودنش نیز در معرض خطر مصیبت از دست دادن و نابودی آنهاست.

کاسه‌ای از جنس فیروزه و جواهرنشان برای یکی از شاهان بردند، که نظیر آن را ندیده بود و از دیدن آن سخت شادمان شد. شاه به یکی از حکیمانی که نزدش بود گفت: عقیده‌ات درباره این کاسه چیست؟ گفت: به اعتقاد، من این یا مصیبت است یا فقر است. گفت: چطور؟

گفت: اگر بشکند مصیبت جبران ناپذیر است، و اگر سرقت شود به آن محتاج می‌شوی، و مانند آن را نمی‌یابی، و حال آن‌که پیش از آوردن آن، از دو مصیبت یاد شده در امان بودی. روزی بر حسب اتفاق کاسه شکست و شاه سخت دچار مصیبت شد و گفت: حکیم راست گفت، ای کاش آن را نزد ما نمی‌آوردند.

تمام کالای دنیا چنین است. زیرا دنیا، دشمن دشمنان خداست، چون آن‌ها را به طرف آتش سوق می‌دهد، و دشمن دوستان خداست، زیرا آن‌ها را با صبر کردن در برابر دنیا و نعمت‌هایش غمگین می‌سازد. و دشمن خداست، چون راه خدا را بر بندگانش قطع می‌کند. و با خودش نیز دشمن است، چرا که خود را می‌خورد، زیرا مال جز با پاسبانان و نگاهداری در گنجینه‌ها حفظ نمی‌شود، و به کار گرفتن پاسبانان و نگهداری گنجینه‌ها، جز با مال ممکن نیست و باید پول خرج کرد، پس مال خودش را می‌خورد.

و هر کس از آفت‌های مال آگاه شود به آن انس نمی‌گیرد، و شاد نمی‌شود. و جز به مقدار نیازش از آن بر نمی‌دارد و هر کس به مقدار نیازش قناعت کند بخل نمی‌ورزد، زیرا آنچه برای نیاز خود نگاه می‌دارد بخل نیست، و برای آنچه که مورد نیازش نیست خودش را به زحمت نمی‌اندازد و آن را به دیگران می‌بخشد، بلکه مال برای او، مانند آب کنار دجله است، که هیچ کس به آن بخل نمی‌ورزد، چون مردم به مقدار نیاز قناعت می‌کنند.

وظایف بنده نسبت به مال خود

باید دانست مال چنان که توصیف کردیم از جهتی خیر و از جهتی شرّ است. حکایت مال، حکایت ماری است که افسونگر او را می‌گیرد و از آن پادزهر بیرون می‌آورد. ولی شخص غافل به محض نزدیکی به آن دچار گزیدگی می‌گردد و زهرش از آنجا که نمی‌داند او را می‌کشد.

فقط کسی از زهر مال ایمن است که پنج وظیفه را انجام دهد:

۱. هدف از مال و آفرینش آن را بداند و تا به دست نیاورد به آن محتاج نمی‌شود و به اندازه نیازش بیشتر نگاه ندارد و بیش از آن مقدار که شایسته است برای جمع مال تلاش نکند.

۲. مراقب باشد که مال از چه راهی کسب می‌شود و از مال حرام محض بپرهیزد، و از مالی که بیشتر آن حرام است مانند مال شاهان، و از راه‌های مکروه که به عزّت و آبروی انسان آسیب می‌زند، مانند هدیه‌هایی که شائبه رشوه در آن است اجتناب کند و از سؤالی که موجب خواری و نابودی مروّت است دوری کند.

۳. مواظب مقداری باشد که کسب می‌کند. پس نه بسیار کسب کند، نه کم. بلکه به مقدار واجب کسب کند، و معیار واجب مقداری است که نیاز دارد. و نیاز عبارت است از لباس، مسکن و غذا و هر کدام سه درجه دارد: پایین، متوسط، بالا. و تا زمانی که به طرف کمی مایل باشد و به حد لازم نزدیک شود سبکبار خواهد بود و در زمره سبکباران به شمار آید، و اگر از این حالت تجاوز کند در چاهی بیفتد که عمق آن بی‌نهایت است.

۴. مواظب راه مصرف بوده و در انفاق میانه‌رو باشد، چنان که ذکر کردیم اسراف و سخت‌گیری نکنند و آنچه را از راه حلال کسب کرده، در جای خودش قرار دهد نه در جای ناحق، چرا که گناه کسب مال از راه نادرست، با خرج کردن مال در راه نادرست، یکسان است.

۵. در گرفتن و ترک و انفاق و نگاه داشتن مال نیت خوب داشته باشد. پس آنچه را برمی‌دارد برای کمک به عبادت باشد و آنچه را رها می‌کند، به قصد پست شمردن مال و بی‌میلی به آن باشد. و هرگاه چنان کند داشتن مال به او ضرر نمی‌رساند. از این رو علی علیه السلام فرمود: «اگر شخصی تمام مال‌های روی زمین را به دست آورد و برای خدا باشد زاهد است. و اگر تمام مال‌های روی زمین را رها سازد و قصدش خدا نباشد زاهد نیست.»

پس باید تمام حرکات و سکنات تو برای خدا و منحصر به عبادت یا به

کاری باشد که در عبادت به تو کمک می‌کند. زیرا دورترین حرکت‌ها از عبادت، خوردن و قضای حاجت است، در حالی که هر دو به عبادت کمک می‌کنند به شرط آن که مقصودت از آن دو عمل، یاری جستن بر عبادت باشد. همچنین شایسته است که نیت تو درباره مانند لباس و فرش و ظرف، و هر چه سبب حفظ توست چنین باشد، زیرا تمام این‌ها از چیزهایی است که گاه در دین مورد نیاز است و باید قصد انسان در مازاد بر نیازش نفع بردن بندگان خدا باشد. و هر کس آن کار را بکند از مال، که مانند مار است، پادزهر گرفته و از زهرش پرهیز کرده و بسیاری مال به او ضرر نمی‌رساند.

اما این کار فقط برای کسی ممکن است که در دین، ثابت قدم بوده و علمش در دین زیاد باشد و شخص عامی هرگاه خود را در بسیاری مال شبیه به عالم سازد و گمان کند که به صحابه ثروتمند شبیه است، کار او همانند کار کودکی است که می‌بیند شخص نیرومند ماهری مار را می‌گیرد و در آن تصرفاتی می‌کند تا پادزهر آن را بیرون بیاورد. کودک به او تأسی می‌جوید و بی‌درنگ مار او را می‌کشد. با این تفاوت که کشته مار می‌داند که کشته چیست و کشته مال‌گاہ نمی‌داند که کشته چیست، زیرا دنیا به مار تشبیه شده و گفته‌اند:

هی دنیا کحیة تنفث السمِّ و ان کانت المجسّة لانت

همان طور که محال است نابینا در پیمودن قلّه‌های کوه و کرانه‌های دریا و راه‌های خاردار شبیه به شخص بینا شود همچنین محال است که شخص عامی در داشتن مال شبیه به عالم کامل شود.

علیمه

السلام علیک ایتهما المحدثه العلیمه

سلام بر تو ای بانوی دانشمندی که فرشتگان

با او سخن می گفتند.

علیمه

از القاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عالمه و علیمه است. زنی را که دانش فراوان داشته باشد، «علیمه» گویند. حضرت صدیقه کبری علیها السلام بر همه‌ی علوم، آگاه بود، تا آنجا که ائمه‌ی اطهار علیهم السلام برای روشن شدن حوادث آینده، به «صحیفه فاطمیه» مراجعه می‌کردند.

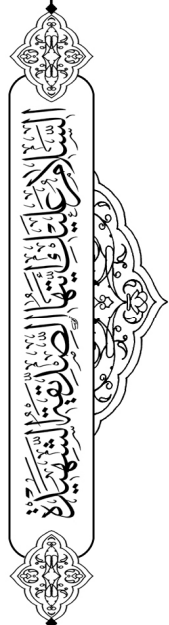
«السلام علیک ایتها المحدثة العلیمة».

سلام و درود بر تو! ای خانمی که حدیث‌گوی و دانشمند بودی! «
عالمه و علیمه به زنی گویند، که از علوم فراوانی بهره‌مند باشد و توانایی علمی او نامحدود باشد، یعنی متصل به علم الهی باشد. و فاطمه زهرا علیها السلام علیمه است. از یک سو در محضر پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همسر گرامیش امیرمؤمنان علیه السلام استفاده علمی می‌کرد و از سوی دیگر از علم لدنی که خدای متعال نصیب بندگان خاص خود می‌فرماید، بهره‌مند بود. لذا در زیارت مخصوص ایشان می‌خوانیم **«السلام علیک ایتها المحدثة العلیمة»**

سخنان به جا مانده از خانم حضرت زهرا علیها السلام گویای این حقیقت است که این بانو دارای علمی بی‌کران و دانشی بی‌پایان بوده است و به عنوان مثال خطبه فدکیه آن حضرت که احتجاج و استدلال در برابر غاصبین حق اوست، سرشار

از کلمات نغز و شیوایی است که هر خواننده‌ای را مجذوب عظمت روحی آن بانوی بزرگوار می‌نماید.

غیر از ائمه معصومین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را توانایی این گونه سخن گفتن نیست و صدیقه طاهره بنا به گفته معصومین علیهم السلام حجت بالغه الهی است و همانند پدر و شوهرش متصل به منبع علم لا یزال الهی است و اوست که فرشته وحی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله الهامات الهی را به وی می‌رساند. و شایستگی خود را از برخورداری وحی الهی به اثبات رسانده است.



مناقب فاطمه زهرا علیها السلام

در طول تاریخ، همواره کتاب‌های متعددی درباره یگانه گوهر عالم هستی، و سر مستتر الهی، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نوشته شده است.

استاد علی محمد علی دخیل می‌گوید: «کتابخانه عمومی علمین در نجف به سال ۱۳۸۷ ه. ق به کسانی که در مورد فاطمه زهرا علیها السلام کتاب یا مقاله‌ای نوشته اند، فراخوانی داده و این جانب حدود ۳۰۰ کتاب که درباره ایشان نوشته شده بود، جمع کردم.»^۱

و این از کثرت کتبی که در مورد این بانوی یگانه نوشته شده، خبر می‌دهد. در این مقاله می‌کوشیم تا به قدر وسع، چند منقبت از مناقب بسیار آن حضرت را به رشته تحریر در آوریم، که:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

۱. پیدایش فاطمه علیها السلام

در روایات زیادی به این مطلب اشاره شده که فاطمه زهرا علیها السلام نطفه‌اش از میوه بهشتی شکل یافته است. از آن جمله، روایتی است که در امالی صدوق آمده که امام رضا علیه السلام فرمود:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به معراج رفتم، جبرئیل دست مرا گرفت و وارد بهشت

نمود. پس رطب بهشتی به من داد که آن را خوردم و آن غذا در صلیم به نطفه تبدیل شد. پس چون به زمین آمدم، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه حامله شد.^۱

همچنین از مناقب آن حضرت، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای به وجود آوردن فاطمه علیها السلام، مامور به چهل روز عبادت شد و عظمت این منقبت آنجا روشن می شود که بدانیم حضرت موسی علیه السلام نیز برای آوردن تورات، مامور شد که چهل روز عبادت کند. اگر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آوردن قرآن، مدتی را در غار حرا معتکف بود، ولی برای ایجاد فاطمه علیها السلام مامور به چنین عبادت طولانی گردید.

علامه مجلسی روایت می کند که؛ «روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در سرزمین ابطح نشسته بود و با او عمار و منذر بن ضخصاح و ابوبکر و عمر و عباس بودند. علی علیه السلام هم در آن جمع بود، که جبرئیل به صورت اصلی بر حضرت نازل شد و عرض کرد: خدا به تو سلام رسانده، می فرماید که باید چهل روز از خدیجه دوری کنی ...

پس چون چهل روز به پایان رسید، جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می رساند و می فرماید: خود را برای هدیه و تحفه ای آماده کن. حضرت فرمود: آن تحفه چیست؟ در جواب گفت: از این تحفه خبری ندارم. بعد از آن، میکائیل فرود آمد و با او طبقی بود و حضرت روزه خود را با طعام درون طبق افطار کرد. بعد از آن، جبرئیل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خداوند به ذات خود سوگند یاد نموده که امشب از صلب تو ذریه ای طیب بیافریند.^۲

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۴.

۲. همان، ج ۱۶، صص ۸۰-۷۸.

۲. شباهت به پیامبر خدا ﷺ

ام سلمه می گوید: «فاطمه علیها السلام شبیه ترین مردم از لحاظ صورت به پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۱ و عائشه می گوید: «شبیه تر از فاطمه علیها السلام در گفتار به پیامبر صلی الله علیه و آله ندیدم». ^۲ و جابر می گوید: «هرگاه فاطمه راه می رفت، به یاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله می افتادم» ^۳ پس فاطمه شبیه ترین مردم به پیامبر بود صورتاً، سیرتاً، کلاماً.

۳. ایمان و کمال

در روایتی آمده، که ابوذر روزی به خانه علی علیه السلام می رود و علی علیه السلام را صدا می زند، ولی کسی جواب نمی دهد، در حالی که سنگ آسیا خود به خود در حال چرخش بوده. پس جریان را به حضرت رسول خبر داده و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «ان ابنتی فاطمة ملاء الله قلبها وجوارحها ایماناً و یقیناً؛^۴ خداوند، قلب و جوارح دخترم فاطمه را از ایمان و یقین پر نموده است. بنابراین، چون خداوند ضعف فاطمه را می دانست، با فرستادن فرشته او را در زندگی یاری می دهد. ابن صباغ در کتاب خود؛ «الفصول المهمة» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: مردان بسیاری [از لحاظ ایمان] کامل شده اند، اما از زنان، تنها مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله به کمال رسیدند.^۵

و به خاطر همین منزلت، حضرت فاطمه علیها السلام از نخستین کسانی است که به

۱. همان، ج ۴۳، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۲۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱۶۷، ح ۴۷۳۲.

۳. همان، ص ۵۳.

۴. همان، ص ۲۹.

۵. الفصول المهمة، ابن صباغ، نشر دارالاضواء بیروت، ص ۱۳۷.

بهشت می رود.^۱ در روایتی می خوانیم: «اول شخص یدخل علی الجنة فاطمة بنت محمد؛ أول کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است.

۴. علم فاطمه عليها السلام

مرحوم آیه الله غروی اصفهانی ملقب به کمپانی چنین سروده است

ناطقه‌ی مرا مگر روح قدس مدد کند تا که ثنای حضرت سیدة النساء کند
نسخه قدس بوی او، جذبه انس خوی او منطق او خبر ز «لا ینطق عن الهوی» کند
«مفتقرا» متاب روز در او به هیچ سو زان که مس وجود را فضا او طلا کند

علم و دانش انسان‌های معمولی و غیر معصوم، اکتسابی است که بر اثر تعلّم و رفتن به مکتب، مدرسه، دانشگاه و یا حوزه به دست می‌آید؛ ولی علم انبیا، امامان و اولیای الهی برگرفته از علم الهی و به اصطلاح «علم لدنی» است.

قرآن درباره حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید: «سپس علم اسما (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت. بعد آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید. عرض کردند: تو منزهی! چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم. تو دانا و حکیمی.»

آری علم آدم، علم مکتبی و مدرسه‌ای نبود؛ چرا که در آن زمان مکتب و مدرسه‌ای وجود نداشت؛ بلکه برگرفته از علم خداوند و تعلیم داده شده توسط ذات الهی بود.

قرآن کریم در مورد حضرت خضر علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۳؛

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱؛ فاطمة الزهراء، ص ۲۸.

۲. الفصول المهمة، ص ۱۳۷.

۳. سوره کهف، آیه ۶۵.

«علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم.» اصطلاح «علم لدنی» نیز برگرفته از همین آیه مبارکه است.

آنچه پیش رو دارید، گزارش مختصری است از علم لدنی فاطمه زهرا علیها السلام تا در پرتو آن، شأن و مقام علمی آن بانو تبیین گردد. در این نوشتار در صدد بیان این نکته هستیم که تمام رفتار و حرکات آن بانوی مطهر، از سر آگاهی و برگرفته از علم الهی همراه با عصمت بوده و مقایسه آن بانوی بزرگوار و بی همتا با زنان دیگر، کاری ناروا و ناستودنی است.

علم سرشار

علمی که به ذات الهی وصل باشد و از ذات لایزال او به کسی افاضه شده باشد، زمان و مکان نمی‌شناسد و محدود به گذشته و حال نخواهد بود؛ بلکه تمام زمان‌ها را در می‌نوردد و تا برپایی قیامت پیش می‌رود. علم حضرت فاطمه علیها السلام از این سنخ است.

سلمان می‌گوید: عمار به من گفت: آیا از امر تعجب آوری برای تو خبر دهم! گفتم: بگو. عمار گفت: [روزی] همراه علی علیه السلام بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدیم. هنگامی که نگاه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام افتاد، گفت: «أَدْنُ لِأَحَدِنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ وَبِمَا لَمْ يَكُنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حِينَ تَقُومُ السَّاعَةُ؛ [علی جان!] نزدیک بیا تا تو را از آنچه که در گذشته بوده [و اتفاق افتاده] و آنچه در حال به وقوع پیوستن است و آنچه که به وقوع نپیوسته [و در آینده رخ خواهد داد] تا روز قیامت؛ زمانی که محشر برپا می‌شود، خبر دهم.»

دیدم امیر مؤمنان علیه السلام به عقب برگشت و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا الحسن! نزدیک بیا. علی علیه السلام نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله نشست.

بعد از اینکه آرام گرفت؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: من خبر دهم یا خود خبر می دهی؟ عرض کرد: خبر دادن از شما زیباتر است. آنگاه حضرت جریانی را که بر علی گذشته بود، شرح داد.

علی علیه السلام عرض کرد: آیا نور فاطمه از نور ما می باشد؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی؟ آنگاه علی سجده شکر انجام داد.

سپس حضرت علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد و او خطاب به علی علیه السلام گفت: «كَانَتْ رَجَعَتْ إِلَى أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَتْهُ بِمَا قُلْتَهُ لَكَ، گویا نزد پدرم رفتی. پس آنچه را گفته بودم، به او خبر دادی؟» علی علیه السلام فرمود: چنین است ای فاطمه! «فَقَالَتْ: اِعْلَمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ نُورِي... وَأَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا لَمْ يَكُنْ. يَا أَبَا الْحَسَنِ! الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى؛ آنگاه فاطمه علیها السلام فرمود: بدان ای ابا الحسن! خداوند نور من را آفرید... من از همان نورم، گذشته و آینده و حال را می دانم. ای ابا الحسن! مؤمن با نور خدای تعالی نظر می کند (و از امور پنهانی آگاهی می یابد).»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحاب خود نشستند، رو به اصحاب کرده، فرمودند: «برای زنان چه چیزی بهتر است؟ آن ها نتوانستند جوابی بگویند. حضرت علی علیه السلام این خبر را به فاطمه علیها السلام رسانید و آن حضرت پاسخ داد که: شما نگفتید بهترین چیز برای زن آن است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند؟»

علی علیه السلام این جواب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد. حضرت فرمودند: «چه کسی این جواب را به تو گفت؟» عرض کرد: فاطمه علیها السلام. حضرت فرمودند: «راستی که او پاره تن من است.»^۱

و چه بسیار اتفاق می افتاد که زنان مسائل خود را از فاطمه زهرا علیها السلام می پرسیدند. از ایشان کلمات گویباری هم رسیده که خود بهترین دلیل بر علم و فضل ایشان می باشد؛ خصوصا خطبه های توحیدی آن حضرت که همسنگ خطبه های توحیدی نهج البلاغه می باشد.

و اگر ابن ابی الحدید در مورد خطبه های توحیدی علی علیه السلام می گوید:

«و بدان که توحید و عدل و مباحث شریف الهی جز از کلام این مرد شناخته نشد و بی شک در کلام غیر او از بزرگان صحابه چیزی از این ها اصلا وجود ندارد و تصور آن را هم نمی کردند. و اگر آن را تصور می کردند، بیان می نمودند.»^۱ باید گفت این جملات در مورد فاطمه زهرا علیها السلام هم صحیح می باشد. و چه خوب فرمود، مرحوم آیه الله العظمی غروی اصفهانی:

حامل سرّ مستمرّ حافظ غیب مستتر دانش او احاطه بر دانش ما سوا کند

۵. لباس بهشتی

روزی بعضی از یهودیان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، گفتند: ما حق همسایگی داریم، درخواست می کنیم دخترت فاطمه را به عروسی ما بفرستی تا مجلس جشن ما به قدم آن حضرت زینت گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه، زن علی بن ابیطالب است و در اطاعت او می باشد. اما آن ها اصرار کردند که تو شفاعت کن که علی به او اجازه دهد. بعد از اجازه، یهودیان خود را به هر آنچه از لباس های خوب و فاخر و جواهرات داشتند، آراستند و گمان می کردند که فاطمه علیها السلام با لباس فقیری می آید و او را استهزاء می کنند؛ اما جبرئیل نازل شد و یک لباس بهشتی با جواهرات بی نظیری - که چشم روزگار مانند آن را ندیده بود - با

خود آورد و فاطمه علیها السلام آن را پوشید و به مجلس عروسی رفت. زنان چون این منظره را دیدند، به سجده افتاده، مسلمان شدند و به سبب آن بسیاری دیگر از یهودیان هم مسلمان شدند.^۱

۶. مائده آسمانی

نزول مائده آسمانی برای فاطمه علیها السلام مکرر اتفاق افتاده است. در روایتی آمده: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفت و وقتی وارد شد، دید چهره فاطمه زرد است. از حال او سؤال کرد. جواب داد: سه روز است که غذا نخورده‌ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و حسن و حسین علیهما السلام را بر پای راست و چپ خود نشانند. بعد از آن علی علیه السلام وارد شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به آسمان کرد و فرمود:

«ای خدا و آقا و مولای من! این‌ها اهل بیت من هستند. خدایا!

پلیدی را از آن‌ها ببر و آن‌ها را حقیقتاً پاک گردان.»

بعد از آن فاطمه بلند شد و دو رکعت نماز گزارد و دست‌ها را رو به آسمان بالا برده، فرمود: «ای خدا و آقای من! این محمد پیامبر تو و این علی پسر عموی پیامبر تو و این دو حسن و حسین دو فرزند پیامبر تو هستند. خدایا! مائده‌ای از آسمان بر ما نازل کن! همان گونه که بر بنی اسرائیل نازل فرمودی.

پس غذایی برای آن‌ها فراهم شد و علی علیه السلام گفت: این از کجا بوده؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابالحسن! بخور و سؤال نکن! خدا را شکر که نمردیم و خدا فرزندی را به ما مرحمت کرد، مانند مریم که ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾^۲ «هرگاه زکریا بر او در کنار محراب وارد می‌شد، نزد او رزقی را مشاهده می‌کرد.»

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۷۳ و نیز ر. ک: همان، ص ۳۱، ۵۰، ۶۸ و ۵۹.

۷. همسر علی علیه السلام

از دیگر افتخارات فاطمه علیها السلام این است؛ که پدری هم چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و همسری هم چون علی ابن ابی طالب علیه السلام داشت. و اگر علی علیه السلام نبود، هیچ همتایی برای فاطمه نبود تا با او ازدواج کند.^۱

در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: «به فاطمه چهار چیز در دنیا داده شده:

۱. پدری هم چون من؛

۲. شوهری هم چون علی؛

۳. فرزندان هم چون حسن و حسین ...»^۲

بضعة سید بشر أم ائمة غرر کیست جز او که همسری با شه لاقتی کند

۸. محبت فاطمه علیها السلام

حب و بغض معصومین علیهم السلام - که از جمله آنها فاطمه زهرا علیها السلام می باشد - در بسیاری از روایات مورد تاکید قرار گرفته است؛ به طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی فرمودند: «خدایا! تو خود شاهد باش که من دوستدار آن کسی هستم که آن‌ها را دوست بدارد و دشمنم، با آنکه آن‌ها را دشمن می دارد.»^۳

اما به طور خصوص در مورد محبت فاطمه علیها السلام روایتی نقل شده که دلالت بر عظمت مقام آن بانوی یگانه می کند.

سلمان روایت کرده؛ که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس فاطمه دخترم را دوست

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، با ترجمه سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیة، ج ۲، کتاب

الحجة، باب مولد فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۳۶۰، ح ۱۰.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۷ و ۵۸.

۳. همان، ص ۲۵.

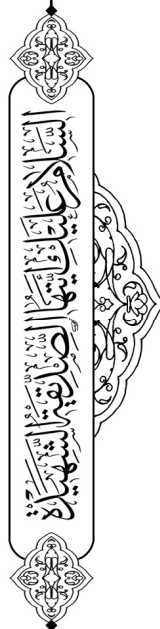
بدارد، او در بهشت با من خواهد بود و هر کس او را دشمن دارد، در آتش است. ای سلمان! محبت فاطمه در صد جا سود می‌رساند که کم‌ترین آن جاها مرگ و قبر و میزان و حشر و صراط و محاسبه اعمال است. پس هر کس دخترم فاطمه از او راضی باشد، از او راضیم و هر کس من از او راضی باشم، خداوند از او راضی است»^۱.

وصف تو بگذشت از قدر عقول عقل در شرح شما شد بوالفضول

فاطمه محدّثه

فاطمه زهرا علیها السلام نه تنها در آغاز با علم لدنی از مسائل آگاه بود، بلکه در طول حیاتش ملائکه با او حرف می‌زدند و او را از مسائل آینده آگاه می‌کردند. حضرت صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: فاطمه، دختر رسول خدا، محدّثه بود؛ نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدّثه نامیده‌اند، که فرشتگان از آسمان بر او نازل می‌شدند، و با او همانند مریم دختر عمران گفتگو داشتند. «امام صادق علیه السلام سخن خود را چنین ادامه می‌دهد؛ که «شبی حضرت صدیقه علیها السلام به فرشتگان هم کلام خویش فرمود: آیا آن زن که بر جمیع زنان عالم برتری دارد، مریم دختر عمران نیست؟ جواب دادند: نه؛ زیرا مریم، فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود؛ ولی خدای متعال، تو را سیده زن‌های عالم خودت و هم عالم زمان مریم و اولین و آخرین قرار داده است (یعنی تو را بانوی بانوان جهان قرار داد)».

همچنین فرمود: که فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۷۵ روز بیشتر زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر، قلب او را لبریز کرده بود. به این جهت، جبرئیل



پی در پی به حضورش می‌رسید و او را در عزای پدر تسلیت می‌گفت. آن حضرت در ادامه فرمود: و او را از پدرش و مقام و منزلتش [در بهشت] و نیز به حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه‌اش وارد خواهد گشت، خبر می‌داد. علی علیه السلام نیز آنچه را جبرئیل گزارش می‌داد، می‌نوشت. پس این [مجموعه] همان مصحف [معروف] فاطمه زهرا است. «

در زیارتنامه حضرت فاطمه علیها السلام می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ؛ سلام بر تو ای محدثه دانا.»

خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام

علم الهی و وسیع حضرت زهرا علیها السلام را از خطبه‌های او نیز می‌توان فهمید. آن حضرت، پنج خطبه در منابع تاریخی و کتب روایی نقل شده است، که هر یک دریایی از علم و دانش و معرفت است. ما در این بخش فقط عناوین اصلی این خطبه‌ها را نام می‌بریم و بحث تفصیلی آن را به فرصت دیگری واگذار می‌کنیم:

خطبه اول

اولین خطبه آن حضرت علیها السلام سخنرانی ایشان است که بعد از غصب خلافت و غصب فدک ایراد شد. در این خطبه، به عناوین ذیل اشاره شده است:

۱. ضرورت شکر و سپاس الهی
۲. لزوم خداشناسی و بیان گوشه‌هایی از اوصاف الهی
۳. فلسفه بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم
۴. فوائد و ره آورد بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۵. ویژگی‌های قرآن و اهل بیت علیهم السلام

۶. بیان فلسفه فروع و امامت
۷. مردم در عصر جاهلیت
۸. ویژگی‌ها و نقش امام علی علیه السلام در راه پیشرفت اسلام
۹. نکوهش بی تفاوت‌های دیروز و تشنگان قدرت امروز
۱۰. علل انحراف مردم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۱۱. اثبات ارث با براهین محکم قرآنی
۱۲. نکوهش از سستی و بی تفاوتی انصار
۱۳. دادخواهی از مسلمین
۱۴. علل سستی مردم
۱۵. علل روی گردانی مردم از قرآن
۱۶. علل سیر ارتجاعی و عقب گرد مردم.

خطبه دوم

این خطبه، به سخنرانی در جمع زنان مهاجر و انصار اختصاص دارد، و شامل نکات مهم و اساسی است. مهم‌ترین عناوین آن از این قرار است:

۱. نکوهش مردم از سیر ارتجاعی و عقبگردی
۲. علل مظلومیت علی علیه السلام و غصب خلافت او
۳. نکوهش از انحراف مهاجران و انصار
۴. هشدار از آینده‌ای خونین و فتنه‌های خطرناک

خطبه سوم

آنگاه که کودتاگران تصمیم گرفتند به خانه ولایت هجوم برند، حضرت در خطبه مختصری فرمودند:

«من ملتى را مثل شما نمى‌شناسم، که این گونه عهدشکن و بدبرخورد باشند. جنازه رسول خدا ﷺ را بر روی دست گذاشته و رها کردید، و عهد و پیمان‌های میانتان را بریدید، و فراموش نمودید، و ولایت و رهبری امام علی علیه السلام و ما اهل بیت را انکار کردید، و حق مسلم ما را باز نگردانیدید. گویا از آنچه رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم فرمود، آگاهی ندارید؟»

سوگند به خدا که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آن روز، ولایت و رهبری علی علیه السلام را مطرح کرد، و از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان را قطع نماید؛ ولی شما رشته‌های پیوند معنوی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و خودتان را پاره کردید. این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد..»

خطبه چهارم

این خطبه در نکوهش پیمان شکنان و مردمان بی تفاوت و ساکت ایراد شده است. در بخشی از آن می‌خوانیم:

«... و چه بد نظریه و رأیی دادید، که حق را از اهلش گرفتید و به دست ناهلان دادید، و چه بد گناه و ستمی را که کردید، گران خواهید یافت و در آن روز که پرده از کار شما برداشته شود، سرانجامش را سخت و دشوار خواهید دید...»

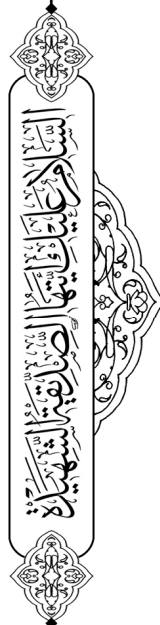
خطبه پنجم

خطبه پنجم در مقابل مهاجمان بیت وحی ایراد شده است که در بخشی از آن آمده است:

«أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكذِّبُونَ مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَآيَ شَيْءٍ تُرِيدُونَ؟ يَا عُمَرُ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ؟ تَدْخُلُ عَلَيَّ بَيْتِي؟...»

شما ای گمراهان و دروغگویان! چه می‌گویید و چه
می‌خواهید؟ ای عمر! آیا از خدا پروا نداری که داخل خانه من
می‌شوی؟ ...»

این خطبه‌ها و همین‌طور روایات فراوانی که از حضرت نقل شده است،
همگی نشان‌دهنده آگاهی و دانش ژرف آن بانوی بی‌همتا است.



نمونه‌هایی از علم غیبی فاطمه علیها السلام

بر اساس همین علم بی نهایت الهی است که حضرت حوادث آینده را به خوبی می دانست؛ چنانکه در موارد متعددی از امور غیبی و حوادث تلخ آینده خبر داده است، که در ادامه به نمونه‌هایی چند اشاره می شود:

۱. خبر از مصائب آینده

هنگام وفات جانسوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی سخنان پدر را شنید که فرمود: «أَبْكِي لِنُرَيْتِي؛ برای فرزندانم گریه می کنم»، حضرت زهرا علیها السلام به شدت گریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم گریه مکن، آرام باش! حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ داد: برای آنچه بعد از تو بر من روا می دارند، گریه نمی کنم؛ بلکه از فراق و دوری تو، ای رسول خدا می گریم. « در این جمله حضرت به صورت سربسته، به تمام مصائبی که بعد از رحلت پدر بر او وارد می شود، اشاره نموده است؛ از آتش زدن در گرفته تا اهانت به شخص آن حضرت.

۲. خبر از شهادت امام حسین علیه السلام

سالها قبل از شهادت امام حسین علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام به این مسئله در موارد متعددی اشاره نموده است، از جمله در اشعاری چنین فرمود:

أَمْسَوْا جَبَاعًا وَهُمْ أَشْبَالِي أَصْغَرُهُمْ يُقْتَلُ فِي الْقِتَالِ
بِكَرْبَلَا يُقْتَلُ بِأَغْتِيَالِ لِقَاتِيهِ الْوَيْلُ مَعَ وَبَالِ

«فرزند نام دیشب را گرسنه به روز آوردند. کوچک‌ترین آنان [حسین] در میدان جنگ کشته می‌شود. در کربلا فرزندم را با حيله و تزویر شهید می‌کنند. نکبت و عذاب بر قاتلانش باد.»

آن حضرت علیها السلام در لحظات آخر عمرش خطاب به علی علیه السلام گفت:

ابنکمی وأبک لیتامی ولا تنسی
فتیل العدا بطف العراق
فارقوا اصبحوا یتامی حیاری
أخلفوا الله فهو یوم الفراق

«بر من و بر یتیمان [من] گریه کن؛ اما کشته دشمنی‌ها را در سرزمین عراق فراموش نکن.»

جدا می‌شوند در حالی که یتیمان صبح می‌کنند با حالت سرگردانی و در حالی که به خدا سوگند می‌خورند، آن روز جدایی است.»

۳. خبر از شهادت خویش

حضرت نسبت به شهادت خویش گزارش‌های گوناگون و خبرهای لحظه به لحظه دارد.

الف. اولین میهمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت فرمود: «ای ابا الحسن! به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من پیمان بسته و خبر داده است که من اوّل کسی خواهم بود که به آن حضرت می‌پیوندم و گریزی از آن نیست. پس در برابر اوامر [و فرمان و خواست] خداوند بزرگ بردبار و به حکم او راضی باش.»

ب. خبر نزدیک شدن شهادت

در ساعات آخر، این گونه علی علیه السلام را از شهادت و مرگ خویش خبر داد:

«ای ابا الحسن! در همین ساعت به خواب رفتم. حییم رسول خدا ﷺ را در قصری از مروارید سفید دیدم. پس زمانی که مرا دید، فرمود: دخترم! به نزد من بشتاب که سخت مشتاق توام. پس جواب دادم: به خدا قسم اشتیاق من برای زیارت و ملاقات شما شدیدتر است. در این هنگام [پدرم] فرمود: «تو امشب در پیش من خواهی بود. و او هر چه وعده دهد، راست است و به عهد خود وفا می کند.»

ج. لحظه شهادت

ابن عباس نقل می کند: حضرت زهرا علیها السلام در لحظه های واپسین شهادت، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به طرف قبر رسول خدا شتافت. سپس بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز خواند. پس از نماز، حسین علیه السلام را در آغوش خود فشرد و با آن ها وداع نمود و فرمود: پدرتان علی علیه السلام در حال نماز خواندن است، پیش پدر بمانید. آن گاه خود به سوی منزل حرکت کرد. «اسماء»، همسر جعفر طیار را صدا زد و فرمود: «[ای اسماء!] از من جدا مشو! به راستی من در این اتاق ساعتی استراحت می کنم. پس از گذشت ساعتی، اگر [از اتاق] خارج نشدم، مرا صدا بزن. اگر جوابت دادم، وارد شو؛ اما اگر پاسخی نشنیدی، بدان که به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته ام.»

تمام رفتار و حرکات آن بانوی مطهر، از سر آگاهی و برگرفته از علم الهی همراه با عصمت بوده و مقایسه آن بانوی بزرگووار و بی همتا با زنان دیگر، کاری ناروا و ناستودنی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال علی، همسر و فرزندانش را حجت بر مخلوقاتش قرار داده و آنان درهای علم در میان امت من هستند. هر کس به وسیله آنان هدایت جوید؛ به راه راست هدایت یافته است.»

در این حدیث، فاطمه زهرا علیها السلام، مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر حضرات معصومین، باب علم و عامل هدایت مردم، شمرده شده است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین رسیده است:

«فاطمه علیها السلام پس از رحلت رسول خدا، هفتاد و پنج روز زندگی کرد و [در این ایام] بسیار محزون بود. در طول این مدت جبرئیل به حضورش می‌رسید، او را در عزای پدر تسلیت می‌گفت، و دلش را از غصه‌ها پاک می‌ساخت، و او را از پدرش و جایگاه عظیم او آگاه می‌کرد، حتی اخبار آینده را در مورد فرزندانش به اطلاع او می‌رساند، و امیرالمؤمنین علیه السلام آن‌ها را می‌نوشت.»^۱

چنانچه از این حدیث بر می‌آید؛ حضرت فاطمه علیها السلام با جبرئیل ارتباط مستقیم و مداوم داشت و اخباری از دنیا، و آینده آن، و عالم برزخ را از او دریافت می‌کرد. لذا میزان علم، اطلاع و آگاهی، محدود به زمان و مکان خود نبوده است؛ بلکه علم او بسیار گسترده بود و از علم الهی سرچشمه می‌گرفت.

فاطمه زهرا علیها السلام بر اموری اشراف داشتند که نزد دیگران پوشیده و پنهان بود. از جمله این موارد؛ علم حضرت به زمان مرگ خویش بود! چنانچه در روایتی اسماء بنت عمیس - همسر جعفر طیار - چنین می‌گوید:

«حضرت زهرا علیها السلام هنگام وفات به من فرمودند: هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جبرئیل مقداری کافور بهشتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد. پیامبر آن را سه قسم کرد؛ یک قسم آن را برای خود برداشت؛ قسم دیگر را برای علی علیه السلام و قسم آخر را برای من گذاشت. بعد فرمود: ای اسماء! آن مقدار کافور را بیاور و کنار سرم بگذار، اندکی صبر کن و در انتظار من باش، پس مرا صدا بزن، اگر جوابت را ندادم؛ بدان که به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شده‌ام.

۱. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۴۵۸، انتشارات عمید تهران.

اسماء می گوید: اندکی صبر کردم و آنگاه فاطمه علیها السلام را صدا زدم، جوابی نشنیدم، دانستم که فاطمه علیها السلام به ملکوت اعلی پیوسته است.^۱ همچنین سلمی^۱ امّ بنی رافع، نقل می کند: «در واپسین لحظه های عمر حضرت زهرا علیها السلام که من در محضر آن بزرگوار بودم، ایشان از من آبی برای غسل و شستشوی بدنش خواست. آب را آماده کردم، سپس فرمود: لباس های نو را نیز بیاور، چنین کردم. آن بزرگوار پس از غسل، آن لباس ها را بر تن کرد و در بستر رو به قبله خوابید. آن گاه خطاب به من فرمود: ای سلمی! من در همین لحظه قبض روح می شوم و به سوی پروردگارم خواهم رفت، بعد از من هیچ کس لباس مرا از تن برنگیرد.»^۲



۱. محمد دشتی، نهج الحیة فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام ج ششم، قم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۷۳، ص ۲۳۶.

۲. همان، ص ۲۲۸.

ابعاد علمی و عملی شخصیت حضرت زهرا علیها السلام

آیت الله جوادی آملی چنین می‌فرماید: درباره فاطمه زهرا علیها السلام از دو محور باید سخن گفت: یک محور، مربوط به تحقیقات علمی است، که برای ما ثمره علمی، و نتیجه اعتقادی دارد و پشتوانه مسائل اخلاقی، فقهی، حقوقی ما، هم هست. محور دوم، آن بخشی است که مستقیماً به ما مربوط است، ما باید تأسی کنیم، او را اسوه قرار بدهیم، الگو بدانیم، پیروی کنیم.

آن بخشی که مربوط به مسائل اعتقادی است و ثمره علمی دارد بررسی مقام منبع آن بانو علیها السلام است که بدانیم او، همتای قرآن کریم است، همتای نبوت است، همتای رسالت است، همتای ولایت است؛ چیزی از ولی الله مطلق کم ندارد. این گونه از مباحث به هر نتیجه‌ای که منتهی بشود، برای ما ثمره اعتقادی دارد، ثمره علمی دارد، اما نتیجه عملی ندارد؛ زیرا ما نه آن توان را داریم که آن حضرت را در ولایت مطلقه [و] همتایی قرآن، الگو قرار بدهیم؛ نه چنین مأموریتی داریم. بخش دوم مربوط به سیره و سنت آن حضرت است که ما هم موظفیم بررسی کنیم و هم مأموریم پیروی کنیم.

فاطمه زهرا علیها السلام همتای قرآن در مقام حدوث و بقاء

بخش اول به طور اجمال اینجا مطرح می‌شود؛ نه به طور تفصیل، برای اینکه پشتوانه علمی بخش دوم خواهد بود. سرّ این که این بانو علیها السلام حجت بر ائمه علیهم السلام است و اگر علی بن ابی طالب علیه السلام نبود، احدی همتای آن حضرت نبود «آدم و من

دُونَه))، این است که او [فاطمه] مثل خود قرآن کریم، در مقام حدوث و بقاء شکل گرفت؛ قرآن از زمین برنخاست (از فکر کسی تدوین نشد، هیچ عالم بشری این قرآن را تدوین و تنظیم نکرد.

سوره‌هایش، آیاتش، معارفش و مفاهیمش را کسی بررسی و انشا نکرد). مستقیماً از جهان غیب نازل شد و در طی ۲۳ سال ماند و برای ابد جای خود را تثبیت کرد، این سه کار را قرآن کرد یعنی: اولاً، از زمین برنخاست [بلکه] از آسمان نازل شد، ثانیاً، و نزولش هم ۲۳ سال طول کشید، ثالثاً، و ماند که برای ابد بماند.

این طور نیست که _معاذالله_ قابل زوال باشد، از بین رفتنی باشد: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾. هويت انسان کامل، مخصوصاً فاطمه زهرا عليها السلام را هم، وقتی ارزیابی می‌کنیم می‌بینیم؛ در همین مثلث خلاصه می‌شود: او از زمین برنخاست [بلکه] از آسمان نازل شد و تقریباً همسفر قرآن کریم بود تا قرآن آیات و سورش نازل می‌شد، او هم روزانه متکامل می‌شد، ترقی می‌کرد و تا قرآن به پایان رسید، عمر این بی‌بی هم به پایان رسید و برای ابد ماند؛ مردن شامل همه انسان‌ها هست ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾.

آن مثلث درباره قرآن روشن است؛ همه ما می‌دانیم که این کتابی است از ذات اقدس الهی نشئت گرفته [و] هیچ فکری او را تدوین نکرده [است] از آسمان غیب نازل شده، ۲۳ سال به تدریج این کتاب نازل شده؛ بعد از اینکه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ و سایر آیات نازل شد این کتاب؛ نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد «الی یوم القیامه» ماندنی است.

پس اولاً، از آسمان نازل شد، از غیب نازل شد، ثانیاً در طی ۲۳ سال به تدریج متکامل شد، ثالثاً. تا به ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ و مانند آن رسید و برای ابد ماند، جریان فاطمه زهرا عليها السلام هم همین طور است.

طلیعه آسمانی پیدایش حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

وقتی وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الشاء) به مقام شامخ نبوت بار یافتند [و] به معراج رسیدند، در معراج، غذایی میل کردند، وقتی از معراج نازل شدند، به زمین آمدند، دیگر تماسی نداشتند، مگر اینکه، آن غذا آن میوه آسمانی و غیبی و بهشتی به صورت نطفه دربیاید.

آن میوه غیبی و بهشتی وقتی در صُلب مطهر رسول اکرم صلى الله عليه وآله به صورت نطفه فاطمه عليها السلام درآمد در قرار مکین خدیجه عليها السلام مستقر شد.

پس وجود مبارک این بانو نظیر افراد دیگر (نظیر مردها یا زنهای عادی نیست) که نطفه آنها محصول آب و غذا و میوه زمین باشد [و] از زمین برخاسته باشد.

همان طوری که قرآن نظیر کتابهای بشری نیست، که محصول فکر بشر باشد، نطفه وجود مبارک فاطمه عليها السلام هم محصول آن میوه غیب است (میوه بهشت است) که از زمین برنخاست، منتها این چند سالی که طول کشید تا این نطفه مستقر بشود، این مقدمه انعقاد نطفه است.

باید وحی نازل بشود، باید پیامبر به آن مقام وحی یابی برسد، باید آن انقطاع وحی به عنوان آزمون فرا برسد، باید نوبت معراج فرا برسد، باید پیغمبر به معراج برود، باید در معراج آن میوه بهشتی را میل کند، بعد آن نطفه بشود، تا بشود فاطمه.

وقتی هم که از معراج آمدند یک سال یا کم تر طول کشید تا وجود مبارک فاطمه عليها السلام در عالم خلقت ظاهر بشود، این طلیعه پیدایش و تجلی آن بانو در عالم طبیعت است.

همراهی حضرت زهرا علیها السلام با قرآن در نشئه دنیا

ضلع دوم این مثلث آن است؛ که چون این قرآن به تدریج در مدت ۲۳ سال نازل شد؛ این پنج سال اول آن، تقریباً مقدمه بود برای پیدایش چنین معراجی و چنان میوه‌ای و چنین نطفه‌ای.

و این بانو همراه با نزول آیات و سور و معارف قرآن کریم ترقی می‌کرد. اگر دو ساله بود در شعب ابی طالب، با آن آیات و مشکلاتی که نازل می‌شد ترقی می‌کرد و اگر چند سال در مکه تشریف داشتند، با آیات مکی متری می‌شدند و اگر چند سال در مدینه تشریف داشتند، با آیات مدنی متری می‌شدند.

راه‌های ارتباط حضرت زهرا علیها السلام با قرآن

وجود مبارک فاطمه علیها السلام از چندین راه با قرآن رابطه داشت (گاهی مستقیم، گاهی غیر مستقیم) راه مستقیم هم، به دو نحو بود؛ یک نحو مستقیم این بود که از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله التحیة و الثناء)، آیات را، تلاوت آیات، تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه را که وظیفه رسمی پیغمبر بود فرا می‌گرفت **﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ﴾**، **﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَزَكِّيهِمْ﴾**؛

این چهار برنامه را مستقیماً از مشهد و مکتب و محضر پدر بزرگوارش استفاده می‌کرد و هر روز این دو شاگرد را به پیشگاه رسول گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرستاد یعنی حسن و حسین علیهما السلام سفیران فاطمه علیها السلام بوده‌اند.

اینکه وجود مبارک امام حسن علیه السلام گزارش می‌داد بعد عرض کرد مادر امروز گویا یک بزرگواری مرا می‌بیند این قضیه نبود که یک روز گزارش داده باشد، هر روز گزارش می‌دادند، متنها آن روز وجود مبارک علی بن ابی طالب علیه السلام از پشت در یا پرده، ناظر صحنه بود.

هر روز وجود مبارک فاطمه علیها السلام، حسین علیه السلام را به مشهد و محضر و مکتب پیغمبر می فرستاد، بعد از آنها استنطاق می کرد، که امروز چه آیه ای نازل شد؟ پیغمبر چه فرمود؟ آیه را چنین معنا کرد، چنان معنا کرد، این آیه را با آن آیه چگونه هماهنگ کرد؟ اینها هم را گزارش می دادند. در تکمیل گزارش با پدر بزرگوارش هم، مذاکره می کرد.

سفیر سومی که وجود مبارک فاطمه علیها السلام داشت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود که باب مدینه علم بود. آن هم مرتب گزارش می داد؛ امروز این آیه نازل شد [و] پیغمبر این چنین معنا یا تفسیر کرد و مانند آن.

این سه راه را، که یکی مستقیم بود و دوتا غیر مستقیم، وجود مبارک بی بی علیها السلام داشت.

راه دیگری که غیر مستقیم است و هر کسی می تواند آن را داشته باشد، متها گرچه در نظام تکوین هر فیضی که به انسان عادی می رسد به وسیله آن انسان کامل است، ولی به حسب ظاهر، انسان یک راه مستقیمی هم با ذات اقدس الهی دارد. آن راه را هم خدا وعده داد که ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ﴾.

در سوره «انفال» بالاتر از این راه وعده داد فرموده: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾؛ شما را به فرقان نائل و متبرک می کند که بالاتر از علم است. خب اینکه فرمود: تقوا پیشه کنید از یک سو، خداوند معلم شما می شود از سوی دیگر ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ﴾. این بی بی علیها السلام، در اثر آن تقوای کامل، شاگرد مستقیم ذات اقدس الهی بود، معارفی را از آنجا فرا می گرفت و از اینکه در سوره «انفال» خدا وعده داد: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ این بی بی علیها السلام مثل اعلای تقوا بود، ذات اقدس الهی، فرقان و جدایی بین حق و باطل را به او عطا کرده است.

این مجموعه این قدر ادامه داشت تا قرآن به پایان برسد. همین که در اواخر

عمر مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) قرآن به پایان رسید. و دیگر آیه‌ای نازل نشد طولی هم نکشید که این پدر و آن دختر هر دو رحلت کردند.

بی بی حضرت زهرا علیها السلام بیش از ۷۵ روز یا ۹۵ روز بعد از رحلت رسول گرامی (سلام الله علیهما) نماند. تقریباً وقتی نازل شدن قرآن تمام شد، عمر این بی بی هم تمام شد. او با قرآن نفس می کشید، با قرآن کامل می شد، با قرآن مترقی بود، با قرآن مأنوس بود، متتها قرآن آمد که بماند، این بی بی هم آمد که بماند، بدنش البته رحلت کرده است و اما جان او همچنان زنده است. این بخش اول که پشتوانه مسائل بخش دوم است.

همتایی حضرت زهرا علیها السلام با قرآن در زوال ناپذیری

اما آنچه که ما موظفیم به این بانو اقتدا کنیم و وظیفه داریم، مأمور هستیم و راهش هم ممکن است آن است که این بانو علیها السلام هم در اعتقادات، هم در اخلاق، هم در حقوق، هم در فقه مطالب فراوانی را فرمودند و عمل کردند و تعلیم دادند و دستور عمل کردن را هم به ما دادند.

سرّ اینکه در پایان بخش اول به این نتیجه رسیدیم که وجود مبارک فاطمه علیها السلام آمد که بماند؛ نه آمد که برود؛ نظیر افراد دیگر نیست که می آیند و می روند بلکه او آمد که بماند. و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عالمان دین فرمود: «العلماء باقون ما بقی الدهر»، مصداق کامل و بالذات این علما خود معصومین اند. و چون فرمود: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر الناس غشاء» و اگر علما شامل غیر معصوم بشود بالعرض و بالتبع است. آن عالمی که ارتباطش به اهل بیت کامل است آن می ماند؛ آن عالمی که بهره ولایی اش کم

است کم می ماند؛ آن که بی ولایت است «ذلک میت الاحیاء»، مانند دیگران از بین می رود و از یاد می رود.

سوره «کوثر» گواه بر زوال ناپذیری حضرت زهرا عليها السلام

اما اینکه زهرا عليها السلام آمد که بماند، تحلیل بخش پایانی سوره «کوثر» می تواند سند این بحث باشد. در جریان سوره «کوثر» یعنی:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿۱﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿۲﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿۳﴾، مستحضرید که غالب مفسران شیعه و سنی گفتند که عده ای از صنایع قریش، مشرکان، بدخواهان [و] معاندان براساس همان سنت های باطلی جاهلیت گفتند: پیغمبر بعد از مردن نام او و مکتب او و یاد او از بین می رود؛ برای اینکه او که پسر ندارد. درباره دختر باورشان این بود که.

بنونا بنو ابناثنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأبعد؛

این شعر شعار رسمی جاهلیت بود. می گفتند که پسران ما و نوه های پسری ما اینها فرزندان ما هستند، اما نوه های دختری ما فرزند ما نیستند؛ اینها فرزند مردان دیگرند. اینها برای زن حرمتی قائل نبودند؛ برای فرزندان دختر حرمتی قائل نبودند، می گفتند به ما مربوط نیست و می گفتند: چون پیغمبر پسرش قبلاً مُرد و اکنون پسری ندارد، و در اواخر عمر به سر می برد و جز دختر چیزی از او نمانده است، با مردن او مکتب او و نام او و دین او سپری می شود و از بین می رود. آنها چنین شنائتی و چنین سرزنشی داشتند.

ذات اقدس الهی فرمود: به اینکه تو برای همیشه می مانی، برای اینکه من به تو چیزی دادم که هیچ کسی نمی تواند آن را از بین ببرد. و به تو فرزندی دادم، که حافظ و مجری آن چیز است.

آن چیزی که به تو دادم قرآن است. و آن کسی هم که حافظ قرآن، مفسر قرآن، مبین قرآن، معلم قرآن، مجری احکام و حدود قرآن است، فرزندان همین دخترند، فرمود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾؛ این کوثر مصادیق فراوانی دارد؛ از جمله دین است، قرآن است و ولایت است ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾ ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾؛

یعنی آنهایی که تو را شماتت می کردند بدی تو را، انقطاع نسل تو را می خواستند، ابتر بودن تو را در نظر داشتند، آنها ابترند؛ نه تو ابتری.

پیام‌های سوره «کوثر»

خب، تحلیل ذیل این سوره مبارکه «کوثر» نشانه آن است چون در مقام تحدید است دو تا پیام دارد: یکی اینکه دشمنان تو منقطع می شوند و از بین می روند؛ یکی اینکه تو از بین نمی روی تو ابتر نیستی تو متصل و پیوسته‌ای. اگر وجود مبارک پیغمبر دختر می داشت و لا غیر، اولاً، بر اساس گمان باطل و ظن جاهلی جاهلیت، آن را ابتر می پنداشتند، ثانیاً، و اگر پسر می داشت پسرش نظیر پسر نوح بود باز او ابتر بود، ثالثاً، چون این پسر نه تنها سبب دوام دین پدر نمی شد، بلکه مایه انقراض دین پدر بود، اگر فرزند می داشت فرزندی بی تفاوت، که کاری به دین نداشت، نه معاند بود، نه مخالف بود، نه مؤالف، باز هم این شخص ابتر بود. قرآن کریم فرمود: این چنین نیست که تو فرزند طالح، یا بی تفاوت داشته باشی، فرزند صالح داری و مصلح، اهل قرآن و همتای قرآن داری و از بین نمی رود و از همین دختر هم هست.

هم به دختر بها می دهد، هم او را حافظ قرآن می داند و از نسل او مجریان و مفسران قرآن به بار می آورد، که باعث دوام نبوت، و بقای وحی و مکتب و

رسالت باشد، که تو ابتر نیستی، تو مستدام و مستمری [و] آنها ابترند: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

بنابراین، این بانو توانست حافظ قرآن باشد، چون اولاً، خودش هم، همتای با قرآن از غیب به زمین آمد ثانیاً، تا قرآن ادامه داشت او هم تدریجاً متکامل بود ثالثاً، وقتی قرآن منقطع شد او هم رحلت کرد رابعاً، قرآن آمد که برای ابد بماند این بانو هم نازل شد که برای ابد بماند ماندنش هم به همین است.

عصمت، محور حجیت حضرت زهرا علیها السلام

اینکه گاهی گفته می‌شود این بانو حجت بر ائمه علیهم السلام است؛ برای این جهت است که در حجیت، نبوت یا رسالت یا امامت لازم نیست؛ آنچه که محور حجیت است، عصمت است. اگر یک انسانی معصوم بود. ما یقین داریم حرف او، فعل او، تقریر او، سکوت او، و قیام و قعود او حجت خداست.

اینکه در زیارت «آل یس» به پیشگاه ولی عصر (ارواحنا فداه) سلام عرض می‌کنیم، به تک تک حالات او سلام عرض می‌کنیم؛ برای اینکه تک تک حالات او معصومانه است؛ «السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد، السلام عليك حين تقرأ وتبين، حين ترکع وتسجد»؛ آن وقتی که برمی‌خیزی، آن وقتی که می‌نشینی، آن وقتی که سخن می‌گویی، آن وقتی که تقریر می‌کنی، آن وقتی که رکوع داری، آن وقتی که سجود داری. جامع همه اینها، همان است که در سوره مبارکه «انعام» آمده است، که ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ﴾ خب اگر کسی معصوم بود، حیات و مماتش این است، شئون حیات و ممات این است و ما به تک تک این شئون معصومانه معصوم عرض ادب می‌کنیم.

معیار حجیت، عصمت است؛ نه نبوت و نه رسالت و نه امامت. و چون این بانو علیها السلام معصومه است، حجت خداست.

سرّ حجیت حضرت زهرا علیها السلام بر ائمه علیهم السلام

اینکه گاهی علی بن ابی طالب علیه السلام به سخنان بی بی، استشهاد می کند، که فاطمه علیها السلام چنین گفته است، این استدلال به قول حجت الله است.

اما سر اینکه او حجت بر معصوم هم هست، این است که ائمه علیهم السلام عالم غیب اند، عالم «بما کان و بما یكون و بما هو کائن الی یوم القیامة»؛ اما اینها علم را گاهی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیده اند، گاهی از باطن قرآن کمک می گیرند و گاهی از مصحف فاطمه علیها السلام.

وقتی امام معصوم علیه السلام خیر غیب می دهد؛ از او سؤال می کنند که این خیر غیب را از کجا گرفته ای. می گوید: در مصحف مادرم است خب، این مصحف فاطمه چیست؟ همان است که جبرئیل علیه السلام نازل می شد، و این معارف را می فرمود، و وجود مبارک فاطمه علیها السلام تلقی می کرد؛ بعد به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود، و امیرالمؤمنین علیه السلام املا می کرد او را نوشته و کتابت می کرد این مجموعه مصحف فاطمه علیها السلام است. آن وحی تشریحی بود، که با انقطاع عمر مبارک رسول گرامی (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) به پایان رسید.

انقطاع وحی تشریحی و باقی بودن وحی تسدید

اگر در نهج البلاغه آمده است، که وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام درباره رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوة و الانباء من أخبار السماء» آن ناظر به وحی تشریحی است، و گرنه وحی تسدید، تعریفی، انبائی (انحا و اقسام وحی) ادامه دارد و «الی یوم القیامة» مخصوصاً در شب های قدر نازل می شود.

این گونه از وحی ها در شب های جمعه، در لیالی قدر بر ائمه علیهم السلام نازل می شد، و بر وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) هم نازل می شود. این وحی قطع نشده است. این گونه از معارف غیبی به وسیله جبرئیل علیه السلام نازل می شد، فاطمه علیها السلام تلقی می کرد و اینها را حفظ می کرد و مصحف فاطمه علیها السلام و این مصحف الآن در نزد وجود مبارک ولی عصر علیه السلام هست.

این از منابع علم غیب ائمه علیهم السلام است، که وقتی از یک امام معصومی سؤال می کردند، یا گاهی خود آنها بلا واسطه و قبل از سؤال و مستقیم می فرمودند: در مصحف فاطمه چنین آمده است. بس حضرت زهرا علیها السلام حجت خدا بر همه خلق است به خصوص در معارف غیبی نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام حجت است.

ضرورت تاسی به حضرت زهرا علیها السلام

حالا این بانو که برای همه ما اسوه است، در این بخش ما موظفیم، مثل آن حضرت حرکت کنیم. متها او در حد آفتاب و ما در حد شمع. او فضای کل جهان را روشن می کند، و ما در زندگی خاص خودمان مثل شمع نور می دهیم و فضای زندگی خود را روشن کنیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «من أصدق الی الله خالص عباده أهبط الله عز وجل إلیه أفضل مصلحته»؛ فرمود: اگر کسی عمل خالص بکند، و این قدرت را داشته باشد که عمل خالص را به پیشگاه ذات اقدس الهی ببرد، ذات اقدس الهی بهترین و والاترین مصلحت او را به او عطا می کند و نازل می کند.

وجود مبارک بی بی علیها السلام فرمود: اگر کسی کار خوب بکند، خدا بهترین مصلحت را به او می دهد. زیرا تا انسان بالا نرود که نمی تواند یک هدیه ای را به پیشگاه ذات اقدس الهی اهدا بکند.

فرمود: اگر یک کسی کار خوب کرد و این کار را حدوثاً و بقائاً طاهر نگه داشت و آلوده نکرد، و همراه کار خوب رفت؛ به مصلحت مورد نظر دست پیدا می کند. چون ﴿إِلَيْهِ يُصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾، بالا رفتن کار هر کسی نیست؛ برسد و به خدا تقدیم بکند. اگر کسی به جایی رسید که خودش کار خیر خود را به خدا تقدیم کرد و خودش آن را بالا برد؛ نه ملائکه بالا ببرند؛ کار خیر را ملائکه می برند گزارش می دهند، بالأخره جواب را هم آنها می آورند؛ آن بردن و آوردن هر دو مع الواسطه است، بهره اش هم کم است، ولی اگر کسی خودش آن هنر را داشته باشد که همراه ملائکه بالا برود و این کار خیر خود را به پیشگاه ذات اقدس الهی تقدیم بکند؛ آن گاه فاضل ترین مصلحت او را ذات اقدس الهی نازل می کند؛ این دستوری است که وجود مبارک بی بی حضرت زهرا علیها السلام به ما داده است.

عظمت شخصیت حضرت زهرا علیها السلام همتایی با امیرمؤمنان علی علیه السلام

بخشی که مربوط به جریان روز است و ما به خصوص نسل جوان باید از این وضع به عنوان بزرگداشت این بی بی استفاده کنیم، این است که زن های کامل برجسته، بزرگ و بزرگوار، زیاد هستند؛ مثل اینکه مردان خیلی اند، اما اینکه کسی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام بشود کم است. زن های بزرگ و بزرگوار هم زیادند، اما اینکه کسی مثل بی بی فاطمه علیها السلام بشود کم است.

امام خمینی (رضوان الله علیه) می فرمود: جبرئیل، برای هر پیغمبری که نازل نمی شد، تنها برای انبیای خاص نازل می شد. این است که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف اصول کافی نقل می کند: جبرئیل بر وجود مبارک فاطمه علیها السلام نازل می شد؛ این نشانه آن است که مقام آن حضرت نسبت به برخی از انبیا، بزرگ تر و برجسته تر است. زن های بزرگ در عالم خیلی اند، اما فاطمه خیلی بزرگ است.

همین ابن ابی الحدید معتزلی که به حسب ظاهر سنی است در شرح نهج البلاغه می گوید: تاریخ قبل از طوفان در دسترس نیست. ما نمی توانیم درباره قبل از طوفان سخنی بگوییم ولی از طوفان به بعد، تاریخش مدون است؛ مثل تاریخ کافران، مسیحیان، زرتشتیان، یهودیان، مسلمانها، مردان با دین، مردان بی دین، که همه مشخص است. اما نه در بین بی دینها مردی به بزرگی علی آمد، نه در بین یهودیها، نه در بین مسیحیها، نه در بین زرتشتیها، نه در بین مسلمانها. می گوید: ما علی را از منظر جهانی می بینیم، از نظر انسانی می بینیم، کاری کرد که نه مسلمان، نه یهودی، نه مسیحی، نه زرتشتی، نه بی دین و نه با دین نکرد.

علی، علی است. در جریان علی علیه السلام چنین حرفی است، که از طوفان نوح به بعد، کسی همتای علی علیه السلام نیامد (در هیچ ملتی) و این علی همسنگ و همتراز با فاطمه علیها السلام است. اگر کسی خواست ببیند فاطمه علیها السلام چقدر مقام دارد، باید بگوید همتای علی است اگر درباره این بی بی سخن مطرح است، برای آن است که او خیلی بزرگ است، جبرئیل برای هر پیغمبری، نازل نمی شود.

همتایی در مراتب علمی

وقتی مقام علمی حضرت فاطمه علیها السلام روشن می شود که این دو خطبه ای که حضرت یکی در مسجد و یکی در منزل ایراد کرده اند؛ ببینند، بعد خطبه های نهج البلاغه را ببینند مقایسه کنند. خطبه های نهج البلاغه هم، یکسان نیستند، بعضی ها عرشی اند، بعضی متوسط اند.

آن خطبه های عرشی نهج البلاغه را ببینند، که عمیق ترین جمله ها در آنجاست، آن گاه می فهمد قبل از اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام آن بخش های عرشی خطبه های عمیق نهج البلاغه را بفرماید، لااقل ۲۵ سال قبلش، همین بانو

فرموده است یک خطابه‌ای دارد که برای خیلی‌ها قابل درک است، یک خطبه‌ای دارد که آن به این زودی‌ها درک شدنی نیست. چون خطبه‌ای که اینها می‌خوانند به این فکر نبودند که مردم بفهمند؛ خطبه را که برای مردم نمی‌خوانند؛ خطبه مثل دعا است چون این‌ها یک ارتباطی با خدا داشتند و یک ارتباطی هم با جامعه و خلق. آن بخشی که به خطبه برمی‌گردد، به حمد و ثنای خدا و توحید بر می‌گردد، آنجا کاری ندارند؛ که مردم بفهمند، یا نفهمند. دعای عرفه سیدالشهداء را مردم، می‌خواهند بفهمند، یا نفهمند. دعاها حسابشان جداست، خطبه‌ها حسابشان جداست، آنجایی که ائمه با خدا سخن می‌گویند حسابشان جداست، آنجا که با خلق خدا سخن می‌گویند حسابشان جداست.

پاسخ به شبهه ملحدان در خطبه امیر مؤمنان و فاطمه زهرا علیهما السلام

یک اشکال معروفی است که مرحوم میرداماد در قیسات اشاره کرده که آن اشکال، به وسیله خطبه‌های نهج‌البلاغه حل شده و ۲۵ سال قبل از علی بن ابی طالب حضرت زهرا علیها السلام حل کرده است.

عصاره آن اشکال این است که ملحدان و متفکران مادی، آنهایی که به ازلیت عالم فتوا داده‌اند، گفتند: اگر خدا جهان را خلق کرده است، از چه خلق کرده است؟ اگر خداوند جهان را از یک ذراتی خلق کرده، پس آن ذرات، قبل از خلقت خدا بودند، یعنی قدیم بودند و خدایی نداشتند.

اگر خداوند، عالم را «من شیء» خلق کرد، خب پس آن شیء بود آن مواد اولیه بود خدا عالم را از شیء خلق کرد، پس آنها نیازی به خدا ندارند. اگر «من لا شیء» خلق کرد، «لا شیء» که معدوم است و معدوم که نمی‌تواند مواد خام باشد، از عدم که نمی‌شود چیزی آفرید؛ اگر «من شیء» باشد یک اشکال دارد، و اگر «من لا شیء»

باشد اشکال دیگر دارد [و] غیر از این دو نقیض چیز دیگری نیست. این شبهه از دیر زمان بود مرحوم میرداماد در قیاسات این شبهه را نقل می‌کند، بعد می‌گوید:

این شبهه با خطبه‌های اهل بیت حل می‌شود و آن نکته این است، آن جواب این است که نقیض «من شیء»، «من لا شیء» نیست بلکه «لا من شیء» است و خیلی‌ها این را از خطبه امیرمؤمنان علیه السلام جواب دادند که امیرالمؤمنین علیه السلام در اصول کافی دارد که عالم را از «لا من شیء» خلق کرد؛ یعنی سابقه عدم وجود ندارد، جزء منشاء است، چیزی نبود و با اراده الهی یافت شد. هیچ دلیلی هم بر بطلان و استحاله او اقامه نشده و ممکن هم هست.

ولی این بزرگواران عنایت نکردند، قبل از اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام آن را در خطبه توحیدی بیان کند چون خطبه‌های امیرالمؤمنین بلافاصله بعد از رحلت پیغمبر نبود؛ بعد از ۲۵ سال که بالأخره خلافت به سراغ آن حضرت رفت، حضرت شروع کردند به خطبه خواندن، در آن خطبه‌ها فرمودند: که عالم را «لا من شیء» خلق کرد. همین بانو علیها السلام در مقدمه خطبه مسجد ایراد کرده که فرمود عالم را خدا «لا من شیء» خلق کرد؛ نه «من شیء» و نه «من لا شیء». نقیض «من شیء»، «لا من شیء» است؛ نه «من لا شیء»؛ هم نقیض را فهماند، هم ثابت کرد یک طرف نقیض باطل است، و طرف دیگر حق است.

آن مشکلی که وجود مبارک فاطمه علیها السلام به پاس او به میدان آمد به مبارزه برخاست؛ هم در خطبه مسجد، هم در خطبه منزل؛ در این دو خطبه گلایه کرد، اعتراض کرد، از ولایت دفاع کرد برای اینکه جامعه به آن گرفتاری «ناکثین و مارقین و قاسطین» مبتلا نشوند^۱...

۱. سخنرانی حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) سالروز شهادت حضرت زهرا علیها السلام، مجله الکترونیک اسرا.

سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام

بدون شک اساسی‌ترین فلسفه خلقت، تزکیه نفس و رسیدن به مراتب کمالات انسانی است. برای آنکه استعدادهای ذاتی و فطری انسان در جهت رشد و کمال توسط هوا و هوس از درون، و ابلیس و ایادی آن، از بیرون، تاریک و غبارآلود نشود، ضرورت وجود اهرم‌های تربیتی احساس می‌شود، که در دین مبین اسلام، عواملی چون سیره پیشوایان دینی در کنار صدها عوامل متعدد تربیتی دیگر به عنوان الگوهای بی‌بدیل قرار داده و تعریف شده است، که برای شناساندن جایگاه، اهمیت و نقش سیره در امر خطیر تربیت، به تبیین رفتار و سیره تربیتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پرداخته شده است.

در ابتداء تحت عنوان مباحث مقدماتی به بررسی حجیت و اعتبار سیره، و نیز دلالت و کارکردهای آن در عرصه‌های ۱. فقهی، ۲- تربیتی پرداخته شده است. آنگاه بررسی تفصیلی سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام در خانه، تحت دو عنوان ۱. تربیت فرزند در سیره تربیتی فاطمه علیها السلام ۲. رفتار با همسر در سیره تربیتی ایشان مورد بررسی قرار گرفته است.

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۱﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۳﴾﴾

هر آینه انسان را در نیکوترین صورت و هیأت آفریدیم. آنگاه او را در پایین ترین مراتب نازل کردیم. مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند. پس ایشان را مزدی بی پایان است.

امام خمینی «ره» درباره سیر تربیت انسان می فرماید: «انسان مراتب سیرش از طبیعت است تا مافوق طبیعت، تا برسد به آن جایی که مقام الوهیت است. سیر از طبیعت تا رسیدن به مقامی که غیر از خدا هیچ نبیند. این موجود قابل این است که از این طبیعت سیر بکند و تمام معنویت‌ها را در خودش با تربیت صحیح ایجاد بکند. و برسد به جایی که حتی فوق مقام ملائکه الله باشد...»

انسان موجودی است که خدای تبارک تعالی او را خلق کرده است. برای اینکه همه جهاتی که در عالم هست، در انسان است. متنها به طور قوه و استعداد است و این استعدادها باید فعلیت پیدا بکند، تحقق پیدا بکند.^۱ بله بهترین راه تربیت، مبتنی بر شناخت حقیقت و ذات انسان می باشد. تا در پرتو آن بتوان، اصول و قواعد، تربیتی را پی ریزی کرد، و راه شناخت ضمیر و ذات انسان نیز، منحصر به شناخت و فهم مبانی ادیان الهی است، چون این مبانی از طرف کسی جعل و تأسیس شده که خالق انسان است، پس اوست که با تمامی خواسته‌ها و نیازهای روحی، روانی و طبیعی مخلوقش آشنائی کامل دارد. آنگاه در قالب دین فرمول‌های تربیتی سازگار با فطرت او را جعل نماید و بعد توسط افراد معصوم و پاکیزه از هرگونه رجس و گناه (معصومین علیهم السلام) به بندگانش ابلاغ نماید. شاید بدین جهت است که خداوند در یکی از آیات قرآن،

۱. امام خمینی، روح الله، صحیفه نور، مجموعه رهنموهای امام خمینی، جاب اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۱. ج ۷، ص ۲۸۲.

دین اسلام را فطری خوانده، و به پیامبرش می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...﴾^۱

پس روی خود را حق گرایانه به سوی این دین بنما، با همان سرشتی که خدا مردم را با آن سرشته است، آفرینش خدا تغییر پذیر نیست. این است دین راست و استوار.

از آنچه بیان شد باید به این دو نکته اذعان کرد:

اولاً: اصول تربیتی که از سوی ائمه دین علیهم‌السلام بیان شده است به حکم صریح آیات قرآنی در طول کلام خداوند سبحان می‌باشد. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ و نیز آنچه که توسط متخصصین اسلامی، علوم تربیتی بیان می‌شود اگر صبغه دینی داشته باشد نیز نوعی تفسیر و برداشت از ادله می‌باشد، که قابل تأیید و اجراء است.

ثانیاً: معیارهای تربیتی که از سوی به اصطلاح متخصصین غیر دینی، و یا دینی، که کلام شان صبغه دینی نداشته باشد، بلکه صرفاً متکی به قول افراد بی دین باشد، از ضمانت اجرائی قابل قبول برخوردار نبوده، و چه بسا که عواقب ناگوار تربیتی را نیز در پی خواهد داشت، چون تئوری‌هایی که حکایت از آراء شخصی آنان دارد ممکن است فقط جنبه حیوانی و مادی انسان را در نظر داشته و زیان‌های جبران ناپذیر تربیتی به وجود می‌آورد.

پس در نتیجه برای اینکه اصول تربیتی با مبانی متقن و محکم از یک طرف و نیز قابلیت ضمانت اجرائی بالا از طرف دیگر داشته باشیم به ناچار باید آن را از

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره نجم، آیه ۳-۴.

منابع اسلام ناب دریافت کرد.

و یکی از این منابع عظیم علمی سیره اهل بیت علیهم السلام است که مراجعه بدان متقن ترین اصول تربیتی ممکن و در عین حال فنی و سالم را برای ما به ارمغان می آورد و در نتیجه موجب رستگاری دینی و دنیایی ما می شود.

۱) مفهوم فاطمه علیها السلام:

با نگاه ابتدائی و اجمالی در می یابیم که؛ واژه فاطمه از ماده «فطم» به معنای قطع کردن و بریدن و جدا کردن است، لکن بار عظیم معنای این کلمه وقتی برای ما بیشتر روشن می شود که با عنایت به فرمایشات پشویان دین اندکی به مقامات، فضائل و درجات معنوی مسمای آن پی ببریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبیین معنایی این واژه به گوشه ای از فضیلت مسمی آن یعنی دخت گرامی اش اشاره کرده می فرماید: «انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله عزوجل فطمها وفطم من احبها من النار»^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: همانا دخترم را فاطمه نام نهاده ام، چون خداوند، او و محبتش را از آتش بازداشته است.

در جای دیگر می فرماید: دخترم! می دانی چرا به فاطمه نام نهاده شده ای؟ امام علی علیه السلام که در جلسه حاضر بود عرض کرد: یا رسول الله چرا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون او و شیعیانش از آتش جهنم به دور هستند.

قبل از بحث در مورد سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام خوب است به این پرسش جواب دهیم که چرا سیره معصومین علیهم السلام دارای حجیت و اعتبار است؟ برای وضوح هرچه بیشتر این سؤال، باید گفت که حجت در اصطلاح علم منطق و اصول، دو معنای متفاوت دارد. و در این جا مقصود همان معنای لغوی

آن است که عبارت از «هر امر معتبری است که با توجه به اعتبار و سندیت‌اش پیروی از آن لازم و ضروری باشد»

و نیز منظور از سیره، در این نوشتار، معنای خاص از سیره که عبارت از رفتار صادره از معصوم - فاطمه زهرا - باشد منظور است، نه قول و تقریر ایشان^۱. بنابراین سیره عبارت است از: آیات و روایاتی که دلالت بر اطاعت و پیروی از فرمان معصومین علیهم‌السلام دارد، مانند آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

ای آنانکه ایمان آورده‌اید خدا و رسولش و آنانی که بر شما ولایت دارند را اطاعت و پیروی نمایید.

یا آیه، ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

در عرصه تربیتی سیره ائمه علیهم‌السلام می‌توان گفت: که دو نوع فعل از آنان در این جهت به منصفه ظهور رسیده و هر کدام جایگاه و نقش خاص خود را در تربیت افراد و جامعه دارد.

الف) رفتاری که در مقام انجام وظایف خاص خود شان در قالب امور عبادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به آن مبادرت ورزیده‌اند.

ب) رفتاری که مستقیماً برای تربیت دیگران از سوی ایشان صادر شده است. مانند تشویق، تنبیه، تحذیر.

۱. برای شناخت توجیه این معنا، ر، ک، حسین زاده، علی، سیره تربیتی پیامبرواهل بیت، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ هفتم، ۱۳۸۴، ج ۱، صص ۹-۱۰.

۲. المظفر، محمد رضا، اصول فقه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲) فاطمه زهرا علیها السلام کانون عاطفه و محبت:

در اینجا به بحث تربیت فرزند از دیدگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می پردازیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «رحمت خداوند بر پدر و مادری که در راه نیکی و نیکوکاری به فرزند خود کمک کند، به او احسان نماید و چون کودکی، رفیق دوران کودکی او باشد، و او را عالم و مؤدب بار بیارد.»^۱

تکامل روانی و عصبی طفل امری تصادفی نیست که بدون محاسبه و به کارگیری اصول علمی دقیق تربیت، به وجود بیاید، و نیز یک امر خارق العاده هم که خارج از سیطره قدرت همه کس باشد و یا یک امر پنداری و تخیلی صرف نیست، بلکه یک امر واقعی و ممکن است که در پرتو شناخت و اجرای دستورهای تربیتی قابل دریافت و اجرا است.

و اینکه نقطه آغازین تربیت، و تأثیر پذیری کودک، از چه دوران و زمان شروع می شود. نظرات مختلفی از سوی کارشناسان ارائه شده که متقن ترین آنها از سوی دین مبین اسلام ابراز شده است.

با توجه به فرمایشات دین اسلام نقطه آغازین تربیت را حتی در زمان قبل از انعقاد نطفه و یا ازدواج باید سراغ گرفت، شاهد این مدعا سفارشات مکرر دین اسلام، درانتخاب همسر، و تأثیر غذای های حلال و حرام بر روی جنین و تأثیر نوع روابط زن و مرد در هنجارهای روحی و جسمی جنین می باشد.

اما با توجه به اهمیت تربیت در دوران بعد از تولد، بحث را با عنایت به سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام از این مقطع آغاز می نمائیم.

انتخاب نام مناسب برای فرزند یکی از مراحل حساس امر تربیت به شمار می رود، زیرا اولین چیزی که در فهم لطیف و حساس کودک راه پیدا می کند

۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران، انتشارات دریا، ۱۳۸۲. ص ۲۵.

همان نام اوست و اینکه نام دارای چه بار فرهنگی، دینی و عقیدتی است، تأثیر فراوان در روح و روان کودک می‌گذارد.

شاید بدین جهت است که امام علی علیه السلام یکی از ابتدائی‌ترین حقوق که برگردن پدر از سوی طفل می‌شمارد، انتخاب نام نکو و مناسب برای فرزند است؛ «حَقَّ الْوَالِدُ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسَنَ اسْمَهُ»؛ «تعیین نام مناسب حقی است که فرزند برگردن پدر خود دارد».

بدون شک فاطمه زهرا علیها السلام با تعاون و همکاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام بهترین اسامی ممکن را برای فرزندانش انتخاب نموده است. که از این جهت الگوی خوب برای ما می‌باشد.

از آن جا که شالوده شخصیتی و خصلت‌های افراد، در خانواده‌ها و در زمان طفولیت، پی‌ریزی می‌شود، و از طرف دیگر خانواده، سنگ زیر بنای تشکیل جامعه می‌باشد، پس برای آنکه یک جامعه ایده آل، سالم پویا و مترقی و دین مدار داشته باشیم، باید احیای عواطف کودکان، به عنوان یک رکن اساسی تربیت در کنار ارکان دیگر، جزء فهرست برنامه‌های تربیتی از سوی پدران و مادران مورد توجه قرار گیرد.

و دین مبین اسلام نیز، با توجه به اهمیت عاطفه در پرورش شخصیت انسان، فرامینی در امر تربیت بیان داشته است، که بررسی همه آن از عهده این بحث خارج است. لکن مهم‌ترین رویش، رویدن عاطفه در روح و روان کودک، محبت و عطف با کودک است، و توجه به این اصل تربیتی در سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام از جایگاه خاص بر خوردار بوده و نیز موارد مختلف دارد که به یک مورد از آن اشاره می‌شود.

سلمان می گوید: روزی فاطمه زهرا علیها السلام را مشاهده کردم که مشغول آسیاب کردن بود. این درحال بود که فرزندش حسین گریه و بی تابی می کرد. عرض کردم برای کمک شما آسیاب کنم و یا بچه را آرام نمایم؟ ایشان فرمود: من به آرام کردن بچه اولی هستم، شما آسیاب نمائید.^۱

یکی از غرایز مثبت که در وجود آدمی به عنوان یک ذخیره طبیعی و فطری به ودیعه نهاده شده است، غریزه حب ذات است و هر انسان قبل از آن که چیزی دیگری را دوست بدارد و یا عاشقش باشد، عاشق و محب خود است، حب ذات، یکی از بهترین اهرمها و پایه های تربیت است که مربی لایق در پرتو این سرمایه فطری به پرورش و رشد سجایای پسندیده اخلاقی در کودک همت می گمارد. و اگر این غریزه فطری ارضاء نشود و یا سرکوب شود منجر به احساس پستی، حقارت، افسردگی روحی روانی، شده و نتیجه آن در خلال رفتارهای بیرونی کودک به وضع نامطلوبی آشکار می شود، و خطرات گوناگون چنین کودک را در مسیر زندگی اش تهدید می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «به فرزندان تان احترام بگذارید و با این کارتان آنان را مؤدب بار بیارید.»^۲ و نیز می فرماید: «آنان را احمق و نادان، و سفیه و ابله نخوانید.»

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد خانه زهرا علیها السلام می شود می فرماید: «دخترم پدرت امروز مهمان شماست» فاطمه علیها السلام جواب می دهد فرزندانم نیز از من درخواست غذا کردند اما من قادر به تهیه آن نشدم» ... پیامبر صلی الله علیه و آله برای طلب غذا دست

۱. نوری، طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ج

۲، ص ۱۱۴.

۲. اسراء/۵۳.

بسوی خداوند ﷺ بلند می‌کند. لحظات بعد جبرئیل نازل می‌شود بعد از ابلاغ سلام خداوند ﷺ به رسول خدا ﷺ عرض می‌کند: خداوند می‌فرماید: «به علی و فاطمه و فرزندان شان بگو آنچه از میوه‌های بهشتی میل دارید، از من بخواهید» پیامبر، پیام خدا را به اهل بیت ابلاغ می‌کند، اما کسی چیزی نمی‌گوید.

امام حسین علیه السلام بعد از کسب اجازه از تمامی اهل خانه میوه را انتخاب نموده و می‌گوید: یا رسول الله به جبرئیل بفرمائید ما خرمای بهشتی دوست داریم، آن‌گاه خرمای بهشتی نازل می‌شود و فاطمه زهرا علیها السلام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله سبد بلورین خرمایی که روی آن دستمال سبز ابریشم پوشانده بود را آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله خود دانه‌های خرما را در دهان امام حسین علیه السلام می‌گذاشت.

نکته حایز اهمیت در روایت این است که؛ اصل احترام و تکریم به کودک به در نظر داشتن رأی امام حسین علیه السلام جلوه‌گر شده است، و این چنین اثر دادن به رأی و نظر کودک شخصیت مستحکمی برای کودک به ارمغان خواهد داشت.

از بیان مجموعه سیره‌ها و اصول تربیتی یاد شده اهمیت اصل محبت و مهر ورزی به کودکان به آسانی محرز شد، و باید یاد آور شد که محبت عاملی اساسی در سلامت و اعتدال روحی روانی اشخاص می‌باشد. و محیط منزل و مسکن، همان قسم که از نامش پیداست، باید آکنده از محبت و مهرورزی باشد. تا در سایه آن دل‌های فرزندان را رام نموده و آرمان‌های تربیتی خودمان را متحقق نمائیم.

به کارگرفتن اصل محبت در سیره تربیتی فاطمه زهرا علیها السلام مصادیق فراوان دارد. عطوفت و مهر مادری ایشان به فرزندان به قدری بود که در هنگام مرگ به فکر فرزندان بوده و به امام علی علیه السلام سفارش بچه‌هایش را کردند.

و حتی بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ناراحتی خود را از محرومیت

فرزندانش از محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین ابراز دارد: کجا رفت آن پدرتان (رسول خدا) که شما را عزیز می داشت؟ او شما را بر دوشش سوار می کرد و مهربانی می نمود. کجا رفت جد بزرگوارتان که از همه به شما مهربان تر بود، حتی نمی گذاشت شما بر روی زمین راه بروید و همیشه شما را در آغوش داشت؟ آه که دیگر او را نمی بینم که شما را بر دوش خود سوار کرده باشد.^۱

کارکرد نیروی محبت در زدودن رذائل اخلاقی، از بکار بردن نیروی عقل نیز بالاتر است، و آثار متعدد تربیتی را در پی دارد و از طرف دیگر، افراط در محبت، زیانش اگر بیشتر از عدم آن نباشد کم تر نیست.

نیازمندی انسان به محبت مانند نیازمندی جسم ما به غذا می باشد، لکن برای حفظ سلامتی، انسان از زیاده روی در تناول غذا یا تناول غذاهای مسموم نیز اجتناب می کند، در محبت به کودک هم باید دقت کرد زیرا کودکانی که بیش از اندازه مورد محبت قرار می گیرند لوس و از خود راضی بار آمده، و در برابر سختی ها، ناملائمات، ناکامی ها، شکست ها، مصیبت ها، و ناهنجاری های زندگی آسیب پذیرند.

از طرف دیگر کودک لوس، به تدریج به عصبانیت های شدید و استبداد رأی و خودکامگی و بعد به فحاشی های ناروا دست می زند.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله عازم خانه فاطمه زهرا علیها السلام شد چون در خانه رسید دید فاطمه علیها السلام مضطرب و نگران پشت در ایستاده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرا این جا ایستاده اید؟» فاطمه زهرا علیها السلام با آهنگی مضطرب عرض کرد: «فرزندم صبح از خانه بیرون رفته اند و تا حالا از ایشان خبری ندارم».

پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال بچه های فاطمه علیها السلام حرکت کرد، دید ایشان در نزدیک غار جبل در

کمال سلامتی بازی می نمایند حضرت ایشان را به دوش گرفته به خانه دخترش باز گرداند. خداوند از همان ابتداء «فطرت توحیدی و احساسات اخلاقی»، را در پدر و مادر قرار داده است تا پدر و مادر به ارزش این اهرم تربیتی توجه کافی نموده و از بیداری فطرت ایمانی او بهترین و بیشترین استفاده را بنمایند، تا فرزند خود را بواسطه این اهرم، یک فرد پاک نهاد و با ایمان و خوش اخلاق بار بیارند.

جایگاه فطرت در امر تربیت آن قدر حیاتی است که، امام علی علیه السلام علت آمدن پیامبران الهی را، اجرای پیمان فطری می شمارد و می فرماید: «پس خداوند فرستادگانش را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را در میان آنان، پی در پی روان داشت تا پیمان های فطری الهی را به فعلیت و ظهور برساند از آنان بخواهند»^۱ و فاطمه زهرا علیها السلام شوق بندگی و خضوع در برابر معبود را از همان ابتدای دوران کودکی در ضمیر فرزندانش ایجاد کرد.

آری، عامل ایجاد این خوی خدا جویی و پرستش و عبادت در ضمیر فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام به واسطه مراقبت های شدید ایشان علیها السلام در کنار فضائل ذاتی فرزندانش بوده است. و سیره ایشان علیها السلام در تقویت این بعد تربیتی فرزندان در سیره فاطمه زهرا علیها السلام شواهد متعدد دارد که در این جا به ذکر یکی از آنها بسنده می شود: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در شب های قدر، کودکان خود را به بیداری و نخفتن و می داشت، و برای اینکه اذیت نشوند در روز بچه هایش را می خوابانید، و غذای کمتر به آنان می داد تا با این شگرد، زمینه مطلوب برای شب زنده داری برای آنان فراهم شود و می فرمود: «محروم است کسی که از برکات شب قدر محروم بماند»^۲

۱. موسوی، محمد (شریف رضی) لبنان بیروت، دارالکتاب، ۱۳۸۷ نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. ابوحنیفه، نعمان، قاهره، دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸۲.

یکی از اصول تربیت مخصوصا در خانواده‌هایی که دارای چندین فرزند می‌باشد، رعایت عدالت و دوری از تبعیض نسبت به آنان می‌باشد. که اگر این اصل مهم تربیتی در رفتار، کلام، خریدن هدیه و لباس و حتی نگاه... در نظر گرفته نشود خسارت‌های زیان بار و جبران ناپذیر تربیتی را به دنبال خواهد داشت. و سبب ایجاد روحیه بدبینی به والدین و کم کم به جامعه، ایجاد حسادت، رقابت‌های منفی، احساس حقارت، و سائر عقده‌های روانی می‌باشد به عنوان نمونه:

روزی پیامبر از امام حسن و امام حسین علیهما السلام خواست که کشتی بگیرند؛ ایشان نیز به درخواست پیامبر با هم کشتی گرفتند. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «من دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله با جملاتی حسن را تشویق می‌کند، بدین خاطر به پدرم گفتم: ای پدر بزرگوار از شما تعجب می‌کنم که یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهید آن هم بزرگ‌تر را بر کوچک‌تر» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دوستم جبرئیل حسین را تشویق می‌کند و من حسن را»^۱.

رشد فکری، یک اصل دیگر، در امر خطیر تربیت می‌باشد، سیر تربیت باید قسمی باشد که مرتبی، به تفکر صحیح راه یابد، و اندیشیدن در او نهادینه شود، چون با تفکر است که استعدادهای پنهان آدمی از قوه به فعل درمی‌آید و زمینه حرکت او فراهم می‌شود.

تفکر درست، هدف نظام تربیتی اسلام است، بلکه نظام تربیتی اسلام براساس تفکر درست استوار است. چنانچه امام مجتبی علیه السلام که از هند ابن ابی هاله تمیمی نقل نموده است. «کان رسول الله صلی الله علیه و آله دائم الفکره»^۲

۱. همان، ص ۲۴۶.

۲. دیلمی، حسن، ارشادالقلوب، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، چاچ چهارم، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۱۱۲.

امام خمینی (ره) در مورد اهمیت تفکر می‌فرماید: «تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است».^۱

امام حسن علیه السلام در پنج سالگی به مسجد می‌رفتند و به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به دقت گوش فرا می‌داد، وقتی به خانه می‌آمد آنها را حرف به حرف برای مادرش بیان می‌کرد. وقتی امام علی علیه السلام به خانه باز می‌گشت فاطمه زهرا علیها السلام آنرا برایش نقل می‌کرد. روزی امام علی به همسرش فرمود: «شما در مسجد نبودید از کجا این کلمات را فهمیدی؟» حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «فرزندم حسن هر روز آنچه را پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر بیان می‌کند، بدون کم و کاست، برایم بیان می‌کند»^۲

اینکه فاطمه زهرا علیها السلام به سخنان فرزندش امام حسن گوش می‌داد، و او را تشویق می‌نمود، سبب علاقه‌مندی وی به مسایل علمی و رشد قوه تعقل او می‌گردید.

تشکیل خانواده

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۳

از نشانه‌های اوست - خداوند سبحان - که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید تا در کنار او آرامش یافته، با هم انس گیرید، و میان شما دوستی و مودت قرار داد.

زندگی زناشویی و ازدواج یک امر مقدس است که با انجام آن اساس و بنیان خانواده تشکیل می‌شود، و ثمرات این پیوند مقدس و میمون از قبیل ابقاء نسل بشر، در کنار حفظ ارزش‌ها و کرامت‌های انسانی، و نیز تربیت انسان سالم و

۱. امام خمینی، روح الله، چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، چاپ ششم، صص، ۱۶۴-۱۶۵.

۲. العذیر، ۵۴.

۳. سوره روم آیه ۲۱.

صالح می‌باشد. و حفظ نظم و ایجاد بستر مناسب برای زندگی سالم و معنوی در یک خانواده یکی دیگر از نتایج این پیوند مبارک می‌باشد.

برای تحقق این امر مهم، ابتداء زن و شوهر باید وظائفی که توسط دین برای آنان تعریف شده است را شناخته و بدان پای بند باشند، تا در سایه آن فضایی صمیمی برای رشد و ترقی در زمینه‌های عبادی، علمی، اجتماعی، فرهنگی، برای همگی اعضای خانه مخصوصاً فرزندان ایجاد بنمایند.

سیره فاطمه زهرا علیها السلام به خوبی گویای این واقعیت است که ایشان به عنوان یک زن نمونه والگو چه قدر به وظایف خویش آشنا بوده و بستر مناسب را برای رشد ایده‌های انسانی و معنوی در خانه ایجاد کرده است. که امام علی علیه السلام در جواب سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله که از شخصیت دخترش پرسیده بود، فرمود: «نعم العون علی طاعة الله»^۱ من او را بهترین یآوری برای اطاعت خدا یافتم.

و ایشان به عنوان یک همسر فدا کار و نمونه در تمامی سختی‌های زندگی چه در بعد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، خانوادگی... در کنار همسرش بود. شاید تعبیر در کنار نارسا باشد، بلکه باید گفت که در تمام سختی‌های دوران مبارزه بامشرکین و بعد با غاصبین تنها ملجأ و پناهگاه همسرش بوده است.

و نیز در تمامی ابعاد زندگی در مقابل شوهر اطاعت محض بود، اوج اطاعت همه جانبه زهرا علیها السلام از شوهر وقتی بیشتر متبلور می‌شود که بدانیم او در طول زندگی مشترک زناشویی اندک درخواستی از امام نداشته است، با این همه باز نگران است که نکند که به وظیفه‌اش عمل نکرده باشد.

و در واپسین روزهای حیات پر برکتش به امام فرمود: «هنگام فراق نزدیک است، سخنانی دارم می‌خواهم برایت بگویم» امام علیه السلام فرمود: «آنچه دلت

می خواهد بگو). امام به بالین فاطمه علیها السلام نشست و دستور داد کسی وارد نشود. فاطمه لب می گشاید می فرماید: «ای پسرعم از شروع زندگی ام باتو در هیچ امری با تو مخالفت نکردم، و هرگز از من سخن دروغ نشنیدی» امام علی علیه السلام فرمود: «تو متواضع تر از آنی که من تو را بر چنین امری سرزنش کنم، آه چقدر جدایی و دوری از تو بر من دشوار است و با رفتن تو مصیبت پیامبر برایم زنده می شود. از دست دادن تو برای من، بسیار سخت و ناگوار است، از این ماتم به خدا پناه می برم و دل به او می سپارم و مصیبت فراق تو آن قدر تلخ و سنگین است که تحمل آن برای علی مشکل و طاقت فرساست. مصیبتی که هیچ چیز نمی تواند آنرا جبران کند، این دردی است که درمان برای او نمی بینم»^۱

آری چنین بود هم فاطمه علیها السلام اطاعت محض بود، نسبت به علی علیه السلام، وهم غم فراق او برای علی سخت بود چون او یگانه خریدار غم های تنهای علی علیه السلام بود. آری چنین است. باید وجود زن برای خانواده مایه آسایش و آرامش باشد و به طور کلی باید مصداق اتم (لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) باشد. و زندگی پر بار، اما کوتاه فاطمه زهرا علیها السلام درس تربیتی مناسب برای بانوان می باشد.

۱. اربلی، ابوالحسن، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۹۱.

فضیلت علم و دانش

حکیم متأله فیض کاشانی به بررسی فضیلت علم و دانش از دیدگاه آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام پرداخته که ما به برکت لقب مقدس «علیمه» آن را تقدیم می‌کنیم:

الف: قرآن کریم

قرآن کریم در مورد اهمیت و فضیلت علم می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۱

«خداوند و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند که معبودی جز او نیست؛ او برپا دارنده عدل است.»

بنگر چگونه در این آیه خداوند از خودش شروع کرده و فرشتگان را در مرتبه دوم و دانشمندان را در مرتبه سوم قرار داده است و همین در شرافت، فضیلت، جلال و بزرگواری دانشمندان کافی است.

خداوند عزّ و جلّ در آیه دیگر فرموده است:

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲

«... خداوند مؤمنان و کسانی را که از علم بهره‌مندند درجات

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸:

۲. سوره مجادله، آیه ۱۱:

عظیمی می بخشد.»

ابن عباس گفته است: دانشمندان هفتصد درجه بر مؤمنان برتری دارند که میان هر درجه مسافت پانصد سال راه است.

و در جای دیگر می فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«بگو آیا کسانی که می دانند با آنانی که نمی دانند یکسانند.»

و نیز:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۲

«در میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند.»

و نیز می فرماید:

﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳

«بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب نزد

آن هاست میان من و شما گواه باشند.»

و نیز فرموده است:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ﴾^۴

«و آن که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را

(پیش از آن که چشم برهم زنی) نزد تو می آورم.»

تا اعلام کند کسی که به نیروی دانش مجهز است. قادر به آوردن تخت

بلقیس است.

۱. سوره زمر، آیه ۹:

۲. سوره فاطر، آیه ۲۸:

۳. سوره رعد، آیه ۴۳:

۴. سوره نمل، آیه ۴۰:

و نیز:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾^۱

«کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند وای بر شما!

ثواب الهی بهتر است...».

در این آیه بیان شده است که عظمت قدر آخرت به وسیله علم دانسته می شود.

همچنین:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۲

«این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان

آنها را درک نمی کنند.»

و نیز:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^۳

«... و اگر آن را به پیامبر و پیشوایان (بر حق) ارجاع کنند از

ریشه های مسائل آگاه خواهند شد.»

خداوند حکم حوادث را به استنباط دانشمندان موکول و رتبه آنان را در

کشف حکم، به رتبه پیامبران ملحق فرموده است:

درباره آیه کریمه:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا﴾^۴

«ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را

۱. سوره قصص، آیه ۸۰:

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۳:

۳. سوره نساء، آیه ۸۳:

۴. سوره اعراف، آیه ۲۶:

می پوشاند. و مایه زینت شماس، و لباس پرهیزگاری بهتر است.»
مراد از لباس علم است و «ریشاً» یعنی یقین، و «لباسُ التَّقْوَى» یعنی حیا.
و نیز:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۱

«ما کتابی برای آن‌ها آوردیم که با آگاهی (اسرار و رموز) آن را
شرح دادیم.»

و نیز:

﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ﴾^۲

«قطعا (اعمال همه را موبه‌مو) از روی علم (وسیع خود) برای
آنان شرح خواهیم داد.»

و نیز:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^۳

«بلکه این (کتاب) آیاتی روشن است که در سینه صاحب‌دلان جای
دارد.»

و نیز:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۴

«انسان را آفرید، و به او بیان آموخت.»
و این سخن را برای منت گذاشتن بر انسان بیان کرده است.
خداوند در فضیلت یاد گرفتن علم فرموده است:

۱. سوره اعراف، آیه ۵۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۷.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۴. سوره رحمان، آیه ۳.

﴿فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^۱

«... پس چرا از هر گروهی، طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کند، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند.»

و نیز:

﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲

«... اگر نمی‌دانید از اهل ذکر (دانشمندان اهل کتاب) بپرسید.»

در فضیلت آموزش علم فرموده است:

﴿وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۳

«... و چون به سوی آنان باز گردند آنان را (از خدا) بترسانند.»

مقصود از انداز، ارشاد و آموزش دادن به آنان است.

و نیز:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾^۴

«و هنگامی که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت، که حتما آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید.»

و این حکم دلالت بر وجوب آموزش دارد.

و نیز: ﴿وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۵

«... گروهی از آنان آگاهانه حق را کتمان می‌کنند.»

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲. سوره نحل، آیه ۴۳.

۳. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.

۵. سوره بقره آیه ۱۴۶.

و این حکم بر حرمت کتمان حق است همان گونه که در مورد شهادت می فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ﴾^۱

«... هر کس آن را کتمان کند دلش گناهکار است.»

پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند به هیچ دانشمندی دانشی نداد جز این که به مانند پیمانی که از پیامبران گرفته است از او پیمان گرفت. که آن را به مردم بیاموزد، و آن را کتمان نکند.»

خداوند فرموده است:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾^۲

«گفتار چه کسی بهتر است از آن کس که به سوی خدا دعوت می کند، و عمل شایسته انجام می دهد.»

و نیز:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾^۳

«(ای پیامبر) با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.»

و نیز:

﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴

«... و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد.»

این ها آیاتی است که غزالی ذکر کرده است.^۵

۱ . سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۲ . سوره فصلت، آیه ۲۳.

۳ . سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۴ . سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

۵ . ابو نعیم آن را در فضیلت عالم عقیف از حدیث ابن مسعود ذکر کرده است.

گفتار دانشمندان در فضیلت علم

یکی از دانشمندان^۱ گفته است: بدان خداوند سبحان دانش را سبب کلی آفرینش تمام جهان علوی و سفلی قرار داده و در جلالت و بالندگی دانش همین بس است. خداوند سبحان در کتاب خود از باب تذکر و بینش دادن به خردمندان فرموده است:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲

«خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را. فرمان او پیوسته در میان آنها فرود می‌آید تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست و علم او به همه چیز احاطه دارد.»

این آیه کریمه در اثبات شرافت علم دلیلی کافی است، به ویژه علم توحید که اساس هر دانش و مدار هر معرفت است. و خداوند سبحان علم را عالی‌ترین و شریف‌ترین چیزها معرفی کرده، و آن را بر فرزند آدم پس از نعمت آفرینش و بیرون آوردن او از ظلمت عدم به روشنایی وجود، نخستین منت قرار داده، و در اولین سوره‌ای که بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده فرموده است:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ
الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۳

۱. مقصودش شهید دوم است که این مطلب را در کتاب خود، منیة المرید، ص ۳، چاپ ملحق به کتاب روض الجنان ذکر کرده است.

۲. سوره طلاق آیه ۱۲.

۳. سوره علق آیه ۱ تا ۵.

«بخوان به نام پروردگارت، همان که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد، بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است، همان که به وسیله قلم تعلیم فرمود، و به انسان آنچه را نمی‌دانست آموخت»
 باید اندیشید که چگونه خداوند کتاب کریم خود را که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱

«هیچ گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید.»
 با نعمت ایجاد آغاز، و پس از آن نعمت علم را ذکر فرموده است، و اگر پس از موهبت ایجاد، متنی بالاتر و نعمتی والاتر از علم وجود داشت خداوند این منزلت را به علم نمی‌بخشید و آن را سرآغاز انوار هدایت و طریق دلالت بر صراط مستقیم قرار نمی‌داد.

مضافاً به این که، ذکر آن در خلال این آیات از زیبایی مخصوصی برخوردار، و دقایق معانی و حقایق بلاغت را داراست. خداوند حالت نخستین انسان را که علقه بوده ذکر کرده، و علقه پست‌ترین چیزهاست، و آخرین حالت او را که عالم شدن است بیان فرموده، و این عالی‌ترین مراتب است.

گویی خداوند متعال فرموده است: ای انسان تو در آغاز در نهایت پستی است قرار داشته‌ای، و در آخر کار به این درجه که شریف‌ترین و گران‌قدرترین درجات است رسیده‌ای، پس مرتبه علم، اشرف مراتب است، زیرا اگر چیزی شریف‌تر از آن وجود داشت ذکر آن در این جا سزاوارتر بود.

وجه دیگر این است که خداوند فرموده است: ﴿وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۲، این امر که خداوند در این آیه به صفت اکرمیت

۱. سوره فصلت، آیه ۴۳.

۲. سوره علق، آیه ۳ تا ۵.

اختصاص یافته و اوست که به انسان دانش آموخته است، پس چیزی برتر و ارزشمندتر از دانش نیست که با صفت اکرمیت خداوند قرین شده است. خداوند سبحان پذیرش حق و عمل به آن را بر پایه توجه به حق و توجه را بر اساس بیم و خشیت قرار داده، و بیم و خشیت را به دانشمندان منحصر کرده و فرموده است: ﴿سَيَذَكَّرُ مِنْ يَخْشَى﴾^۱

«و بزودی آنها که از خدا می ترسند متذکر می شوند.»

﴿وَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۲ و نیز خداوند علم را حکمت نامیده، و

حکمت را بزرگ شمرده و فرموده است:

﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۳

«... و به هر کس دانش عطا شده و به او خیر فراوانی داده شده

است.»

و خلاصه آنچه در تفسیر حکمت گفته شده این است که؛ آن عبارت از؛ موعظه‌های قرآن، علم، فهم و نبوت است، در آن جا که خداوند متعال فرموده است:

وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا،^۴

«... و ما فرمان نبوت در کودکی به او دادیم.»

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ،﴾^۵

«... هر آینه ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم.»

۱. سوره اعلی، آیه ۱۰.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۴. سوره مریم، آیه ۱۲.

۵. سوره نساء، آیه ۵۴.

و همه این‌ها به علم اشاره دارد، و نیز خداوند عالمان را بر دیگران برتری داده و فرموده است:

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا
الْأَلْبَابِ﴾^۱

«بگو پلید و پاکیزه برابر نیستند.»

خداوند در قرآن کریم ده چیز را کنار هم قرار داده که عبارت است از؛ پلید و پاکیزه، [فرموده است: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ﴾^۲]

دیگر کوری و بینایی، تاریکی و روشنی، سایه و آفتاب، زندگی و مرگ. چنانچه در تفسیر آن‌ها دقت کنی در می‌یابی که همه آن‌ها به علم برگشت دارد.

همچنین خداوند سبحان، عالمان و فرشتگان را قرین خویش ساخته و فرموده است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۳

و بر این اکرام خود به آنان افزوده و فرموده است:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۴

«... در حالی که تفسیر آن‌ها را جز خداوند و راسخان در علم

نمی‌دانند.»

و نیز: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۵
و فرموده است: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۶

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۰.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۷.

۵. سوره رعد، آیه ۴۳.

۶. سوره مجادله، آیه ۱۱.

خداوند درجات مذکور در این آیه را برای چهار دسته از مؤمنان ذکر کرده،
درباره اهل بدر فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ... تَا

هُمُ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱

و درباره مجاهدان:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾^۲

«... برای آنان درجاتی است نزد پروردگارشان.»

و نسبت به کسانی که اعمال شایسته انجام می دهند:

﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
الْعُلَى﴾^۳

«... خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد کردند بر

قاعدان برتری بخشیده است.»

و درباره عالمان فرموده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۴

بنابراین خداوند مؤمنان اهل بدر را به درجاتی بر دیگران، و

عالمان را به درجاتی بر همه طبقات مردم برتری داده، در نتیجه

افضلیت آنان را بر مردم ثابت کرده است.

خداوند سبحان در قرآن مجید پنج منقبت برای عالمان ذکر فرموده است:

نخست ایمان:

۱. سوره انفال، آیه ۲.

۲. سوره نساء، آیه ۹۵.

۳. سوره طه، آیه ۷۵.

۴. سوره مجادله، آیه ۱۱.

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ^۱

«و هر کس مؤمن باشد و با عمل صالح در پیشگاه او حاضر شود درجات عالی برای اوست.»

دوم توحید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ^۲﴾
 سوم گریه و اندوه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ... تَا وَيَخْرُونِ لِلذَّفَانِ يَكُونُ^۳﴾
 «... و راسخان در علم می گویند ما به آن ایمان آوردیم»

چهارم خشوع:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ^۴﴾

«... آن‌ها به سجده می افتند و اشک می ریزند.»

پنجم ترس: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^۵﴾، خداوند به پیامبرش با همه علم و حکمتی که به او ارزانی داشته است دستور می دهد که: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^۶﴾ و فرموده است: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ^۷﴾
 و نیز فرموده است: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ^۸﴾.
 اینها بخشی از فضایلی بود که خداوند در قرآن کریم برای علم ذکر کرده است.

۱ . سوره آل عمران، آیه ۷.

۲ . سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳ . سوره اسراء، آیه ۱۰۸ و ۱۰۹.

۴ . سوره اسراء، آیه ۱۰۷.

۵ . سوره فاطر، آیه ۲۸.

۶ . سوره طه، آیه ۱۱۴.

۷ . سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۸ . سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

احادیث نبوی در فضیلت علم

الف: از طریق عامه

غزالی می‌گوید: اخباری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت دانش به ما رسیده، از جمله آن‌ها این که فرموده است:

۱. «چون خداوند بخواهد خیری را به کسی ارزانی بدارد او را در دین دانا می‌گرداند، و رشد و صلاح او را به دلش می‌اندازد»^۱.

۲. «عالمان وارثان پیامبرانند^۲ روشن است که رتبه‌ای بالاتر از مرتبه پیامبری نیست و شرافتی برتر از به ارث بردن این رتبه وجود ندارد»^۳.

۳. «حکمت بر شرف شرافتمند می‌افزاید، و بنده زر خرید را رفعت و بزرگی می‌دهد تا آن جا که همنشین پادشاهان می‌شود»^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله در این گفتار ثمره علم را در این دنیا بیان کرده و روشن است که ثمرات آخرت نیکوتر و پایدارتر است.

۴. «دو صفت در منافق وجود ندارد: نشانه‌های اهل خیر و فقه در دین»^۵ و به سبب نفاق که در برخی از فقیهان این زمان دیده می‌شود، نباید در صحّت

۱. اسراء/ ۱۰۷. ... آنان که پیش از این علم و دانش به آنها داده شده است...

۲. سنن ابن ماجه به شماره ۲۲۰ و مصابیح، بغوی، ج ۱، ص ۲۰ بخش اول حدیث را ذکر کرده‌اند. مسند کبیر طبرانی؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الترغیب، بزاز، ج ۱، ص ۹۲؛ بحار، علامه مجلسی به نقل از غوالی اللئالی این حدیث را با بخش دوم آن روایت کرده‌اند.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۲؛ ابن ماجه به شماره ۲۲۳، ابو داوود، ج ۲، ص ۲۸۵ و ترمذی در حدیثی طولانی از ابو الدرداء آن را در ابواب علم ذکر کرده است.

۴. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۴؛ امالی، صدوق، ص ۳۷ با ذکر جمله: «هر کس در آسمان و زمین است»؛ سنن، ابو داوود، ج ۲، ص ۲۸۵ به همان گونه که در متن است.

۵. کنز الفوائد، کراجکی، ص ۲۱۴ جزئی از مواظظ لقمان است.

این حدیث دچار تردید شد، زیرا منظور او از فقه آن نیست که تو گمان کرده‌ای. پایین‌ترین درجات فقیه این است که بداند آخرت بهتر از دنیا است، و اگر این شناخت را داشته باشد و بر او غلبه کند از نفاق و ریا دوری خواهد جست.

۵. «بهترین مردم دانشمندی است که اگر بدو نیاز پیدا کنند به آنها سود رساند، و اگر خود را از وی بی‌نیاز دانند او نیز خود را از آنها مستغنی بداند»^۱

۶. «ایمان برهنه است، پوشش او پرهیزگاری، زیورش شرم و ثمره‌اش دانش است»^۲

۷. «نزدیک‌ترین مردم به درجه پیامبران عالمان و جهادگرانند، اما اهل علم مردم را به آنچه پیامبران از سوی خداوند آورده‌اند رهنمون می‌شوند، و جهادگران با شمشیرهای خود در راه آنچه پیامبران عرضه کرده‌اند جهاد می‌کنند»^۳

۸. «مرگ قبیله‌ای، آسان‌تر از مرگ یک عالم است»^۴

۹. «مردمان همچون معدن‌های زر و سیمند، نیکان آنها در جاهلیت نیکان آنها در اسلامند، به شرط این که دانش دین فرا گیرند»^۵

۱۰. «روز رستاخیز مداد عالمان را به خون شهیدان می‌سینجد»^۶

۱۱. «هر کس برای امت من چهل حدیث از سنت ضبط کند، تا آنها را به

آنان برساند، روز رستاخیز شفیع و گواه او خواهم بود»^۷

۱. امالی، مفید، ص ۲۲؛ خصال، صدوق؛ نوادر، راوندی؛ مصابیح، بغوی، ج ۱، ص ۲۲؛ سنن، ترمذی باب: «آنچه در برتری فقه بر عبادت وارد شده است» از ابواب علم.

۲. شعب الایمان بیهقی، تیسیر الوصول، زرین، ج ۳، ص ۱۵۱؛ مشکاة المصابیح، ص ۳۶.

۳. تاریخ نیشابور، حاکم از حدیث ابی الدرداء.

۴. طبرانی از حدیث ابی الدرداء.

۵. مسند، احمد به شماره ۷۴۸۷؛ مصابیح، بغوی، ج ۱، ص ۲۰.

۶. فقیه، صدوق، ص ۵۸۴ و امالی او؛ امالی، شیخ مفید؛ بحار، ج ۲، ص ۱۴ و ۱۶؛ روضة الواعظین، فتال، ص ۱۳.

۷. العلم، ابن عبد البر، از ابن عمر، مشکاة المصابیح، ص ۳۶ از ابی الدرداء؛ الالقاب شیرازی از ابی الدرداء و نیز البیان و التعریف، ج ۲، ص ۲۱۵.

۱۲. «هر کس از امت من حامل چهل حدیث باشد، روز بازپسین در حالی که عالم و فقیه است خدا را دیدار خواهد کرد.»^۱
۱۳. «هر کس فقه دین را فرا گیرد، خداوند مهمات امور او را کفایت کند، و از جایی که گمان ندارد، به او روزی رساند.»^۲
۱۴. «خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم عليه السلام وحی فرمود؛ که ای ابراهیم من علیم هستم و هر عالمی را دوست می‌دارم» و نیز: «دانشمند امانتدار خداوند در روی زمین است»^۳
۱۵. «دو دسته از امت من اگر صالح باشند همه مردم صالح خواهند شد، و اگر فاسد باشند همه مردم فاسد خواهند شد؛ این دو دسته فرمانروایان و فقیهانند»^۴
۱۶. «هر گاه روزی بر من گذرد که بر دانشی که مرا به خدا نزدیک کند نیفزایم، در طلوع خورشید آن روز برای من برکتی نیست»^۵
۱۷. در برتری علم بر عبادت و شهادت فرموده است: «برتری عالم بر عابد مانند برتری من بر پست‌ترین اصحاب من است»^۶ بنگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چگونه علم را با درجه نبوت قرین ساخته، و عملی را که از علم تهی باشد پست و ناچیز شمرده است، هر چند عابد از دانش عبادتی که بر آن مواظبت دارد خالی نیست؛ چه اگر این علم را نداشته باشد عمل او عبادت نیست.

۱. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۹؛ ابن عبد البرّ از حدیث انس. کامل، ابن عدی؛ الجامع الصغیر، سیوطی.
 ۲. خطیب از حدیث عبد الله بن جزء آن را روایت کرده است.
 ۳. الکافی الشاف، حافظ عسقلانی؛ العلم، ابن عبد البرّ بدون ذکر سند.
 ۴. ابن عبد البرّ و ابو نعیم از حدیث ابن عباس روضة الواعظین فتال ص ۹، تحف العقول ابن شعبه حرّانی به طور مرسل ص ۵۰.
 ۵. الجامع الصغیر، ابن عبد البرّ از حدیث معاذ.
 ۶. الاوسط طبرانی، العلم ابن عبد البرّ، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۳۶ و غیر آن.
 ۷. ترمذی در باب فضیلت فقه بر عبادت، از ابواب علم، به نقل از ابی امامه.

۱۸. «برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان است.»^۱
۱۹. «در روز رستاخیز سه دسته شفاعت خواهند کرد: اول پیامبران، پس از آنها عالمان و سپس شهیدان.»^۲ مرتبه‌ای که تالی نبوت و برتر از شهادت باشد، با همه احادیثی که در فضیلت شهادت وارد است چقدر بزرگ می‌باشد.
۲۰. «خداوند به چیزی برتر از دانستن فقه دین عبادت نشده است. و وجود یک فقیه بر شیطان سخت‌تر و گران‌تر از وجود هزار عابد است، برای هر چیزی ستونی است، و ستون دین فقه است.»^۳
۲۱. «بهترین دین شما آسان‌ترین آن است. فقه برترین عبادت است.»^۴
۲۲. «مؤمن دانشمند، هفتاد درجه از عابد برتر است.»^۵
۲۳. «شما در زمانی قرار دارید که فقیهان آن بسیار، و سخنگویان آن کم‌اند، خواستاران آن اندک، و عطاکنندگان آن فراوانند و عمل در آن از علم بهتر است. به زودی روزگاری فرا خواهد رسید که فقیهانش اندک و سخنگویانش بسیار، دهندگانش کم و خواستاران زیاد خواهند بود، و علم در آن زمان از عمل بهتر است.»^۶
۲۴. «میان عالم و عابد یک صد درجه است، و میان هر درجه تا درجه دیگر مسافت تاخت یک اسب در هفتاد سال است.»^۷ گفته شد؛ ای پیامبر خدا! کدام

۱. سنن، ابو داود، ج ۲ ص ۲۸۵، امالی، صدوق ص ۳۱.

۲. سنن، ابن ماجه به شماره ۴۲۰۹؛ قرب الاسناد، حمیری، ص ۳۱.

۳. دارقطنی و بیهقی، الاوسط، طبرانی، الترغیب، ج ۱، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ۱۲۱.

۴. الاوسط طبرانی، بخش اول حدیث، معاجیم سه گانه بخش آخر حدیث.

۵. ابن عدی از حدیث ابو هریره؛ ابی یعلی از حدیث عبد الرحمن بن عوف؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲.

۶. طبرانی از حدیث حزام بن حکیم از عمویش و به قولی از پدرش نقل کرده؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۲۷؛ العلم، ابن عبد البر؛ المختصر، ص ۱۸.

۷. الفردوس، دیلمی؛ حافظ عسقلانی گفته است: ابی یعلی، ابن عدی آن را روایت کرده‌اند؛ العلم، ابن عبد البر؛ الکشاف، ج ۴، ص ۳۹۳؛ اصفهانی، الترغیب، ج ۱، ص ۱۰۲.

عمل بهتر است؟ فرمود: «خداشناسی». عرض کردند؛ ما می خواهیم بدانیم کدام عمل بهتر است؟ فرمود: «خداشناسی». عرض کردند ما از عمل می پرسیم و شما از علم پاسخ می دهی، فرمود: «در صورت وجود علم، عمل اندک سودمند است، و با جهل، عمل هر چند بسیار باشد سودی ندارد»^۱

۲۵. «خداوند در روز رستاخیز بندگان را بر می انگیزاند، و سپس عالمان را مبعوث می کند، و می گوید: ای گروه دانشمندان! من علم را به شما دادم تنها به این خاطر که شما را شناختم، و من علم را در شما قرار ندادم که شما را عذاب کنم؛ بروید که من شما را آمرزیدم»^۲

فصل

یکی از دانشمندان^۳ گفته است: احادیثی که در فضیلت فقه رسیده از شماره بیرون است. از جمله آنها گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که فرموده است:

۱. «خدا به هر کس بخواهد خیری ارزانی بدارد، او را در دین فقیه می گرداند»^۴

و نیز: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است».

۲. کسی که در طلب دانشی باشد، و به آن دست یابد خداوند دو پاداش برای او ثبت می کند، و کسی که طالب دانشی باشد و به آن دست نیابد، یک پاداش در نامه عمل او می نویسد»^۵

۱. العلم، ابن عبد البر از حدیث انس؛ المختصر، ص ۲۳، الفردوس، دیلمی؛ کنوز الحقائق، عبد الرؤف المناوی، باب قاف.

۲. الکبیر، طبرانی، الترغیب، ج ۱، ص ۱۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. مقصودش شهید دوم در کتاب منیة المرید است.

۴. صحیح، بخاری، ج ۱، ص ۲۸؛ ابن ماجه، شماره ۲۲۰؛ سنن، ترمذی، حدیث اول از ابواب علم، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و پیش از این مذکور شد.

۵. الکبیر، طبرانی؛ الترغیب، ج ۱، ص ۹۶؛ العلم، ابن عبد البر؛ المختصر، ص ۲۳؛ سنن، دارمی، ج ۱، ص ۹۷، از حدیث واثلة بن اسقع؛ مشکاة المصابیح، ص ۳۶ به نقل از نامبرده.

۳. «کسی که دوست دارد آزاد شدگان از آتش دوزخ را بنگرد به طالبان علم نظر کند. سوگند به کسی که جانم در دست اوست هیچ طالب علمی به آستانه علم آمد و شد نمی‌کند مگر این که خداوند در برابر هر گامی که بر می‌دارد یک سال عبادت برای او ثبت می‌کند، و به هر قدم شهری در بهشت برایش می‌سازد، و در آن حال که بر روی زمین راه می‌رود زمین برایش آمرزش می‌طلبد، و شب و روز را به سر می‌آورد در حالی که آمرزیده شده است. و فرشتگان گواهی می‌دهند که آنها آزادشدگان خداوند از آتش دوزخند.»^۱

۴. «کسی که در طلب علم باشد مانند کسی است که روز را روزه بدارد، و شب‌ها را به عبادت بگذراند. و فرا گرفتن یک باب از علم برای انسان بهتر است از این که مانند کوه ابو قییس طلا داشته باشد و همه آنها را در راه خدا انفاق کند.»^۲

۵. کسی که در طلب علم است تا اسلام را به آن زنده کند، چنانچه مرگش فرا رسد، در بهشت میان او و پیامبران تنها یک درجه فاصله خواهد بود.»

۶. «عالم بر عابد هفتاد درجه برتری دارد، که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه دویدن یک اسب در هفتاد سال است، چه شیطان بدعتی میان مردم پدید می‌آورد، و عالم آن را می‌بیند و از میان می‌برد در حالی که عابد تنها به کار عبادتش رو می‌آورد.»^۳

۷. «برتری عالم بر عابد مانند برتری من بر پست‌ترین شماس است؛ اهل آسمان‌ها و زمین حتی مورچه در لانه‌اش و ماهی در آب، برای تعلیم‌دهنده نیکی‌ها به مردم، دعا می‌کنند.»^۴

۱. منیة المرید، ص ۵.

۲. حدیث مذکور را تنها در منیة المرید، ص ۵ یافته‌ام.

۳. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ ریاضة المتعلمین ابن سنی، المغنی.

۴. الاوسط طبرانی؛ الترغیب، ج ۱، ص ۱۰۲ و در آن زیاده‌ای است؛ الروضة، ابن قتال، ص ۱۶.

۸. «کسی که برای طلب علم بیرون می‌رود در راه خدا گام برمی‌دارد تا آنگاه که بازگردد.»^۱

۹. «کسی که برای فراگرفتن بابی از علم پا بیرون می‌نهد، تا به وسیله آن باطلی را به حقّ و گمراهی را به راه هدایت بازگرداند عمل او به منزله چهل سال عبادت است.»^۲

۱۰. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «اگر خداوند به دست تو یک تن را هدایت کند، برایت از داشتن شتران سرخ مو بهتر است.»^۳

۱۱. همچنین به معاذ فرمود: «اگر خداوند یک تن را به وسیله تو هدایت کند، از همه دنیا و آنچه در آن است، برایت بهتر است.»^۴ روایت شده است که این سخن را به علی علیه السلام نیز فرموده است.

۱۲. «خداوند جانشینان مرا پیامبر خدا! جانشینان تو چه کسانی هستند؟ فرمود: آنانی که سنت مرا زنده می‌دارند، و آن را به بندگان خدا می‌آموزند.»^۵

۱۳. «علم و هدایتی که خداوند مرا بر آن برانگیخته، مانند بارانی است که بر زمین بیارد، بخشی از زمین که پاکیزه و قابل کشت است آب را جذب می‌کند، و از آن سبزه و گیاه بسیار می‌روید، و بخشی از آن که سخت و غیر قابل نفوذ است آب را نگاه می‌دارد، و خداوند آن را مایه استفاده مردم قرار می‌دهد، از آن

۱. باب علم از ابواب برتری فقه بر عبادت ترمذی، ج ۱۰، ص ۱۵۷، مصابیح السنّة، بغوی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ درّ المشور، ج ۶، ص ۲۵۰، بخش نخست این حدیث را عبد الحمید بن مکحول روایت کرده است.

۲. باب علم در فضیلت طلب علم، ترمذی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کنوز الحقائق، عبد الروؤف المناوی؛ الجامع الصغیر سیوطی به نقل از او؛ دارمی، مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۴.

۳. امالی، مفید، بحار، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴. سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۲۸۱، صحیح، مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.

۵. روضة العقلاء، ابن حبان، ابن عبد البرّاز حسن بصری؛ کنوز الحقائق از طبرانی.

می‌آشامند، و کشتزارهای خود را از آن آبیاری می‌کنند، بخش دیگر آن پست و کویر و شنزار است که نه آب را نگه می‌دارد، و نه گیاهی از آن رویده می‌شود، و این مانند کسی است که فقه دین را فرا می‌گیرد، و از آنچه خداوند مرا بدان برانگیخته سود می‌برد، آن را آموخته، و به دیگران می‌آموزد، و نیز مثل آن کس است که در برابر او امر الهی سر فرود نمی‌آورد و هدایتی را که من از سوی خداوند آورده‌ام نمی‌پذیرد.^۱

۱۴. «هیچ حسد - یعنی غبطه‌ای - نیست مگر نسبت به دو کس؛ یکی آن که خداوند به او مالی داده و وی را بر مصرف آن در راه حق قدرت بخشیده است، و کسی که خداوند حکمت به او عطا کرده و وی به آن داوری می‌کند و آن را به دیگران می‌آموزد.»^۲

۱۵. «کسی که مردم را به راه حق هدایت کند، به اندازه اجر همه پیروانش به او پاداش داده می‌شود بی‌آن که چیزی از اجر آنها کاسته شود، و هر کس مردم را به گمراهی دعوت کند، به اندازه گناهان همه کسانی که از او پیروی کرده‌اند گنهکار می‌باشد، بی‌آن که از گناهان آنها چیزی کم گردد.»^۳

۱۶. هنگامی که فرزند آدم می‌میرد عمل او پایان می‌یابد جز در سه چیز: صدقه‌ای که ادامه داشته باشد، دانشی که مردم از آن سود برند و فرزندی صالح که برایش دعا کند.»^۴

۱۷. «بهترین چیزی که آدمی به جای می‌گذارد سه چیز است: فرزند شایسته‌ای که برای او دعا کند، صدقه‌ای که دوام داشته باشد و اجرش به او

۱. الاوسط، طبرانی؛ الترغیب، ج ۱، ص ۱۰۱، الفقیه، صدوق، ص ۵۹۱، المجالس، بحار، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. صحیح، بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. سنن ابن ماجه، شماره ۴۲۰۸، بخاری، مسلم، نسائی از ابن مسعود؛ الدر المشور، ج ۱، ص ۳۵۰.

۴. المصالح، بغوی، ج ۱، ص ۲۰؛ المختصر، ابن عبد البر، ۱۴، از حدیث ابو هریره.

- برسد و دانشی که مردم پس از او به آن عمل کنند»^۱
۱۸. «فرشتگان بال‌های خود را برای طالبان دانش - جهت اظهار خشنودی از کار او - می‌گسترانند»^۲
۱۹. «دانش را طلب کنید هر چند در چین باشد»^۳
۲۰. «هر کس بامداد در طلب دانش برآید، فرشتگان بر او سایه می‌افکنند، و معاش او برکت می‌یابد و از روزی او کاسته نمی‌شود»^۴
۲۱. «هر کس راهی را برای به دست آوردن دانش بپیماید، خداوند برای او راهی به سوی بهشت هموار خواهد کرد»^۵
۲۲. «خواهید با علم بهتر از نماز با جهل است»^۶
۲۳. «وجود یک فقیه برای شیطان از هزار عابد سخت‌تر است»^۷
۲۴. «عالمان در زمین مانند ستارگان در آسمانند. که مردم در تاریکی‌های بیابان و دریا به وسیله آنها هدایت می‌شوند، و هر گاه از آسمان محو شوند راهنمایان گمراه می‌شوند»^۸
۲۵. «هر نوجوانی روزگارش را با علم و عبادت بگذراند تا بزرگ شود،

۱. سنن ابن ماجه، شماره ۲۴۱.

۲. سنن، دارمی، ج ۱، ص ۹۷، از ابن مسعود و ابن جزئی از حدیث ابو الدرداء می‌باشد، ترمذی، ابن ماجه، ابو داوود و جز آنها.

۳. العلم، ابن عبد البر، المختصر، ص ۲۳، از حدیث ابو سعید خدری.

۴. الجامع الصغیر، باب الطاء، از شعب الایمان، بیهقی و عقیلی؛ الکبیر، طبرانی؛ الفردوس، دیلمی؛ الکامل، ابن عدی؛ روضة الواعظین، ابن فتال، ص ۱۶، تاریخ، خطیب، ج ۹ ص ۳۴۶.

۵. سنن، ابو داوود، ج ۲، ص ۲۸۵؛ مسند، احمد، به شماره ۷۴۲۱.

۶. الجامع الصغیر، باب النون، از حلیه، ابو نعیم.

۷. سنن، ابن ماجه، به شماره ۲۲۲.

۸. الکبیر، طبرانی؛ الترغیب، ج ۱، ص ۱۰۰؛ روضة الواعظین، ص ۱۵، منتخب کنز العمال در هاشم المسند، ج ۴، ص ۳۲، از انس با اندک تغییر.

خداوند در روز رستاخیز پاداش هفتاد و دو صدیق را به او عطا می‌کند»^۱

۲۶. «خداوند عزّ و جل در روز رستاخیز به عالمان می‌فرماید: من علم و حکمتم را در شما قرار ندادم جز برای آن که می‌خواهم بر گناهانی که از شما صادر شده قلم عفو کشم، و از این باکی ندارم»^۲

۲۷. «چیزی با چیزی گرد نیامده که از گردآمدن علم با حلم بهتر باشد»^۳

۲۸. «مردم صدقه‌ای نداده‌اند که به ارزش علمی باشد که آن را منتشر کنند»^۴

۲۹. «انسان مسلمان به برادرش هدیه‌ای نداده است که برتر از سخن حکمت‌آمیزی باشد که به سبب آن خداوند هدایتش را نسبت به او افزون کند و او را از وادی هلاکت بازگرداند»^۵

۳۰. «از برترین صدقه‌ها این است که انسان دانشی را فرا گیرد، سپس آن را به برادر مؤمنش بیاموزد»^۶

۳۱. «استاد و دانشجو در اجر شریکند، و در دیگر مردم چیزی نیست»^۷

۳۲. «آن که دانشش کم است، بهتر از نادانی است که عبادتش بسیار است»^۸

۳۳. «کسی که بامداد به مسجد رود و تنها منظورش این است که چیز خوبی را بیاموزد و یا آموزش دهد دارای اجر کسی است که عمره کاملی به جا آورده باشد، و کسی که شبانه به مسجد رود، و تنها هدفش این است که چیزی را

۱. الکبیر، طبرانی؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. مسند کبیر، طبرانی؛ الترغیب، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الدرّ المشور، ج ۱، ص ۳۵۰؛ روضة الواعظین، ص ۱۲.

۳. الجامع الصغیر، باب میم به نقل از طبرانی در اوسط، سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴. الکبیر طبرانی، الترغیب، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الجامع الصغیر، باب میم.

۵. شعب الایمان، بیهقی؛ الجامع الصغیر، باب میم؛ المختصر فی العلم، ابن عبد البر، ص ۳۱.

۶. سنن ابن ماجه، به شماره ۲۴۳.

۷. العلم، ابن عبد البر؛ المختصر ص ۱۹؛ بصائر الدرجات صفّار جزء اول.

۸. الکبیر، طبرانی؛ الجامع الصغیر، باب قاف.

بیاموزد و یا آموزش دهد اجر کسی که حج را به طور کامل انجام داده باشد برای اوست.»^۱

۳۴. «یا عالم و یا دانشجو و یا مستمع و یا دوستدار آنها باش، و پنجمین آنها مباش که هلاک خواهی شد.»^۲

۳۵. هنگامی که از بوستان‌های بهشت می‌گذرید از آنها بهره‌گیرید؛ عرض کردند: ای پیامبر خدا بوستان‌های بهشت کدام است، فرمود: «حلقات ذکر، چه خداوند متعال را فرشتگانی است که در گردشند و جویای حلقات ذکرند و چون بر این مجالس وارد شوند بر گرد آنها حلقه می‌زنند.»^۳

یکی از عالمان گفته است: منظور از حلقات ذکر مجالس بیان حلال و حرام است که چگونه باید خرید و فروش کرد، نماز گزارد، روزه گرفت. زناشویی کرد، طلاق داد و امثال این‌ها.

غزالی می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسجد وارد شد، و در این هنگام دو جلسه در آن دایر بود، در یکی فقه و احکام دین مذاکره می‌شد، و در دیگری دعا می‌خواندند و حاجت خود را از خداوند مسألت می‌کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر دو مجلس خوب است، زیرا آنان خدا را می‌خوانند، و اینان فقه را فرا می‌گیرند و به نادان‌ها یاد می‌دهند، و اینان برترند، من برای آموزش مردم به رسالت برانگیخته شده‌ام»، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آنها نشست.^۴

از صفوان عسأل، نقل شده که گفته است: بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم، در

۱. مستدرک، حاکم، ج ۱، ص ۹۱.

۲. الجامع الصغیر باب الالف از طبرانی در اوسط، بحار، ج ۱، ص ۱۹۵، به نقل از الغوالی و روضة السواعظین؛ العلم، ابن عبد البر؛ المختصر، ص ۲۶.

۳. المعالی، صدوق، ص ۳۲۱، بخش اول حدیث.

۴. العلم، ابن عبد البر؛ المختصر، ص ۲۵، از حدیث عبد الله بن عمر، با اختلاف کمی در الفاظ.

حالی که آن حضرت در مسجد بر عبای سرخ رنگ خود تکیه داده بود؛ به او عرض کردم: ای پیامبر خدا من برای طلب علم آمده‌ام، فرمود: «آفرین به طالبان علم؛ همانا فرشتگان با بال‌های خود بر گرد طالب علم اجتماع می‌کنند، و به سبب محبتی که به مطلوب آنها دارند از کثرت ازدحام بر بالای هم سوار می‌شوند تا آن اندازه که به آسمان دنیا می‌رسند»^۱

از کثیر بن قیس، روایت شده که گفته است: در مسجد دمشق با ابو الدرداء نشستیم بودم. در این میان مردی نزد او آمد، و گفت: ای ابو الدرداء من از مدینه یعنی شهر پیامبر ﷺ نزد تو آمده‌ام و این به خاطر حدیثی است که از تو به من رسیده است، و تو آن را از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده‌ای، ابو الدرداء گفت:

آیا داد و ستد تو را به این جا نیاورده؟ پاسخ داد: نه، ابو الدرداء گفت: آیا امر دیگری تو را به این جا نکشانیده است، پاسخ داد: نه، ابو الدرداء گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«کسی که راهی را در جستجوی دانش بپوید، خداوند از راهی او را به بهشت می‌رساند، همانا فرشتگان بال‌های خود را برای طالبان علم می‌گسترانند، و هر که در آسمان‌ها و زمین است حتی ماهی‌ها در آب از خداوند برای عالم طلب آمرزش می‌کنند، برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر ستارگان است، عالمان وارثان پیامبرانند، پیامبران درهم و دیناری را به ارث باقی نمی‌گذارند، تنها

۱. صفوان بن عسال (بدون نقطه)، مرادی طبق آنچه بغوی گفته ساکن کوفه بوده، و ابن ابی حاتم گفته است: او کوفی و از صحابه مشهور است، و احادیثی از پیامبر (ص) روایت کرده است. ابن سکن گفته است: حدیث صفوان بن عسال درباره مسح بر کفش و فضیلت علم و توبه مشهور است، و بیش از سی تن از ائمه حدیث آن را از عاصم روایت کرده‌اند (الاصابة) می‌گویم: این حدیث را ابن عبد البرّ در المختصر، ص ۲۰ روایت کرده است، احمد در مسند، ج ۴، ص ۲۴۰، طبرانی و ابن حبان در صحیح خود، «الترغیب»، ج ۱، ص ۹۵، و حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۱۰۰؛ دارمی، ج ۱، ص ۱۰۱، آن را نقل کرده‌اند.

میراث آنها علم است، که هر کس آن را فرا گیرد بهره زیادی برده است.» آن مرد گفت: آری.^۱

یکی از دانشمندان^۲ به ابو یحیی ساجی، نسبت داده که گفته است: در کوچه‌های بصره برای مراجعه به خانه بعضی از محدثان می‌رفتیم، و در رفتن شتاب می‌کردیم، همراه ما مردی هرزه و بی‌شرم بود که با حالت تمسخر گفت: پاها را از روی بال‌های فرشتگان بردارید، او هنوز از جایش دور نشده بود که هر دو پایش خشک شد.

همچنین به ابو داوود سجستانی نسبت داده شده که گفته است: در میان اصحاب حدیث مردی بی‌بند و بار و هرزه وجود داشت، همین که حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید که فرموده است: «فرشتگان بال‌های خود را در زیر پای طالبان علم می‌گذارند» در ته کفش‌های خود دو میخ آهنین قرار داد، و گفت: می‌خواهم بال‌های فرشتگان را لگدمال کنم، پس از آن، هر دو پایش دچار خوره شد. ابو عبد الله محمد بن اسماعیل تمیمی این داستان را در شرح مسلم نقل کرده و گفته است: «هر دو پا و دیگر اعضای بدنش فلج شد.»

ب - از طریق خاصه

اما از طریق خاصه (شیعه)^۳ به سند صحیح از ابو الحسن علی بن موسی الرضا عليه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، علم را در هر جا که گمان می‌رود طلب کنید، و از اهلس فرا گیرید، چه یاد گرفتن آن حسنه، طلب آن عبادت،

۱. سنن، ابو داوود، ج ۲، ص ۲۸۵؛ ابن ماجه، به شماره ۲۲۳؛ روضة الواعظین، ص ۱۲ و پیش از این مذکور شد.

۲. از منیة المرید شهید دوم نقل شده است.

۳. از منیة المرید شهید دوم نقل شده است.

مذاکره درباره آن تسییح، عمل به آن جهاد، آموختن آن به کسی که آن را نمی‌داند صدقه، و بذل آن به کسی که شایستگی آن را دارد موجب تقرّب به خداوند متعال است؛ چرا که علم وسیله شناخت حلال و حرام، روشنی بخش راه بهشت، همدم اوقات وحشت، یار تنهایی و غربت است.

در خلوت سخنگو، در خوشی و ناخوشی دلیل و رهنما، در برخورد با دشمنان سلاح، و نزد دوستان زیب و زیور می‌باشد، خداوند متعال به وسیله علم و دانش اقوامی را بلند مرتبه می‌گرداند، آنان را در راه خیر پیشوا قرار می‌دهد؛ از آثار آنها پیروی می‌کنند، به اعمال آنها تأسی می‌جویند، و آرای آنان را مرجع قرار می‌دهند؛ فرشتگان به دوستی با آنها راغب می‌شوند، و با بال‌های خود آنها را لمس می‌کنند، در نمازهای خویش بر آنها درود می‌فرستند، و هر خشک و تری حتی ماهیان و جانوران دریا، و درندگان بیابان و چهار پایان برای آنها طلب آمرزش می‌کنند.

دانش؛ حیات دل‌ها از جهل، روشنی چشم‌ها از ظلمت، و نیروی بدن‌ها از ضعف است. دانش؛ بنده را به جایگاه نیکان و پایگاه پاکان و عالی‌ترین درجات دنیا و آخرت می‌رساند، ذکر در حال تحصیل علم برابر با روزه، و مذاکره درباره آن مانند نماز شب است.

خداوند به وسیله علم اطاعت و عبادت می‌شود، و از طریق آن پیوندهای خویشاوندی مستحکم، و حلال و حرام الهی شناخته می‌گردد؛ علم پیشوا و عمل تابع آن است، خداوند آن را به سعادت‌مندان الهام، و تیره بختان را از آن محروم می‌کند. خوشا به حال کسی که خداوند او را از بهره‌اش محروم نساخته است»^۱

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده، که فرموده است:

۱. «ای مردم! بدانید کمال دین طلب علم و عمل به آن است، آگاه باشید تحصیل علم بر شما واجب‌تر از تحصیل مال است، مال میان شما تقسیم و تضمین گردیده، و دادگری دانا آن را میان شما قسمت و ضمانت کرده، و به آن وفا خواهد کرد. علم در نزد اهلش ذخیره گشته، و به شما دستور داده شده آن را از آنان بخواهید، پس آن را طلب کنید.»^۱

۲. «عالم، برتر از روزه‌گیر شب زنده‌دار مجاهد است، هنگامی که عالم می‌میرد، در اسلام رخنه‌ای پدید می‌آید که هیچ چیزی جز جانشین او نمی‌تواند آن را سد کند.»^۲

۳. «در شرافت علم همین بس، که کسی که آن را نمی‌داند مدعی آن می‌شود، و اگر آن را به او نسبت دهند شاد می‌گردد. و در نکوهش جهل همین کافی است که جاهل خود را از آن تبرئه می‌کند.»^۳

۴. آن حضرت به کمیل بن زیاد فرمود: «ای کمیل دانش بهتر از مال است، دانش تو را پاسداری می‌کند، و تو از مال پاسداری می‌کنی، دانش حاکم است و مال محکوم، مال بر اثر انفاق کاهش می‌یابد، و دانش با انفاق افزون می‌شود.»^۴

و نیز آن حضرت فرموده است: «علم، به هفت دلیل از مال بهتر است؛ نخست، این که علم میراث پیامبران است، و مال میراث فرعون‌ها، دوّم، علم با انفاق کاهش نمی‌یابد، و مال با هزینه و انفاق نقصان می‌گیرد، سوّم، این که مال نیازمند نگهبان است و علم پاسدار صاحب خود می‌باشد، چهارم، علم در کفن

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۰.

۲. بصائر الدرجات، صفار.

۳. تنها در منیة المرید آمده است.

۴. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۷۸؛ العلم، ابن عبد البر؛ المختصر، ص ۲۹؛ التحف، ابن شعبه، ص ۱۷۰ به طور مرسل.

انسان داخل می‌شود و او را در همه جا همراه است در حالی که مال او را ترک می‌کند و باقی می‌ماند، پنجم، مال را مؤمن و کافر به دست می‌آورند، اما علم تنها برای مؤمن حاصل می‌شود، ششم، همگی مردم در امور دین خود به عالمان نیاز دارند، لیکن به مالداران نیازی نیست، هفتم، علم انسان را برای گذشتن از صراط نیرومند می‌سازد، و مال مانع گذشتن او از آن می‌باشد.^۱

و نیز فرموده است: «ارزش هر کس به قدر چیزی است که آن را می‌داند، در عبارت دیگر آمده است: ... به قدر چیزی است که آن را نیکو انجام می‌دهد.»^۲

از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده، که فرموده است: «اگر مردم فوایدی را که در تحصیل علم است بدانند، آن را طلب می‌کنند، هر چند این کار متضمن ریختن خون آنها و فرو رفتن در امواج دریا باشد؛ همانا خداوند متعال به دانیال نبی وحی فرمود؛ که مبعوض‌ترین بندگان نزد من نادانی است که حق اهل علم را سبک شمارد، و پیروی آنها را ترک کند، و محبوب‌ترین بندگان نزد من پرهیزگاری است که خواهان ثواب‌های بسیار، و همنشین عالمان و پیرو شکیبایان باشد، و از حکیمان سخن گوید.»^۳

از امام باقر علیه السلام روایت شده، که فرموده است:

۱. «هر که طریق هدایتی را به کسی بیاموزد، به اندازه کسانی که آن را به کار بسته‌اند به او پاداش داده می‌شود، بی‌آن که از پاداش آنها کاسته شود، و آن که امر گمراه کننده‌ای را به کسی یاد می‌دهد به اندازه کسانی که آن را مرتکب

۱. تنها در منیة المرید به این حدیث دست یافتیم.

۲. نهج البلاغه، ابواب الحکم، شماره ۸۱.

۳. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۵؛ در آن جا به جای جمله «از حکیمان سخن گوید» که ترجمه «القائل عن الحکماء» است. «القابل عن الحکماء» آمده است که به معنای پذیرنده از حکیمان است.

شده‌اند گناه بر عهده اوست، بی آن که از گناهان آنها چیزی کم گردد.^۱
۲. «عالمی که از دانش او سود برده می‌شود برتر از هفتاد هزار عابد است.»^۲
۳. «هر کس از شما دانشی را به دیگری یاد دهد، دو برابر اجر دانش آموز به او پاداش داده می‌شود، و معلم بر وی برتری دارد، بنابراین دانش را از دانشوران فرا گیرید، و آن را به برادرانتان بیاموزید، همچنان که عالمان آن را به شما آموخته‌اند.»^۳
۴. «در مجلسی پیش کسی بنشینم که به او اعتماد دارم، در نظرم از عبادت یک سال اطمینان بخش‌تر است.»^۴

امام صادق عليه السلام فرموده است:

۱. «هر کس عمل خیری را به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که آن را به کار بسته است، راوی گوید: عرض کردم: اگر کسی که آن کار خیر را فرا گرفته است آن را به دیگری یاد دهد، آیا این پاداش به او داده خواهد شد؟ فرمود: اگر آن را به همه مردم یاد دهد نیز این ثواب به همان گونه درباره او جاری خواهد شد، عرض کردم: اگر او بمیرد، فرمود: هر چند بمیرد.»^۵
۲. «فقه و احکام دین را فرا گیرید، چه هر کس از شما احکام دین را نیاموزد اعرابی است.»^۶ خداوند عزّ و جلّ در کتابش می‌فرماید: **لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.**^۷

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۲. همان مأخذ، ص ۳۳.

۳. همان مأخذ، ص ۳۵.

۴. همان مأخذ، ص ۳۹.

۵. همان مأخذ، ص ۳۵.

۶. منسوب به اعراب است؛ این واژه مفرد ندارد، و مراد از آن بادیه نشینانی است که احکام دینی را فرا نمی‌گیرند.

۷. توبه ۱۲۲/... تا در دین آگاهی پیدا کنند، و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را بیم دهند، شاید از

نافرمانی خدا) دوری جویند؛ کافی، ج ۱، ص ۳۱.

۳. «بر شما باد به فرا گرفتن احکام دین خدا، و اعرابی^۱ نباشید، زیرا کسی که احکام دین را نیاموزد، خداوند متعال در روز رستاخیز به او نظر نمی‌کند،^۲ و اعمال او را پاکیزه نخواهد کرد.»^۳

۴. «دوست دارم تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا فقه و احکام دین را فرا گیرند.»^۴

۵. «عالمان وارثان پیامبرانند؛ پیامبران درهم و دیناری به ارث بر جای نمی‌گذارند، تنها احادیثی از خود به میراث می‌گذارند، هر کس چیزی از احادیث آنها را به کار بندد بهره فراوانی به دست آورده است، بنگرید دانش خود را از چه کسی اخذ کرده‌اید، چه میان ما اهل بیت در هر نسلی افراد عادل و وجود دارد، که تحریفات غالیان و ادعاهای باطل کیشان و تأویلات جاهلان را از دین می‌زدایند.»^۵

۶. «هر گاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد او را در دین فقیه و دانا می‌گرداند.»^۶

۷. معاویه بن عمار به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردی است که احادیثشان را روایت، و آنها را میان مردم پخش می‌کند، و دل‌های شیعیان شما را به آنها قوت می‌دهد، و نیز مردی است از شیعیان شما که عابد است لیکن اهل روایت و نقل حدیث نیست، از این دو تن کدام یک برتر است؟ فرمود: «آن که احادیث ما را روایت می‌کند، و دل‌های شیعیان ما را به آنها قوت می‌دهد برتر از هزار عابد است.»^۷

۱. یعنی مانند اعراب بادیه نشین نباشید که دین را نمی‌شناسند، و در پی فرا گرفتن آن نیستند، و از احکام آن غافل بلکه از آنها و از یاد گرفتن آنها رو گرداندند.

۲. کنایه است از خشم و عدم اعتنای خداوند نسبت به وی و سلب رحمت و فیض و احسان الهی از او، و حرمان وی از مقام قرب.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۱.

۴. همان مأخذ ص ۳۲.

۵. همان مأخذ، ص ۳۲؛ البصائر، ص ۳.

۶. کافی، ج ۱، ص ۳۲، و پیش از این مذکور شد.

۷. همان مأخذ ص ۳۳.

۸. «مرگ هیچ مؤمنی نزد شیطان، که لعنت خدا بر او باد، محبوب‌تر از مرگ فقیه نیست.»^۱

۹. «چون مؤمن فقیه بمیرد در اسلام رخنه‌ای پدید می‌آید که هیچ چیزی آن را مسدود نمی‌کند.»^۲

امام کاظم علیه السلام فرموده است: «هنگامی که مؤمن می‌میرد. فرشتگان آسمان و نقاطی از زمین که در آن جا خدا را عبادت کرده، و درهایی از آسمان که اعمالش از آن جا بالا رفته، بر او می‌گریند، و در اسلام رخنه‌ای پدید می‌آید که چیزی آن را سد نمی‌کند. زیرا مؤمنان فقیه همچون حصار شهرها، دژهای اسلامند.»^۳

ایشان همچنین فرموده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد دید گروهی پیرامون مردی اجتماع کرده‌اند فرمود: این کیست؟ گفته شد: مردی علّامه (بسیار دانا) است، فرمود: علّامه چیست؟ گفتند از همه کس به انساب عرب و جنگ‌های آنها و حوادث دوران جاهلیت داناتر است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دانشی است که هر کس آن را نداند زیان نکرده، و کسی که آن را بداند سودی نبرده است، سپس فرمود: علم منحصر به سه چیز است: آیت محکمه، فریضه عادل و سنت قائمه، و آنچه غیر از اینهاست فضل است.»^۴

فصل

مرحوم شهید ثانی در کتاب منیة المرید^۵، گفته است: در تفسیر امام عسکری علیه السلام درباره قول خداوند متعال آمده است: **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا**

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸.

۲. همان مأخذ، ص ۳۸.

۳. همان مأخذ، ص ۳۸.

۴. همان مأخذ، ص ۳۲.

۵. مقصود شهید دوم است که مطلب فوق را در کتاب منیة المرید گفته است.

تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ... وَالْيَتَامَى^۱

امام علیؑ می گوید: «اما درباره قول خداوند که فرموده است؛ «و الیتامی» پیامبر خدا ﷺ فرموده است: خداوند مردم را به نیکی درباره یتیمان به این سبب تشویق کرده است، که آنها از پدران خود جدا شده‌اند. از این رو هر کس از آنها حمایت کند، خداوند از او حمایت خواهد کرد، و کسی که آنها را گرمی بخشد، خداوند او را گرمی خواهد داشت، و هر کس از روی رأفت دست بر سر یتیمی کشد، خداوند در برابر هر مویی که دستش را بر آن کشیده است کاخی در بهشت برای او قرار می‌دهد، که از تمام دنیا و آنچه در آن است وسیع‌تر، و هر چه دلخواه آدمی است و چشم از آن لذت می‌برد در آن موجود باشد و آنها جاودانه در آن سکنا می‌کنند».

و نیز: «از همه یتیمان یتیم‌تر کسی است که از امامش جدا شده و نمی‌تواند به او دسترسی یابد، و نمی‌داند حکم او در مورد احکام شرعی مورد نیازش چیست، آگاه باشید هر کس از شیعیان ما علوم ما را بداند، و این نادان به احکام آیین ما را که دستش از مشاهده ما کوتاه، و به منزله یتیمی در دامان اوست هدایت و ارشاد کند، و طریقه ما را به او بیاموزد، در پیشگاه رفیق اعلا با ما خواهد بود، این حدیث را پدرم از پدرش و او از پدرانش و آنها از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده‌اند».

علیؑ فرموده است: «هر کس از شیعیان ما، عالم به طریقه ما باشد، و ضعفای شیعه ما را از تیرگی جهل به روشنی علم در آورد، همان علمی که ما در دسترس او گذاشته‌ایم، روز رستاخیز در حالی که تاجی از نور بر سر دارد که

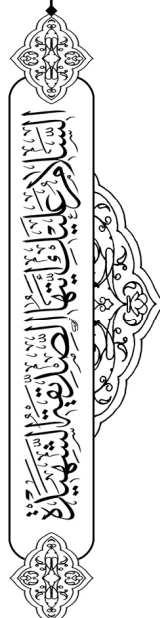
۱. بقره/ ۸۲ (و به یاد آورید) هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید.

همه اهل محشر را روشنی می دهد، وارد می شود، و بر تن او جامه ای ست که همه دنیا با کمترین تار آن نمی تواند برابری کند، سپس ندا کننده ای از سوی خداوند فریاد می کند ای بندگان خدا! این عالم، شاگردی از شاگردان آل محمد صلی الله علیه و آله است، هان هر کسی در دنیا به وسیله او از حیرت جهالت بیرون آمده است اکنون به انوار او چنگ زند، تا او را از سرگردانی ظلمت این عرصات رهایی دهد، و به نزهتگاه بهشت وارد سازد، سپس هر کسی را که به او خیری یاد داده، و یا گره جهل و نادانی را از دل او گشوده، و یا شبهه ای را برای او روشن ساخته است از آن عرصه خارج می سازد.»

ایشان گفته است: زنی نزد صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام آمد، و گفت: من مادری ناتوان دارم. یکی از مسائل نمازش بر او مشتبه شده، مرا نزد تو فرستاده تا آن را بپرسم. فاطمه علیها السلام پرسش او را پاسخ داد؛ آن زن بار دوم پرسید، آن حضرت به او پاسخ داد. سپس برای بار سوم پرسید، فاطمه علیها السلام به او پاسخ داد، تا ده بار که آن حضرت در هر بار پاسخش را داد.

زن از پرسش مکرر خود شرمنده شد و گفت: ای دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما زحمت ندهم، فاطمه علیها السلام فرمود: «بیا از هر چه می خواهی بپرس، چه گمان می کنی، درباره کسی که روزی تعهد کرد، تا در برابر اخذ یک صد هزار دینار، بار سنگینی را به پشت بام برد؛ آیا این بار بر او سنگینی می کند؟» زن گفت: نه، فاطمه علیها السلام فرمود: «من برای هر مسأله ای بیش از گنجایش زمین تا عرش، مروارید اجرت گرفته ام، پس سزاوارتر است که پاسخ دادن مسائل تو بر من سنگین نباشد. من از پدرم شنیدم، که می فرمود:

«علمای شیعه ما، در روز قیامت محشور می شوند در حالی که هر یک از آنان را به اندازه دانش و کوششی که در ارشاد بندگان خدا داشته اند، خلعت



کرامت می‌پوشانند، تا آن جا که به یک تن از آنها یک میلیون حله نور خلعت داده می‌شود.

سپس منادی از سوی خداوند در آسمان ندا می‌کند: ای سرپرستان یتیمان آل محمد ﷺ که آنان را پس از جدایی از پدرانشان که امامان آنها بودند نیرو و توان دادید، اینان شاگردان شما و یتیمانی هستند که آنها را سرپرستی و کمک کردید، پس خلعت علوم در دنیا را بر آنها بپوشانید.

از این رو به هر یک از آنان به اندازه دانشی که از آنها فرا گرفته است خلعت می‌پوشانند، تا آن حدّ که برخی از آنان صد هزار جامه خلعت می‌گیرند، اینان همین گونه به کسانی که از آنها دانش فرا گرفته‌اند خلعت می‌پوشانند.

سپس خداوند متعال می‌گوید: خلعت این عالمان را که یتیمان را کفالت و سرپرستی کردند کامل و دو برابر کنید، پس خلعت‌های پیشین آنها را کامل و مضاعف می‌کنند، همچنین خلعت کسانی که در رتبه آنهایند، و به اندازه آنها خلعت داده شده‌اند تکمیل و مضاعف می‌گردد.»

فاطمه علیها السلام فرمود: «ای کنیز خدا هر آینه نخ‌ای از این خلعت‌ها هزار هزار بار بهتر از همه چیزهایی است که خورشید بر آنها می‌تابد، و آنچه خورشید بر آن می‌تابد ارزشی ندارد، چه آن آمیخته با آلام و کدورات است.»

امام مجتبی، حسن بن علی علیهما السلام فرموده است: «کفیل و سرپرست یتیم آل محمد صلی الله علیه و آله یتیمی که از سرپرستان خود جدا مانده و در وادی جهل و نادانی گرفتار شده، چنانچه کسی او را از وادی جهل برهاند، و آنچه را بر او مشتبه شده برایش روشن سازد، برتری او در مقایسه با کسی که یتیمی را کفالت کند و او را اطعام و سیراب کند، مانند برتری خورشید بر ستاره سُهاس است.»

سید الشهداء، حسین بن علی علیهما السلام فرموده است: «هر کس برای خاطر ما با

یتیمی که محنت استتارمان او را از ما جدا کرده در علومی که از ما به او رسیده است، با وی همدردی و مواسات، و با راهنمایی خود او را ارشاد کند خداوند می‌فرماید: ای بنده صاحب کرم که همدردی و دلجویی می‌کنی من به این کرم و بخشش از تو سزاوارترم. ای فرشتگان من اینک به تعداد هر حرفی که به او یاد داده هزار هزار کاخ در بهشت برای او قرار دهید، و از نعمت‌ها آنچه سزاوار است در آنها فراهم آورید.»

امام سجّاد، علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: «خداوند عزّ و جلّ به موسی علیه السلام وحی فرمود؛ که مرا محبوب آفریدگانم کن، و آفریدگانم را محبوب من گردان، موسی عرض کرد: این کار را چگونه انجام دهم؛ خداوند فرمود: نعمت‌های ظاهری و باطنی مرا به یاد آنها بیاور، تا مرا دوست بدارند. چه اگر بنده گریزان یا گمراه و منحرف از درگاهم را بتوانی بازگردانی، برای تو از عبادت صد سال که روزهایش را روزه بداری و شب‌ها را به نماز بگذرانی، بهتر است.

موسی علیه السلام عرض کرد: بنده گریزان از درگاهت کیست؟ فرمود: گنهکار متمرّد. موسی علیه السلام عرض کرد: گمراه و منحرف از آستانت کیست؟ فرمود: آن که امام زمانی را که معرفی کرده‌ای نشناسد، و یا پس از شناخت، از او دوری گزیند، همان کسی که به احکام دینش نادان باشد، دینی که تو آن را شناسانده‌ای، و از طریق آن خدا بندگی می‌شود، و به وسیله آن خشنودی او به دست می‌آید.»

امام سجّاد علیه السلام هم‌چنین فرموده است: «ای دانشمندان شیعه، مژده باد شما را به ثواب‌های بزرگ و پاداش‌های فراوان.»

امام باقر، محمّد بن علی علیهما السلام فرموده است: «دانشمند مانند کسی است که شمع فروزانی به همراه دارد که به مردم روشنی می‌دهد، و هر کس در پرتو

شمع او قادر به دیدن می‌شود، برایش دعای خیر می‌کند.

همچنین دانشمند حامل شمعی روشنی بخش از علم و دانش است، که به وسیله آن تیرگی‌های جهل و حیرت را می‌زداید؛ از این رو هر کس از فروغ دانش او بهره‌مند شده، و از سرگشتگی و حیرت بدر آمده، یا از تیرگی نادانی رهایی یافته است، از جمله آزاد شدگان او از آتش دوزخ است. و خداوند متعال در عوض هر موی این آزاد شدگان، چیزی به او خواهد داد که بهتر از صد هزار قنطار مال باشد که بر غیر طریقی که خداوند دستور داده صدقه داده شود، زیرا این صدقه برای دهنده آن مایه وبال و خسران است، بلکه به او پاداشی می‌دهد که برتر از ثواب گزاردن صد هزار رکعت نماز در برابر خانه کعبه باشد.»

امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده است: «دانشمندان شیعه ما مرزدارانی هستند که در نزدیکی آنها ابلیس و شیاطین او کمین کرده‌اند. این عالمان مانع می‌شوند، که ابلیس و پیروان کافر و ناصبی او بر ضعفای شیعه ما وارد و بر آنها چیره شوند. آگاه باشید هر کس از شیعیان ما این امر را بر عهده داشته باشد، هزار هزار بار، برتر از کسی است که با روم و ترک و خزر جهاد کند، زیرا آنان از دین دوستان ما، و اینان از بدن‌های آنها دفاع می‌کنند.»

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: «فقیهی که، یتیمی از یتیمانی را که، دستشان از ما کوتاه و از دیدار ما محرومند، نجات دهد، و آنچه را از تعالیم ما نیاز دارد به او بیاموزد، همین یک فقیه برای شیطان از هزار عابد سخت‌تر است، زیرا عابد تنها برای نجات خویشتن می‌کوشد، و فقیه علاوه بر نفس خویش، بندگان خدا را اعم از زن و مرد در نظر دارد، تا آنها را از چنگ ابلیس و یارانش برهاند، از این رو او از هزار هزار مرد عابد و هزار هزار زن عبادت‌کننده برتر است.»

امام رضا، علی بن موسی علیه السلام فرموده است: «روز قیامت به عابد گفته می‌شود: تو چه مرد خوبی بوده‌ای. تلاش تو نجات دادن خودت بود، و زحمت خود را از مردم بازداشتی، اینک به بهشت وارد شو.

آگاه باشید فقیه کسی است که خیر خود را به مردم برساند، و آنان را از دست دشمنانشان برهاند، و نعمت‌های بهشت خدا را برای آنان ذخیره سازد، و خشنودی خدا را برای آنها به دست آورد.

به فقیه گفته می‌شود: ای کفیل یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله ای هدایت کننده دوستان و پیروان ضعیف آنها بر جای خود باش و برای هر کسی که از تو دانشی فرا گرفته و چیزی آموخته شفاعت کن. فقیه می‌ایستد، و به همراه او، گروه گروه وارد بهشت می‌شوند.

و امام علیه السلام واژه گروه (فئام) را ده بار تکرار، و فرمود: اینان کسانی هستند که از او دانش فرا گرفته، و از دانش آموزان او دانش اندوخته، و به همین گونه تا روز قیامت از علوم او بهره برده‌اند»، اکنون بنگرید میان مقام فقیه و منزلت عابد چقدر تفاوت است.

امام جواد، محمد بن علی علیه السلام فرموده است: «کسی که یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله را کفالت کند، یتیمانی که از امام خود جدا شده، و در وادی جهالت سرگردان گشته، و در دست شیطان‌های خود و دشمنان ناصبی ما اسیر شده‌اند، از دست اینان نجات دهد و از حیرت و سرگردانی برهاند، و شیطان‌ها را با ردّ و سوسه‌های آنها مقهور کند، و با تمسک به حجّت‌های پروردگار و دلایل امامان خویش دشمنان ما را مغلوب سازد، در پیشگاه خداوند نسبت به عابدان از والاترین موقعیت‌ها و بیشترین برتری‌ها برخوردار خواهد شد، فضیلتی بیش از برتری آسمان بر زمین، و برتری عرش و کرسی و حجاب‌ها بر آسمان. آری



تفاوت او با عابد مانند تفاوت ماه شب چهارده بر مخفی‌ترین ستارگان آسمان است.»

امام هادی، علی بن محمد علیه السلام فرموده است: «اگر پس از غیبت قائم ما علیه السلام دانشمندانی باقی نبودند که مردم را به سوی خدا دعوت و آنان را رهبری و با تمسک به حجّت‌های الهی از دین پاسداری کنند، و بندگان ضعیف خداوند را از دام‌های شیطان و یارانش، و از کمند دشمنان ناصبی ما برهانند، هیچ کسی در روی زمین باقی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا برگشته و مرتد شده باشد. آری آنانی که زمام دل‌های ضعیفای شیعه را به دست می‌گیرند، مانند ناخدای کشتی که سگان آن را در اختیار می‌گیرد، در نزد خداوند از همه کس برترند.»

امام عسکری، حسن بن علی علیه السلام فرموده است: «عالمان شیعه ما که دوستان مستضعف و معتقدان به ولایت و امامت ما را سرپرستی می‌کنند، روز رستاخیز در حالی وارد عرصه محشر می‌شوند که از دیهیم آنها نور می‌درخشد. آنها هر کدام تاجی درخشان بر سر دارند که انوار آن در عرصه قیامت، تا مسافت سیصد هزار سال راه پراکنده می‌شود، و شعاع تابش این دیهیم‌ها سر تا سر عرصه محشر را فرا می‌گیرد.»

در آن روز هر یتیمی که این عالمان او را کفالت کرده، و از فضای تیره جهل و نادانی و وادی حیرت و سرگشتگی رهانیده‌اند، به بخشی از انوار آنها چنگ می‌زند. این انوار او را بالا می‌برند، و روبروی بهشت قرار می‌دهند.

سپس آنها را در منازلی که در همسایگی استادان و معلّمانشان برایشان آماده شده، و در محضر امامانی که برای آنها دعوت می‌کردند فرود می‌آورند و در این هنگام شعاع این دیهیم‌ها به هر ناصبی یا دشمن اهل بیت علیهم السلام برسد چشمانش کور، گوش‌هایش کر و زبانش لال می‌شود، و به آتشی سخت‌تر از لهیب دوزخ

مبدل می‌گردد، سپس آنها را بلند کرده، به سوی خازنان جهنم پرتاب می‌کند و خازنان آنها را به درون دوزخ می‌افکنند.^۱

شواهدی از کتب پیشین

شهید ثانی (ره) گفته است: ^۲ لقمان به فرزندش گفت: ای پسرک من در انتخاب مجالسی که در آنها شرکت می‌کنی دیدگانت را باز کن، اگر دیدی در آن مجلس گروهی گرد هم آمده‌اند که خدا را یاد می‌کنند با آنها بنشین، چه اگر دانشمند باشی دانشت به تو سود خواهد رسانید، و اگر نادان باشی آنان دانش به تو خواهند آموخت، شاید خداوند آنان را زیر سایه رحمت خویش قرار دهد و رحمتش، تو را نیز شامل گردد.

و هر گاه دیدی گرد هم آمده‌اند و خدا را یاد نمی‌کنند با آنها همنشین مشو، زیرا اگر دانشمند باشی، دانشت به تو سودی نمی‌رساند، و اگر نادان باشی آنها بر نادانی تو می‌افزایند، و بسا خداوند آنان را مورد کیفر قرار دهد، و آن کیفر تو را نیز فرا گیرد.^۳

در تورات آمده است: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: حکمت را بزرگ بشمار، چه من حکمت را در دل هر کسی قرار دهم می‌خواهم او را بیامرزم، پس حکمت را فرا گیر و بدان عمل کن، و به دیگران نیز بیاموز تا از این راه به کرامت من در دنیا و آخرت دست یابی.

در زبور آمده است: خداوند به داوود پیامبر علیه السلام فرمود: به دانایان بنی اسرائیل و راهبان آنها بگو؛ با پرهیزگاران گفتگو و مذاکره کنید، و اگر میان مردم

۱. منیة المرید، ص ۹، به نقل از تفسیر منسوب به امام عسکری (ع).

۲. منظور شهید دوم است که در منیة المرید گفته است.

۳. العلم، ابن عبد البر؛ المختصر، ص ۵۴؛ کافی، ج ۱، ص ۳۹.

پرهیزگاری نیافتند، با دانشمندان سخن گویند، و چنانچه در بین آنها دانشمندی نیابند با خردمندان و اندیشمندان به گفتگو بنشینند، زیرا پرهیزگاری و دانش و خرد، مراتب سه گانه‌ای است که اگر یکی از آنها را در جامعه‌ای قرار دهم، نشانه آن است که نابودی آنها را نمی‌خواهم.

گفته شده است: این که خداوند پرهیزگاری را بر دانش و خرد مقدم داشته برای این است که پرهیزگاری بدون دانش تحقق نمی‌یابد، و چنان که پیش از این بیان شده است بهشت جز با خوف و خشیت از خداوند به دست نمی‌آید، و خشیت تنها بر اثر علم و دانش حاصل می‌شود، از این رو خداوند علم را بر عقل مقدم داشته است چه عالم، ناگزیر باید عاقل باشد.

خداوند در سوره هفدهم انجیل می‌فرماید: «وای بر کسی که نام و آوازه علم به گوش او برسد، و به طلب آن برنیاید. او چگونه می‌خواهد در جهنم با نادانان محشور و همنشین گردد. دانش را بنخواهید و آن را فرا گیرید، زیرا دانش اگر شما را به سعادت نرساند بدبخت نمی‌کند، و اگر مرتبه شما را بلند نگرداند موجب پستی شما نمی‌شود، و اگر شما را توانگر نکند نیازمند نمی‌سازد، و اگر به شما سود نرساند زیانبخش نخواهد بود».

نگوید بیم آن داریم که عالم شویم و عمل نکنیم. علم برای دارنده‌اش شفاعت می‌کند، و بر خدا حق است که او را خوار و زبون نگرداند.

خداوند در روز رستاخیز می‌فرماید: ای گروه عالمان و دانشوران درباره خدایتان چه گمان دارید؟ می‌گویند گمانمان این است که بر ما رحم کند، و ما را مورد آمرزش قرار دهد؛ خداوند می‌فرماید: همین را انجام دادم، این که من حکمت و دانش خود را به شما سپردم برای این نبود که بدی را برای شما خواسته باشم، بلکه خیری را برایتان اراده کرده بودم. اینک در زمره بندگان

شایسته من و در زیر سایه رحمتم به بهشت من در آید.
مقاتل بن سلیمان گفته است: در انجیل یافتیم که خداوند به عیسی علیه السلام فرموده است: عالمان را گرامی بدار و قدر و منزلت آنها را بشناس، زیرا من آنان را بر همه آفریدگانم جز پیامبران و فرستادگانم مزیت و برتری داده‌ام، همچون مزیت خورشید بر ستارگان، و فضیلت آخرت بر دنیا، و برتری من بر همه چیز.
از سخنان مسیح علیه السلام است که: هر کس بداند و عمل کند در ملکوت آسمانها به بزرگی یاد می‌شود.

فصل

غزالی آنچه را در ضمن «آثار» بیان کرده این است که: ابو الاسود دوئلی گفته است: چیزی از دانش گرامی تر نیست، پادشاهان حاکمان بر مردم، و دانشمندان حکمرانان بر پادشاهانند.

ابن عباس گفته است: سلیمان بن داوود علیه السلام میان علم و پادشاهی و مال منخیر شد که هر کدام را بخواهد اختیار کند، وی علم را برگزید، و مال و پادشاهی نیز با آن به او داده شد.

یکی از دانشمندان گفته است: کاش می‌دانستم کسی که از علم تهیدست است چه چیزی به دست آورده، و آن که به دانش دست یافته چه چیزی را از دست داده است.

ابن عباس گفته است: پاره‌ای از شب را به مذاکره علوم پرداختن نزد من محبوب‌تر از احیای آن شب است.

به یکی از حکیمان گفته شد: چه چیزهایی باید گردآوری و ذخیره کرد؟
پاسخ داد: چیزهایی که اگر کشتی تو غرق شود به همراه تو شنا کند، یعنی دانش.

گفته شده است: منظور او از غرق کشتی، نابودی بدن او به سبب مرگ است. یکی از حکیمان گفته است: من به دو کس بیش از هر شخص دیگر ترحم می‌کنم. آن که تحصیل دانش می‌کند لیکن نمی‌فهمد، و آن که می‌فهمد و در صدد تحصیل دانش نیست.»

یکی از دانشمندان گفته است: از جمله گفته‌های ابوذر (ره) این است که: اندکی دانش پیاموزیم نزد ما محبوب‌تر است از این که هزار رکعت نماز مستحبّ به جا آوریم.

و گفته است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: «هنگامی که مرگ به سراغ طالب علم می‌آید چنانچه در حال تحصیل باشد شهید مرده است.»
غزالی می‌گوید: وهب بن منبّه گفته است:

۱. دانش شرافت می‌آورد، هر چند دارنده آن پست باشد؛
۲. عزّت می‌آورد، هر چند دارنده آن خوار باشد،
۳. انسان را به خداوند نزدیک می‌کند هر چند دور و مبعوض باشد،
۴. توانگری می‌آورد اگر چه بینوا باشد؛
۵. بزرگواری می‌آورد، هر چند دارنده آن کوچک و حقیر باشد؛
۶. هیبت و شکوه می‌آورد، هر چند پست و زبون باشد؛
۷. تندرستی می‌آورد، اگر چه بیمار و دردمند باشد.

یکی از عارفان می‌گوید: مگر نه این است اگر بیمار از خوردن و نوشیدن و دارو منع شود می‌میرد، دل نیز چنین است اگر از دانش و تفکّر و حکمت محروم گردد خواهد مرد.

عارفی دیگر گفته است: هر کس در نزد عالم و دانشمندی بنشیند اگر چه نتواند از دانش او چیزی از بر کند، از هفت فضیلت برخوردار می‌شود:

۱. به کرامت و پاداشی که نصیب دانشجویان و طالبان علم می شود دست یافته است.
۲. مادام که در محضر دانشمند به سر می برد از گناهان مصون است.
۳. آنگاه که از خانه خود به قصد تحصیل دانش بیرون می آید رحمت خداوند بر او نازل می شود.
۴. هنگامی که در حلقه درس دانشمند حضور می یابد، از رحمتی که بر این مجلس سایه می افکند بهره ای عاید او می گردد.
۵. تا زمانی که به سخنان عالم گوش فرا می دهد، کار او طاعت به شمار می آید، و در نامه اعمال او نوشته می شود.
۶. هر گاه به رغم شنیدن گفتار دانشمند نتواند چیزی از سخنان او را درک کند، و از حرمان خود در فهم دانش دلنگ شود، همین دلنگی و اندوه، وسیله ای برای تقرّب او به درگاه خداوند متعال خواهد بود، چه او فرموده است: من در دل های شکسته جای دارم.
۷. او با حضور خود در مجلس عالم، احترام و تکریم مسلمانان را نسبت به عالمان و دانشمندان می بیند، و تحقیر و تقبیح آنان را نسبت به فاسقان و گنهکاران مشاهده می کند، در نتیجه قلبش از فسق و گناه رو گردان و متنفر می شود، و طبع او به دانش گرایش پیدا می کند، به همین سبب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرموده که با صالحان و شایستگان همنشینی و نشست و برخاست شود. و نیز عارفی گفته است: هر کس با هفت فرقه از مردم همنشین شود، خداوند هفت خصلت را در او زیاد می کند:
 ۱. هر کس با توانگران و دولتمندان بنشیند، خداوند بر دوستی و دلبستگی او به دنیا می افزاید.
 ۲. همنشینی با تهیدستان و مستمندان موجب شکر و سپاس به درگاه

خداوند، و رضا و خشنودی است نسبت به آنچه نصیب او فرموده است.
۳. نشستن با پادشاهان موجب آن است که خداوند بر نیرو و کبر او بیفزاید.
۴. همدمی با زنان باعث افزایش نادانی و شهوت است.
۵. نشستن با کودکان موجب ازدیاد جرأت و گستاخی بر ارتکاب گناه و تأخیر و مسامحه در توبه است.

۶. مجالست با شایستگان و نیکان بر رغبت انسان به ادای طاعات می‌افزاید.

۷. نشستن با عالمان و دانشمندان دانش انسان را افزایش می‌دهد.

خداوند متعال هفت چیز را به هفت نفر آموخت:

۱. همگی اسم‌ها را به آدم ابو البشر علیه السلام تعلیم داد.

۲. هوشمندی و فراست را به خضر علیه السلام عطا کرد.

۳. تعبیر رؤیا را به یوسف علیه السلام آموخت.

۴. فن زره‌سازی را به داوود علیه السلام یاد داد.

۵. زبان مرغان و پرندگان را به سلیمان علیه السلام تعلیم داد.

۶. به عیسی علیه السلام تورات و انجیل را آموخت، چه فرموده است: ﴿وَيَعْلَمُهَا

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾^۱

۷. به محمد صلی الله علیه و آله شریعت و آیین یگانه پرستی را یاد داد، که فرموده است:

ويعلمك الكتاب والحكمة.^۲

پس علم و دانش آدم علیه السلام سبب شد که فرشتگان بر او سجده کنند، و مقام و منزلت او برتر از فرشتگان باشد.

۱. آل عمران / ۴۸: و به او کتاب و تورات و انجیل می‌آموزد.

۲. چنین آیه‌ای در قرآن نیست، شاید مراد آیه ۱۱۳ سوره نساء باشد که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ، تَا آخِر.

دانش خضر علیها السلام موجب گردید که موسی و یوشع علیهم السلام شاگردی او کنند، و نسبت به او فروتنی ورزند. و این امر از آیات قرآنی مربوط به داستان آنها استنباط می شود.

دانش یوسف علیها السلام سبب شد که خاندان خود را بازیابد، و زمامدار امور یک کشور شود، و به پیامبری برگزیده گردد.

دانش داوود علیها السلام سبب ریاست و بالا رفتن مقام او شد.

دانش سلیمان علیها السلام سبب یافتن بلقیس و غلبه بر وی گردید.

دانش عیسی علیها السلام سبب شد که دامن پاک مادرش از تهمت زدوده شود.

دانش محمد صلی الله علیه و آله موجب آن است که در روز رستاخیز از امّش شفاعت کند.

راه بهشت در اختیار چهار تن است: عالم، زاهد، عابد و مجاهد؛

اگر عالم در ادعایش راستگو باشد به او حکمت و به زاهد ایمنی، و به عابد خوف، و به مجاهد تحسین عطا می شود.

یکی از محققان^۱ می گوید: عالمان سه دسته اند:

دسته ای خدا شناسند، لیکن به اوامر و احکام او آگاهی عمیق ندارند. این گونه دانشمندان کسانی هستند که معرفت الهی بر دل های آنها چیره گشته است، و در مشاهده انوار جلال و کبریایی او فرو رفته اند، از این رو مجال فرا گرفتن علم احکام را جز آنچه ضروری آنهاست ندارند.

دسته دیگر اوامر و احکام الهی را به خوبی می دانند، لیکن خدا را آن چنان که باید نمی شناسند؛ اینان به حلال و حرام و دقایق احکام آگاهند، لیکن به اسرار جلال الهی وقوف ندارند.

دسته سوّم آنانی هستند که هم خداشناسند، و هم اوامر و احکام الهی را

۱. ظاهراً منظور او شقیق بلخی است، چنان که از گفتار فخرالدین رازی در تفسیر آیه ۳۰، از سوره بقره آشکار است.

می‌دانند. این دانشمندان در مرز مشترک جهان معقولات و عالم محسوسات جای دارند؛ اینان گاهی به سبب حبّ الهی و قرب به خداوند با او مأنوسند، و زمانی از نظر شفقت و رحمت به بندگان او با آنها همدم و همنشین می‌باشند.

هنگامی که از سفر روحانی خود به سوی خلق باز می‌گردند، در میان مردم می‌آیند، و همچون یکی از آنان می‌باشند و گویی خدا را نمی‌شناسند، و چون با خدا خلوت می‌کنند، و کمر به خدمت او می‌بندند و به یاد او مشغول می‌شوند، گویی به هیچ روی مردم را نمی‌شناسند. آری این طریقه پیامبران و صدیقان است، و مراد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: از عالمان پیرس، با حکیمان معاشرت کن و با بزرگان همنشین باش، همین دسته است.

بنابراین مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله در این که فرموده است: از عالمان پیرس، دانشمندانی است که به اوامر و احکام خدا دقیقاً واقفند، لیکن خدا را چنان که باید نشناخته‌اند، از این رو دستور داده است به هنگام نیاز مسائل شرعی از آنها پرسش و استفتا شود.

اما حکیمان آنهایی هستند که خدا را بخوبی می‌شناسند، لیکن اوامر و احکام الهی را به طور دقیق نمی‌دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده است که با آنها معاشرت و آمد و رفت شود.

و منظور از بزرگان دانشمندانی است که در هر دو جهت دانا و آگاه می‌باشند، بدین سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور مجالست با آنها را داده است، زیرا همنشینی آنها مایه خیر دنیا و آخرت است.

برای هر یک از این سه دسته از دانشمندان، نشانه‌هایی است. نشانه عالم به اوامر و تکالیف الهی ذکر زبانی است نه قلبی، ترس از خلق است نه از خالق، شرم ظاهری از مردم است نه شرم باطنی از خدا.

نشانه عالم خداشناس، این است که پیوسته به یاد خدا مشغول و ترسان و شرمگین است، ذکر او قلبی است نه زبانی، بیم او توأم با امید است و ترس توأم با گناه نیست. شرم و حیای او در اندرون دلش ریشه دارد و ظاهرسازی نیست. اما نشانه عالم و دانشمندی که هم خداشناس و هم دانا به اوامر و احکام او می‌باشد، داشتن شش امتیاز است، سه تای آنها همانهاست که درباره عالمی که تنها خداشناس است گفته شد، و سه تای دیگر که از ویژگی‌های او است:

اول این که او در مرز مشترک میان جهان غیب و شهود قرار دارد، دوم این که وی معلّم و رهنمای آن دو دسته است، سوم آن که دو دسته مذکور یعنی عالمان و حکیمان به این دسته که کبرا (بزرگان) نام دارند نیازمندند بی‌آن که اینان به آن دو دسته نیازی داشته باشند.

دسته اخیر، که معرفت آنها نسبت به خداوند، کامل و به اوامر و احکام او عالمند، همانند خورشید است که فزونی و کاستی نمی‌پذیرد، و آن‌ها که از معرفت الهی برخوردارند، و به اوامر و تکالیف او به طور دقیق آگاهی ندارند، همچون ماه آسمانند که گاهی زیادت و زمانی نقصان می‌پذیرد، و آنان که تنها دستورها و فرمان‌های الهی را می‌دانند، و از شناخت خداوند چنان که باید بهره‌ای ندارند چنانچه خود می‌سوزد، و به دیگران روشنایی می‌بخشد.

غزالی و شواهد عقلی

غزالی می‌گوید: «اما شواهد عقلی، باید دانست مقصود از این باب شناختن فضیلت علم و دانستن نفاست و ارزش والای آن است، لیکن تا حقیقت فضیلت و این که مراد از آن چیست دانسته نشود، نمی‌توان معنای اتّصاف علم یا غیر آن را به این صفت دانست.

«فضیلت، مشتق از فضل است که به معنای زیادتی است، و چون دو چیز در امری مشارکت داشته باشند، اما یکی بر دیگری به داشتن فزونی و مزیتی که کمال وی در آن است اختصاص داشته باشد، گفته می‌شود: او از آن افضل یا برتر است، چنان که می‌گویند: اسب برتر از الاغ است.

«چون این مطلب دانسته شود روشن خواهد شد که دانش را چنانچه با صفات دیگر بسنجیم در ذات خود دارای فضیلت است، چنان که اگر اسب را با حیوانات دیگر مقایسه کنیم نسبت به آنها فضیلت دارد، لیکن شدت دویدن و تاخت و تاز که مایه برتری اسب است به طور مطلق فضیلت نیست، در حالی که علم ذاتا و به طور مطلق، بی آن که با چیز دیگر مقایسه و سنجیده شود فضیلت است، زیرا علم از صفات کمالیه حق تعالی، و سبب شرافت فرشتگان و پیامبران است تا آن جا که حتی یک اسب زیرک و تیزهوش بر اسبی کودن و دیرفهم برتری دارد. و این فضیلتی است مطلق بی آن که با چیز دیگر مقایسه و سنجیده شود».

باید دانست چیزی که نفیس و مرغوب است از سه قسم بیرون نیست: یا به سبب ذات خود مطلوب و مورد رغبت است و یا به سببی خارج از ذات آن، و یا به هر دو سبب.

آنچه از جهت ذات، مطلوب است بر آنچه از جهتی خارج از ذات خود، مرغوب می‌باشد افضل است، و هر چه از جهت ذات و سببی خارج از آن مورد رغبت است بر آنچه تنها از جهت ذات مطلوب است برتری دارد.

بعضی چیزها به سببی خارج از ذات خود، مطلوب مردم است از قبیل زر و سیم است، که در خود آنها هیچ سودی نیست و اگر خداوند، رفع نیازمندی‌های مردم را در آنها قرار نداده بود، با سنگریزه تفاوتی نداشتند.

اما برخی بر حسب ذات خود مطلوب است مانند؛ سعادت آخرت، ولی برخی، هم به مناسبت ذات خود، و هم به سبب عاملی خارج از آن مطلوب می‌باشد، از قبیل سلامت بدن است. زیرا فی المثل سلامت پا از نظر این که موجب مصونیت از درد، و مایه حرکت و رفت و آمد، و وسیله برآوردن مقاصد و رفع نیازمندی‌ها می‌باشد مطلوب است.

بر همین اساس، ملاحظه می‌شود که دانش در ذات خود دلپسند و لذت‌بخش است از این رو مطلوبیت ذاتی دارد، علاوه بر این وسیله تحصیل سعادت اخروی، و مایه تقرّب به درگاه باری تعالی است، به گونه‌ای که جز به وسیله آن نمی‌توان به قرب او رسید.

بالاترین چیزها از نظر آدمی سعادت ابدی است، و آنچه می‌تواند وسیله‌ای برای دست‌یافتن به آن باشد بهترین چیزهاست، دست یافتن به این سعادت تنها از طریق علم و عمل میسر است، و ادای عمل نیز منحصرأ منوط به علم و آگاهی به کیفیت عمل است.

اما نتیجه آن در دنیا عزّت و وقار، و نفوذ کلام در پادشاهان، و ملازمت نفوس بر تعظیم و احترام آنهاست،

«آنچه گفته شد در فضیلت مطلق علم بود، لیکن علوم چنان که ذکر خواهد شد مختلف و گوناگون است، و ناگزیر فضیلت آنها نیز مختلف و متفاوت می‌باشد.

اما فضیلت تعلیم و تعلّم یعنی یاد دادن و یاد گرفتن، از آنچه پیش از این بیان کرده‌ایم روشن شده است، زیرا از جهت این که علم بهترین چیزها به شمار می‌آید، فرا گرفتن آن جلب بهترین چیزهاست، و آموزش آن اعطای نیکوترین اشیاست.

برای این که اهداف و مقاصد مردم، همه به دین و دنیا مربوط می‌شود و انتظام امور دین نیز بسته به منظم بودن امور دنیا است. زیرا دنیا کشتزار آخرت و



گذرگاهی است برای رسیدن به قرب حقّ تعالی، و منزلگاه موقّتی است برای آنهایی که دنیا را وطن قرار نداده‌اند.

«پوشیده نیست علوم دین را که عبارت از شناخت راه آخرت است با کمال عقل و صفای ذهن می‌توان دانست، و عقل شریف‌ترین صفات انسان است، چنان که پس از این بیان خواهد شد، چه انسان به سبب موهبت عقل، قابلیت قبول امانت الهی را یافته، و به وسیله آن می‌تواند به جوار قرب الهی برسد.

«اما در مورد عمومیت سود علوم دین، هیچ کس در آن شکّ نکرده است، زیرا سود و ثمره آن سعادت آخرت است. و درباره شرافت موضوع آن، پوشیده نیست که معلّم در دل و جان انسان تصرف می‌کند، و انسان شریف‌ترین موجودات در روی زمین است، و گرمی‌ترین اعضای انسان دل اوست.

معلّم دست‌اندرکار تکمیل و آراستن و پاکیزه کردن دل انسان است و او را به سوی مقام قرب حقّ تعالی سوق می‌دهد.

بنابراین آموزش دادن علم از نظری عبادت پروردگار، و از نظر دیگر جانشینی خداوند متعال است، و بی‌شکّ عالی‌ترین جانشینی است، چه حکم به ارزش هر چیزی بستگی به هدف و مقصد آن دارد، و خداوند متعال قلب عالم را برای فرا گرفتن دانش که از اخصّ صفات اوست گشاده گردانیده است، از این رو عالم مانند کسی است که خزانه‌دار گرانبهاترین گنجینه‌هاست، و در این حال او مجاز است از این گنجینه به هر کس که نیازمند باشد انفاق کند.

بنابراین کدام رتبه و مقام برتر از این است که انسان میان پروردگار و بندگانش واسطه‌ای باشد که آنها را به خداوند نزدیک کند، و به بهشت جاودانی

سوق دهد.»

دیدگاه مرحوم فیض کاشانی

ایشان می‌فرماید: از جمله شواهد عقلی بر شرافت و ارزش علم این است که لذت و خوشی تنها از طریق ادراک حاصل می‌شود، و شک نیست که لذات عقلی از لذت‌های خیالی قوی‌تر، و لذت‌های خیالی از حسّی شدیدتر و کامل‌تر است، بلکه لذات حسّی به هیچ روی قابل مقایسه با لذات عقلی نیست، زیرا عقل هر چیز را آن چنان که هست درک می‌کند، بدون آن که ظاهر آن را مورد توجه قرار دهد؛

عقل، به مغز و حقیقت هر چیز دست می‌یابد، اما حسّ، هر شیء را در حالی که با غیر خود آمیخته و مشوب به چیز دیگری است می‌فهمد، فی المثل انسان رنگ را زمانی حسّ می‌کند که ضمن آن درازا و پهنا و قرارگرفتن و مکان و دیگر اموری را که از حقیقت رنگ بیگانه است احساس کند؛ همچنین ادراک عقلی با چیزی که درک شده مطابقت می‌کند، و با آن تفاوتی ندارد.

لیکن حسّ هر چیز را اگر نزدیک باشد بزرگ، و اگر دور باشد کوچک می‌بیند، و هر چه دورتر شود، آن را کوچک‌تر مشاهده می‌کند، تا آن جا که به سبب دوری آن را همچون نقطه‌ای می‌بیند، و سپس به کلی از جلو دیدگانش محو می‌شود، و نیز هر چه شیء به انسان نزدیکتر باشد بزرگ‌تر به نظر می‌آید، تا آن جا که به سبب نزدیکی، آن شیء مانند نیمی از دنیا به نظر می‌رسد، و سپس از نظر ناپدید می‌شود.

همچنین عقلی که قوانین خرد و منطق را رعایت می‌کند و از گناه و پلیدی پاک است، و وهم و وسواس مزاحم او نیست از غلط و اشتباه مصون است، لیکن حسّ، بسیاری از اوقات در درک اشیا اشتباه می‌کند، چنان که خورشید را به اندازه یک توپ می‌بیند، و مقدار جرم آن را مثلاً یکصد و شصت برابر جرم زمین می‌داند.^۱

۱. این عقیده پیشینیان بوده است.

و نیز مدرکات عقلی، امور کلی ازلی و ذوات نورانی هستند که تغییر ناپذیرند، و از جمله آنها خود حق تعالی است، که مبدأ همه کمالات و زیبایی‌ها و جمال در عالم وجود است. شماره معقولات تقریباً پایان‌ناپذیر است چه موجودات و انواع آنها پایانی ندارد.

همچنین مناسبات و روابط میان موجودات پایان‌پذیر نیست. این مدرکات هر چه زیاد شود نیروی خرد انسان را قوت می‌دهد، و بر نورانیت آن می‌افزاید، اما مدرکات حسّی، اجسام و اعراضی هستند که از میان رفتنی و زایل شدنی نیستند و منحصر به انواع کمی از موجوداتند.

این مدرکات چون از لذّتی قوی برخوردار شوند حسّ را تباه می‌کنند. فی‌المثل چشم که از روشنایی لذّت و از تاریکی رنج می‌برد، از روشنایی زیاد دچار تباهی و فساد می‌شود، همچنین آواز شدید گوش را تباه و پس از آن مانع فهمیدن آواز آهسته می‌گردد.

و نیز چنان که گفته‌اند؛ گواراترین لذّات جسمی زناشویی و خوردن خوراک‌های لذیذ و آنچه از این قبیل است، می‌باشد؛ با این حال کسی که اندکی لذّت غلبه بر حریف را هر چند در اموری پست مانند شطرنج و نرد چشیده است. به خاطر آن از لذت جنسی و جسمی صرف نظر می‌کند.

مردان بلند همت در برابر حفظ آبروی خویش، گرسنگی و تشنگی را کوچک می‌شمارند، و به هنگام مبارزه با اقران و پیکارگران، بیم از مرگ و نابودی را تحقیر می‌کنند، و بسا به هنگام خطر، سوار بر مرکب شده یک تنه بر شمار انبوهی از دشمنان یورش می‌برند، زیرا خواستار لذّت ستایشند، هر چند این ستایش پس از مرگ آنها به عمل آید، گویی این لذّت در حالی که مرده‌اند نیز به آنها خواهد رسید.

باری روشن شد، که لذات باطنی بر لذت‌های حسی برتری دارند، و این امر منحصر به انسان‌های عاقل نیست، بلکه در چهارپایان نیز وضع به همین قرار است. چنان که سگ‌های شکاری در حالی که گرسنه‌اند صید را شکار کرده به صاحب خود می‌رسانند، و بسا تا مسافت زیادی آن را حمل می‌کنند؛ همچنین حیوانات شیرده بچه‌هایشان را بر خودشان ترجیح می‌دهند، و بسا برای حمایت از آنها خطراتی را تحمل می‌کنند. به هر حال اگر لذات باطنی هر چند غیر عقلی، از لذات ظاهری مهم‌تر و مؤثرتر باشند روشن است که لذت‌های عقلی تا چه اندازه برتر و ارزشمندترند.

خوشا به حال عقول والایی که حق تعالی آنها را به اندازه امکان و قابلیت که دارند جلوه گاه انوار خاصه خویش قرار داده، و کل وجود آن چنان که هست، مجرد از هر شایبه‌ای در آنها ظهور یافته، و پس از تجلیات سبحانی ابتدا جواهر عقلیه جبروتیه، و سپس جواهر روحانیه ملکوتیه و اجرام سماویه و آنچه پس از این‌هاست در آنها تجسم پیدا کرده است، به گونه‌ای که از ذات آنها متمایز نیست. یکی از دانشمندان می‌گوید: «اگر پادشاهان بدانند که ما از علم چه لذتی می‌بریم با شمشیر به جنگ ما خواهند آمد»، حق تعالی فرموده است: **وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا.**

از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: «اگر مردم ارزش معرفت خداوند متعال را می‌دانستند به شکوفایی دنیای دشمنان او، و نعمت‌هایی که آنان را از آنها بهره‌مند ساخته است نمی‌نگریستند، و دنیای آنها در نزد آنان کمتر و پست‌تر از آن چیزی بود که در زیر پاهای خود لگدمال می‌کنند، و همانند کسی که همواره در باغ‌های بهشت در کنار دوستان خدا به سر می‌برد به معرفت خداوند متنعم و از آن لذت می‌برد.

معرفت الهی مونس و همدم انسان در برابر هر بیم و وحشت، و یار و همنشین در هر تنهایی و وحدت، و روشنایی در میان هر ظلمت، و قوت در مقابل هر ضعف، و درمان هر بیماری است.

سپس فرمود: پیش از شما قومی وجود داشت که آنها را کشتند و سوزانیدند و اعضای بدنشان را با ارّه قطع کردند، و زمین را با همه فراخی بر آنها تنگ ساختند، لیکن این آزارها و بلاها آنها را از طاعت خداوند و دین حق باز نگردانید.

اینان کسی از دشمنان خود را نکشته، و آزاری به آنها نرسانیده بودند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

پس مقامات آنها را از خداوند درخواست کنید، و بر مصائب روزگار شکیبایی ورزید، تا پاداش‌های آنها را بیابید.^۱

کلمات نورانیه از حضرت فاطمه زهرا عليها السلام

در ذیل چهل حدیث درباره عبادت، ویژگی های شیعیان، دعا کردن، جایگاه قرآن و اهل بیت، صبر، زکات، همسایه، پدر و مادر، امر به معروف، ایمان، عدل، نامحرم، اخلاق نیکو، احترام به همسر و... از حضرت صدیقه طاهره عليها السلام نقل شده است:

۱. مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ؛

کسی که عبادت های خالصانه خود را به سوی خدا فرستد، پروردگار بزرگ برترین مصلحت را به سوی او خواهد فرستاد.^۱

۲. إِنَّ السَّعِيدَ، كُلَّ السَّعِيدِ، حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ؛

همانا سعادت مند، به معنای کامل و حقیقی، کسی است که امام علی عليه السلام را در دوران زندگی و پس از مرگش دوست داشته باشد.^۲

۳. نَحْنُ وَسَيَلَّتُهُ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ خَاصَّتُهُ وَحَلُّ قُدْسِهِ وَنَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ وَنَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۲. مجمع الزوائد علامه هبثمی، ج ۹، ص ۱۳۲.

ما اهل بیت رسول خدا ﷺ وسیله ارتباط خدا با مخلوقاتیم، ما برگزیدگان خداییم و جایگاه پاکی ها، ما دلیل های روشن خدا و وارث پیامبران الهی هستیم.

۴. قارئ الحدید، و اذا وَقَعَتْ، و الرَّحْمَنُ، يُدْعَى فِي السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ، سَاكِنِ الْفِرْدَوْسِ؛

تلاوت کننده سوره حدید و واقعه و الرحمن در آسمان ها و زمین اهل بهشت خوانده می شوند.^۲

۵. خِيَارُكُمْ الْيَتِيمُ مَنَّا كَيْبَهُ وَ أَكْرَمُهُمْ لِنِسَائِهِمْ؛

بهترین شما کسی است که در برخورد با مردم نرم تر و مهربان تر باشد و ارزشمندترین مردم کسانی هستند که با همسرانشان مهربان و بخشنده اند.^۳

۶. أَشَدُّ النَّاسِ إِجْتِهَاداً مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ؛

کوشاترین مردم تارک گناهان است.^۴

۷. فَجَعَلَ اللهُ... إِطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ؛

خدا اطاعت و پیروی از ما اهل بیت را سبب برقراری نظم اجتماعی در امت اسلامی و امامت و رهبری ما را عامل وحدت و درامان ماندن از تفرقه ها قرار داده است.^۵

۸. جَعَلَ اللهُ... بِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَ قَايَةَ مِنَ السَّخَطِ، وَ صَلَاةَ الْأَرْحَامِ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۸۲.

۳. کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۵.

۴. تحف العقول، ص ۵۱۹.

۵. نهج الحیاة، ص ۳۶.

مِنْسَاءٌ فِي الْعَمْرِ وَمِنَاءٌ لِلْعَدَدِ؛

خدای تعالی نیکی به پدر و مادر را واجب فرمود تا از خشم او در امان بمانند، و دستگیری از خویشان را موجب افزایش عمر و سبب فزونی جمعیت و قدرت قرار داد.^۱

۹. جَعَلَ اللهُ... الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ؛

خدای تعالی عدالت را مایه وحدت و هماهنگی دلها قرار داد.^۲

۱۰. جَعَلَ اللهُ... الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ؛

خداوند امر به معروف را جهت اصلاح جامعه واجب فرمود.^۳

۱۱. جَعَلَ اللهُ... الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَهَاءً فِي الرِّزْقِ، وَالصَّيَامِ

تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ؛

خدای تعالی زکات را مایه پاک‌سازی جان و فزونی روزی، و روزه را برای پابرجایی اخلاص قرار داد.^۴

۱۲. فَجَعَلَ اللهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيْرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيْهًا

لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ؛

خدای تعالی ایمان را برای پاک‌سازی از شرک قرار داد، و نماز را برای دوری از تکبر و خودخواهی.^۵

۱۳. جَعَلَ اللهُ... الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَالصَّبْرَ مَعُوْنَةً عَلَيَّ

اسْتِيْجَابِ الْأَجْرِ؛

۱. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

۲. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

۳. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

۴. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

۵. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

خداوند جهاد را موجب عزت و هیبت اسلام، و صبر را وسیله استحقاق و شایستگی پاداش حق تعالی قرار داد.^۱

۱۴. فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشَّرْكِ... وَالْعَدْلَ تَسْكِيناً لِلْقُلُوبِ؛

خداوند ایمان را برای پاکی از شرک... و عدل و داد را برای آرامش دل‌ها واجب نمود.^۲

۱۵. إِسْتَأْذَنَ أَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَحَجَبَتْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَهَا: لِمَ حَجَبْتَهُ وَهُوَ لَا يَرَاكَ؟ فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ وَهُوَ يُشَمُّ الرِّيحَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَشْهَدُ أَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنِّي

مردی نابینا از حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ اذن خواست که داخل خانه شود. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خود را از او پوشاند. پیامبر خدا ﷺ به فاطمه فرمود: به چه سبب خود را مستور کردی و حال این که این مرد نابینا تو را نمی‌بیند. حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پاسخ داد، اگر او مرا نمی‌بیند، من او را می‌نگرم، و اگر چه او نمی‌بیند اما بوی زن را استشمام می‌کند. رسول خدا پس از شنیدن سخنان دخترش فرمود: شهادت می‌دهم که تو پاره تن منی.^۳

۱۶. نِعْمَ مُحَقَّةٌ الْمُؤْمِنُ التَّمْرُ؛

برای مؤمن، خرما هدیه خوبی است.^۴

۱۷. بَشْرٌ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوَجِّبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ

۱. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

۲. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱.

۴. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳۹.

پاداش خوشرویی در برابر مؤمن بهشت است.^۱

۱۸. قَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي»؛

از حضرت فاطمه زهرا عليها السلام روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمودند: مثل امام هم چون مثل کعبه است که باید به سویش روند، نه آن که (متظر باشند تا) او به سوی آنها بیاید.^۲

۱۹. أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْحَرَامَ؛

زاهدترین مردم کسی است که حرام را وانهد.^۳

۲۰. مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصْنِ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ؛

روزه داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده، روزه اش به چه کارش خواهد آمد.^۴

۲۱. جَعَلَ اللَّهُ ... إِيْتَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرَكُ السَّرِقَةَ إِيْتَاباً لِلْعَفَّةِ؛

خدای تعالی پرهیز از افترا و دشنام را برای دور شدن از لعنت واجب فرمود و دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند.^۵

۲۲. أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ عليهما السلام يُقِيمَانِ أَوْدَهُمْ وَ يُقِذَانِهِمْ مِنَ الْعَذَابِ الدَّائِمِ أَنْ أَطَاعُوهُمَا وَ يَبِيحَانِهِمُ النَّعِيمَ الدَّائِمَ إِنْ أَفْقُوهُمَا؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱.

۲. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳.

۳. تحف العقول، ص ۵۱۹.

۴. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵.

۵. نهج الحیاة، ص ۱۰۲.

محمد و علی علیهما السلام دو پدر امت اسلام می‌باشند، کجی‌ها را راست و انحرافات را اصلاح می‌نمایند، اگر مردم ایشان را اطاعت کنند، این دو آن‌ها را از عذاب جاویدان نجات می‌دهند. و اگر مردم با ایشان موافق و همراه باشند، این دو، نعمت‌های پایدار خداوندی را ارزانی‌شان دارند.^۱

۲۳. فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ بَعْدَ غَدِيرِ حُمٍّ مِنْ حُجَّةٍ وَلَا عُدْرٍ؛

پس از غدیر خم، خداوند برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای باقی نگذاشته است.^۲

۲۴. وَهُوَ الْإِمَامُ الرَّبَّانِيُّ وَ الْهِكَلُ النَّورَانِيُّ، قُطْبُ الْأَقْطَابِ وَ سُلَالَةُ الْأَطْيَابِ النَّاطِقِ بِالصَّوَابِ، نُقْطَةُ دَائِرَةِ الْإِمَامَةِ وَ أَبُو بَيْتِهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ هُمَا رِيحَانَتِي رَسُولَ اللَّهِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛

علی امامی ربانی و الهی، و هیکل نورانی و مرکز توجه همه عارفان و خدایرستان و فرزندی از خاندان پاکان، گوینده بحق و روا، جایگاه اصلی و محور امامت، و پدر حسن و حسین دو دسته گل پیامبر صلی الله علیه و آله و دو بزرگ و سرور جوانان اهل بهشت است.^۳

۲۵. إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يَصْنَعُ النِّسَاءُ، أَنَّهُ يَطْرَحُ عَلَى الْمَرْأَةِ الثَّوْبَ فَيَصْفُهَا لِمَنْ رَأَى، فَلَا تَحْمِلِينِي عَلَى سَرِيرِ ظَاهِرٍ، أُسْتَرِينِي سَتَرَكَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ؛

من بسیار زشت می‌دانم که (جنازه) زنان را پس از مرگ بر

۱. نهج الحیاة، ص ۳۷.

۲. نهج الحیاة، ص ۴۲.

۳. نهج الحیاة، ص ۴۴.

روی تابوت سرباز گذاشته و بر روی آن پارچه‌ای می‌افکنند، که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می‌دهد. مرا بر روی تابوت آن چنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم باز دارد.^۱

۲۶. و أَنَّى تُؤَفِّكُونَ؟ وَ كِتَابَ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرِغْبَةً عَنْهُ تُرِيدُونَ أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟

چرا بیراهه می‌روید؟ در حالی کتاب خدا در میان شماست، مطالبش روشن است، و احکام آن درخشان، و نشانه‌های هدایت آن آشکار، و نهی و هشدارهای آن روشن، و اوامرش واضح است، اما شما به قرآن پشت کردید، و از آن روی گردان شدید، آیا به قرآن میل و رغبت دارید؟ یا داوری جز قرآن می‌گیرید؟^۲

۲۷. رُوحِي، لِرُوحِكَ الْفِدَاءَ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوَقَاءَ يَا ابَا الْحَسَنِ! إِنْ كُنْتَ فِي خَيْرٍ كُنْتُ مَعَكَ وَإِنْ كُنْتَ فِي شَرٍّ كُنْتُ مَعَكَ؛

علی جان، جانم فدای جان تو، و جان و روح من سپر بلاهای جان تو، یا ابالحسن! همواره با تو خواهم بود، اگر تو در خیر و نیکی بسر می‌بری با تو خواهم زیست و یا اگر در سختی و بلاها گرفتار شدی، باز هم با تو خواهم بود.^۳

۲۸. اَلْهِى وَ سَيِّدِى أَسْأَلُكَ بِالَّذِينَ اصْطَفَيْتَهُمْ وَ بَيَّكَاةٍ وَ لَدَى فِى مَفَارِقَتِي، أَنْ تَغْفِرَ لِعُصَاةِ شِيعَتِي وَ شِيعَةِ دُرَّتِي؛

۱. نهج الحیاة، ص ۸۹

۲. نهج الحیاة، ص ۱۰۶.

۳. نهج الحیاة، ص ۱۴۷.

پروردگارا! بزرگا! به حق پیامبرانی که آنها را برگزیدی و به
گریه‌های حسن و حسین در فراق من، از تو می‌خواهم از
گناهکاران شیعیان من و شیعیان فرزندان من درگذری.^۱

۲۹. الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ؛

اول همسایه، سپس خانه خود.^۲

۳۰. إِنِّي لِأَحَبُّ الدُّنْيَا؛

من دنیای دنیاپرستان را دوست ندارم.^۳

۳۱. خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرِينَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ؛

آن چه برای زنان نیکو است، اینکه بدون ضرورت مردان
نامحرم را نبینند و نامحرمان نیز او را ننگرند.^۴

۳۲. إِذَا حُشِرْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَشْفَعُ عَصَاةَ أُمَّةِ النَّبِيِّ ﷺ؛

آنگاه که در روز قیامت برانگیخته شوم، از گناهکاران امت پیامبر
اسلام ﷺ شفاعت خواهم کرد.^۵

۳۳. إِنْ كُنْتُ تَعْمَلُ بِمَا أَمْرُكَ وَتَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ فَأَنْتَ مِنْ

شِيعَتِنَا وَإِلَّا فَلَا؛

اگر به آن چه به شما امر می‌کنیم، عمل می‌کنی و از آن چه شما
را برحذر می‌داریم، دوری می‌کنی از شیعیان مایی والا هرگز!^۶

۱. نهج الحیاة، ص ۱۴۸.

۲. نهج الحیاة، ص ۱۴۹.

۳. نهج الحیاة، ص ۱۵۳.

۴. نهج الحیاة، ص ۱۶۰.

۵. نهج الحیاة، ص ۲۰۵.

۶. نهج الحیاة، ص ۲۰۶.

۳۴. حُبِّ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَالنَّظْرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛

از دنیای شما سه چیز محبوب من است: ۱. تلاوت قرآن، ۲. نگاه به چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۳. انفاق در راه خدا.^۱

۳۵. يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ بَنَاتَ النَّاسِ يَتَزَوَّجْنَ بِالْدَّرَاهِمِ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنِي وَبَيْنَهُنَّ؟ أَسْأَلُكَ أَنْ تُرُدَّهَا وَتَدْعُوا اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ مَهْرِي الشَّفَاعَةَ فِي عَصَاةِ أُمَّتِكَ؛

ای پیامبر خدا! همانا دختران مردم در ازدواج خود درهم‌ها را مهریه خود قرار می‌دهند. پس فرق من با آنها چیست؟! از تو می‌خواهم، درهم و دینار را مهریه من قرار ندهی، بلکه از خدا بخواهی تا مهریه من، شفاعت کردن از گنهکاران امت تو باشد.^۲

۳۶. إِنَّ أَبِي صلی الله علیه و آله نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَقَالَ: هَذَا وَشِيعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ؛

روزی پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی عليه السلام نگاه کرد و (با اشاره با او) فرمود: این مرد و پیروان او در بهشتند.^۳

۳۷. شِيعَتُنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَكُلُّ مُحِبِّينَا وَمَوَالِي أَوْلِيَانِنَا وَمُعَادِي أَعْدَانِنَا؛

شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشتند و همه دوستان ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما همه در بهشت خواهند بود.^۴

۱. نهج الحیاة، ص ۲۷۱.

۲. نهج الحیاة، ص ۳۲۸.

۳. نهج الحیاة، ص ۳۲۶.

۴. نهج الحیاة، ص ۲۰۶.

۳۸. وَالْمُسْلِمُ بِقَلْبِهِ وَلسَانِهِ لَنَا لَيْسُوا مِن شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا
وَنَوَاهِينَا فِي سَائِرِ الْمُؤَبَقَاتِ؛

کسی که با قلب و زبان تسلیم ما اهل بیت شده، اما از اوامر ما سرپیچی کند و نواهی و موارد پرهیز را محترم نشمرد از شیعیان واقعی ما نخواهد بود.^۱

۳۹. اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نَشْكُو فَقَدْ نَبِيكَ وَرَسُولَكَ وَصَفِيكَ وَإِرْتِدَادِ أُمَّتِهِ؛

پروردگارا! به سوی تو شکایت می‌کنم، اندوه از دست دادن پیامبر و فرستاده و برگزیده ات را و به تو شکایت می‌کنم از ارتداد امت پیامبر ﷺ^۲

۴۰. إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ
عَزَّوَجَلَّ فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أُعْطَاهُ إِيَّاهُ، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَّ سَاعَةٍ
هِيَ؟ قَالَ إِذَا تَوَلَّى نِصْفُ عَيْنِ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ؛

حضرت درباره دعای روز جمعه از رسول الله ﷺ نقل می‌کنند که حضرت فرمود: در روز جمعه ساعتی است که هر خواسته خیر و نیکوئی در آن ساعت به اجابت می‌رسد. پرسیدم یا رسول الله! کدام ساعت است. فرمود: آنگاه که نصف قرص خورشید در افق پنهان شود.^۳

۱. نهج الحیاة، ص ۲۰۷.

۲. نهج الحیاة، ص ۲۰۲.

۳. نهج الحیاة، ص ۱۵۲.

شفیعه

قال رسول الله ﷺ:

إذا كان يوم القيامة.... سليني تُعطي! واشفعي تُشَفِّعي ...

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: وقتی قیامت برپا می شود، دخترم

فاطمه وارد می شود و در این هنگام از جانب

پروردگار عالم ندا می شود: ای حبیبه من

و ای دختر حیب من! بخواه تا داده شوی

و شفاعت کن که شفاعتت قبول شود...

شفیعه

از القاب زهراى مرضیه علیها السلام شفیعه یا شفیعه العصاة است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شفیعه محشر است.

شکی نیست که امر شفاعت در نشانه دنیا و آخرت به اذن الله است. و مراد از اذن، اذن تکوینی است که با اعمال قوه ولایتی تحقق پذیرد و اساسا شفاعت به اذن خداست و اینکه در اخبار و روایات معتبره، صادره از مقام عصمت، به ما رسیده است که حضرت فاطمه زهراى اطهر دختر پیغمبر، در محشر شفاعت می کند به لحاظ آن است که آن حضرت دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است. و حق همه گونه تصرف و اختیار مطلق به اذن الله دارد.

ولایت کلیه مطلقه حضرت فاطمه علیها السلام در نزد اهل معرفت به حق آن حضرت، ثابت و مبرهن است و به همان دلایل که ولایت کلیه مطلقه حضرت ختمی مرتبت، و خلفاء آن حضرت اثبات گردیده است، ولایت حضرت فاطمه علیها السلام نیز به اثبات رسیده است، چون همه نور واحدند.

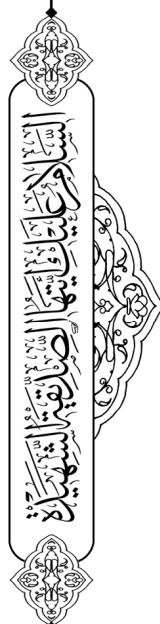
مضافا به اینکه حضرت امام صادق علیه السلام فرموده است: که ما حجتیم بر شما و جمیع خلایق جهان، و مادر ما حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حجت است بر ما.

و از کلام معجزه گونه امام همام، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، مستفاد می شود که حضرت فاطمه، ام الائمه در تمام شئون ولایت با آنها شرکت دارد و همان

طوری که حضرت ختمی مرتبت و اوصیای قدیسین آن حضرت در قیامت از امت اسلامیة و شیعیان و محبان خود شفاعت می نمایند حضرت فاطمه عليها السلام نیز شفاعت می فرماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اذا كان يوم القيامة تقبل ابنتي فاطمة... فاذا النداء من قبل الله جل جلاله، يا حبيبي و ابنة حبيبي سليني تُعطي و اشفعي تُشفعي... فتقول الهی و سیدی ذریتی و شیعتی و شیعة ذریتی؛

هنگامی که قیامت برپا می شود دخترم فاطمه وارد محشر می گردد... در این هنگام از جانب خدای متعال جل جلاله ندا می شود، ای حبيب من و ای دختر حبيب من! بخواه تا به تو عطا کنم و شفاعت کن که شفاعتت قبول شود... پس فاطمه عليها السلام گوید: مولای من، از تو بخشودگی گناهان ذریه ام و شیعیانم و نیز شیعیان ذریه ام را می خواهم.^۱



فرا تر از وهم

ای فاطمه دختر پیمبر
ای گلبن گلشن محمد ﷺ
ای باغ پر از شکوفه‌ی غم
ای مادر پاک آسمانی
ای باعث حادثات عالم
«عنق‌ای ابد، به قاب قوسین
دیباچه‌ی سفر آفرینش
«ایم‌ای تو را ملک متابع
همت‌ای تو گر علی نمی‌بود
بالله که حقیقت تو باشد
ای برج کبوتران دل‌ها
ماییم و دلی که خورده پیوند
قربان تو ای شکسته بهلو
آن را که تو اش شفیعه باشی

ای همسر باوفای حیدر
کز عطر تو شد جهان معطر
ای دامن کوه لاله پرور
پرورده‌ی تو شیر و شیر
وی شافعه‌ی بزرگ محشر
سیمرغ ازل به عالم‌ذر»
در دفتر عشق حرف آخر
فرمان تو را فلک مسخر»
شایسته‌ی تو نبود همسر
از وهم و گمان و عقل برتر
ماییم و دلی چنان کبوتر
با مهر تو ای بزرگ مادر
ای فاطمه، بضعه‌ی پیمبر
پروا نکنند ز روز محشر^۱

شفاعت گسترده شفیعه روز محشر

در کتاب بحار الانوار علامه مجلسی، از حضرت نبی اکرم و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، که فرموده: در حشر کلی، که خدا خلق اولین و آخرین را مبعوث و به عرصه محشر می آورد، منادی پروردگار، ما از تحت العرش ندا می کند؛ خطاب به قاطبه خلایق که اینک حضرت فاطمه دختر پیغمبر خاتم که سیده نساء عالمین است، می خواهد بر صراط بگذرد و عبور فرماید، بنابراین بر شما لازم است که عموماً چشم‌ها فرو افکنید و باقی نماند احدی مگر اینکه چشم خود را از رویت و شهود آن مَلَكَةٌ مُلْكٌ و مُلْكوت به بندد، مگر حضرت محمد و علی و امام حسن و امام حسین و اولاد طاهرین آنان، چه ایشان اولاد حضرت فاطمه‌اند. پس با این حشمت و جلال زهرای اطهر علیها السلام داخل بهشت می شود و عموم محبان آن سیده نساء عالمین با چنگ زدن به دامن کساء حضرتش رهسپار جنت شوند و بدین وسیله از آتش دوزخ نجات یابند:

«اللهم اجعلنا من شیعتها و محببها و اجعلنا من المشمولین لشفاعتها یوم القیامة».

پیروان مکتب تشیع و دلدادگان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله با اتکای به آیات کریمه قرآنی و روایات شریفه، این موضوع را حتمی دانسته و بدان اعتقاد قلبی دارند.

در روز قیامت شفیعیان متعددند و در رأس همه، رسول خدا، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشند. همچنین در میان زنان و طبقه بانوان کسانی هستند که دارای مقام والای شفاعتند؛ دو شخصیت بی نظیر فاطمه نام، یکی حضرت صدیقۀ طاهره،

فاطمه علیها السلام و دیگری کریمه اهل بیت، دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیها السلام است.

در روز قیامت بالاترین جایگاه شفاعت از آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که قرآن کریم از آن به: «مقام محمود» تعبیر نموده و منطق وحی گسترده‌گی و وسعت آن را با آیت جلیله **﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾**^۲ نوید داده است. بعد از رسول مکرّم، دو تن از خاندان آن حضرت شفاعت گسترده‌ای دارند که بسیار وسیع و جهان شمول است و می تواند همه اهل محشر را فراگیرد:

۱. خاتون محشر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

۲. شفیعیه روز جزا فاطمه معصومه علیها السلام

در مورد شفاعت گسترده حضرت زهرا علیها السلام همین بس که شفاعت مهریه حضرت زهراست و به هنگام ازدواج آن حضرت، جبرئیل امین طاقه ابریشمی از جانب پروردگار آورد که در روی آن نوشته بود: «خداوند مهریه فاطمه زهرا را شفاعت گنهکاران از امت محمد صلی الله علیه و آله قرار داد».

حضرت زهراى مرضیه به هنگام شهادت، وصیت فرمود که این قطعه حریر را در کفن او قرار دهند، و فرمود:

«چون روز قیامت محشر شوم این سند شفاعت را به دست می گیرم و برای گنهکاران از امت پدرم شفاعت می کنم».^۳

از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت فراوانی داریم که بهشت و شفاعت جزء مهریه حضرت زهرا علیها السلام می باشد.^۴

۱. حیات السنت، شیخ مهدی منصوری، متوفای ۱۴۰۶ هـ چاپ ۱۳۸۰ هـ. قم.

۲. الحیة السیاسیه للامام الرضا، جعفر مرتضی عاملی، چاپ ۱۴۱۶ هـ. قم.

۳. خاتمه مستدرک، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هـ. چاپ سنگی.

۴. خاطرات زندگی مرحوم آیه الله بروجردی، سید محمد حسین علوی بروجردی، چاپ ۱۳۴۰ س. تهران.

کوفه کوچک

بعد از صدیقه طاهره علیها السلام از جهت گستردگی شفاعت هیچ کس، و حداقل: هیچ بانوئی، به شفیعیه محشر حضرت معصومه دخت موسی بن جعفر علیه السلام نمی رسد. راجع به ایشان، بعضی از روایات که از خاندان پیغمبر نقل شده، صریح در این معنا است. چنانکه سید عالم شهید مرحوم قاضی نورالله شوشتری رضوان الله علیه نقل فرموده است؛ که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «آگاه باشید که برای خدا حرمی است و آن مکه است و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی است و آن مدینه است.

آگاه باشید که برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است. آگاه باشید که حرم من و حرم فرزندان من، بعد از من، قم است. آگاه باشید که قم کوفه کوچکی است. آگاه باشید که برای بهشت هشت در است که سه تای آن به سوی قم مفتوح می باشد».

بعد فرمودند:

«در سرزمین قم، زنی از فرزندان من که نام او فاطمه و دختر موسی بن جعفر است از دنیا خواهد رفت و شیعیان من همگی به برکت شفاعت او داخل بهشت خواهند گردید»^۱.

و در فرازی از زیارتنامه اش می خوانیم.

«یا فاطمةُ اشْفِعی لی فی الجنَّةِ»:

«ای فاطمه - معصومه - در بهشت برای ما شفاعت کن».

و در بخش زیارتنامه حضرت گفتیم؛ که این زیارتنامه از امام رضا علیه السلام رسیده است.^۲

۱. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۳.

۲. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، متوفای ۵۷۳ هـ. چاپ ۱۴۰۹ هـ. قم.

در زمینه‌ی شفاعت گسترده شفیعه روز محشر، داستان بسیار جالبی است که ۱۲۵ سال پیش از این واقع شده، و ما آن را از طریق آیت الله ناصری نقل می‌کنیم: حضرت آیت الله حاج شیخ محمد ناصری دولت آبادی، که در دولت آباد اصفهان خدمات برجسته‌ای دارند و دل‌های مشتاقان را به طرف حضرت صاحب الزمان علیه السلام سوق می‌دهند، از پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر ناصری، متوفای ۱۴۰۷ هـ. نقل فرمودند: که در ایام اقامتشان در نجف اشرف، در جلسه‌ای که در منزلشان برگزار بود، بر فراز منبر داستان جالبی را در رابطه با حضرت معصومه علیها السلام به شرح زیر بیان فرمودند:

در سال ۱۲۹۵ هـ. در اطراف قم قحطی و خشکسالی شدیدی پدید آمد، اغنام و احشام در اثر کمبود علوفه در معرض تلف قرار گرفتند. اهالی آن منطقه چهل نفر از افراد متدین و شایسته را انتخاب کردند و به قم فرستادند، تا در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام به بست بنشینند، تا شاید از عنایات آن کریمه اهل بیت خداوند متعال باران بفرستد و منطقه را از خطر خشکسالی نجات دهد.

سه شبانه روز آن گروه چهل نفری در حرم مطهر خاتون دو سرا، به بست می‌نشینند، شب سوم یکی از آن چهل نفر مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی را خواب می‌بیند. میرزای قمی در عالم رؤیا به او می‌فرماید: «چرا در اینجا به بست نشسته اید؟» او می‌گوید: مدتی است در محل ما باران نیامده، اغنام و احشام در معرض تلف قرار گرفته اند.

میرزا می‌فرماید: «برای همین».

می‌گوید: بلی.

مرحوم میرزا می‌فرماید: «این که چیزی نیست، این مقدار از دست ما نیز

ساخته است، هنگامی که شما حوائج این طوری داشتید به ما مراجعه کنید، ولی هنگامی که شفاعت عالم را خواستید، در آن هنگام دست توسل به طرف این شفیعه روز جزا دراز کنید»^۱.

این رؤیای صادقه مؤید است با حدیث امام صادق علیه السلام که می فرماید:
«همه شیعیان ما با شفاعت آن حضرت وارد بهشت می شوند»^۲.

مؤید دیگر این خواب، رؤیای صادقه‌ی دیگری است که مربوط است به خاتم محدثین، مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رضوان الله علیه - متوفای ۱۳۵۹ هـ. که در ایام فاطمیه بالای منبر فرمود: شبی میرزای قمی - صاحب قوانین - را در عالم رؤیا دیدم از محضر مقدسشان سؤال کردم:

«آیا شفاعت اهل قم به دست حضرت معصومه علیها السلام می باشد».

با قیافه اعجاب آمیزی به طرف من نگاه کرد و فرمود:

«شفاعت اهل قم با من است، شفاعت عالم با حضرت معصومه علیها السلام می باشد».

این رؤیای صادقه نیز مؤید است با احادیث فراوانی که در مورد شفاعت عالم رسیده و حدیث امام صادق علیه السلام که زمینه‌ی شفاعت گسترده و جهان شمول این شفیعه روز جزا را بیان فرموده است.

بنابراین اگر در زیارت ایشان می خوانیم: **یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة**، و درخواست شفاعت از آن خزینه رحمت الهی می کنیم، تقاضایی بجا است که او صاحب شفاعت کبری و تامه است و دامنه شفاعتش آن قدر گسترده و وسیع است که به هر کسی که در زیر لوای مقدس تشیع باشد خواهد رسید.

۱. خصال، شیخ صدوق، متوفای ۳۸۱ هـ. چاپ ۱۳۶۲ ش. قم.

۲. خلاصه، علامه حلی، متوفای ۷۲۶ هـ.

۳. دائرة المعارف الشیعه، حسن امین، هـ. بیروت.

مقام شفاعت حضرت صدیقه کبریٰ علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چهار سوره مرا پیر کرده، از این چهار سوره که حضرت را پیر کرده است یکی سوره واقعه است علت اصلی این امر آن است که این سوره دربارهٔ قیامت است.

عیسی بن مریم علیه السلام از جبرئیل سؤال کرد؛ قیامت کی برپا می‌شود؟ جبرئیل با شنیدن اسم قیامت، لرزید و افتاد. پس از آن که به خود آمد، گفت: یا عیسی! این علم مخزون خداست و کسی مطلع نیست و من هم بی‌خبرم. قیامت، حقیقتی است که از شنیدن اسمش، جبرئیل غش می‌کند! ما چون نمی‌فهمیم، آسوده‌ایم. چون بی‌خبریم، آسوده‌ایم. این متن قرآن است:

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿۱﴾ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿۲﴾ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿۳﴾ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿۴﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿۵﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا... ﴿۶﴾﴾^۱

چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله پیر شد؟ کسی باید این سوره را بخواند، که آنچه در آن هست را بفهمد، بعد «اصحاب میمنه و مشئمه» را بشناسد، بعد ببیند خدا چه گفته، بعد بفهمد قیامت چیست.

بعد که خدا بیان می‌کند: ﴿إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا...﴾ وقتی کوه‌ها از جا کنده شوند و زمین به شدت تکان بخورد» این را بفهمد. به آفتاب نگاه کن در شعاع آفتاب آن ذرات

که می بینی این ها «هباء منبثا» است! همه این سلسله جبال این کوه دماوند را نگاه کن! مثل همان ذره هایی می شوند که در شعاع آفتاب می بینید. این کلام خداست.

حالا توجه کن، اگر به یک جاهل یک حرف ناروا، یک ناسزا، بگویی حساب دارد. اگر همان حرف ناروا به مثل شیخ انصاری یا شیخ طوسی گفته می شود، این حساب عوض می شود، چون این کلمه به یک عالم گفته شده است. حالا اگر همان ناسزا به سلمان گفته شود؟ یا اگر به امام معصوم گفته شود چه جور حساب عوض می شود؟

ما در هر گناهی به خدا اهانت می کنیم! خدایی که عظمتش نامحدود است. گناه نامحدود، عذاب نامحدود می طلبد. یک روزی است آن روز، خطابش به شخص حضرت خاتم صلوات الله علیه است، می فرماید:

«آن روز می بینی مردم مست شده اند؛ ولی مست نیستند. این از شدت عذاب خداست. از شدت عذاب خدا و از گرفتاری آن روز، پدر، پسر را فراموش می کند و پسر پدر را و برادر، برادر را.»^۱

در چنین گیر و داری در چنین اضطراب و غوغایی یک مشکل گشا هست. کنار عرش می ایستد. وقتی کنار عرش می ایستد، گفتنی نیست، آن پیراهن - پیراهن خونین حسین علیه السلام - را باز می کند، بعد که باز کرد، روی دست نمی گیرد، روی سرش می کشد. بعد که روی سر انداخت، جبرئیل می آید، می گوید:

«خدا به تو سلام می رساند و می گوید: هر چه می خواهی بخواه!»

حالا آنچه که وظیفه همه را روشن می کند، این جمله است، در چنین غوغایی، جبرئیل می گوید: «سلی حاجتک؛ حاجتت را بگو»،^۲ حد و مرزی

۱. سوره حج، آیه ۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۶.

ندارد، هر چه که می‌خواهی بخواه. حالا اولین کلمه‌ای که فاطمه علیها السلام می‌فرماید، چیست؟ اولین کلمه این است: «یا ربّ شیعی»^۱ حالا ما چه باید بگوییم؟ کسی که در چنین روزی و در چنین غوغایی به فکر من و تو است، آیا من و تو به این اندازه برای آن شبی که جنازه زهرا علیها السلام برداشته شد، قدم برداشته‌ایم؟ کاری کرده‌ایم؟ روز سوم جمادی الثانی که شهادت حضرت زهرا علیها السلام است، مملکت باید یک‌پارچه بشود «یا زهرا». ما چه جور تحمل کنیم؟

آن پیغمبری که مقامش به این اندازه است که خدا در قرآن به جان او سوگند می‌خورد و می‌فرماید: ﴿لَعَمْرُكَ﴾. یعنی به جان تو قسم! چنین پیغمبری که خدا او را به جایی برد که ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ برد و در مقامی که جبرئیل از رفتن به آن فرو ماند و او گذشت و رسید به ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.

چنین پیغمبری که مبعوث شد، خاک و خاکستر بر سرش ریختند و دندان‌ش را شکستند، برای چه؟ برای اینکه من و تو امروز بندگی خدا بکنیم و سر به سجده بگذاریم و بگوییم: «سبحان ربی الاعلیٰ و بحمده». نام خدا و تمام انبیا و معارف الهیه را احیا کرد.

بعد گفت:

«ایها الناس! این فاطمه پارهٔ تن من است، میوهٔ دل من است.» امانتش را به این مردم سپرد. بعد نیمه شب این امانت سپرده را تحویل گرفت، در چه حالی تحویل گرفت؟ امیرالمؤمنین علیه السلام، کسی که اگر عالم به هم بخورد دل او به هم نمی‌ریزد. کسی که تیر به پایش رسید همه جمع شدند، گفتند: نمی‌توان این تیر

۱. همان، ص ۲۲۷.

۲. نجم / ۹ تا ۱۰.

را از پایش کشید، مگر در نماز. چون در نماز روحش به جایی می‌رفت که گفتنی نیست. چنین کسی که زخم دید و آه هم نکشید، وقتی جنازه را تحویل می‌داد، گفت: «ای کاش علی زنده نبود».

حالا وظیفه ما در روز سوم جمادی الثانی چیست؟ این روز، چه روزی است؟ هر جا که هستید، اسمی از هیچ کس نباشد، جز فاطمه. فقط اسم، اسم فاطمه زهرا علیها السلام است. اسم قلب سوخته پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

تعبیری درباره حضرت زهرا علیها السلام است که وقتی حضرت علی علیه السلام بدن ایشان را روی مغسل گذاشت «کان کالخیال» یعنی بدن حضرت زهرا علیها السلام مانند شبیحی بود و دیگر چیزی از فاطمه علیها السلام باقی نمانده بود. حالا امام زمان علیه السلام هر روز آن بدن نحیف را می‌بیند. وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند که همه ایران غرق عزا و شیون زهرا علیها السلام است، این مرهمی است بر دل مجروح او و لذا دل او کاری می‌کند که شب قدر وقتی صحیفه عملمان را خدمت او می‌دهند، قلم روی جرایم ما می‌کشد و سعادت دنیا و آخرت برای شما ذخیره می‌کند.

مسئله آن قدر مهم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

«یا علی! فاطمه وقتی در محراب می‌ایستد، هفتاد هزار ملک مقرب بر او سلام می‌کنند و می‌گویند: «ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین». بعد فرمود: «یا علی فاطمة بضعة منی؛ فاطمه پاره تن من و نور چشم من و میوه دلم است.»

هر یک از این توصیف‌ها یک کتاب شرح دارد. بعد فرمود: «یا علی، به فاطمه بعد از من احسان کن». این کلمه معنی دارد. علی علیه السلام که محتاج سفارش نیست. آن‌گاه فرمود: «یا علی! از آن فرع اکبر روز قیامت کسی که در امان است؛

فاطمه است و ذریه فاطمه و شیعه فاطمه».

اگر همت کنید که آنچه در گذشته برای فاطمه علیها السلام انجام دادید، دو برابر شود، آن گاه اگر به «مشهد» رفتید و به امام رضا علیه السلام سلام دادید، یا به «قم» آمدید و به حضرت معصومه علیها السلام، دختر موسی بن جعفر علیه السلام سلام دادید، یا «کربلا» رفتید و کنار آن قبر شش گوشه، به سیدالشهداء علیه السلام سلام کردید، می بینید که این بزرگواران به شما جور دیگری جواب می دهند و طور دیگری به شما نظر می کنند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما جور دیگری نظر می کند، می گوید: این همان است که برای دخترم به سر و سینه می زد. حضرت علی علیه السلام به شما جور دیگری جواب سلام می دهد، می گوید: این همان است که برای آن جنازه غریب که در دل شب تشییع شد خدمت کرد. این اثر عمل شماست.

در روایات زیادی است که مقام شفاعت کبرا مربوط به صدیقه طاهره علیها السلام می باشد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«پدرم از جدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کردند که: در روز قیامت منبرهایی از نور برای انبیا نصب می نمایند و منبر من از همه بلندتر است.

آنگاه خداوند می فرماید: «ای محمد! خطبه بخوان و من خطبه ای می خوانم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند و پس از آن برای اوصیا، منبرهای نورانی نصب می نمایند و منبر وصی من، علی ابن ابی طالب علیه السلام از همه منبرها بلندتر است و علی علیه السلام به دستور حق، خطبه ای می خواند که اوصیا نشنیده باشند ... و جبرئیل ندا می دهد که هان! اهل محشر سرها به گریبان کشید و دیده های خود ببندید، همانا فاطمه علیها السلام به جانب بهشت عبور می کند. حضرت در ملازمت فرشتگان با جلال و جبروت بر در بهشت فرود می آیند، پس فاطمه علیها السلام توقف می کند و التفات ایشان به جانب صحرای محشر است.

خطاب می‌رسد: «ای دختر حبیب من! اینک که دستور داده‌ام به بهشت روی، نگران چه هستی؟»

عرض می‌کند: «ای پروردگار من! دوست دارم چنین روزی مقام و منزلتم نزد اهل محشر معلوم شود.»

ندا می‌رسد: «ای دختر حبیب من! برگرد و در مردم بنگر و هر کس که در قلبش دوستی تو یا یکی از فرزندان است، داخل بهشت گردان.»
و بعد امام علیه السلام فرمودند:

«به خدا سوگند در آن روز، فاطمه علیها السلام شیعیان و دوستان خود را از میان مردم چنان بر می‌چیند که مرغ دانه‌های خوب را از بد جدا می‌کند.

آنگاه فاطمه علیها السلام با شیعیان خود در بهشت حاضر می‌شوند. خدا در دل ایشان می‌افکند تا دوباره به محشر التفات می‌کنند، خطاب می‌رسد: «این نگرانی شما برای چیست؟ همانا دختر حبیب من، از شما شفاعت کرد»، عرض می‌کنند: «خدایا! دوست داریم قدر ما در چنین روزی معلوم گردد.»
خداوند می‌فرماید:

«ای دوستان من! در میان جماعت بنگرید؛ هر کس که به خاطر دوستی فاطمه علیها السلام شما را دوست داشت، هر کس به خاطر محبت فاطمه علیها السلام به شما طعام داد، به خاطر محبت فاطمه علیها السلام به شما لباس داد، به خاطر محبت فاطمه علیها السلام شما را به جام آبی سیراب کرد، یا غیبتی را از شما دور گردانید، دست او را بگیرد و همراه خود وارد بهشت کنید.»

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«به خدا سوگند که در محشر جز کافر و منافق و شکاک نمی‌ماند.»^۱

۱. روحانی علی آبادی، محمد، زندگانی حضرت زهرا علیها السلام، ص ۳۴۲.

شفاعت حضرت زهرا علیها السلام

مسأله شفاعت، چیزی است که ریشه‌ی قرآنی و حدیثی داشته و ضرورت مذهب به حساب می‌آید. بنابراین، یکی از شفعیای روز قیامت - آن هم در حد وسیع - حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می‌باشد که در اینجا توجه شما را به مضمون دو حدیث جلب می‌کنم:

۱. روزی سلمان به پیامبر صلی الله علیه و آله خدا گفت: ای مولای من! تو را سوگند به خدا، از عظمت فاطمه علیها السلام در روز قیامت تعریفی بفرمایید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با تبسم رو به سلمان کرد و فرمود: سوگند به آن آفریدگاری که جانم در دست اوست، فاطمه علیها السلام را در آن روز بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار می‌کنند، جبرئیل و میکائیل به ترتیب از راست و چپ او حرکت می‌نمایند. امیرالمؤمنین پیشاپیش و حسن و حسین از پشت سر، وی را همراهی می‌کنند، تا بدین طریق فاطمه علیها السلام از پل صراط می‌گذرد و پس از گفتگوهای زیاد، آنگاه خطاب می‌رسد: فاطمه! هر چه می‌خواهی بخواه. دخترم عرض می‌کند:

بار الها! از تو می‌خواهم علاقه‌مندان خود و فرزندانم حسن و حسین را در آتش مسوزانی. خطاب می‌رسد: یا فاطمه! سوگند به عزت و جلالم، دو هزار سال پیش از خلق آسمان‌ها و زمین، بر خودم لازم کرده‌ام که این حاجت تو را برآورم.^۱

۲. جابر جعفی نیز به حضور امام باقر علیه السلام رسیده، عرض کرد: فدایت شوم،

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.

حدیثی در مورد فاطمه علیها السلام بفرمایید، که با نقل آن، شیعیان را خوشحال کنم. حضرت فرمودند: در روز رستاخیز منابری از نور برای پیامبران نصب می‌گردد، که منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مجلل‌تر است و همچنین منبرهایی برای اوصیا در نظر می‌گیرند که جایگاه علی علیه السلام از همه بالاتر می‌باشد آنگاه نوبت به فرزندان انبیا می‌رسد که مقام حسن و حسین علیهم السلام بس منیع‌تر است. سپس نوبت فاطمه علیها السلام فرامی‌رسد و او را با تجلیل و شکوه بی‌نظیر به محشر آورند و کنار در بهشت قرار می‌گیرد، ولی داخل آن نمی‌شود و می‌گوید: خدایا! از تو مسالت می‌دارم که مقام مرا در همچو روزی برای اهل محشر معلوم کنی. از جانب خدا ندا می‌رسد: ای دختر پیامبر! برگرد به سوی اهل محشر و هر که را از علاقه‌مندان خود یافتی شفاعت کن.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: به خدا سوگند، فاطمه علیها السلام شیعیان خویش را یکی پس از دیگری انتخاب نموده و داخل بهشت می‌نماید، همان طوری که پرنده‌ها دانه‌ها را برمی‌گزینند، و سپس شیعه‌های آن حضرت نیز، خود شفاعت نموده و علاقه‌مندان فاطمه علیها السلام را به بهشت داخل می‌کنند...

در دنباله این حدیث امام پنجم می‌فرمایند:

سوگند به خدا، از امت اسلامی کسی باقی نمی‌ماند مگر افراد مذدب و کافر و منافق و سایر مردم مشمول شفاعت فاطمه می‌گردند.^۱

در پایان این فصل، برای توضیح مطلب، تذکری را لازم می‌دانم و آن اینکه؛ شفاعت شونندگان باید واجد شرایطی باشند از جمله ایمانشان را در دنیا تباه نسازند. حقوق و آبروی مردم را تضییع ننمایند.

در عمل به واجبات دینی کوتاهی نکنند. از نظر اخلاقی و عملی مشابَهت و

۱. عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۰-بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۴، ح ۵۷.

سنخیت با فاطمه علیها السلام و سایر شفاعت‌کنندگان داشته باشند، و گرنه به طور مطلق مشمول شفاعت نمی‌شوند، بلکه هر جرم و تخلف دینی و تجاوز به حقوق دیگران، کیفر مناسبی را به دنبال خواهد داشت و چنین افرادی به طور محدود و موقت کیفر می‌بینند و سپس مشمول شفاعت می‌شوند... همانطوری که دانش‌آموزان غیر واجد شرایط، مشمول الطاف مربیان آموزشی نمی‌گردند.

خداوند! ما را شایسته‌ی شفاعت فاطمه، پدر، شوهر، و فرزندان معصوم او بفرما.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدَةِ الْعَالَمِينَ
وَصَلِّ عَلَى مَنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
وَصَلِّ عَلَى مَنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
وَصَلِّ عَلَى مَنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

بدر الدجای اسلام

زهر زنی که قاصر، عقل است از تمیزش
غلمان ز جان غلامش، حورا کم از کنیزش
بر هیچ زن نمی ماند در دهر هیچ چیزش
بابای او همی داشت چون جان خود عزیزش
ایزد شفیعہ خواندست در روز رستخیزش
آری شفیعہ باشد بدر الدجای اسلام
احمد چو رفت بشنو کز بعد او چها شد
زهرابه سوگ بابا در سوز و در نوا شد
از سقط محسن آن مه بر مرگ خود رضا شد
غصب فدک چو کردند، حقی ز حق جدا شد
خاموش شمع ایمان از جور اشقیاء شد
خیری ندید زهرا خیر النسای اسلام
با پهلوی شکسته رحلت چو کرد زهرا
با امر شاه مردان غسلش بداد اسما
این نکته را ادا کرد مریم به گوش حوا
الحق جگر خراش است این دردهای اسلام

شفاعت در قرآن کریم

موضوع شفاعت از اصول مسلم اسلام است که روایات زیادی از طریق شیعه و اهل سنت درباره آن نقل شده است. در قرآن کریم نیز آیات متعددی درباره آن وجود دارد. مانند آیات ۴۳ تا ۴۸ مدثر که خداوند متعال عده‌ای از کسانی را که شفاعت شامل حال آنها نمی‌شود نام برده است. تمام علمای اسلام شفاعت را قبول دارند، ولی در بعضی خصوصیات و شرایط آن با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

در بحث شفاعت در قرآن سه دسته آیات وجود دارد:

- ۱) دسته‌ای شفاعت را مختص خداوند می‌داند.^۱
- ۲) دسته‌ای شفاعت را مشروط به اذن الهی می‌داند.^۲
- ۳) دسته‌ای مطلقاً شفاعت را نفی می‌کند.^۳

ما در این مقاله شفاعت در قرآن کریم را مورد بررسی قرار داده ایم.

آیات و روایات در باب شفاعت عبارتند از:

۱. آیاتی که شفاعت را از آن خدا می‌داند.
۲. آیاتی که شفاعت را به اذن خدا می‌داند.

۱. سوره سجده، آیه ۴۰؛ سوره انعام، آیه ۵۱؛ سوره زمر، آیه ۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵؛ سوره یونس، آیه ۳؛ سوره سبأ، آیه ۲۳.

۳. سوره بقره، آیه ۴۸؛ سوره بقره، آیه ۲۵۴؛ سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. آیاتی که شفاعت را نفی می کند.

۴. روایاتی که شفاعت را به پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤمنین، انبیاء، علماء و شهداء نسبت می دهند.

۵. روایاتی که شفاعت را به بعضی از اعمال مانند رحم و امانت داری نسبت می دهند.

۶. روایاتی که مفادشان این است که همه مردم در قیامت نیازمند شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند.

مقدمه

یکی از مزایایی که خدای متعال به مؤمنان اختصاص داده این است، که اگر مؤمن ایمان خودش را تا هنگام مرگ حفظ کند، که باعث سلب توفیق و سوء عقاب و سرانجام شک و تردید یا انکار نشود، و خلاصه در یک جمله، اگر با ایمان از دنیا برود؛ به عذاب ابدی مبتلا نخواهد شد، و جهنم برایش ابدی نخواهد بود. گناهان کوچکش به واسطه اجتناب و دوری از گناهان کبیره بخشوده شده، و گناهان بزرگش به وسیله توبه کامل و مورد قبول پروردگارش، آمرزیده می شود، و اگر موفق به چنین توبه‌ای نشد، تحمل گرفتاری‌ها و مصائب دنیا بار گناهانش را سبک می کند و سختی‌های برزخ و عواقب آغازین رستاخیز ناخالصی‌هایش را می زداید.

و اگر بازهم از آلودگی گناهان پاک نشد به وسیله شفاعت که مظهر تجلی بزرگ‌ترین و فراگیرترین رحمت الهی در اولیاء خدا به ویژه رسول اکرم و اهل بیت گرامیش علیهم السلام می باشد، از عذاب دوزخ نجات خواهد یافت.

بر حسب روایات فراوان «مقام محمود» که در قرآن کریم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

و عده داده شده، همین مقام شفاعت است و نیز آیه شریفه؛ ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾؛ و همانا پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد که خوشنود شوی، اشاره به آمرزش الهی است که به واسطه شفاعت آن حضرت شامل حال کسانی که استحقاق دارند، می شود.

بنابراین بزرگترین و نهاییترین امید مؤمنان گنه کار، شفاعت است، ولی در عین حال نباید از مکر الهی ایمن شوند و باید همیشه بیمناک باشند که مبادا کاری از آن‌ها سربرزند که موجب سوء عاقبت و سلب ایمان در هنگام مرگ گردد. و مبادا علاقه به امور دنیوی، به حدی در دلش رسوخ یابد، که العیاذ بالله با بغض خدای متعال، از این جهان برود، بدان جهت که می بیند اوست که به وسیله مرگ بین او و محبوب‌ها و معشوق‌ها جدایی می افکند.

اگر چه سراسر وجود و هستی ما از آن خداست و در هر لحظه غرق در دریای فیض الهی هستیم، اما خدای تعالی فیوضات خاصی دارد که شامل حال همه افراد نمی شود، بلکه متوقف بر اعمال و افعال اختیاری‌ای است که هرکس موفق به انجام آن اعمال گردد از آن فیوضات بهره مند می شود.

هریک از اعمال نیک و صالح دیگر نیز سبب فیض خاصی هستند که این فیض‌های خاص جز از راه انجام فعل اختیاری خاص خودشان حاصل نمی شود.

هدف از این توضیحات این است که بگوئیم، شفاعت نیز مانند سایر فیوضات حق تعالی، سبب و مجرای خاصی دارد، اگر این سبب فراهم نشود، این فیض هرگز به کسی نخواهد رسید و این اسباب نیز هم چون سایر اسباب فیض‌های الهی جز از راه افعال اختیاری قابل تحصیل نیست.

هدف از شفاعت تحریک به گناه نیست، بلکه عبارت است از:

- (۱) امید دادن به انسان و ریشه ناامیدی او را از بین بردن، چرا که انسان امیدوار می‌شود که زمینه نجات هست و سعی می‌کند خود را به آن مرحله برساند.
- (۲) هم‌چنین ارتباط معنوی و شیعیان با اولیاء خداست.

اهمیت و ضرورت شفاعت

اهمیت و ضرورت شفاعت از آنجا آشکار می‌شود که هیچ انسانی به غیر از چهارده معصوم علیهم السلام و گروهی از صالحان دیگر بدون اشتباه و گناه نبوده و اگر ایشان بعد از انجام معصیت امیدی به شفاعت نداشته باشند، اگر افرادی نباشند که بتوانند گناهکاران را شفاعت کنند در این صورت گناهکاران از درگاه خدا ناامید شده و دچار یأس و ناامیدی می‌شوند که بزرگ‌ترین گناه است.

لذا در چنین مواقعی امید به شفاعت اولیای الهی است که انسان گناهکار را امیدوار ساخته و او را به راه راست بر می‌گرداند.

معنای لغوی شفاعت

شفاعت که در عرف مردم، همان وساطت کردن قوی از ضعیف می‌باشد، در لغت، از ماده شفع و شفیع گرفته شده و به معنای جفت در مقابل فرد است. زیرا شخص شفیع به کمک فردی می‌آید که شایستگی شفاعت را دارد؛ گرچه کمبودی داشته یا بر اثر جهل و نادانی گناه یا گناهانی را مرتکب می‌شود و او را از عذاب اخروی یا از مشکلات دنیوی نجات می‌دهد.^۱

برای شفاعت سه معنای اصطلاحی وجود دارد:

۱. تمام علمای شیعه، و اکثر اهل تسنن می‌گویند: شفاعت، یک نوع وساطت در مغفرت، عفو او بخشیدن گناهان است. یعنی شخص قوی از

۱. دزی اصفهانی، علی، شفاعت، ۱۳۷۸، انتشارات ام‌ایبها، ص ۱۵.

شخصی ضعیف دستگیری می نماید، تا او را به مقامی برساند یا از عذابی برهاند.
۲. اعمال و کردارهایی که انسان در دنیا مرتکب گردیده عیناً در آخرت تجسم و تمثیل پیدا کند.

یعنی روابط معنوی که در این جهان بین مردم برقرار است در جهان پس از مرگ، صورت عینی و ملکوتی به خود می گیرد.

زمانی که یک انسان سبب هدایت انسان دیگر یا گمراهی وی شود رابطه رهبری آن‌ها در روز قیامت به صورت عینی در می آید.

۳. معنای سوم، معنایی است که معتزله قائل اند و می گویند هدف و غرض از شفاعت فقط بالا بردن مقام و درجات معنوی است که اولیاء خداوند انجام می دهند و شخص را از مقامی به مقام بالاتر می برند و معنای اول شفاعت را که همان دستگیری از گناهکاران است را منکرند و به اصطلاح می گویند گناهکاران هیچ موقع مورد شفاعت واقع نمی شوند و بلکه برای همیشه در دوزخ می سوزند.^۱

آیات مربوط به شفاعت

آیاتی که در زمینه شفاعت در قرآن آمده به چند دسته تقسیم می شود:

(۱) آیاتی که شفاعت را از آن خدا می داند:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾

اوست الله که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید و سپس بر عرش مسلط گشت شما به غیر از او سرپرست و شفیع ندارید آیا باز هم متذکر نمی گردید.

﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾؛

به غیر او ولی و شفیع برایشان نیست. ^۱

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾؛

بگو شفاعت همه‌اش مال خداست. ^۲

(۲) آیاتی که شفاعت را مشروط به اذن خدا می‌داند:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا﴾؛

از آن اوست آسمان‌ها و زمین، کیست که بدون اذن او شفاعتی کند؟ او می‌داند اعمالی را که یک یک آن‌ها کرده‌اند و هم چنین آثاری که از خود به جا نهاده‌اند ^۳

﴿إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾؛

به درستی پروردگار شما تنها الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید آن گاه بر عرش مسلط گشته، تدبیر امر نمود، هیچ شفیع نیست مگر بعد از آن که او اجازه دهد. ^۴

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾؛

شفاعت نزد او برای کسی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که برایش اجازه داده باشد. ^۵

۱. سوره انعام، آیه ۵۱

۲. سوره زمر، آیه ۴۴ / طباطبائی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، جلد اول، ص ۲۳۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۵

۴. سوره یونس، آیه ۳

۵. سوره سبأ، آیه ۲۳

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾؛

مالک شفاعت نیستند مگر کسانی که نزد خدا عهدی داشته باشند.^۱

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَنْ بَعْدَ

أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾؛

چه بسیار فرشتگان که در آسمان‌ها‌یند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد مگر بعد از آن که خدا برای هرکس بخواهد اذن دهد.^۲

(۳) آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ

وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾؛

پرهیز از روزی که احدی به جای دیگری جزاء داده نمی‌شود و از او شفاعتی پذیرفته نیست و از او عوضی گرفته نمی‌شود و هیچ کس از ناحیه‌ی کسی یاری نمی‌گردد.^۳

﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾؛

روزی که نه در آن خرید و فروشی است و نه رابطه دوستی^۴

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ

هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ

وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛

به غیر از خدا چیزی را می‌پرستند که نه ضرری برایشان دارد و نه سودی به ایشان می‌رساند؛ می‌گویند: این‌ها شفیعان ما به نزد

۱. سوره مریم، آیه ۸۷

۲. سوره نجم، آیه ۲۶ / طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۳، ترجمه تفسیر المیزان، جلد اول، ص ۲۳۶ و ۲۳۵

۳. سوره بقره، آیه ۴۸

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۴

خدایند، بگو آیا به خدا چیزی یاد می‌دهید که خود او در
آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟ منزّه و والا است از آن چه ایشان
برایش شریک می‌پندارند.^۱

﴿ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴾؛

ستمکاران نه دوستی دارند و نه شفיעی که سخش خریدار
داشته باشد.^۲

آیا آیات مربوط به شفاعت، آیات متشابهی است؟ آیات متشابه، آن دسته از
آیات است که به جهت تشابه افعال و صفات خداوند با افعال و صفات بندگان،
مقصود راستین آن روشن نباشد و هاله‌ای از ابهام و احتمال آن را فراگرفته باشد
و سرانجام معنای اصلی آیه به غیر آن مشتبه گردد.

با چنین ویژگی‌هایی، آیات متشابه در آیه‌های شفاعت وجود ندارد. و هدف
هر آیه‌ای از آیه‌های شفاعت با در نظر گرفتن عبارات پیشین و پسین آن‌ها بسیار
روشن است و اگر نیاز به بحث و تفسیر آن‌ها نشانه‌ی متشابه بودن آن‌ها باشد
باید گفت بیشتر آیات قرآن شبیه یکدیگر است، زیرا دریافت بیشتر آن‌ها نیازمند
بحث، شرح و تفسیر است.^۳

روایات مربوط به شفاعت

علاوه بر آیات متعدد قرآنی، روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی از رسول
اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردیده است. شاید به جرأت بتوان گفت: که از همه ائمه
معصومین در زمینه شفاعت، روایت داریم. و این روایات هرگونه ابهام و شک و

۱. سوره یونس، آیه ۱۸

۲. طباطبائی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، جلد اول، ص ۲۳۴ و ۲۳۵

۳. آیت الله جعفر سبحانی، شفاعت و زیارت، انتشارات کانون اندیشه جوان، جلد سوم، ص ۸۳

تردیدی را در زمینه شفاعت از بین می‌برد، و موجبات یقین را برای حقیقت جویان با انصاف فراهم می‌سازد.

همانطور که گفته شد در زمینه شفاعت هم از طریق اهل سنت و هم از طریق شیعه اخبار فراوانی به دست ما رسیده است؛ نخست به ذکر چند روایت که از طریق اهل سنت از پیامبر اکرم ﷺ رسیده است می‌پردازیم و سپس اخبار شیعه را در زمینه شفاعت بررسی می‌کنیم.

اخبار اهل سنت

قال رسول الله ﷺ :

«شفاعتی نأثله ان شاء الله من مات لا یشرك بالله شیئاً»

از شفاعت من اگر خدا بخواهد آن کسی برخوردار خواهد شد که بمیرد در حالی که هیچ گونه شائبه شرکی نسبت به خداوند در دلش نباشد.

قال رسول الله ﷺ :

قوله تعالی، عسی ان یشفعک ربک مقاماً محموداً؛ هو المقام الذی اشفع لأمتی فیه؛

منظور از مقام محمود در آنجا که خداوند می‌فرماید امید است که خداوند تو را به مقام محمود برگزیند مقامی است که من در آن برای امتم شفاعت می‌کنم.

اخبار شیعه

قال رسول الله ﷺ : ثلاثة یشفعون الی الله فیشفعون الأنبیاء، ثم العلماء ثم

الشهداء؛ سه گروهند که در نزد خداوند برای گنهکاران شفاعت می‌کنند و

شفاعتشان مورد قبول واقع می شود؛ نخست انبیاء سپس علماء پس از آن شهدا»
قال رسول الله ﷺ: «انما الشفاعة لأهل الكبائر من امتي؛ شفاعت من فقط برای کسانی از امتم می باشد که مرتکب گناهان کبیره شده اند»

قال امیر المؤمنین عليه السلام: «لنا شفاعة لأهل مودتنا شفاعة؛ برای ما و نیز اهل مودت و دوستی ما حق شفاعت وجود دارد.»

قال الصادق عليه السلام: من انكر ثلاثة الشياء فليس من شيعتنا المعراج والمسئلة في القبر و الشفاعة؛ هر کس منکر سه چیز شود از شیعیان ما محسوب نمی شود معراج پیامبر، سوال در قبر و مسئله شفاعت»

قال الصادق عليه السلام: نمجد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع لشیعتنا فلا یردنا ربنا؛ ما پروردگاران را تمجید می کنیم و بر پیامبران درود می فرستیم و برای شیعیانمان شفاعت می کنیم و خداوند نیز درخواست ما را رد نمی کند.»

قال الرضا عليه السلام: من كذب بشفاعة رسول الله ﷺ لم تناله؛ هر کس شفاعت رسول خدا ﷺ را تکذیب کند مشمول آن نخواهد شد.»

با توجه به آیات متعدد قرآنی و روایات فراوانی که از شیعه و اهل سنت در زمینه شفاعت وجود دارد انکار و تشکیک در آن هرگز برای اهل تحقیق و انصاف ممکن نیست.

جمع بندی

شفاعت از چه کسانی صادر می‌شود؟

با مراجعه به آیات و روایات شافعان روز جزا عبارتند از:

(۱) رسول گرامی اسلام ﷺ:

قرآن مجید خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾؛

به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی^۱

در روایات عطای الهی به شفاعت آن حضرت تفسیر شده است و نیز از آن

حضرت نقل شده است که فرمود:

«ذخرت شفاعتی لأهل الكبائر من امتی؛

شفاعت خود را برای گناهکاران از امتم که مرتکب گناهان

بزرگ شده باشند، ذخیره کرده‌ام.»

(۲) امیر المؤمنین علیؑ:

پیامبر گرامی اسلام درباره‌ی شفاعت امیرالمؤمنین علیؑ فرمود:

«أَنِّي لَا شَفْعَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَشْفَعُ وَ يُشَفِّعُ عَلِيٌّ فَيُشَفِّعُ؛

من در روز رستاخیز شفاعت می‌کنم و شفاعتتم پذیرفته می‌شود

و علی نیز شفاعت می‌کند و شفاعت او پذیرفته می‌شود.»

(۳) فاطمه الزهراءؑ:

از پیامبر اکرم ﷺ درباره شفاعت فاطمهؑ وارد شده است:

«ایما إمرآه فی الیوم والیله خمس صلوات و صامت شهر رمضان
و حجت بیت الحرام و زکت مالها و اطاعت زوجها و والت علیاً
بعدی دخلت بشفاعه ابنتی فاطمه؛

هر زنی که نمازهای پنج گانه اش را بخواند و روزهی ماه رمضان را
بگیرد و در صورت استطاعت به زیارت خانه خدا برود و زکات
مالش را بدهد و از همسرش اطاعت کند و پس از من، علی را به
امامت بپذیرد به شفاعت دخترم فاطمه وارد بهشت خواهد شد.»

۴) اهل بیت پیامبر علیهم السلام:

در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«و یشفع اهل بیتی فیشفعون؛

و اهل بیت من شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته می شود.»

۵) پیامبران الهی:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «یشفع الأنبیاء فی کل من کان یشهد
لا اله الا الله مخلصاً؛

پیامبران الهی برای کسانی که از روی اخلاص به یگانگی خدا
گواهی داده اند شفاعت می کنند.»

۶) فرشتگان:

افزون بر آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره انبیاء، آیه ۸۶ زخرف، آیه ۲۶ نجم و روایات
نیز بر شفیع بودن فرشتگان دلالت می کند از جمله در بخشی از روایتی که از
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده آمده است: «یشفع النبیون و الملائکه؛ پیامبر و فرشتگان و
... شفاعت می کنند.»

۷) شهیدان:

درباره شفاعت شهیدان راه خدا و دین از پیامبر ﷺ نقل شده است
«یشفع الشهيد فی سبعین انساناً من اهل بینه،
شهید راه خدا برای هفتاد تن از خویشاوندان خود شفاعت
می کند.»

۸) دانشمندان و عالمان دین:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اذا كان يوم القيامة بعث الله العابد فإذا وقفا بين يدي الله عز وجل
قيل للعابد انطلق الى الجنة و قيل للعالم قف تشفع للناس بحسن
تأديك بهم؛

روز رستاخیز که عالم و عابد محشور می شوند، هنگامی که
در پیشگاه الهی بایستند به عابد گفته می شود برو به بهشت و به
عالم و دانشمند گفته می شود بایست و آن‌ها را که آموزش
داده‌ای شفاعت کن.»

۹) معلمین و حافظان قرآن:

در این باره حضرت علی علیه السلام از پیامبر گرامی ﷺ نقل می کند:

«من تعلم القرآن، فاستظهر، فأحل حلاله و حرم حرامه ادخله الله
به الجنة و شفعه فی عشیره من اهل بینه کلهم قد وجبت له النار؛
کسی که قرآن را بیاموزد و حفظ کند و حلال آن را حلال و
حرام آن را حرام بداند، خداوند او را به دلیل اهل قرآن بودن به
بهشت وارد می سازد و شفاعت او را درباره ده تن از

خویشاوندانش که همه سزاوار آتش اند می پذیرد.»

۱۰) خویشاوندان:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«الشفعاء خمسة و... الرحم؛

شفاعت کنندگان پنج طایفه اند ... یکی از آنان خویشاوندان هستند.»

نیز از امام صادق علیه السلام نقل است:

«یشفع الحمیم حمیمه؛

خویشاوند، خویشاوند خود را شفاعت می کند.»

۱۱) همسایگان:

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده اند:

«الجار یشفع الجار؛

همسایه، همسایه خود را شفاعت می کند.»

۱۲) مومنان:

از امام صادق علیه السلام درباره شفاعت مؤمنان پرسیده شد که آیا می توانند

خویشاوندان خود را شفاعت کنند؟ فرمود:

«نعم، المؤمن یشفع فیشفع؛

آری مؤمن شفاعت می کند و شفاعت او پذیرفته می شود.»

۱۳) قرآن مجید:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«تعلموا القرآن فإنه شافع لأصحابه يوم القيامة؛

قرآن را بیاموزید چرا که قرآن در روز قیامت اهل قرآن را شفاعت می‌کند.»

(۱۴) امین بودن:

از رسول گرامی اسلام نقل است که فرمود:

«الشفعاء خمسة القرآن و... الرحم و الامانه؛

شفاعت کنندگان پنج طایفه‌اند، قرآن ، و... خویشاوندان، امین بودن.»

(۱۵) توسل به پیامبر:

امام زین العابدین در دعایی اینگونه می‌گوید:

«صل علی محمد و آله و اجعل توسلی به شافعاً یوم القیامة نافعاً
انک انت ارحم الراحمین؛

بارالها درود بر محمد و آل او بفرست و توسل مرا به او شفیع من گردان در روز قیامت که مرا سود دهد. تویی از همه‌ی مهربانان مهربانتر.»

(۱۶) روزه:

پیامبر رحمت ﷺ می‌فرماید:

«الصیام و القرآن یشفعان للعبد یوم القیامة، یقول الصیام ای رب
منعته الطعام و الشهوات بالنهار فاشفعنی فیه ... ؛

روزه و قرآن در روز قیامت برای بنده شفاعت می‌کنند روزه می‌گوید، پروردگارا من او را از خوردن غذا و انجام شهوات در روز مانع شدم، پس شفاعت مرا درباره‌اش بپذیر.»

۱۷) درود فرستادن بر محمد و آل او:

از امام سجاد علیه السلام در دعای ۳۱ صحیفه سجادیه این گونه نقل شده است:

«صل علی محمد و آله صلوة تشفع لنا یوم القیامه و یوم الفاقه الیک؛

پروردگارا بر محمد و آل او درود فرست، درودی که برای ما در

روز رستاخیز و روز نیازمندی به تو شفاعت کند.»

در بین شفاعت کنندگان، مهم‌ترین شفاعت کننده خداوند است، از برخی روایات

چنین دریافته می‌شود که پس از شفاعت کنندگان، خداوند مهربان نیز، خود شفاعت

گر گناهکاران می‌شود و آنان را از عذاب می‌رهاند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«یشفع النبیون و الملائکه و المؤمنون فیکول الجبار بقیت

شفاعتی...»؛

پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می‌کنند، آنگاه خدای

متعال می‌فرماید: شفاعت من باقی مانده است. ^۱

چه گروهی از شفاعت بهره مند می‌شوند؟

بر اساس آیات و روایات همه‌ی مومنان و دوست داران پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت

او از شفاعت بهره مند می‌شوند البته برخی به دلیل پیشینه نیکشان از این رحمت

الهی زودتر بهره مند می‌شوند و برخی دیرتر اما سرانجام این دریچه‌ی رحمت

به روی آنان گشوده خواهد شد.

آیه ۲۸ سوره انبیاء شفاعت برخی شفاعت گران را تنها در حق کسانی می‌داند

که رضایت خداوند را به دست آورده باشند و از سویی با توجه به آیه ۴۸ سوره

۱. برگرفته از آثار آیت الله جعفر سبحانی، شفاعت و زیارت، ص ۴۰-۳۵.

نساء خداوند تنها گناه شرک را نمی‌بخشد و از گناهان دیگر برای هرکس که بخواهد چشم می‌پوشد. بنابراین هرکس از خط قرمز یکتاپرستی پا فراتر ننهد باشد و در منجلا ب شرک فرو نیفتاده باشد از شفاعت بهره می‌گیرد.^۱

چه گروهی از شفاعت بی بهره‌اند؟

از پژوهش در آیات و روایات به دست می‌آید که برخی هرگز از رحمت شفاعت بهره‌مند نمی‌شوند اینان عبارتند از:

۱. مشرکان:

با توجه به آیات ۹۷ تا ۱۰۱ سوره شعراء، در روز بازپسین مشرکان شفاعت نمی‌شوند و شفاعت شفاعت گران به حال آنان سود نخواهد داشت، در بسیاری از روایات هم به موضوع فوق تصریح شده است از جمله پیامبر ﷺ می‌فرمایند: اعطیت خمساً... و اعطیت الشفاعة لامتی فهی لمن لا یشرک بالله شیئاً؛ خداوند بزرگ به من پنج امتیاز اعطا کرده است... یکی از آن‌ها شفاعت است برای کسانی که مشرک نباشند.

۲. کافران:

از آیات ۴۱ تا ۴۸ سوره‌ی مدثر دریافت می‌شود که روز رستاخیز کافران بهره‌ای از شفاعت نمی‌برند و شفاعت به حال آنان سودی نخواهد داشت همین نکته از برخی روایات نیز استنتاج می‌شود، از امام هشتم علیه السلام معنای آیه ۲۸ سوره‌ی انبیاء را پرسیدند که می‌فرماید «جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند». فرمود معنایش آن است که شافعان رستاخیز جز برای کسی که دین او مورد رضایت و پسند خدا باشد شفاعت نمی‌کنند، روشن است که کافران موردپسند خداوند را ندارند.

۱. آیت الله جعفر سبحانی، شفاعت و زیارت، ص ۴۳.

۳. ستمگران:

قرآن مجید می فرماید:

«ما للظالمین من حمیمٍ ولا شفیعٍ یطاعُ؛

و برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعت گری که مورد اطاعت باشد

پیامبر گرامی اسلام در این زمینه می فرماید:

«اما شفاعتی ففی اصحاب الكبائر ما خلا اهل الشرك و الظلم؛

شفاعت من برای کسانی است که مرتکب گناه بزرگ شده باشند جز شرک و ستم کاری.»

۴. دشمنان خاندان رسالت:

امام صادق عليه السلام فرمود:

«لو ان الملائكة المقربين و الانبياء و المرسلین شَفَعُوا فی ناصب ما

شَفَعُوا؛

اگر همه ی فرشتگان مقرب الهی و مقام پیامبران برای ناصبی (کسی که دشمن خاندان عصمت و طهارت است) شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نمی شود.

۵. آزاردهندگان حضرت رسول:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

إذ اقامت المقام المحمود تشفعت فی اصحاب الكبائر من امتی

فیشفعی الله فیهم و الله لا تشفعت فیمن آذی ذریتی؛

هنگامی که در مقام شفاعت قرار گیرم، برای گناهکاران امت شفاعت



می‌کنم و خداوند شفاعت مرا می‌پذیرد به خدا سوگند برای کسانی
که ذریه و فرزندان مرا آزرده باشند شفاعت نمی‌کنم.»

۶. منکران شفاعت:

امام هشتم علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«من کذب بشفاعة رسول الله لم تناله؛

کسی که شفاعت رسول خدا را تکذیب کند شفاعت آن گرامی
به او نمی‌رسد.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

«من لم یؤمن به شفاعتی؛

هرکس به شفاعت من ایمان نداشته باشد شفاعت من بر او نمی‌رسد.»

۷. خائنان:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی؛

هرکس به عرب‌ها (عرب‌های مسلمان) خیانت کند از شفاعت
من بی بهره خواهد بود.»

۸. سبک شمارندگان نماز:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوه؛

کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما دست نمی‌یابد.»^۱

نتیجه گیری

همانطوری که اعتقاد به مغفرت خداوند موجب تجرّی نمی‌شود و تنها ایجاد امیدواری می‌کند، اعتقاد به شفاعت هم موجب تشویق گناه (حرام) نیست؛ توجه به این نکته؛ که دو شرط شمول مغفرت و شفاعت، مشیت خدا و رضای اوست، روشن می‌کند که اثر این اعتقادات تا این اندازه است که دل‌ها را از یأس و ناامیدی نجات می‌دهد و همواره بین خوف و رجا نگه می‌دارد.

خلاصه اینکه در مذهب تشیع، بر دوری از حرام و داشتن تقوا و حتی اجتناب از شبهات تأکید فراوان شده است و شفاعت هم اهداف تربیتی دارد. و شمول آن هم شرایط عدیده دارد.

انکار شفاعت در قرآن

دیدگاه علامه طباطبایی (ره)

مرحوم علامه طباطبایی درباره اثبات شفاعت و انکار آن در قرآن چنین می‌فرماید: در قرآن کریم پاره‌ای آیات شفاعت را انکار می‌نمایند مانند:

۱. ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛

به غیر از خدا چیزی را می‌پرستند که نه ضرری برایشان دارد، و نه سودی به ایشان می‌رساند، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما به نزد خدایند، بگو: آیا به خدا چیزی یاد می‌دهید که خود او در آسمان‌ها و زمین اثری از آن سراغ ندارد؟ منزّه و والا است خدا، از آنچه ایشان برایش شریک می‌پندارند.^۱

۲. ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾؛

ستمکاران نه دوستی دارند، و نه شفיעی که سخش خریدار داشته باشد.^۲

و نیز فرموده:

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره غافر، آیه ۱۸.

۳. ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾^۱

و آیات دیگری از این قبیل که مسأله شفاعت و تاثیر واسطه و اسباب را در روز قیامت نفی می کند.

اثبات شفاعت در دسته‌ای دیگر از آیات قرآن

و از سوی دیگر، قرآن کریم با این انکار شدیدش در مسأله شفاعت، این مسله را به کلی انکار نمی کند، بلکه در بعضی از آیات می بینیم که آن را فی الجملة اثبات می نماید، به آیات زیر توجه کنید:

۱. ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۲

او است الله، که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید، و سپس بر عرش مسلط گشت، شما به غیر او سرپرست و شفיעی ندارید، آیا باز هم متذکر نمی گردید؟!^۲

و نیز:

۲. ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^۳

به غیر او ولی و شفיעی برایشان نیست،^۳

و آیه:

۳. ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾^۴

بگو شفاعت همه‌اش مال خدا.^۴

۱. سوره شعراء، آیه ۱۰۰-۱۰۱.

۲. سوره سجده، آیه ۴.

۳. سوره انعام، آیه ۵۱.

۴. سوره زمر، آیه ۴۴.

و نیز فرموده:

۴. ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾،

مر او راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، کیست که بدون اذن او نزد او شفاعتی کند؟ او می‌داند اعمالی را که یک یک آنان کرده‌اند، و همچنین آثاری که از خود بجای نهاده‌اند.^۱

۵. ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ، اللَّهُ، الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾،

به درستی پروردگار شما تنها الله است، که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید، آن گاه بر عرش مسلط گشته، تدبیر امر نمود، هیچ شفیی نیست مگر بعد از آنکه او اجازه دهد.^۲

۶. ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ، وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ، وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾،

گفتند: خدا فرزندی گرفته، منزّه است خدا، بلکه فرشتگان بندگان آبرومند اویند که در سخن از او پیشی نمی‌گیرند، و به امر او عمل می‌کنند، و او می‌داند آنچه را که آنان می‌کنند، و آنچه اثر که دنبال کرده‌هایشان می‌ماند، و ایشان شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا راضی باشد، و نیز ایشان از ترس او همواره در حالت اشفاقند.^۳

۷. ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره یونس آیه ۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾؛

آن‌هایی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت کسی نیستند، تنها کسانی می‌توانند به درگاه او شفاعت کنند، که به حق شهادت داده باشند، و در حالی داده باشند، که عالم باشند)¹.

۸. ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾،

مالک شفاعت نیستند، مگر تنها کسانی که نزد خدا عهدی داشته باشند²

۹. ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَرَضِيَ لَهُ

قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾،

امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر از کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او را پسندیده باشد، او به آنچه مردم کرده‌اند، و نیز به آنچه آثار پشت سر نهاده‌اند، دانا است، و مردم به او احاطه علمی ندارند.³

۱۰. وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ،

شفاعت نزد او برای کسی سودی نمی‌دهد، مگر کسی که برایش اجازه داده باشد.⁴

۱۱. ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ، لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا

مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾؛

چه بسیار فرشتگان که در آسمان‌هایند، و شفاعتشان هیچ سودی

۱. سوره زخرف، آیه ۸۶

۲. سوره مریم، آیه ۸۷

۳. سوره طه، آیه ۱۱۰.

۴. سوره سبأ، آیه ۲۳.

ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر که بخواهد اذن دهد.^۱

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، این آیات، یا شفاعت را مختص به خدای متعال می‌کند، مانند سه آیه اول. و یا آن را عمومیت می‌دهد، و برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند، اما با این شرط که خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضی باشد، و امثال این شروط.

آنچه مسلم است، این است که آیات نام برده شفاعت را اثبات می‌کند، چیزی که هست بعضی آن طور که دیدید منحصر در خدا می‌کند، و بعضی دیگر آن طور که دیدید عمومیتش می‌دهد.

طریق جمع بین دو دسته آیات

به یاد دارید که آیات دسته اول، شفاعت را نفی می‌کرد، در حالی که دسته دوم، آن را اثبات می‌نمود، حال باید دید جمع بین این دو دسته آیات چه می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم: نسبتی که این دو دسته آیات با هم دارند، نظیر نسبتی است که دو دسته آیات راجع به علم غیب با هم دارند، یک دسته علم غیب را منحصر در خدا می‌کند، دسته دیگر آن را برای غیر خدا نیز اثبات نموده، قید رضای خدا را شرط می‌کند:

دسته اول مانند آیه: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ﴾، بگو در آسمان‌ها و زمین هیچ کس غیب نمی‌داند،^۲ و آیه: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾، نزد اوست کلیدهای غیب، که کسی جز خود او از آن اطلاع ندارد.^۳

۱. سوره نجم، آیه ۲۶.

۲. سوره نمل آیه ۶۵.

۳. سوره انعام، آیه ۵۹.

و از دسته دوم مانند آیه: ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ، فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾، خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مسلط نمی‌سازد، مگر کسی از فرستادگانش که او را پسندیده باشد.

و هم چنین نسبت میانه آن دو دسته آیات شفاعت، نظیر نسبتی است که میان دو دسته آیات راجع به مرگ، و نیز دو دسته آیات راجع به خلقت و رزق، و تاثیر، و حکم، و ملک، و امثال آنست، که در اسلوب قرآن بسیار زیاد دیده می‌شود، یک جا مرگ بندگان، و خلقتشان، و رزقشان، و سایر نامبرده‌ها را به خود نسبت می‌دهد، و جایی دیگر برای غیر خود اثبات می‌کند، و قید اذن و مشیت خود را بر آن اضافه می‌نماید.

اثبات شفاعت برای غیر خدا، به اذن خدا

و این اسلوب کلام، به ما می‌فهماند که به جز خدای تعالی هیچ موجودی به طور استقلال مالک هیچ یک از کمالات نام برده نیست، و اگر موجودی مالک کمالی باشد، خدا به او تملیک کرده، حتی قرآن کریم در قضاهای حتمی، نیز یک نوع مشیت را برای خدا اثبات می‌کند، مثلاً می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا، فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ، خَالِدِينَ فِيهَا، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يَرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا، فَفِي الْجَنَّةِ، خَالِدِينَ فِيهَا، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ، عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ﴾^۲

اما کسانی که شقی شدند، پس در آتشدن، و در آن زفیر و شهیق (صدای نفس فرو بردن و برآوردن) دارند، و جاودانه در آن

۱. سوره جن، آیه ۲۷.

۲. سوره هود، آیه ۱۰۶ تا ۱۰۸.

هستند مادام که آسمان‌ها و زمین برقرار است مگر آنچه
 پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه اراده کند فعال
 است و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، در بهشت جاودانه
 خواهند بود، مادام که آسمان‌ها و زمین برقرار است مگر آنچه
 پروردگارت بخواهد - عطائی است قطع نشدنی.

ملاحظه می‌فرمائید که سعادت و شقاوت، و خلود در بهشت و دوزخ، را با
 اینکه از قضا‌های حتمی او است، و مخصوصا درباره خلود در بهشت، صریحا
 فرموده: عطائی است قطع نشدنی، اما در عین حال این قضاء را طوری نرانده،
 که العیاذ باللّه، دست بند به دست خود زده باشد، بلکه سلطنت و ملک خود را
 نسبت به آن هم چنان حفظ کرده، و فرموده: پروردگارت به آنچه اراده کند فعال
 است، یعنی هر چه بخواهد می‌کند.

از اینجا معلوم می‌شود: آیاتی که شفاعت را انکار می‌کنند، اگر بگوئیم: ناظر
 به شفاعت در روز قیامت است، شفاعت به طور استقلال را نفی می‌کند، و
 می‌خواهد بفرماید: کسی در آن روز، مستقل در شفاعت نیست، که چه خدا
 اجازه بدهد و چه ندهد او بتواند شفاعت کند، و آیاتی که آن را اثبات می‌کند،
 نخست اصالت در آن را برای خدا اثبات می‌کند، و برای غیر خدا به شرط اذن و
 تملیک خدا اثبات می‌نماید، پس شفاعت برای غیر خدا هست، اما با اذن خدا.

حال باید در آیات این بحث دقت کنیم، بینیم شفاعت و متعلقات آن از نظر قرآن
 چه معنایی دارد؟ و این شفاعت در حق چه کسانی جاری می‌شود؟ و از چه شفیعانی
 سر می‌زند؟ و در چه زمانی تحقق می‌یابد؟ و اینکه شفاعت چه نسبتی با عفو و مغفرت
 خدای تعالی دارد، و از این قبیل جزئیات آن را در چند فصل بررسی کنیم:

۱. شفاعت چیست؟

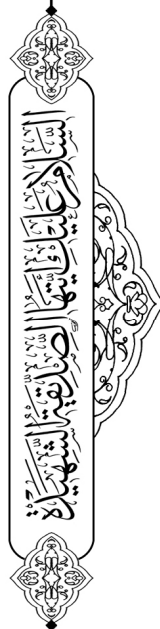
معنای اجمالی شفاعت را همه می‌دانند، چون همه انسان‌ها در اجتماع زندگی می‌کنند، که اساسش تعاون است.

و اما معنای لغوی شفاعت: این کلمه از ماده (ش ف ع) است، که در مقابل کلمه (وتر = تک) به کار می‌رود، در حقیقت شخصی که متوسل، به شفیع می‌شود نیروی خودش به تنهایی برای رسیدنش به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می‌زند، و در نتیجه آن را دو چندان نموده، به آنچه می‌خواهد نائل می‌شود، به طوری که اگر این کار را نمی‌کرد، و تنها نیروی خود را به کار می‌زد، به مقصود خود نمی‌رسید، چون نیروی خودش به تنهایی ناقص و ضعیف و کوتاه بود.

و اما بحث اجتماعی آن، و اینکه تا چه پایه معتبر است؟ می‌گوییم: شفاعت یکی از اموری است که ما آن را برای رسیدن به مقصود به کار بسته، و از آن کمک می‌گیریم، و اگر موارد استعمال آن را آمارگیری کنیم، خواهیم دید که به طور کلی، در یکی از دو مورد از آن استفاده می‌کنیم، یا در مورد جلب منفعت و خیر، آن را به کار می‌زنیم، و یا در مورد دفع ضرر و شر.

البته نه هر نفعی، و نه هر ضرری، چون ما هرگز در نفع و ضررهایی که اسباب طبیعی و حوادث کونی آن را تامین می‌کند، از قبیل گرسنگی، و عطش، و حرارت، و سرما، و سلامتی، و مرض، متوسل به شفاعت نمی‌شویم، وقتی گرسنه شدیم بدون اینکه دست بدامن اسباب غیر طبیعی بزنیم، خود برخاسته برای خودمان غذا فراهم می‌کنیم، و همچنین آب و لباس و خانه و دارو تهیه می‌کنیم.

و توسل ما به اسباب غیر طبیعی، و شفیع قرار دادن آنها، تنها در خیرات و شرور، و منافع و مضاری است که اوضاع قوانین اجتماعی، و احکام حکومت،



یا به طور خصوص، و یا عموم، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، پیش می‌آورد. چون در دایره حکومت و مولویت از یک سو، و عبودیت و اطاعت از سوی دیگر، در هر حاکم و محکومی که فرض شود، احکامی از امر و نهی هست، که اگر محکوم یا رعیت به آن احکام عمل کند، و تکلیف حاکم و مولی را امثال نماید، آثاری از قبیل مدح زبانی، و یا منافع مادی، از جاه و مال در پی دارد، و اگر با آن مخالفت نموده، و از اطاعت تمرد و سرپیچی کند، آثار دیگری از قبیل مذمت زبانی، و یا ضرر مادی، و یا معنوی در پی دارد.

پس وقتی مولایی غلام خود و یا هر کس دیگری که در تحت سیاست و حکومت او قرار دارد مثلاً امر بکند، و یا نهی کند، و او هم امثال نماید، اجری آبرومند دارد، و اگر مخالفت کند، عقاب یا عذابی دارد، از همین جا دو نوع وضع و اعتبار درست می‌شود، یکی وضع حکم و قانون، و یکی هم وضع آثاری که بر موافقت و مخالفت آن مترتب می‌شود.

و بنابر همین اساس آسیای همه حکومت‌های عمومی و خصوصی، و مخصوصاً حکومت بین هر انسانی با زیر دستش، می‌چرخد.

بنابراین اگر انسانی بخواهد به کمالی و خیری برسد، یا مادی و یا معنوی، که از نظر معیارهای اجتماعی آمادگی و ابزار آن را ندارد، و اجتماع وی را لایق آن کمال و آن خیر نمی‌داند، و یا بخواهد از خود شری را دفع کند، شری که به خاطر مخالفت متوجه او می‌شود، و از سوی دیگر قادر بر امثال تکلیف، و ادای وظیفه نیست، در اینجا متوسل به شفاعت می‌شود.

و به عبارتی روشن‌تر، اگر شخصی بخواهد به ثوابی برسد که اسباب آن را تهیه ندیده، و از عقاب مخالفت تکلیفی خلاص گردد، بدون اینکه تکلیف را انجام دهد، در اینجا متوسل به شفاعت می‌گردد. و مورد تاثیر شفاعت هم همین

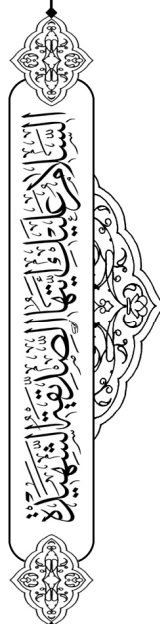
جا است، اما نه به طور مطلق، برای اینکه بعضی افراد هستند که اصلاً لیاقتی برای رسیدن به کمالی که می‌خواهند ندارند، مانند یک فرد عامی که می‌خواهد با شفاعت، اعلم علماء شود، با اینکه نه سواد دارد، و نه استعداد، و رابطه‌ای هم با واسطه و شفیع ندارد، مانند برده‌ای که به هیچ وجه نمی‌خواهد از مولایش اطاعت کند، و می‌خواهد در عین یاغی‌گری و تمردش به وسیله شفاعت مورد عفو مولا قرار گیرد.

در این دو فرض، شفاعت سودی ندارد، چون شفاعت وسیله‌ای است برای تتمیم سبب، نه اینکه خودش مستقلاً سبب باشد، اولی را اعلم علماء کند، و دومی را در عین یاغی‌گریش مقرب درگاه مولا سازد.

شرط دیگری که در شفاعت هست، این است که شفاعت شفیع نباید تاثیری غیر عقلایی داشته باشد. مثلاً شفیع از مولای حاکم نمی‌خواهد که مثلاً مولویت خود را باطل، و عبودیت عبد خود را لغو کند، و نیز نمی‌خواهد که او از حکم خود و تکلیفش دست بردارد، و یا آن را به حکم دیگر نسخ نماید، حالا یا برای همه نسخ کند، و یا برای شخص مورد فرض، که خصوص او را عقاب نکند.

و نیز از او نمی‌خواهد، که قانون مجازات خود را یا به طور عموم و یا برای شخص مورد نظر لغو نماید. شفیع، بعد از آنکه این سه جهت را مقدس و معتبر شمرد، از راه‌های دیگری شفاعت را می‌کند، مثلاً یا به صفاتی از مولای حاکم تمسک می‌کند، که آن صفات اقتضا دارد که از بنده نافرمانش بگذرد، مانند بزرگواری، و کرم او، و سخاوت و شرف دودمانش.

و یا به صفاتی در عبد تمسک جوید، که آن صفات اقتضاء می‌کند مولا بر او رأفت ببرد، صفاتی که عوامل آمرزش و عفو را برمی‌انگیزد، مانند خواری و مسکنت و حقارت و بد حالی و امثال آن.



و یا به صفاتی که در نفس خود شفیع هست، مانند محبت و علاقه‌ای که مولا به او دارد، و قرب منزلتش، و علو مقامش در نزد وی.

پس منطق شفیع، این است که می‌گوید: من از تو نمی‌خواهم دست از مولویت خود برداری، و یا از عبودیت عبادت چشم‌پوشی، و نیز نمی‌خواهم حکم و فرمان خودت را باطل کنی، و یا از قانون مجازات چشم‌پوشی، بلکه می‌گویم:

تو با این عظمت که داری، و این رأفت و کرامت که داری از مجازات این شخص چه سودی می‌بری؟ و اگر از عقاب او صرف نظر کنی چه ضرری به تو می‌رسد، و یا می‌گویم:

این بنده تو مردی نادان است، و این نافرمانی را از روی نادانیش کرده، و مردی است حقیر و مسکین، مخالفت و موافقت او اصلاً به حساب نمی‌آید، و مثل تو بزرگواری به امر او اعتنا نمی‌کند، و به آن اهمیت نمی‌دهد، و یا می‌گویم: به خاطر آن مقام و منزلتی که نزد تو دارم، و آن لطف و محبتی که تو نسبت به من داری، شفاعتم را در حق فلانی بپذیر، و از عقابش صرف نظر کرده مشمول عفو قرار ده.

از اینجا معلوم و روشن می‌گردد که شفیع، عاملی از عوامل مربوط به مورد شفاعت، و مؤثر در رفع عقاب را مثلاً، بر عاملی دیگر که عقاب را سبب شده، حکومت و غلبه می‌دهد.

حال یا آن عامل همانطور که گفتیم صفتی از صفات مولی است، یا صفتی از صفات عبد است، یا از صفات خودش، هر چه باشد آن عامل را تقویت می‌کند، تا بر عامل عقوبت، یا هر حکمی دیگر که می‌خواهد خنثایش کند، رجحان داده، کفه ترازویش را سنگین‌تر سازد.

نکته دیگری که از این بیان روشن می‌شود، این است که شفاعت خودش یکی از مصادیق سببیت است، و شخص متوسل به شفیع، در حقیقت می‌خواهد سبب نزدیک‌تر به مسبب را واسطه کند، میان مسبب و سبب دورتر، تا این سبب جلو تاثیر آن سبب را بگیرد، این آن نکته‌ایست که از تجزیه و تحلیل معنای شفاعت به نظر ما رسید، البته شفاعتی که خود ما به آن معتقدیم، نه هر شفاعتی.

شفاعت تکوینی و تشریحی

حال که این معنا روشن شد، می‌گوییم: خدای سبحان در سببیت از یکی از دو جهت مورد نظر قرار می‌گیرد، اول از نظر تکوین، و دوم از نظر تشریح، از نظر اول، خدای سبحان مبدأ نخستین هر سبب، و هر تاثیر است، و سببیت هر سببی بالاخره به او منتهی می‌شود، پس مالک علی الاطلاق خلق و ایجاد، او است، و همه علل و اسباب اموری هستند که واسطه میان او و غیر او، و وسیله انتشار رحمت اویند، آن رحمتی که پایان ندارد، و نعمتی که بی‌شمار به خلق و صنع خود دارد، پس از نظر تکوین در سببیت خدا جای هیچ حرف نیست. و اما از جهت دوم، یعنی تشریح، خدای تعالی به ما تفضل کرده، در عین بلندی مرتبه‌اش، خود را به ما نزدیک ساخته، و برای ما تشریح دین نموده، و در آن دین احکامی از اوامر، و نواهی و غیره، وضع کرده، و تبعات و عقوبت‌هایی در آخرت برای نافرمانان معین نموده، رسولانی برای ما گسیل داشت، ما را بشارت‌ها دادند، و انذارها کردند، و دین خدا را به بهترین وجه تبلیغ نمودند، و حجت بدین وسیله بر ما تمام شد، ﴿وَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾؛ کلمه پروردگارت در راستی و عدالت تمام شد، و کسی نیست که کلمات او را مبدل سازد.^۱

حال بینیم، معنای شفاعت با کدام یک از این دو جهت منطبق است؟ اما انطباق آن بر جهت اول، یعنی جهت تکوین، و اینکه اسباب و علل وجودیه، کار شفاعت را بکنند، که بسیار واضح است، برای اینکه هر سببی واسطه است میان سبب فوق، و مسبب خودش، و روی هم آن‌ها از صفات علیای خدا، یعنی رحمت، خلق، احیاء، رزق، و امثال آن را استفاده نموده، و انواع نعمت‌ها و فضل‌ها را گرفته، به محتاجان آن می‌رسانند.

و قرآن کریم هم این معنای از شفاعت را تأیید می‌کند، از آن جمله می‌فرماید:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۱

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۲ که ترجمه آن‌ها گذشت.

در این دو آیه که راجع به خلقت آسمان‌ها و زمین است، قهراً شفاعت هم در آن‌ها در مورد تکوین خواهد بود، و شفاعت در مورد تکوین جز این نمی‌تواند باشد، که علل و اسبابی میان خدا و مسبب‌ها واسطه شده، امور آن‌ها را تدبیر و وجود و بقاء آن‌ها را تنظیم کنند، و این همان شفاعت تکوینی است.

و اما از جهت دوم، یعنی از جهت تشریح، در این جهت چیزی که می‌توان گفت، این است که مفهوم شفاعت با در نظر گرفتن آن تجزیه و تحلیل که کردیم، در این مورد هم صادق است، و هیچ محذوری در آن نیست.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره یونس، آیه ۳.

و آیه، ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۱

و آیه، ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۲

و آیه، ﴿لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾^۳

و آیه، ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۴

و آیه، ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَاءَ بِالْحَقِّ وَهُمْ

يَعْلَمُونَ﴾^۵ که ترجمه‌های آن‌ها در اول بحث گذشت با این شفاعت، یعنی شفاعت در مرحله تشریح، منطبقند.

برای اینکه این آیات، به طوری که ملاحظه می‌فرمایید، شفاعت (یعنی شافع بودن) را برای عده‌ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه، و بعضی از مردم، اثبات می‌کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضاء، و این خودش تملیک شفاعت است، یعنی شفاعت را به بعضی از بندگانش تملیک می‌کند، و می‌تواند بکند، چون ﴿لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْأَمْرُ﴾.

پس این بندگان که خدا مقام شفاعت را به آنان داده، می‌توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و سایر صفات علیای او تمسک نموده، بنده‌ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بلای عقوبت را که شامل او شده، از او برگردانند، و در این صورت، دیگر از مورد حکم عقوبت بیرون گشته، دیگر مصداق آن حکم نیست،

و قبلا هم روشن کردیم، که تاثیر شفاعت از باب حکومت است، نه از باب

۱. سوره طه، آیه ۱۰۹.

۲. سوره سبأ، آیه ۲۳.

۳. سوره نجم، آیه ۲۶.

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۵. سوره زخرف آیه ۸۶.

تضاد و تعارض، و این مطلب با گفتار خود خدای تعالی که می فرماید:

﴿فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱

خدا گناهان ایشان را مبدل به حسنه می کند کاملاً روشن و بی اشکال می شود.

چون به حکم این آیه خدا می تواند عملی را با عملی دیگر معاوضه کند، هم چنان که می تواند یک عمل موجود را معدوم سازد، چنانچه خودش هم فرموده:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّتُورًا﴾^۲

و به آنچه که عمل کرده اند می پردازیم، و آن را هیچ و پوچ می کنیم.

و نیز خودش فرموده:

﴿فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۳

پس اعمالشان را بی اثر کرد.

و نیز همو فرموده:

﴿إِنْ تَحْتَسِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نَكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۴

اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان صغیره شما را محو می کنیم. الخ

و نیز فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۵

۱. سوره فرقان، آیه ۷۰.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۳.

۳. سوره محمد، آیه ۹.

۴. سوره نساء، آیه ۳۱.

۵. سوره نساء، آیه ۴۸.

خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرک بورزند، و گناهان پائین‌تر از آن را از هر کس بخواهد می‌آمرزد. و این آیه به طور مسلم در غیر مورد ایمان و توبه است، برای اینکه ایمان و توبه شرک قبلی را هم جبران نموده، آن را مانند سایر گناهان مشمول آمرزش خدا می‌کند.

و نیز همانطور که می‌تواند عملی را مبدل به عملی دیگر کند، می‌تواند عملی اندک را بسیار کند، هم چنان که خودش در این باره فرموده:

﴿أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ﴾^۱؛

اینان اجرشان دو برابر داده می‌شود

و نیز فرموده:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾^۲؛

هر کس کار نیکی کند، ده برابر مثل آن را خواهد داشت

و نیز همانطور که می‌تواند عملی را با عملی دیگر مبدل نموده، و نیز عملی اندک را بسیار کند، همچنین می‌تواند عملی را که معدوم بوده، موجود سازد، که در این باره فرموده:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ، أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَمَا

أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^۳؛

کسانی که ایمان آوردند، و ذریه‌شان نیز از ایشان پیروی نموده، ایمان آوردند، ما ذریه‌شان را به ایشان ملحق می‌کنیم، و ایشان را

۱. سوره قصص، آیه ۵۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

۳. سوره طور، آیه ۲۱.

از هیچ یک از اعمالی که کردند محروم و بی بهره نمی‌سازیم،
 که هر مردی در گرو عملی است که کرده است
 و سخن کوتاه اینکه خدا هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد، و
 هر حکمی که بخواهد می‌راند.

بله، این هم هست، که او هر چه را بکند، به خاطر مصلحتی می‌کند، که
 اقتضای آن را داشته باشد، و به خاطر علتی انجام می‌دهد، که بین او و عملش
 واسطه است. وقتی چنین است، چه مانعی دارد که یکی از آن مصلحت‌ها و
 یکی از آن علت‌ها شفاعت شافعانی چون انبیاء و اولیاء و بندگان مقرب او باشد،
 هیچ مانعی به ذهن نمی‌رسد، و هیچ ظلمی هم لازم نمی‌آید.

از اینجا روشن شد که معنای شفاعت - البته منظور از آن شافعیت است - بر
 حسب حقیقت در حق خدای تعالی نیز صادق است، چون هر یک از صفات او
 واسطه بین او و بین خلق او، در افاضه جود، و بذل وجود هستند، پس در
 حقیقت شفیع علی الاطلاق او است، هم چنان که خودش، به صراحت فرموده:
 ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾^۱، بگو شفاعت همه‌اش از خداست، و نیز فرموده:
 ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ﴾^۲؛ بگو شما به غیر خدا سرپرست و
 شفیعی ندارید، و باز فرموده:

﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾^۳

ایشان به جز خدا شفیع و سرپرستی ندارند.

و غیر خدای تعالی هر کس شفیع شود، و دارای این مقام بگردد، به اذن او، و
 به تملیک او شده است، که البته این نیز هست، و با بیانات گذشته ما مسلم شد،

۱. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲. سوره سجده، آیه ۴.

۳. سوره انعام، آیه ۵۱.

که در درگاه خدا تا حدودی شفاعت مؤثر هست، و اشخاصی از گناهکاران را شفاعت می‌کنند.

و اینکه گفتیم: تا حدودی، برای این بود که خاطر نشان سازیم شفاعت تا آن حدی که محذوری ناشایسته به ساحت کبریایی خدائیش نیاورد، ثابت است. ممکن است این معنا را روشن‌تر بیان کرده بگوییم: ثواب و پاداش دادن به نیکوکار، حقیقتی است که عقل آن را صحیح دانسته و حق بنده نیکوکار می‌داند، حقی که به گردن مولا ثابت شده هم چنان که عقاب و امساک کردن از رحمت به بنده مجرم را حقی برای مولی می‌داند.

اما میان این دو حق از نظر عقل فرقی هست و آن این است که عقل ابطال حق غیر را صحیح نمی‌داند چون ظلم است و اما ابطال حق خویش و صرف نظر کردن از آن را قبیح نمی‌شمارد و بنا بر این عقل جائز می‌داند؛ که مولایی به خاطر شفاعت شفيعی از عقاب بنده‌اش و یا امساک رحمت به او صرف نظر کند، و حقیقت شفاعت هم همین است.

۲. اشکال‌هایی که در مسئله شفاعت به نظر می‌رسد

از مطالب گذشته این معنا را به دست آمد: که شفاعت از نظر قرآن تا حدی ثابت است، و خواهد دید که کتاب و سنت هم به طور اجمالی آن را اثبات می‌کند، بلکه، اگر از کتاب و سنت هم چشم‌پوشی کنیم، و در معنای خود این کلمه دقت کنیم، خواهیم دید که خود کلمه نیز به این معنا حکم می‌کند.

زیرا همانطور که گفتیم، برگشت شفاعت به حسب معنا، به این است که کسی واسطه در سببیت و تاثیر شود، و معنا ندارد که چیزی علی‌الاطلاق، و بدون هیچ قید و شرطی سببیت و تاثیر داشته باشد، خوب، وقتی خود سبب و

تاثیر، قید و شرط دارد، واسطه آن نیز، مقید به آن قید و شرط هست، معنا ندارد که واسطه‌ای که فی الجمله، و با قید و شرط‌هایی می‌تواند شفیع در بین یک سبب و یک مسبب شود، بدون هیچ قید و شرطی واسطه در میانه همه اسباب، و همه مسببات شود.

اینجاست که امر بر منکرین شفاعت مشتبه شده، خیال کرده‌اند؛ قائلین به شفاعت، هیچ قیدی و شرطی برای آن قائل نیستند، و لذا اشکال‌هایی کرده‌اند، و با آن اشکال‌های خود خواسته‌اند یک حقیقت قرآنی را باطل جلوه دهند. و اینک بعضی از آن اشکال‌ها از نظر خواننده می‌گذرد:

اشکال اول [مخالفت شفاعت با حکم اولی خداوند]

یکی از آن اشکال‌ها این است که؛ بعد از آنکه خدای تعالی در کلام مجیدش، برای مجرم در روز قیامت عقاب‌هایی معین نموده، و برداشتن آن عقاب، یا از عدالت است، و یا ظلم است، اگر برداشتن آن عقاب‌ها عدالت باشد، پس تشریح آن حکمی که مخالفتش عقاب می‌آورد، در اصل، ظلم بوده، و ظلم لایق ساحت مقدس خدای تعالی نیست، و اگر برداشتن عقاب نام برده ظلم است، چون تشریح حکمی که مخالفتش این عقاب را آورده به عدالت بوده، پس در خواست انبیاء یا هر شفیع دیگر درخواست ظلم خداست، و این درخواست جاهلانه است، و ساحت مقدس انبیاء از مثل آن منزّه است.

ما این اشکال را دو جور پاسخ می‌دهیم.

۱. از ایشان سؤال می‌کنیم، درباره اوامر امتحانی خدا چه می‌گویید؟ آیا رفع حکم امتحانی - مانند جلوگیری از کشته شدن اسماعیل، در مرحله دوم و اثبات آن در مرحله اول یعنی ماموریت ابراهیم به کشتن او هر دو عدالت است؟ یا

یکی ظلم و دیگری عدالت است؟ چاره‌ای جز این نیست که بگوئیم هر دو عدالت است، و حکمت آن، آزمایش مکلف، و یا به فعلیت رساندن استعدادهای او است.

در مورد شفاعت هم می‌گوییم: ممکن است خدا مقدر کرده باشد که همه مردم با ایمان را نجات دهد، ولی در ظاهر احکامی مقرر کرده، و برای مخالفت آن‌ها، عقاب‌هایی معین نموده، تا کفار به کفر خود هلاک گردند، و مؤمنان به وسیله اطاعت، به درجات محسنین بالا روند، و گناهکاران به وسیله شفاعت، به آن نجاتی که گفتیم، خدا برایشان مقدر کرده برسند، هر چند که نجات از بعضی انواع عذاب‌ها، یا بعضی افراد آن باشد، ولی نسبت به بعضی دیگر از عذاب‌ها، از قبیل حول و وحشت برزخ، و یا دلهره و فزع روز قیامت را بچشند، که در این صورت هم آن حکمی که در اول مقرر کرد، بر طبق عدالت بوده، و هم برداشتن عقاب، از کسانی که مخالفت کردند، عدالت بوده است.

۲. اگر برداشته شدن عقاب به وسیله شفاعت، مغایر با حکم اولی خدا باشد آن گاه این سؤال پیش می‌آید که کدامیک عدل است، و کدام ظلم؟ یعنی عقاب کردن یا برطرف شدن عقاب به وسیله شفاعت، گفتیم: شفاعت نه نقض اصل حکم است، نه نقض آن عقوبتی که، برای مخالفت آن حکم معین کرده‌اند، بلکه شفاعت نسبت به حکم و عقوبت نامبرده، حکومت دارد، یعنی مخالفت کننده و نافرمانی کننده را، از مصداق شمول عقاب بیرون می‌کند، و او را مصداق شمول رحمت، و یا صفتی دیگر از صفات خدای تعالی، از قبیل عفو، و مغفرت می‌سازد، که یکی از آن صفات احترام گذاشتن به شفیع و تعظیم او است. نه اینکه هم مشمول عقاب و مجازات باشد و هم مشمول رحمت گردد.

اشکال دوم [مخالفت شفاعت با سنت الهیه - نقض غرض - ترجیح بلا مرجح]

دومین اشکالی که به مسئله شفاعت کرده‌اند، این است که سنت الهیه بر این جریان یافته، که هیچ‌وقت افعال خود را در معرض تخلف و اختلاف قرار ندهد، و چون حکمی براند، آن حکم را به یکسان و در همه مواردش اجراء کند، و استثنایی به آن نزند.

اسباب و مسبباتی هم که در عالم هست، بر طبق همین سنت جریان دارد، هم چنان که خدای تعالی فرموده:

﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، إِلَّا مَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱

این صراط من است، و بر من است که آن را مستقیم نگهدارم، به درستی تو بر بندگان من سلطنتی نداری، مگر کسی که خود از گمراهان باشد، و با پای خود تو را پیروی کند، که جهنم میعادگاه همه آنان است،

و نیز فرموده:

﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا، فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ، فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^۲

و به درستی این است که صراط من، در حالی که مستقیم است، پس او را پیروی کنید، و دنبال هر راهی نروید، که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد)،

و نیز فرموده:

۱. سوره حجر، آیه ۴۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

﴿فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾؛

هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

و مسئله شفاعت و پارتی بازی، این هم آهنگی و کلیت افعال، و سنت‌های خدای را بر هم می‌زند، چون عقاب نکردن همه مجرمین، و رفع عقاب از همه جرم‌های آنان، نقض غرض می‌کند، و نقض غرض از خدا محال است، و نیز این کار یک نوع بازی است، که قطعاً با حکمت خدا نمی‌سازد، و اگر بخواهد شفاعت را در بعضی گناه‌کاران، آن هم در بعضی گناهان قبول کند، لازم می‌آید سنت و فعل خدا اختلاف و دو گونگی، و بلکه چند گونگی پیدا کند. که قرآن آن را نفی می‌کند.

چون هیچ فرقی میان این مجرم و میان آن مجرم نیست، که شفاعت را از یکی بپذیرد، و از دیگری نپذیرد، و نیز هیچ فرقی میان جرم‌ها و گناهان نیست، همه نافرمانی خدا، و در بیرون شدن از زی بندگی مشترکند، آن وقت شفاعت را از یکی بپذیرد، و از دیگری نپذیرد، یا از بعضی گناهان بپذیرد، و از بعضی دیگر نپذیرد، ترجیح بدون جهت و محال است.

این زندگی دنیا و اجتماعی ما است، که شفاعت و امثال آن، در آن جریان می‌یابد، چون اساس آن، و پایه اعمالی که در آن صورت می‌دهیم، هوا و اوهامی است که، گاهی در باره حق و باطل به یک نحو حکم می‌کند و در حکمت و جهالت به یک جور جریان می‌یابد.

در جواب از این اشکال می‌گوییم: درست است که صراط خدای تعالی مستقیم، و سنتش واحد است، و لکن این سنت واحد و تخلف ناپذیر قائم بر

اصالت یک صفت از صفات خدای تعالی نیست، تا در نتیجه، هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و کیفر حکمی از محلش تخلف نکند، و به هیچ وجه قابل تخلف نباشد، بلکه این سنت واحد، قائم است بر آنچه که مقتضای تمامی صفات او است، آن صفاتی که ارتباط به این سنت دارند، (هر چند که ما از درک صفات او عاجزیم).

توضیح اینکه خدای سبحان، بخشنده، و افاضه کننده موت و حیات، نعمت و رزق به تمام عالم هستی است. و اینها اموری مختلف هستند، که ارتباطشان با خدای سبحان مساوی و یکسان نیست، و به خاطر یک رابطه، به تنهایی نیست، چون اگر اینطور بود، لازم می‌آمد که ارتباط و سببیت به کلی باطل شود. آری! خدای تعالی هیچ مریضی را بدون اسباب ظاهری، و مصلحت مقتضی، شفا نمی‌دهد، و نیز برای اینکه خدایی است ممیت و متقم و شدید البطش، او را شفا نمی‌بخشد، بلکه از این جهت که خدایی است رئوف و رحیم و منعم و شافی و معافی او را شفا می‌دهد.

و یا اگر جباری ستمگر را هلاک می‌کند، اینطور نیست که بدون سبب هلاک کرده باشد، و نیز از این جهت نیست که رئوف و رحیم به آن ستمگر است، بلکه از این جهت او را هلاک می‌کند، که خدایی است متقم، و شدید البطش، و قهار و همچنین هر کاری که می‌کند به مقتضای یکی از اسماء و صفات مناسب آن می‌کند. و قرآن به این معنا ناطق است، هر حادث از حوادث عالم را به خاطر جهات وجودی خاصی که در آن هست، آن حادث را به خود نسبت می‌دهد، از جهت یک یا چند صفتی که مناسب با آن جهات وجودی حادث نام برده است، و نوعی تلاؤم و ائتلاف و اقتضاء بین آن دو هست.

و به عبارتی دیگر، هر امری از امور از جهت آن مصالحی و خیراتی که در

آن هست مربوط به خدای تعالی می شود.

از این معنا معلوم شد، که مستقیم بودن صراط، و تبدل نیافتن سنت خدا، و مختلف نگشتن فعل او، همه راجع است به آنچه که از فعل و انفعال، و کسر و انکسارهای میان حکمت‌ها، و مصالح مربوط به مورد، حاصل می شود، نه نسبت به مقتضای یک مصلحت.

پس اگر شفاعتی واقع شود، و عذاب از کسی برداشته شود، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت جاری خدا لازم نیامده، و هیچ انحرافی در صراط مستقیم او پدید نمی آید، برای اینکه: شفاعت اثر یک عده از عوامل، از قبیل رحمت، و مغفرت، و حکم، و قضاء، و رعایت حق هر صاحب حق، و فصل القضاء است.

اشکال سوم [شفاعت مستلزم دگرگونی در علم و اراده خداست که محال است]

سومین اشکالی که به مسئله شفاعت شده، این است که شفاعتی که در بین مردم معروف است، این است که شافع مولا را وادار کند بر اینکه بر خلاف آنچه خودش در اول اراده کرده، و بدان حکم نموده کاری را صورت دهد، و یا کاری را ترک کند، و چنین شفاعتی صورت نمی گیرد، مگر آنکه مولا، به خاطر شفیع، از اراده خود دست برداشته، آن را نسخ کند.

و مولای عادل هرگز چنین کاری نمی کند، و حاکم عادل هرگز دچار اینگونه تزلزل نمی شود، مگر آنکه اطلاعات تازه تری پیدا کند، و بفهمد که اراده و حکم اولش خطا بوده، آن گاه بر خلاف حکم اولش حکمی کند، و یا بر خلاف رویه اولش روشی پیش بگیرد.

بلکه اگر حاکمی مستبد و ظالم باشد، او شفاعت افراد مقرب درگاه خود را می پذیرد، چون دل به دست آوردن از شفیع، در نظر او مهم تر از رعایت عدالت

است، و لذا با علم به اینکه قبول شفاعت او ظلم است، و عدالت، خلاف آنست، مع ذلک عدالت را زیر پا می‌گذارد، و شفاعت او را می‌پذیرد، و از آنجایی که هم خطای حکم، و هم ترجیح ظلم بر عدالت، از خدای تعالی محال است، به خاطر اینکه اراده خدا بر طبق علم است، و علم او ازلی و لا یتغیر است، لذا قبول شفاعت هم از او محال است.

جواب این اشکال این است؛ که قبول شفاعت از خدای تعالی، نه از باب تغیر اراده او است، و نه از باب خطا و دگرگونی حکم سابق او، بلکه از باب دگرگونی در مراد و معلوم اوست، توضیح اینکه خدای سبحان می‌داند: که مثلاً فلان انسان به زودی حالات مختلفی به خود می‌گیرد، در فلان زمان حالی دارد، چون اسباب و شرائطی دست به دست هم می‌دهند، و در آن حال را پدید می‌آورند، خدا هم در آن حال درباره او اراده‌ای می‌کند. سپس در زمانی دیگر حال دیگری، بر خلاف حال اول به خود می‌گیرد، چون اسباب و شرائط دیگری پیش می‌آید، لذا خدا هم، در حال دوم، اراده‌ای دیگر درباره او می‌کند:

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱؛

خدا در هر روزی شانی و کاری دارد،

هم چنان که خودش فرموده:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ، وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۲؛

هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند، و

نزد او است ام‌الکتاب،

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

۲. سوره رعد، آیه ۳۹.

و نیز فرموده:

﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ، يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۱

بلکه دست‌های او باز است، هر جور بخواهد انفاق می‌کند.

مثالی که مطلب را روشن‌تر سازد، این است که ما می‌دانیم که هوا به زودی تاریک می‌شود، و دیگر چشم ما جایی را نمی‌بیند، با اینکه احتیاج به دیدن داریم، و این را می‌دانیم؛ که دنبال این تاریکی، دوباره آفتاب طلوع می‌کند، و هوا روشن می‌شود، لا جرم اراده ما تعلق می‌گیرد، به اینکه هنگام روی آوردن شب، چراغ را روشن کنیم، و بعد از تمام شدن شب آن را خاموش سازیم.

آیا در این مثل، علم و اراده ما دگرگونه شده؟ نه، پس دگرگونی از معلوم و مراد ما است، این شب است که بعد از طلوع خورشید از علم و اراده ما تخلف کرده، و این روز است که باز از علم و اراده ما تخلف یافته، و بنا نیست که هر معلومی بر هر علمی و هر اراده‌ای بر هر مرادی منطبق شود.

بله، آن تغییر علم و اراده، که از خدای تعالی محال است، این است که با بقای معلوم و مراد، بر حالی که داشتند، علم و اراده او بر آن‌ها منطبق نگردد، که از آن تعبیر به خطا و فسخ می‌کنیم.

هم چنان که در خود ما انسان‌ها بسیار پیش می‌آید، که معلوم و مراد ما به همان حال اول خود باقی است، ولی علم و اراده ما تغییر می‌کند، مثل اینکه شب‌چی را از دور می‌بینیم، و حکم می‌کنیم که انسانی به سوی، می‌آید، ولی چون نزدیک می‌شود، می‌بینیم که اسب است، و این اسب از همان اول اسب بود، ولی علم ما به اینکه انسان است دگرگون شد.

و یا تصمیم می‌گیریم کاری را که دارای مصلحت تشخیص داده‌ایم انجام

دهیم، بعدا معلوم می‌شود که مصلحت بر خلاف آنست، لاجرم فسخ عزیمت نموده، اراده خود را عوض می‌کنیم.

اینگونه دگرگونی در علم و اراده، از خدای تعالی محال است، پس مسئله شفاعت و برداشتن عقاب به خاطر آن، از این قبیل نیست.

اشکال چهارم [وعده شفاعت دادن باعث جرأت مردم بر معصیت می‌شود]

اینکه وعده شفاعت دادن به بندگان باعث جرأت مردم بر معصیت، و واداری آنان بر هتک حرمت محرمات خدایی است، و این با یگانه غرض دین، که همان شوق بندگان به سوی بندگی و اطاعت است، منافات دارد، به ناچار آنچه از آیات قرآن و روایات در باره شفاعت وارد شده، باید به معنایی تاویل شود، تا مزاحم با این اصل بدیهی نشود.

جواب از این اشکال را به دو نحو می‌دهیم: یکی اینکه شما درباره آیاتی که وعده مغفرت می‌دهد چه می‌گوئید؟ عین آن اشکال در این آیات نیز وارد است، چون این آیات نیز مردم را به ارتکاب گناه ترغیب و تشویق می‌کند، مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه، مغفرت واسعه و رحمت خدا شامل تمامی گناهان، سوای شرک می‌شود، مانند آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱

خدا این گناه را نمی‌آمرزد که به وی شرک بورزند، ولی پائین‌تر

از شرک را در مورد هر کس که بخواهد می‌آمرزد،

و این آیه به طوری که در سابق هم گفتیم؛ مربوط به غیر مورد توبه است،

چون اگر در باره مورد توبه بود، استثناء شرک صحیح نبود، چون توبه از شرک

هم پذیرفته است.

دیگر اینکه وعده شفاعت، و تبلیغ آن به وسیله انبیاء، وقتی مستلزم جرئت و جسارت مردم می‌شود، و آنان را به معصیت و تمرد وا می‌دارد، که:
اولاً؛ مجرم و صفات او را معین کرده باشد، و یا حد اقل گناه را معین نموده، فرموده باشد که چه گناهی با شفاعت بخشوده می‌شود، و طوری معین کرده باشد که کاملاً مشخص شود، و آیات شفاعت اینطور نیست، چون هم، خیلی کوتاه و سربسته است، و هم، شفاعت را مشروط به شرطی کرده، که ممکن است آن شرط حاصل نشود، و آن مشیت خدا است.

و ثانیاً؛ شفاعت در تمامی انواع عذاب‌ها، و در همه اوقات مؤثر باشد، و گناه را به کلی ریشه کن کند.

و اما اگر به طور مبهم و سر بسته مطلب را افاده کنند، به طوری که واجد آن دو شرط بالا نباشد، یعنی، معین نکنند که شفاعت در چگونه گناهی، و در حق چه گناهکاری مؤثر است، و دیگر اینکه، عقابی که با شفاعت برداشته می‌شود، آیا همه عقوبت‌ها و در همه اوقات و احوال است، یا در بعضی اوقات و بعضی گناهان؟.

در چنین صورتی، هیچ گناهکاری خاطر جمع از این نیست که شفاعت شامل حالش بشود، در نتیجه اصرار به گناه و هتک محارم الهی نمی‌شود، بلکه تنها اثری که وعده شفاعت در افراد دارد، این است که قریحه امید را در او زنده نگه دارد، و چون گناهان و جرائم خود را می‌بیند و می‌شمارد، یکباره دچار نومیدی و یاس از رحمت خدا نگردد.

علاوه بر اینکه در آیه:

﴿إِنْ مَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱

می‌فرماید:

اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، ما گناهان صغیره شما را می‌بخشیم،

وقتی چنین کلامی از خدا، و چنین وعده‌ای از او صحیح باشد، چرا صحیح نباشد که بفرماید: اگر ایمان خود را حفظ کنید، به طوری که در روز لقاء با من، با ایمان سالم نزد من آئید، من شفاعت شافعان را از شما می‌پذیرم؟ چون همه حرفها بر سر حفظ ایمان است. گناهان هم که حرام شده‌اند، چون ایمان را ضعیف و قلب را قساوت می‌دهند، و سرانجام آدمی را به شرک می‌کشاند، که در این باره فرموده:

﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۱

از مکر خدا ایمن نمی‌شوند مگر مردم زیانکار

و نیز فرموده:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲

حقیقت امر این است که گناهی که کرده‌اند، در دل‌هاشان اثر نهاده، و دل‌ها را قساوت بخشیده

و نیز فرموده:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَى، أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۳

سپس عاقبت کسانی که مرتکب زشتی‌ها می‌شدند، این شد که آیات خدا را تکذیب کنند

و چه بسا این وعده شفاعت، بنده خدای را وادار کند به اینکه به کلی دست از گناهان بردارد، و به راه راست هدایت شود، و از نیکوکاران گشته، اصلاً محتاج به

۱. سوره اعراف، آیه ۹۹.

۲. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۳. سوره روم، آیه ۱۰.

شفاعت به این معنا نشود، و این خود از بزرگ‌ترین فوائد شفاعت است. این در صورتی بود که گفتیم: که گناه‌کار را معین کند، و نه گناه را، و همچنین اگر گناه‌کار مشمول شفاعت را معین نکند، و یا گناه قابل شفاعت را معین نکند، ولی باز این استخوان را لای زخم بگذارد، که این شفاعت، در رهایی از بعضی درجات عذاب، و یا در بعضی اوقات فائده دارد، در این صورت نیز، شفاعت باعث جرأت و جسارت مجرمین نمی‌شود، چون باز جای این دلهره هست، که ممکن است تمامی عذاب‌های این گناهی که می‌خواهم مرتکب شوم، مشمول شفاعت نشود.

و قرآن کریم درباره خصوص مجرمین، و خصوص گناهان قابل شفاعت، اصلاً حرفی نزده و نیز در رفع عقاب هیچ سخنی نگفته، به جز اینکه فرموده: به بعضی اجازه شفاعت می‌دهیم، و شفاعت بعضی را می‌پذیریم، پس اصلاً اشکالی به شفاعت قرآن وارد نیست.

اشکال پنجم: [هیچ یک از عقل و کتاب و سنت دلالت بر شفاعت نمی‌کنند]

اینکه مسئله شفاعت، مانند هر مسئله اعتقادی دیگر، باید به دلالت یکی از ادله سه‌گانه؛ عقل و کتاب و سنت اثبات شود، اما عقل خود آدمی، یا اصلاً اجازه شفاعت و پارتی بازی را نمی‌دهد، و یا اگر هم بدهد، تنها می‌گوید: چنین چیزی ممکن است، ولی دیگر نمی‌گوید که چنین چیزی واقع هم شده.

و اما کتاب، یعنی آیات قرآن؟

آنچه از آیات قرآن متعرض مسئله شفاعت شده، هیچ دلالتی ندارد بر اینکه چنین چیزی واقع هم می‌شود، چون در این مسئله آیاتی هست که به طور کلی شفاعت را انکار می‌کند، مانند آیه:

❁ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ❁؛^۱

نه خرید و فروشی در روز قیامت هست، نه دوستی، و نه شفاعت) و آیاتی دیگر هست، که منفعت شفاعت را نفی می کند، مانند آیه:

❁ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ❁؛^۲

پس شفاعت شافعان سودی به ایشان نمی بخشد،

و آیاتی دیگر هست که آن را مشروط به اذن خدا می کند، مانند آیه:

❁ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ❁،^۳

و آیه ❁ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى ❁،^۴ و مثل این استثناءها،

یعنی استثناء بخواست و مشیت و اذن خداست، می خواهد بفرماید: اصلاً شفاعتی نیست، چون هر چه هست اذن و مشیت خدای سبحان است، مانند آیه:

❁ سَتَقَرُّنَّكَ فَلَا تَنْسَى، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ❁؛^۵

به زودی به خواندنت در می آوریم، پس فراموش نخواهی کرد،

مگر آنچه را خدا بخواد

یعنی هیچ فراموش نمی کنی، و آیه:

❁ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ؛^۶

جاودانه در آن هستید، مادام که آسمان و زمین برقرارند، مگر

آنچه پروردگارت بخواد

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره مدثر، آیه ۴۸.

۳. سوره یونس، آیه ۳.

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۵. سوره اعلیٰ، آیه ۷.

۶. سوره هود، آیه ۱۰۷.

پس در قرآن کریم، هیچ آیه‌ای که به طور قطع و صریح دلالت کند بر وقوع شفاعت نداریم.

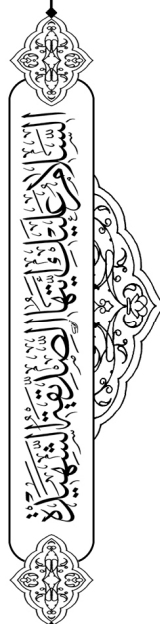
و اما در روایات هم، آنچه در باره خصوصیات شفاعت وارد شده، قابل اعتماد نیست، و آن مقدار هم که قابل اعتماد است به بیش از آنچه در قرآن دیدیم دلالت ندارد، پس نه عقل بر آن دلالت دارد، و نه کتاب، و نه سنت.

جواب از این اشکال این است که؛ اما کتاب و آیاتی که در آن، شفاعت را نفی می‌کند، وضعش را بیان کردیم، و خواننده گرامی متوجه شد که آن آیات، شفاعت را به کلی انکار نمی‌کند، بلکه شفاعت بدون اذن و ارتضای خدا را انکار می‌کند، و اما آن آیاتی که منفعت شفاعت را انکار می‌کرد، بر خلاف آنچه اشکال کننده فهمیده، می‌گوییم: اتفاقاً آن آیات، شفاعت را اثبات می‌کند، نه نفی، برای اینکه، آیات سوره مدثر، بر خورداری طائفه معینی از مجرمین را، از شفاعت نفی می‌کند، نه انتفاع تمامی طوائف را.

و علاوه بر آن کلمه شفاعت به کلمه (شافعین) اضافه شده، و فرموده شفاعت شافعین سودی به ایشان نمی‌دهد، و فرموده: **و لا تنفعهم الشفاعة**، فرق است بین اینکه کسی بگوید **فلا تنفعهم الشفاعة**، و بین اینکه بگوید: **فما تنفعهم شفاعة الشافعین**، برای اینکه مصدر وقتی اضافه شد، بر وقوع فعل در خارج، دلالت می‌کند، و می‌فهماند که این فعل در خارج واقع شده، به خلاف صورت اول.

و بر این معنا شیخ عبد القاهر در کتاب **دلائل الاعجاز** تصریح کرده، پس جمله **شفاعة الشافعین** دلالت دارد بر اینکه به طور اجمال در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد، ولی این طائفه از آن بهره نمی‌برند.

از این هم که بگذریم جمع آوردن شافع، در جمله **شفاعة الشافعین** نیز دلالت دارد بر اینکه؛ شفاعتی خواهد بود، هم چنان که جمله: **كانت من الغابرين**؛ از باقی



ماندگان بود، دلالت دارد بر اینکه کسانی در عذاب باقی ماندند، و جمله **وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** و جمله **فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ**، و جمله **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**، و امثال این‌ها دلالت بر این معنا دارد، و گر نه تعبیر به صیغه جمع که می‌دانیم معنایی زائد بر معنای مفرد دارد، لغو می‌بود، پس جمله **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ**، از آیاتی است که شفاعت را اثبات می‌کند، نه نفی.

و اما آیاتی که شفاعت را، مقید به اذن و ارتضاء خدا می‌کند، مانند جمله **إِلَّا بِإِذْنِهِ**، و جمله **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ**، دلالتش بر اینکه چنین چیزی واقع می‌شود، قابل انکار نیست، چون عارف به اسلوب‌های کلام می‌داند، که مصدر وقتی اضافه شد، دلالت بر وقوع می‌کند، و همچنین اینکه گفته‌اند: جمله **إِلَّا بِإِذْنِهِ** و جمله **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** به یک معنا است، (و هر دو به معنای «مگر آنکه خدا بخواهد است»، اشتباه است، و نباید به آن اعتناء کرد.

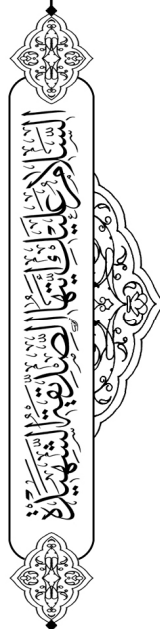
علاوه بر اینکه، استثناءهایی که در مورد شفاعت شده، به یک عبارت نیست، بلکه به وجوه مختلفی تعبیر شده، یکی فرموده: **إِلَّا بِإِذْنِهِ**، و یک جا **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ**، یک جا، **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ**، یکی فرموده: **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ**، و یک جا **إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ**، و امثال این‌ها، و گیریم که اذن و ارتضاء به یک معنا باشد، و آن یک معنا، عبارت باشد از مشیت و خواست خدا، آیا این حرف را در آیه: **إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ** نیز می‌توان زد؟ و آیا می‌توان گفت: (مگر کسی که به حق شهادت دهد و با علم باشد)، به معنای (مگر به اذن خداست)؟! و وقتی چنین چیزی را ممکن نباشد بگوئیم، پس آیا مراد به این جمله صرف سهل‌انگاری در بیان است؟ آن هم از خدای تعالی؟ با اینکه چنین نسبتی را به مردم عادی نمی‌توان داد، آیا می‌توان به قرآن کریم و کلام بلیغ خدا نسبت داد؟ قرآنی که بلیغ‌تر از آن در همه عالم کلامی نیست!

پس حق این است که آیات قرآنی شفاعت را اثبات می‌کند، چیزی که هست همانطور که گفتیم به طور اجمال اثبات می‌کند، نه مطلق، و اما سنت دلالت آن نیز مانند دلالت قرآن است، که انشاء الله روایاتش را خواهید دید.

اشکال ششم [قرآن کریم دلالت صریح بر رفع عقاب به وسیله شفاعت ندارد]

این که آیات قرآن کریم، دلالت صریح ندارد بر اینکه شفاعت، عقابی را که روز قیامت و بعد از ثبوت جرم بر مجرمین ثابت شده بر می‌دارد، بلکه تنها این مقدار را ثابت می‌کند، که انبیاء جنبه شفاعت و واسطگی را دارند، و مراد از به واسطگی انبیاء، این است که این حضرات بدان جهت که پیغمبرند، بین مردم و بین پروردگارشان واسطه می‌شوند، احکام الهی را به وسیله وحی می‌گیرند، و در مردم تبلیغ می‌کنند، و مردم را به سوی پروردگارشان هدایت می‌کنند، و این مقدار دخالت که انبیاء در سرنوشت مردم دارند، مانند بذری است که به تدریج سبز شود، و نمو نماید، و منشا قضا و قدرها، و اوصاف و احوالی بشود، پس انبیاء عليهم السلام شفیعان مؤمنین اند، چون در رشد و نمو و هدایت و برخوردارگی آنان از سعادت دنیا و آخرت دخالت دارند، این است معنای شفاعت.

جواب این اشکال این است که: ما نیز در معنایی که شما از شفاعت بیان کردید حرفی نداریم، لکن این یکی از مصادیق شفاعت است، نه اینکه معنایش منحصر بدان باشد، که در سابق بیان معانی شفاعت گذشت، دلیل بر اینکه معنای شفاعت منحصر در آن نیست، علاوه بر بیان گذشته، یکی آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ است، که ترجمه‌اش گذشت، و در بیانش گفتیم: این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است، در حالی که اشکال کننده



با بیان خود شفاعت را منحصر در دخالت انبیاء از مسیر دعوت به ایمان و توبه کرد، و آیه نام برده این انحصار را قبول ندارد، می‌فرماید: مغفرت از غیر مسیر ایمان و توبه نیز هست.

اشکال هفتم [آیات مربوط به شفاعت از متشابهات اند و باید مسکوت گذاشته شوند]

این‌که اگر راه سعادت بشری را، با راهنمایی عقل، قدم به قدم طی کنیم، هرگز به چیزی به نام شفاعت و دخالت آن در سعادت بشر بر نمی‌خوریم، و آیات قرآنی اگر به طور صریح آن را اثبات می‌کرد، چاره‌ای نداشتیم جز اینکه آن را بر خلاف داوری عقل خود، و به عنوان تعبد بپذیریم، اما خوشبختانه آیات قرآنی مربوط به شفاعت، صریح در اثبات آن نیستند، یکی به کلی آن را نفی می‌کند، و جایی دیگر اثبات می‌نماید، یک جا مقید می‌آورد، جایی دیگر مطلق ذکر می‌کند، و چون چنین است، پس هم به مقتضای دلالت عقل خودمان، و هم به مقتضای ادب دینی، جا دارد آیات نام برده را که از متشابهات قرآن است، مسکوت گذاشته، علم آن‌ها را به خدای تعالی ارجاع دهیم، و بگوئیم ما در این باره چیزی نمی‌فهمیم.

جواب این اشکال هم این است که آیات متشابه وقتی ارجاع داده شد به آیات محکم، خودش نیز محکم می‌شود، و این ارجاع چیزی نیست که از ما بر نیاید، و نتوانیم از محکومات قرآن توضیح آن را بنخواهیم.

۳. شفاعت در باره چه کسانی جریان می‌یابد؟

از بیانی که تا کنون در باره مسئله شفاعت داشتیم معلوم شد که تعیین اشخاصی که در باره‌شان شفاعت می‌شود، آن‌طور که باید با تربیت دینی سازگاری ندارد، و تربیت دینی اقتضاء می‌کند که آن را به طور مبهم بیان کنند،

هم چنان که قرآن کریم نیز آن را مبهم گذاشته، می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ، وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ، حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ، فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۱

هر کسی گروگان کرده خویش است، مگر اصحاب یمین، که در بهشت‌ها قرار دارند، و از یکدیگر سراغ مجرمین را گرفته، می‌پرسند: چرا دوزخی شدید؟ می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و به مسکینان طعام نمی‌خوراندیم، و همیشه با جستجوگران در جستجو بودیم، و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم، تا وقتی که یقین بر ایمان حاصل شد، در آن هنگام است که دیگر، شفاعت شافعان سودی برای آنان ندارد.

در این آیه می‌فرماید: در روز قیامت هر کسی مرهون گناہانی است که کرده، و به خاطر خطایایی که از پیش مرتکب شده، بازداشت می‌شود، مگر اصحاب یمین، که از این گرو آزاد شده‌اند، و در بهشت مستقر گشته‌اند، آن‌گاه می‌فرماید: این طائفه در عین اینکه در بهشتند، مجرمین را که در آن حال در گرو اعمال خویشند، می‌بینند، و از ایشان در آن هنگام که در دوزخند می‌پرسند، و ایشان به آن علت‌ها که ایشان را دوزخی کرده اشاره می‌کنند، و چند صفت از آن را می‌شمارند، آن‌گاه از این بیان این نتیجه را می‌گیرد که شفاعت شافعان به درد آنان نخورد. و مقتضای این بیان این است که اصحاب یمین دارای آن صفات نباشند

یعنی آن صفاتی که در دوزخیان مانع شمول شفاعت به آنها شد، نداشته باشند، و وقتی آن موانع در کارشان نبود، قهرا شفاعت شامل حالشان می‌شود، و وقتی مانند آن دسته در گرو نباشند، لابد از گرو در آمده‌اند، و دیگر مرهون گناهان و جرائم نیستند، پس معلوم می‌شود: که بهشتیان نیز گناه داشته‌اند، چیزی که هست، شفاعت شافعان، ایشان را از رهن گناهان، آزاد کرده است.

آری! در آیات قرآنی اصحاب یمین را به کسانی تفسیر کرده که اوصاف نام برده در دوزخیان را ندارند، توضیح اینکه: آیات سوره واقعه و سوره مدثر، که به شهادت آیات آن، در مکه و در آغاز بعثت نازل شده، و می‌دانیم که در آن ایام هنوز نماز و زکات به آن کیفیت که بعدها در اسلام واجب شد، واجب نشده بود. مع ذلک اهل دوزخ را به کسانی تفسیر می‌کند که نماز خوان نبوده‌اند، پس معلوم می‌شود مراد از نماز در آیه ۳۸-۴۸ از سوره مدثر، توجه به خدا با خضوع بندگی است، و مراد از اطعام مسکین هم، مطلق انفاق بر محتاجان به خاطر رضای خداست، نه اینکه مراد به نماز و زکات، نماز و زکات معمول در شریعت اسلام باشد.

و منظور از جستجوی با جستجوگران، فرو رفتن در بازی‌گری‌های زندگی، و زخارف فریبنده دنیایی است، که آدمی را از روی آوردن به سوی آخرت باز می‌دارد، و نمی‌گذارد به یاد روز حساب و روز قیامتش بیفتد، و یا منظور از آن فرو رفتن در طعن و خرده‌گیری در آیات خدا است، آیاتی که در طبع سلیم باعث یادآوری روز حساب می‌شود، از آن بشارت و انذار می‌دهد.

پس اهل دوزخ به خاطر داشتن این چهار صفت، یعنی ترک نماز برای خدا، و ترک انفاق در راه خدا، و فرورفتگی در بازیچه دنیا، و تکذیب روز حساب، دوزخی شده‌اند، و این چهار صفت اموری هستند که ارکان دین را منهدم

می سازند، و بر عکس داشتن ضد آن صفات، دین خدا را به پا می دارد، چون دین عبارتست از؛ اقتدای به هادیانی که خود معصوم و طاهر باشند، و این نمی شود، مگر به اینکه از دل بستگی به زمین و زیورهای فریبنده آن دوری کنند، و به سوی دیدار خدا روی آورند، که اگر این دو صفت محقق شود، هم از (خوض با خائضین) اجتناب شده، و هم از (تکذیب یوم الدین).

و لازمه این دو صفت، توجه به سوی خدا است به سبب عبودیت، و سعی در رفع حوائج جامعه، که به عبارتی دیگر، می توان از اولی به نماز تعبیر کرد، و از دومی به انفاق در راه خدا.

پس قوام دین، از دو جهت علم و عمل به این چهار صفت است، و این چهار صفت بقیه ارکان دین را هم در پی دارد، چون مثلاً کسی که یکتاپرست نیست، و یا نبوت را منکر است، ممکن نیست دارای این چهار صفت بشود، (دقت فرمائید).

پس اصحاب یمین عبارت شدند از؛ کسانی که از شفاعت بهره مند می شوند، کسانی که از نظر دین و اعتقادات مرضی خدا هستند، حال چه اینکه اعمالشان مرضی بوده باشد، و اصلاً محتاج به شفاعت در قیامت نباشند، و چه اینکه اینطور نباشند، به هر حال، آن کسانی که از شفاعت شدن منظور هستند این هاینند.

پس معلوم شد که شفاعت وسیله نجات گناه کاران از اصحاب یمین است، هم چنان که قرآن کریم هم فرموده:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱

اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان دیگرتان را جبران می کنیم.

و به طور مسلم منظور از این آیه این است که گناهان صغیره را خدا



می‌آمزد، و احتیاجی به شفاعت ندارد، پس مورد شفاعت، آن عده، از اصحاب
 یمنند، که گناهانی کبیره از آنان تا روز قیامت باقی مانده، و به وسیله توبه و یا
 اعمال حسنه دیگر از بین نرفته، پس معلوم می‌شود شفاعت، مربوط به اهل کبائر
 از اصحاب یمن است، هم چنان که رسول خدا ﷺ فرموده: (تنها شفاعتم
 مربوط به اهل کبائر از امت است، و اما نیکوکاران هیچ ناراحتی در پیش ندارند.
 و از جهتی دیگر، اگر نیکوکاران را اصحاب یمن خوانده‌اند، در مقابل
 بدکارانند که اصحاب شمال (دست چپی‌ها) نامیده شده‌اند، و چه بسا طائفه اول
 اصحاب میمنه، و طائفه دوم اصحاب مشممه هم خوانده شده‌اند، و این الفاظ از
 اصطلاحات قرآن کریم است، و از اینجا گرفته شده که در روز قیامت نامه
 بعضی را به دست راستشان می‌دهند و نامه بعضی دیگر را به دست چپشان.

هم چنان که قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَأُولَئِكَ
 يَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ، وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا، وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ
 فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱

روزی که هر جمعیتی را به نام امامشان می‌خوانیم، پس کسانی که
 نامه‌شان به دست راستشان داده شود، نامه خویش می‌خوانند، و
 می‌بینند که حتی به قدر فتیلی به آنان ظلم نشده است، و کسانی که
 در این عالم کور بودند، در آخرت کور، و بلکه گمراه‌ترند.

که انشاء الله تعالی در تفسیر آن خواهیم گفت: که منظور از دادن کتاب به دست
 راست، پیروی از امام بر حق است، و مراد به دادن کتاب بعضی دیگر به دست
 چپشان، پیروی از پیشوایان ضلالت است، هم چنان که درباره فرعون فرمود:

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأُورِدَهُمُ النَّارَ﴾^۱،

فرعون روز قیامت پیشاپیش پیروانش می‌آید، و همگی را در آتش می‌کند.

و سخن کوتاه اینکه برگشت نامگذاری به اصحاب یمین، به همان ارتضاء دین است چنان که برگشت آن چهار صفت هم به همان است.

مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که خدای تعالی در یک جا شفاعت را برای کسی که خودش راضی باشد اثبات کرده، و فرموده: وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى^۲، و این ارتضاء را به هیچ قیدی مقید نکرده، و معین نموده آن اشخاص چه اعمالی دارند، و نشانه‌هاشان چیست؟ هم چنان که همین مبهم گویی را در جای دیگر کرده، و فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ أَمَّنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۳، مگر کسی که رحمان اجازه‌اش داده باشد، و سخنش پسندیده باشد، که می‌بینید در این آیه نیز معین نکرده، اینگونه اشخاص چه کسانی؟ از اینجا می‌فهمیم مقصود از پسندیدن آنان پسندیدن دین آنان است، نه اعمالشان، و خلاصه اهل شفاعت کسانی هستند که خدا دین آنان را پسندیده باشد، و کاری به اعمالشان ندارد.

بنابراین می‌توان گفت: برگشت این آیه نیز از نظر مفاد، به همان مفادی است که آیات قبل بیان می‌کرد.

اما در جای دیگر فرموده:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا، وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى

۱. سوره هود، آیه ۹۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳. سوره طه آیه ۱۰۹.

جَهَنَّمَ وَرِزْدًا، لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿١﴾،

روزی که پرهیزکاران را برای مهمانی و خوان رحمت خود محشور می‌کنیم و مجرمین را برای ریختن به جهنم بدان سو سوق می‌دهیم، آنان مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که قبلاً از خدای رحمان عهدی گرفته باشد)

و کلمه (شفاعت) در این آیه مصدر مفعولی است، یعنی شفاعت شدن، و معلوم است که تمامی مجرمین کافر نیستند، که دوزخی شدنشان حتمی باشد.

به دلیل اینکه فرمود:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا، فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ، لَا يَمُوتُ فِيهَا، وَلَا يَحْيَى، وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا، قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ، فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٢﴾،

به درستی وضع چنین است، که هر کس با حال مجرمیت نزد پروردگارش آید، آتش جهنم دارد، که نه در آن می‌میرد، و نه زنده می‌شود، و هر کس که با حالت ایمان بیاید، و عمل صالح هم کرده باشد، چنین کسانی درجات والایی دارند.

از این آیه بر می‌آید: هر کس مؤمن باشد، ولی عمل صالح نکرده باشد، باز مجرم است، پس مجرمین دو طائفه‌اند، یکی آنکه نه ایمان آورده و نه عمل صالح کرده‌اند، و دوم کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی عمل صالح نکرده‌اند، پس یک طائفه از مجرمین، مردمانی هستند که بر دین حق بوده‌اند، و لکن عمل صالح نکرده‌اند، و این همان کسی است که جمله: **إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**، درباره‌اش تطبیق می‌کند. چون این کسی است که عهد خدا را دارد، آن عهدی که آیه:

۱. سوره مریم، آیه ۸۷

۲. سوره طه، آیه ۷۵

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ: أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنْ اعْبُدُونِي، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱

مگر به شما ای بنی آدم فرمان ندادم که شیطان را پرستید؟ که او دشمن آشکار شما است، و اینکه مرا پرستید، که این صراط مستقیم است؟

از آن خبر می دهد، پس عهد خدا ﴿وَأَنْ اعْبُدُونِي﴾ است، که عهد در آن به معنای امر است، و جمله ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾، عهد به معنای التزام است، چون صراط مستقیم مشتمل بر هدایت به سوی سعادت و نجات است. پس این طائفه که گفتیم ایمان داشته اند، ولی عمل صالح نکرده اند، آنهاست که عهدی از خدا گرفته بودند، و به خاطر اعمال بدشان داخل جهنم می شوند، به خاطر داشتن عهد، مشمول شفاعت شده، از آتش نجات می یابند. آیه شریفه ﴿وَقَالُوا: لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً، قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا﴾^۲؛ گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد، بگو مگر شما از خدا عهد گرفته بودید؟، نیز به این حقیقت اشاره دارد، و بنا بر این، این آیات نیز به همان آیات قبل برگشت می کند، و بر روی هم آن ها دلالت دارد بر اینکه مورد شفاعت، یعنی کسانی که در قیامت برایشان شفاعت می شود، عبارتند از؛ گنه کاران دین دار، و متدینین به دین حق، ولی گنه کار، اینهاست که خدا دینشان را پسندیده.

۴. شفاعت از چه کسانی صادر می شود؟

[اقسام شفاعت و شفعاء]

از آنچه تا کنون از نظر خواننده گذشت می توان این معنا را به دست آورد،

۱. سوره یس، آیه ۶۱.

۲. سوره بقره، آیه ۸۰.

که شفاعت دو قسم است؛ یکی تکوینی، و یکی تشریحی و قانونی. اما شفاعت تکوینی، از تمامی اسباب کونی سر می‌زند، و همه اسباب نزد خدا شفیع هستند، چون میان خدا و مسبب خود واسطه‌اند. و اما شفاعت تشریحی و مربوط به احکام، (که معلوم است اگر واقع شود، در دایره تکلیف و مجازات واقع می‌شود) نیز دو قسم است؛ یکی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، و باعث آمرزش خدا، و یا قرب به درگاه او گردد، که شفیع و واسطه میان خدا و بنده در این قسم شفاعت چند طائفه‌اند:

اول، توبه از گناه، که خود از شفیعان است، چون باعث آمرزش گناهان است، هم چنان که فرمود:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾^۱

بگو: ای بندگانم، که بر نفس خود زیاده روی روا داشتید، از رحمت خدا مایوس نشوید، که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، چون او آمرزگار رحیم است، و به سوی پروردگارتان توبه ببرید، که عمومیت این آیه، حتی شرک را هم شامل می‌شود، و قبلا هم گفتیم: که توبه شرک را هم از بین می‌برد.

دوم، ایمان به رسول خدا ﷺ است، که درباره‌اش فرموده: (آمِنُوا بِرَسُولِهِ تَأْتِيكُمْ الْغَنَاءُ) آنجا که می‌فرماید: يَغْفِرُ لَكُمْ، به رسول او ایمان بیاورید، تا چه و چه و چه، و اینکه گناهانتان را ببامرزد).^۲

۱. سوره زمر، آیه ۵۴.

۲. سوره حدید، آیه ۲۸.

سوم، عمل صالح است، که در باره اش فرموده:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ

عَظِيمٌ﴾^۱،

خدا کسانی را که ایمان آورده، و اعمال صالح کردند، وعده داده، که مغفرت و اجر عظیم دارند،

و نیز فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ، وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۲، ای کسانی

که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید، و (بدین وسیله) وسیله‌ای به درگاهش به دست آورید و آیات قرآنی در این باره بسیار است.

چهارم، قرآن کریم است، که خودش در این باره فرموده:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳،

خداوند به وسیله قرآن کسانی را که در پی خوشنودی اویند، به اذن خودش به سوی راه‌های سلامتی هدایت نموده، و ایشان را از ظلمت‌ها به سوی نور هدایت نموده، و نیز به سوی صراط مستقیم راه می‌نماید.

پنجم، هر چیز است که با عمل صالح ارتباطی دارد، مانند مسجدها، و امکانه

شریفه و متبرکه، و ایام شریفه، و انبیاء، و رسولان خدا، که برای امت خود طلب

مغفرت می‌کنند، هم چنان که درباره انبیاء فرموده:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ، جَاءُوكَ، فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ

اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۴،

۱. سوره مائده، آیه ۹.

۲۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳۳. سوره مائده، آیه ۱۶.

۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

و اگر ایشان بعد از آنکه به خود ستم کردند، آمدند نزد تو، و
آمزش خدا را خواستند، و رسول هم برایشان طلب مغفرت
کرد، خواهند دید که خدا توبه پذیر رحیم است.

ششم، ملائکه است، که برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند، هم چنان که فرمود:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱

آن فرشتگان که عرش را حمل می کنند، و اطرافیان آن،
پروردگار خود را بحمد تسبیح می گویند، و به او ایمان دارند، و
برای همه آن کسانی که ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند

و نیز فرموده:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي
الْأَرْضِ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲

و ملائکه با حمد پروردگار خود، او را تسبیح می گویند، و برای
هر کس که در زمین است طلب مغفرت می کنند، آگاه باشید که
خداست که آمرزنده رحیم است.

هفتم، خود مؤمنینند، که برای خود، و برای برادران ایمانی خود، استغفار

می کنند، و خدای تعالی از ایشان حکایت کرده که می گویند:

﴿وَاعْفُ عَنَّا، وَاعْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، أَنْتَ مَوْلَانَا﴾^۳

و بر ما بیخشای، و ما را بیامرز و بما رحم کن، که تویی
سرپرست ما.

۱. سوره مؤمن، آیه ۷.

۲. سوره شوری، آیه ۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

قسم دوم شفیع است که در روز قیامت شفاعت می‌کند، شفاعت به آن معنایی که گفته شد، حال بینیم این شفیعان چه کسانی هستند؟ یک طائفه از اینان انبیاء علیهم السلامند، که قرآن کریم در باره شفاعتشان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا: اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، سُبْحَانَهُ، بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾.

تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۱، مشرکین می‌گفتند: خدا فرزند گرفته، منزله است خدا، بلکه فرشتگان بندگان مقرب خداوند، (تا آنجا که می‌فرماید) و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا بپسندد.

که یکی از آنان عیسی بن مریم علیها السلام است، که در روز قیامت شفاعت می‌کند، و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲،

آن کسانی که مشرکین به جای خدا می‌خوانند، مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی مالک شفاعتند، که به حق شهادت می‌دهند و خود دانای حقد.

و این دو آیه شریفه، علاوه بر اینکه دلالت بر شفاعت انبیاء دارند، دلالت بر شفاعت ملائکه نیز دارند، چون در این دو آیه گفتگو از فرزند خدا بود، که مشرکین ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند و یهود و نصاری مسیح و عزیر را پسر خدا می‌پنداشتند.

دسته‌ای دیگر از شفیعان روز قیامت ملائکه هستند، که قرآن کریم در باره شفاعت کردن آنان می‌فرماید:

۱. سوره انبیا آیه ۲۸.

۲. زخرف آیه ۸۶.

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً، إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾^۱

و چه بسیار فرشته که در آسمان‌هایند، و شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه دهد، و نیز می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا، يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَمَا خَلْفَهُمْ﴾^۲

امروز شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد، و سخن او پسندیده باشد، خدا آنچه را که پیش روی ایشانست، و آنچه را از پشت سر فرستاده‌اند، می‌داند.

طائفه دیگر از شفیعان در قیامت شهدا هستند، که آیه: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳ که ترجمه‌اش گذشت، دلالت بر آن دارد، چون این طائفه نیز به حق شهادت دادند، پس هر شهیدی شفیعی است، که مالک شهادت است، چیزی که هست این شهادت، همانطور که در سوره فاتحه گفتیم، و به زودی در تفسیر آیه: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۴ نیز خواهیم گفت، مربوط به اعمال است، نه شهادت به معنای کشته شدن در میدان جنگ، از اینجا روشن می‌شود: که مؤمنین نیز از شفیعان روز قیامتند، برای اینکه خدای تعالی خبر داده، که مؤمنین نیز در روز قیامت ملحق به شهداء می‌شوند، و فرموده:

۱. سوره نجم آیه ۲۶

۲. سوره طه آیه ۱۱۰

۳. سوره بقره آیه ۱۴۳

۴. سوره زخرف، آیه ۸۶

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾^۱

و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند، ایشان همان صدیقین و شهداء نزد پروردگارشانند .

۵. شفاعت به چه چیز تعلق می‌گیرد؟

همانطور که گفتیم که شفاعت دو قسم است؛ یکی تکوینی، که عبارتست از؛ تاثیر هر سببی تکوینی در عالم اسباب، و یکی تشریحی، که مربوط است به ثواب و عقاب.

حال می‌گوییم: از این قسم دوم، بعضی در تمامی گناهان از شرک گرفته تا پائین‌تر از آن اثر می‌گذارد، مانند شفاعت و وساطت توبه، و ایمان - البته توبه و ایمان در دنیا و قبل از قیامت - .

و بعضی دیگر در عذاب بعضی از گناهان اثر دارد، مانند عمل صالح که واسطه می‌شود در محو شدن گناهان.

و اما آن شفاعتی که مورد نزاع و اختلافست، یعنی شفاعت انبیاء و غیر ایشان در روز قیامت، برای برداشتن عذاب از کسی که حساب قیامت، او را مستحق آن کرده است. قبلاً - یعنی در تحت عنوان «شفاعت در حق چه کسی جریان می‌یابد» - گفتیم: که این شفاعت مربوط است به اهل گناهان کبیره، از اشخاصی که متدین به دین حق هستند، و خدا هم دین آنان را پسندیده است.

۶. شفاعت چه وقت فائده می‌بخشد؟

منظور ما از این شفاعت، باز همان شفاعت مورد نزاع است، شفاعتی که گفتیم:

عذاب روز قیامت را از گنه‌کاران بر می‌دارد، اما پاسخ از این سؤال، این است که آیه شریفه: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ: عَنِ الْمُجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟﴾^۱، که ترجمه‌اش چند صفحه قبل گذشت، دلالت دارد بر اینکه شفاعت به چه کسانی می‌رسد، و چه کسانی از آن محرومند، چیزی که هست بیش از این هم دلالت ندارد، که شفاعت تنها در آزادی از دوزخ، و یا خلود در دوزخ مؤثر است، و اما در ناراحتی‌های قبل از حساب، از هول و فزع قیامت، و ناگواری‌های آن، هیچ دلالتی نیست بر اینکه شفاعت در آن‌ها هم مؤثر باشد، بلکه می‌توان گفت: که آیه دلالت دارد بر اینکه شفاعت تنها در عذاب دوزخ مؤثر است، و در ناگواری‌های قبل از آن مؤثر نیست.

این نکته را هم باید دانست که از آیات نام برده در سوره مدثر، می‌توان استفاده کرد که سؤال و جوابی که در آن شده مربوط است به بعد از فصل قضا، و رسیدگی به حساب‌ها، بعد از آنکه اهل بهشت در جای خود را در بهشت قرار گرفته، و اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفته‌اند، و در چنین هنگامی شفاعت شامل جمعی از گنه‌کاران شده، و آنان را از آتش نجات می‌دهد، برای اینکه کلمه: **فِي جَنَّاتٍ...** در این آیات آمده، و این کلمه استقرار در بهشت را می‌رساند. و نیز جمله، **مَا سَلَكَكُمْ...** در آن هست، که از ماده سلوک، و به معنای داخل کردن است، البته نه هر داخل کردنی، بلکه داخل کردن با نظم و با ردیف خاص، پس در این تعبیر معنای استقرار هست، و همچنین در جمله، **فَمَا تَنْفَعُهُمْ**، چون کلمه (ما) برای نفی حال است.

و اما مرحله برزخ، و ادله‌ای که دلالت می‌کند بر حضور پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام در دم مرگ، و در هنگام سؤال قبر، و کمک کردن آن حضرت در

شدائد، ربطی به شفاعت در درگاه خدا ندارد.
 بلکه از قبیل تصرف‌ها و حکومتی است که خدای تعالی به ایشان داده، تا به
 اذن او هر حکمی که خواستند برانند، و هر تصرفی خواستند بکنند، هم چنان که
 در باره آن فرموده:

﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ، يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيَاهُمْ، وَنَادُوا:
 أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، لَمْ يَدْخُلُوهَا، وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾^۱،

تا آنجا که می‌فرماید:

﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيَاهُمْ، قَالُوا مَا أَغْنَى
 عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ، وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ، أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ
 اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ، لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ، وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^۲؛

و بر اعراف، (که جایگاهی میان بهشت و دوزخ است) مردمی
 هستند، که هر کسی را از سیمایش می‌شناسند، به اصحاب
 بهشت داد می‌زنند: که سلام بر شما، با اینکه خود تا کنون داخل
 بهشت نشده‌اند، ولی امید آن را دارند. تا آنجا که می‌فرماید—
 اصحاب اعراف مردمی را که هر یک را با سیمایشان می‌شناسند،
 صدا می‌زنند، و می‌گویند: دیدید که نیروی شما از جهت کمیت
 و کیفیت به دردتان نخورد؟ آیا همین بهشتیان نیستند که شما
 سوگند می‌خوردید: هرگز مشمول رحمت خدا نمی‌شوید؟
 دیدید که داخل بهشت می‌شوند، و شما اشتباه می‌کردید آن گاه
 رو به بهشتیان کرده می‌گویند حال به بهشت درآئید، که نه
 ترسی بر شما باشد، و نه اندوهناک می‌شوید.

۱. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۸ و ۴۹.

و از این قبیل است آیه:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾^۱

روزی که هر قومی را به نام پیشواشان صدا می‌زنیم، پس هر

کس کتابش به دست راستش داده شود، چنین و چنان می‌شود.

که از این آیه نیز بر می‌آید: امام واسطه در خواندن و دعوت است، و دادن

کتاب از قبیل همان حکومتی است که گفتیم خدا به این طائفه داده.

پس از بحثی که در باره شفاعت گذشت، این نتیجه به دست آمد: که

شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت به کار می‌رود، که یا گنه‌کار به وسیله

شفاعت مشمول آمرزش گشته، اصلاً داخل آتش نمی‌شود، و یا آنکه بعد از

داخل شدن در آتش، به وسیله شفاعت نجات می‌یابد، یعنی شفاعت باعث

می‌شود که خدا به احترام شفیع، رحمت خود را گسترش می‌دهد.

روایاتی در باره شفاعت و شفاء

در امالی^۱ شیخ صدوق علیه الرحمه، از حسین بن خالد، از حضرت رضا علیه السلام از آباء گرامش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به حوض من ایمان نداشته باشد، خداوند او را در حوضم وارد نکند، و کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را به شفاعتم نائل نسازد.

آن گاه فرمود: تنها شفاعت من مخصوص کسانی از امت من است، که مرتکب گناهان کبیره شده باشند، و اما نیکوکاران از ایشان هیچ گرفتاری پیدا نمی کنند، حسین ابن خالد می گوید: من به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: یا بن رسول الله! پس معنای این کلام خدای تعالی که می فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ چیست؟

فرمود: شفاعت نمی کنند، مگر کسی را که خدا دینش را پسندیده باشد.

اینکه فرمود: (تنها شفاعتم ...) مطلبی است که به طرق بسیاری از طریق شیعه و سنی از آن جناب روایت شده، و اگر به یاد داشته باشید، همین معنا را از آیات فهمیدیم.

و در تفسیر عیاشی^۲ از سماعة بن مهران، از ابو ابراهیم، حضرت کاظم علیه السلام

۱. امالی صدوق، ص ۱۶، ح ۴، مجلس ۲

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۱۵۱.

روایت آورده، که در ذیل آیه: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾؛ امید آن داشته باش، که پروردگارت به مقام محمودت برساند فرمود: روز قیامت مردم همگی از شکم خاک بر می‌خیزند، و مقدار چهل سال می‌ایستند، و خدای تعالی به آفتاب دستور می‌دهد تا بر فرق سرهاشان آن چنان نزدیک شود، که از شدت گرما عرق بریزند، و به زمین دستور می‌رسد، که عرق آنان را در خود فرو نبرد، مردم به نزد آدم می‌روند، و از او می‌خواهند، تا شفاعتشان کند، آدم مردم را به نوح دلالت می‌کند، و نوح ایشان را به ابراهیم، و ابراهیم به موسی، و موسی به عیسی و عیسی به ایشان می‌گوید: بر شما باد به محمد ﷺ خاتم النبیین، پس محمد ﷺ می‌فرماید: آری من آماده این کارم، پس به راه می‌افتد، تا دم در بهشت می‌رسد، و دقّ الباب می‌کند، از درون بهشت می‌پرسند: که هستی؟ و خدا داناتر است، پس محمد می‌گوید: من محمدم، از درون خطاب می‌رسد: در را به رویش باز کنید، چون در به رویش گشوده می‌شود، به سوی پروردگار خود روی می‌آورد، در حالی که سر به سجده نهاده باشد، و سر از سجده بر نمی‌دارد، تا اجازه سخن به وی دهند، و بگویند حرف بزن، و درخواست کن، که هر چه بخواهی داده خواهی شد و هر که را شفاعت کنی پذیرفته خواهد شد.

پس سر از سجده بر می‌دارد، دوباره رو به سوی پروردگارش نموده، از عظمت او به سجده می‌افتد، این بار هم همان خطاب‌ها به وی می‌شود، سر از سجده بر می‌دارد، و آن قدر شفاعت می‌کند، که دامنه شفاعتش حتی به درون دوزخ رسیده، شامل حال کسانی که به آتش سوخته‌اند، نیز می‌شود، پس در روز قیامت در تمامی مردم از همه امتها، هیچ کس آبروی محمد ﷺ را ندارد، این است آن مقامی که آیه شریفه؛ ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾، بدان اشاره دارد.

این معنا در روایاتی بسیار زیاد، به طور مختصر و مفصل، هم به طرق متعدده‌ای از سنی، و شیعه، روایت شده است، و این روایات دلالت دارد بر اینکه مقام محمود در آیه شریفه همان مقام شفاعت است، البته منافات هم ندارد که غیر آن جناب، یعنی سایر انبیاء و غیر انبیاء هم بتوانند شفاعت کنند، چون ممکن است شفاعت آنان فرع شفاعت آن جناب باشد، و باب شفاعت به دست آن جناب افتتاح بشود.

و در تفسیر عیاشی^۱ نیز از یکی از دو امام باقر و صادق علیهم السلام روایت آمده، که در تفسیر آیه ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾، فرمود: این مقام شفاعت است.

باز در تفسیر عیاشی^۲ از عبید بن زراره روایت آمده، که گفت: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مؤمن هم شفاعت دارد؟ فرمود: بله، فردی از حاضران پرسید: آیا مؤمن هم به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله در آن روز محتاج می‌شود؟ فرمود: بله، برای اینکه مؤمنین هم خطایا و گناہانی دارند، هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج شفاعت آن جناب می‌شود.

راوی می‌گوید: مردی از این گفتار رسول خدا پرسید: که فرمود: (من سید و آقای همه فرزندان آدمم، و در عین حال افتخار نمی‌کنم) حضرت فرمود: بله صحیح است، آن جناب حلقه در بهشت را می‌گیرد، و بازش می‌کند، و سپس به سجده می‌افتد، خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن، و شفاعت نما، که شفاعتت پذیرفته است، و هر چه می‌خواهی بطلب که به تو داده می‌شود، پس سر بلند می‌کند و دوباره به سجده می‌افتد باز خدای تعالی می‌فرماید: سر بلند کن و شفاعت نما که شفاعتت پذیرفته است و درخواست نما که درخواستت

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۱۵۱.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۱۴۸.

برآورده است. پس آن جناب سر بر می‌دارد و شفاعت می‌نماید، و شفاعتش پذیرفته می‌شود و درخواست می‌کند، و به او هر چه خواسته می‌دهند.

و در تفسیر فرات^۱، از محمد بن قاسم بن عبید، با ذکر یک یک راویان، از بشر بن شریح بصری، روایت آورده، که گفت: من به محمد بن علی علیه السلام عرضه داشتم: کدامیک از آیات قرآن امیدوارکننده‌تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه می‌گویند؟ عرضه داشتم: می‌گویند آیه: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾^۲، بگو ای کسانی که در حق خود زیاده‌روی و ستم کردید، از رحمت خدا نومید مشوید) است، فرمود: و لکن ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم، پرسیدم: پس شما کدام آیه را امیدوارکننده‌تر می‌دانید؟ فرمود: آیه ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۳ به خدا سوگند شفاعت، به خدا سوگند شفاعت، به خدا سوگند شفاعت.

اما اینکه آیه: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا...﴾، مربوط به مقام شفاعت باشد، چه بسا هم لفظ آیه با آن مساعد باشد، و هم روایات بسیار زیادی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، که فرمود: مقام محمود، مقام شفاعت است، و اما اینکه گفتیم لفظ آیه با آن مساعد است، از این جهت است که جمله ﴿ان يبعثك...﴾، دلالت می‌کند بر اینکه، مقام نام برده مقامی است که در آن روز به آن جناب می‌دهند، و چون کلمه (محمود) در آیه مطلق است، شامل همه حمدها می‌شود، چون مقید به حمد خاصی نشده، و این خود دلالت می‌کند بر اینکه، همه مردم او را می‌ستایند، چه اولین و چه آخرین.

۱. تفسیر فرات، ص ۲۱۵.

۲. سوره زمر، آیه ۵۳.

۳. سوره ضحی، آیه ۵.

و از سوی دیگر، از آنجا که حمد عبارتست از: ثنای جمیل در مقابل رفتار جمیل اختیاری، پس به ما می‌فهماند که در آن روز از آن جناب به تمامی اولین و آخرین، رفتاری صادر می‌شود، که از آن بهره‌مند می‌گردند، و او را می‌ستایند. و به همین جهت در روایت عبید بن زراره، که قبلاً گذشت، فرمود: هیچ احدی نیست مگر آنکه محتاج به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله می‌شود، (تا آخر حدیث).



امید بخش‌ترین آیه قرآن

و اما اینکه آیه؛ ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾، امیدوار کننده‌ترین آیه قرآن باشد، و حتی از آیه: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا...﴾، هم امیدوار کننده‌تر باشد، علتش این است که نهی از نومی‌دی در آیه دوم، نهی است که هر چند در قرآن شریف مکرر آمده، مثلاً از ابراهیم علیه السلام حکایت کرده که گفت: ﴿وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾^۱؛ از رحمت خدا نومی‌دی نمی‌شوند، مگر مردم گمراه، و از یعقوب علیه السلام حکایت کرده که گفت: ﴿إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲، به درستی که از رحمت خدا مایوس نمی‌شوند مگر مردم کافر. و لکن در هر دو مورد این نهی، ناظر به نومی‌دی از رحمت تکوینی است، هم چنان که مورد دو آیه بدان شهادت می‌دهد.

و اما آیه؛

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾^۳،

هر چند که نهی از نومی‌دی از رحمت تشریعی خداست، به قرینه جمله ﴿أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾، که به روشنی می‌فهماند

۱. سوره حجر، آیه ۵۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۷.

۳. سوره زمر، آیه ۵۴.

قنوط و نومیدی در آیه، راجع به رحمت تشریحی، و از جهت معصیت است، و به همین جهت خدای سبحان وعده آمرزش گناهان را به طور عموم، و بدون استثناء آورد.

و لکن دنبال آیه جمله: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾، ... را آورده که به توبه و اسلام و عمل به پیروی امر می‌کند، و می‌فهماند که منظور آیه این است که بنده‌ای که به خود ستم کرده، نباید از رحمت خدا نومید شود، ما دام که می‌تواند توبه کند، و اسلام آورد، و عمل صالح کند، از این راه‌های نجات استفاده کند.

پس در این آیه مردم را امر می‌کند که به این رحمت مقید خدا، دست بیاویزند، و خود را نجات دهند، و معلوم است که امید رحمت مقید، مانند؛ امید رحمت مطلق و عام نیست، ولی آن رحمتی که خدا به پیامبرش وعده داده، رحمت عمومی و مطلق است، چون آن جناب را رحمة للعالمین خوانده، و این وعده مطلق را در آیه: ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾، به پیامبر گرامیش داده، تا او را دلخوش و شادمان کند.

توضیح اینکه؛ آیه شریفه در مقام منت نهادن است، و در آن وعده‌ای است خاص به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و در سراسر قرآن، خدای سبحان، احدی از خلائق خود را هرگز چنین وعده‌ای نداده، و در این وعده اعطاء خود را به هیچ قیدی مقید نکرده، بلکه این وعده، اعطایی است مطلق، البته وعده‌ای نظیر این به دسته‌ای از بندگان خود داده، که در بهشت به آنها بدهد، و فرموده:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾؛^۱

ایشان نزد پروردگار خود در بهشت هر چه بخواهند دارند

و نیز فرموده:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا، وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^۱

ایشان در بهشت هر چه بخواهند دارند، و نزد ما بیش از آن هم هست.

که می‌رساند آن دسته نام برده در بهشت چیزهایی ما فوق خواست خود دارند. و معلوم است که مشیت و خواست به هر خیری و سعادت تعلق می‌گیرد، که به خاطر انسان خطور بکند، معلوم می‌شود در بهشت از خیر و سعادت چیزهایی هست که بر قلب هیچ بشری خطور نمی‌کند، هم چنان که فرمود:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۲

هیچ کس نمی‌داند که چه چیزها که مایه خوشنودی آنان است، بر ایشان ذخیره کرده‌اند.

خوب، وقتی عطاهای خدا به بندگان با ایمان و صالحش این باشد، که ما فوق تصور و از اندازه و قدر بیرون باشد، معلوم است که آنچه به رسولش در مقام امتنان عطاء می‌کند، وسیع‌تر و عظیم‌تر از این‌ها خواهد بود.

این کیفیت عطاء خدای تعالی است، و اما ببینیم خوشنودی رسول خدا ﷺ چه حد و حدودی دارد، و این را می‌دانیم که این خوشنودی غیر از راضی بودن به قضا و قسمت خدا است، که در حقیقت برابر با امر خدا است، چون خدا مالک و غنی علی الاطلاق است، و عبد جز فقر و حاجت چیزی ندارد، و لذا باید به آنچه پروردگارش عطا می‌کند راضی باشد، چه کم و چه زیاد، و نیز باید به آن قضایی که خدا درباره‌اش می‌راند، خوشنود و راضی باشد، چه خوب و چه بد، و وقتی وظیفه هر عبدی این بود، رسول خدا ﷺ به این وظیفه داناست، و

۱. سوره ق، آیه ۳۵.

۲. سوره سجده، آیه ۱۷.

عامل تر از هر کس دیگر است، او چیزی نمی‌خواهد، مگر آنچه را که خدا در حقش بخواهد.

معنی رضا در آیه کریمه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾

پس مقصود از رضا در آیه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾، این گونه نیست، چون گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا راضی است چه عطا بکند، و چه نکند، و در آیه مورد بحث رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل اعطاء خدا قرار گرفته، و این معنا را می‌رساند، که خدا اینقدر به تو می‌دهد تا راضی شوی، پس معلوم است این رضا غیر آن است، نظیر این است که به فقیری بگویی: من آن قدر به تو مال می‌دهم، تا بی نیاز شوی، و یا به گرسنه‌ای بگویی: آن قدر طعام می‌دهم تا سیر شوی، که در این گونه موارد رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بی نیاز کردن فقیر، و طعام به گرسنه به هیچ حد و اندازه‌ای مقید نشده.

هم چنان که می‌بینیم نظیر چنین اعطای بی حدی را خداوند به طائفه‌ای از بندگانش وعده داده، و فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾^۱

کسانی که ایمان آورده، و عمل صالح کردند، بهترین خلق خداوند، پاداششان نزد پروردگارشان عبارتست از؛ بهشت‌های عدن، که نهرها از دامنه آن‌ها روانست، و ایشان تا ابد در آن جاویدانند، خدا از ایشان راضی است، و ایشان هم از خدا



راضی می‌شوند، این پاداش‌ها برای کسی است که از پروردگارش در خشیت باشد.

که این وعده نیز از آنجا که در مقام امتنان است و وعده‌ای است خصوصی، لذا باید امری باشد، ما فوق آنچه که مؤمنین به طور عموم وعده داده شده‌اند، و باید از آن وسیع‌تر، و خلاصه بی حساب باشد.

از سوی دیگر می‌بینیم، که خدای تعالی در باره رسول گرامیش فرمود: به مؤمنین رءوف و رحیم است، ﴿يَا مُؤْمِنِينَ رُؤُفٌ رَحِيمٌ﴾^۱ و در این کلام خود رأفت و رحمت آن جناب را تصدیق فرموده با این حال چطور این رسول رءوف و رحیم راضی می‌شود که خودش در بهشت به نعمت‌های آنجا متنعم باشد و در باغ‌های بهشت با خیال آسوده قدم بزند، در حالی که جمعی از مؤمنین به دین او، و به نبوت او، و شیفتگان به فضائل و مناقب او، در درکات جهنم در غل و زنجیر باشند؟ و در زیر طبقاتی از آتش محبوس بمانند؟ با اینکه به ربوبیت خدا، و به رسالت رسول خدا ﷺ، و به حقانیت آنچه رسول آورده، معترف بوده‌اند، تنها جرمشان این بوده که جهالت برایشان چیره گشته، ملعبه شیطان شدند، و در نتیجه گناهای مرتکب گشتند، بدون اینکه عناد و استکباری کرده باشند.

و اگر یکی از ماها به عمر گذشته خود مراجعه کند، و بیندیشد که در این مدت چه کمالات، و ترقیاتی را می‌توانست به دست آورد، ولی در به دست آوردن آن‌ها کوتاهی کرده، آن وقت خود را به باد ملامت می‌گیرد، و به خود خشم نموده، یکی یکی کوتاهی‌گری‌ها را به رخ خود می‌کشد، و به خود بد و بی‌راه می‌گوید، و ناگهان متوجه به جهالت و جنون جوانی خود می‌شود، که در

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

آن هنگام چقدر نادان و بی تجربه بوده به محض آنکه به یاد آن دوران تاریک عمر می افتد، خشمش فرو می نشیند، و خودش به خود رحم می کند، و دلش برای خودش می سوزد، در حالی که این حس ترحم که در فطرت او است، یک ودیعه‌ای است الهی، و قطره‌ای است از دریای بی کران رحمت پروردگار، با این که حس ترحم او ملک خود او نیست، بلکه عاریتی است، و قطره‌ایست در برابر رحمت خدا، مع ذلک خودش برای خودش ترحم می کند، آن وقت چطور ممکن است، که دریای رحمت رب العالمین، در موقفی که او است و انسانی جاهل، و ضعیف، به خروش نیاید؟ و چطور ممکن است مجلای اتم رحمت رب العالمین، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستگیری او نشتابد، و او را که در زندگی دنیا و در حین مرگ که در مواقع خطرناک دیگر، وزر و وبال خطایای خود را چشیده، هم چنان در شکنجه دوزخ بگذارد، و او را نجات ندهد.

و در تفسیر قمی^۱، در ذیل جمله: **وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...**، از ابی العباس تکبیر گو روایت کرده که گفت؛ غلامی آزاد شده یکی از همسران علی بن الحسین، که نامش ابو ایمن بود، داخل بر امام ابی جعفر علیه السلام شد، و گفت: ای ابی جعفر! دل مردم را خوش می کنید، و می گوئید شفاعت محمد، شفاعت محمد؟ خلاصه بگذارید مردم به وظائف خود عمل کنند! ابو جعفر علیه السلام آن قدر ناراحت و خشمناک شد، که رنگش تیره گشت، و سپس فرمود:

وای بر تو ای ابا ایمن، آیا عفتی که در باره شکم و شهوت و ورزیدی (و خلاصه مقدس مآبیت) تو را به طغیان در آورده، ولی متوجه باش، که اگر فرع‌های قیامت را ببینی، آن وقت می فهمی که چقدر محتاج به شفاعت محمدی. وای بر تو! مگر شفاعت جز برای گنه‌کارانی که مستوجب آتش شده‌اند تصور دارد؟

آن گاه اضافه کرد: هیچ احدی از اولین و آخرین نیست، مگر آنکه در روز قیامت محتاج شفاعت محمد ﷺ است، و نیز اضافه کرد: که در روز قیامت یک شفاعتی رسول خدا ﷺ در امتش دارد، و یک شفاعتی ما در شیعیانمان داریم، و یک شفاعتی شیعیان ما در خاندان خود دارند، و سپس فرمود:

یک نفر مؤمن در آن روز به عدد نفرات دو قبیله بزرگ عرب «ربیعہ» و «مضر» شفاعت می کند، و نیز مؤمن برای خدمت گذاران خود شفاعت می کند، و عرضه می دارد: پروردگارا این شخص حق خدمت به گردنم دارد، و مرا از سرما و گرما حفظ می کرد.

اینکه امام فرمود: احدی از اولین و آخرین نیست مگر آنکه محتاج شفاعت محمد ﷺ می شود، ظاهرش این است که این شفاعت عمومی، غیر آن شفاعتی است که در ذیل روایت فرمود: وای بر تو مگر شفاعت جز برای گنه کارانی که مستوجب آتشند تصور دارد؟

نظیر این معنا در روایت عیاشی، از عبید بن زرارہ، از امام صادق علیه السلام گذشت، و در این معنا روایت دیگری است که هم عامه و هم خاصه نقل کرده اند، آیه: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ، وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱ که ترجمه اش گذشت، بر این معنا دلالت می کند، چون می فهماند ملاک در شفاعت عبارتست از شهادت، پس شهداء هستند که در روز قیامت مالک شفاعتند، و انشاء الله به زودی در تفسیر آیه ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا، لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِدًا﴾^۲، خواهیم گفت: که انبیاء شهدای خلقند، و رسول گرامی ﷺ اسلام، شهید بر انبیاء است، پس رسول خدا ﷺ

۱. سوره زخرف، آیه ۸۶

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

شهید شهیدان، و گواه گواهان است، پس شفیع شفیعان نیز هست، و اگر شهادت شهداء نمی‌بود، اصلاً قیامت اساس درستی نداشت.

و در تفسیر قمی^۱ نیز، در ذیل جمله ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾، امام علیه السلام فرمود: احدی از انبیاء و رسولان خدا به شفاعت نمی‌پردازد، مگر بعد از آنکه خدا اجازه داده باشد، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی قبل از روز قیامت به او اجازه داده، و شفاعت مال او، و امامان از ولد او است، و آن گاه بعد از ایشان سایر انبیاء شفاعت خواهند کرد.

و در خصال^۲، از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه طائفه به درگاه خدا شفاعت می‌کنند، و شفاعتشان پذیرفته هم می‌شود، اول انبیاء، دوم علماء، سوم شهداء.

ظاهراً مراد به شهداء در اینجا شهدای در میدان جنگ است، چون معروف از معنای این کلمه در زبان اخبار ائمه علیهم السلام همین معنا است، نه معنای گواهی دادن بر اعمال، که اصطلاح قرآن کریم است.

و نیز که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

برای ما شفاعتی است، و برای اهل مودت ما شفاعتی.^۳

در این بین روایات بسیاری در باب شفاعت سیده زنان بهشت فاطمه علیها السلام، و نیز شفاعت ذریه او - غیر از ائمه - وارد شده، و همچنین روایات دیگری در شفاعت مؤمنین، و حتی طفل سقط شده از ایشان، نقل شده، از آن جمله در حدیث معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۲. الخصال، باب الثلاثة، ص ۱۵۶.

۳. الخصال، حدیث اربع مائة، ص ۶۲۴.

زن بگیرید، و نسل خود را زیاد کنید، که من در روز قیامت به وجود شما نزد امت‌های دیگر مباحات می‌کنم، و حتی طفل سقط شده را هم به حساب می‌آورم، و همین طفل سقط شده با قیافه‌ای اخمو، به در بهشت می‌ایستد، هر چه به او می‌گویند: درآی، داخل نمی‌شود، و می‌گوید: تا پدر و مادرم نیابند داخل نمی‌شوم، (تا آخر حدیث).

و نیز در خصال^۱ از امام ابی عبد الله از پدرش از جدش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

برای بهشت هشت دروازه است، که از یک دروازه، انبیاء و صدیقین وارد می‌شوند، و در دیگر مخصوص شهداء و صالحین است، و پنج در دیگر آن مخصوص شیعیان و دوستان ما است، و خود پیوسته بر صراط ایستاده، دعا می‌کنم، و عرضه می‌دارم: پروردگارا شیعیان و دوستان و یاوران مرا، و هر کس که در دنیا با من تولی داشته، سلامت بدار، و از سقوط در جهنم حفظ کن، که ناگهان از درون عرش، ندایی می‌رسد: دعایت مستجاب شد، و شفاعت پذیرفته گردید، و آن روز هر مردی از شیعیان من، و دوستان و یاوران من، و آنان که عملاً و زبناً با دشمنان من جنگیدند، تا هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندان خود را شفاعت می‌کنند.

گفته می‌شود؛ لازمه این معنا آن است که زندگی یک نفر شیعه اهل بیت علیهم السلام در سعادت هفتاد هزار نفر مؤثر است هم چنان که دیدیم اثر انحراف دشمنان اهل بیت تا چهارده قرن باقی مانده و هنوز هم باقی می‌ماند یک در دیگر بهشت، مخصوص سایر مسلمانان است، آن‌هایی که اعتراف به شهادت لا اله الا الله داشتند، و در دل یک ذره بغض و دشمنی ما اهل بیت را نداشته‌اند.

۱. الخصال، حدیث اربع مائة باب الثمانية، ص ۴۰۷.

و در کافی^۱ از حفص مؤذن از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که در رساله‌ای که به سوی اصحابش نوشت، فرمود: و بدانید که احدی از خلائق خدا، شما را از خدا بی نیاز نمی‌کند، نه کسی هست که اگر خدا نداد او بدهد، و نه کسی که اگر خدا بلائی فرستاد، او از آن جلوگیری کند. نه فرشته مقربی اینکاره است، و نه پیامبر مرسلی، و نه کسی پائین‌تر از این. هر کس دوست می‌دارد شفاعت شافعان، نزد خدا سودی به حالش داشته باشد، باید از خدا رضایت بطلبد.

و در تفسیر فرات^۲ به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، یا بن رسول الله! حدیثی از جدهات فاطمه علیها السلام برایم حدیث کن، جابر، مطالب امام را در خصوص شفاعت فاطمه علیها السلام در روز قیامت ذکر می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید:

امام ابو جعفر علیه السلام فرمود: پس به خدا سوگند، از مردم کسی باقی نمی‌ماند مگر کسی که اهل شک باشد، و در عقائد اسلام ایمان راسخ نداشته، و یا کافر و یا منافق باشد، پس چون این چند طائفه در طبقات دوزخ قرار می‌گیرند، فریاد می‌زنند، که خدای تعالی آن را چنین حکایت می‌فرماید:

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً، فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳؛

ما هیچ یک از این شافعان را نداشتیم، تا برایمان شفاعت کنند، و هیچ دوست دلسوزی نداشتیم تا کمکی برایمان کنند، خدایا اگر برای ما برگشتی باشد، حتما از مؤمنین خواهیم بود.

آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: ولی هیئات که به خواسته‌شان برسند، و به فرض

۱. روضة کافی، ج ۸، ص ۱۰.

۲. تفسیر فرات ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۰۰ تا ۱۰۲.

هم که برگردند، دوباره به همان منهیات که از آن نهی شده بودند، رو می‌آورند، و به درستی که دروغ می‌گویند.

اینکه امام علیه السلام به آیه ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ...﴾ تمسک کردند، دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام آیه را دال بر وقوع شفاعت دانسته‌اند، با اینکه منکرین شفاعت، آیه را از جمله ادله بر نفی شفاعت گرفته بودند. و اگر به خاطر داشته باشید، آن نکته‌ای که ما در ذیل جمله: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ خاطر نشان کردیم، تا اندازه‌ای وجه دلالت آیه: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ را بر وقوع شفاعت روشن می‌کند.

چون اگر مراد خدای تعالی صرف انکار شفاعت بود، جا داشت بفرماید ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾؛ ما نه شفیعی داشتیم، و نه دوستی دلسوز. پس اینکه در سیاق نفی صیغه جمع را آورد و فرمود: (از شافعان هیچ شفیعی نداشتیم)، معلوم می‌شود شافعانی بوده‌اند و جماعتی بوده‌اند که از شافعان شفیع داشته‌اند، و جماعتی نداشته‌اند، یعنی شفاعت شافعان در باره آنان فائده‌ای نداشته است.

علاوه بر اینکه جمله: ﴿فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً...﴾، که بعد از جمله: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ...﴾ .

قرار گرفته، آرزویی است که در مقام حسرت کرده‌اند، و معلوم است که آرزوی در مقام حسرت، آرزوی چیزی است که می‌بایستی داشته باشند، ولی ندارند، و حسرت می‌خورند، که ای کاش ما هم آن را می‌داشتیم.

پس معنای اینکه گفتند: (اگر برای ما بازگشتی بود) این است که ای کاش برمی‌گشتیم، و از مؤمنین می‌شدیم، تا مانند آنان به شفاعت می‌رسیدیم، پس آیه شریفه از ادله‌ایست که بر وقوع شفاعت دلالت می‌کند، نه بر نفی و انکار آن.

و در توحید^۱، از امام کاظم، از پدرش، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آورده، که فرمود: در میانه امت من تنها شفاعت من به مرتکبین گناهان کبیره می‌رسد، و اما نیکوکاران هیچ گرفتاری ندارند، که محتاج شفاعت شوند، شخصی عرضه داشت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله: چطور شفاعت مخصوص مرتکبین کبیره‌ها است؟ با اینکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۲، و معلوم است که مرتکب گناهان کبیره مرتضی و مورد پسند خدا نیستند؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی گناه نمی‌کند مگر آنکه گناه ناراحتش می‌سازد و در نتیجه از گناه خود نادم می‌شود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: که برای توبه همین که نادم شوی کافی است، و نیز فرمود: کسی که از حسنه خود خوشحال، و از گناهکاری خود متاذی و ناراحت باشد، او مؤمن است، پس کسی که از گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود، مؤمن نیست، و از شفاعت بهره‌مند نمی‌شود، و از ستمکاران است، که خدای تعالی در باره‌شان فرموده:

﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ، وَلَا شَفِيعٍ يَطَاعُ﴾^۳

ستمکاران نه دلسوزی دارند، و نه شفיעی که شفاعتش خریدار داشته باشد.

شخصی که در آن مجلس بود عرضه داشت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه کسی که بر گناهی که مرتکب شده پشیمان نمی‌شود مؤمن نیست؟ فرمود: جهتش این است که هیچ انسانی نیست که یقین داشته باشد بر اینکه در برابر گناهان عقاب می‌شود، مگر آنکه اگر گناهی مرتکب شود، از ترس آن عقاب

۱. توحید صدوق ص ۴۰۷ ح ۶ ب ۶۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳. سوره غافر آیه ۱۸.

پشیمان می‌گردد، و همین که پشیمان شد، تائب است، و مستحق شفاعت می‌شود، و اما وقتی پشیمان نشود، بر آن گناه اصرار می‌ورزد، و مصر بر گناه آمرزیده نمی‌شود، چون مؤمن نیست، و به عقوبت گناه خود ایمان ندارد، چه اگر ایمان داشت، قطعاً پشیمان می‌شد.

و رسول خدا ﷺ هم فرموده بود: که هیچ گناه کبیره‌ای، با استغفار و توبه، کبیره نیست، و هیچ گناه صغیره‌ای با اصرار، صغیره نیست.

و اما اینکه خدای عز و جل فرموده: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾، منظور این است که شفیعان در روز قیامت شفاعت نمی‌کنند، مگر کسی را که خدا دین او را پسندیده باشد، و دین، همان اقرار به جزاء بر طبق حسنات و سیئات است، پس کسی که دینی پسندیده داشته باشد، قطعاً از گناهان خود پشیمان می‌شود، چون چنین کسی به عقاب قیامت آشنایی و ایمان دارد.

و اینکه امام علیؑ فرمود: کسی که پشیمان نشود از ستمکاران است ...، اشاره می‌کند به آن تعریفی که قرآن از ستمکار کرده، و فرموده:

﴿فَأَذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ: أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَيُبْغُونَهَا عِوَجًا، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ﴾؛^۱

پس جازرنی در میان آنان جار کشید: که لعنت خدا بر ستمکاران، یعنی کسانی که مردم را از راه خدا جلوگیری می‌کنند، و دوست می‌دارند آن را کج و معوج سازند، و به آخرت هم کافرند.

و این همان کسی است که اعتقاد به روز مجازات ندارد، در نتیجه اگر اوامری از خدا از او فوت شد، ناراحت نمی‌شود، و یا اگر محرماتی را مرتکب

گشت، دچار دل واپسی نمی‌گردد، و حتی اگر تمامی معارف الهیه، و تعالیم دینیه را انکار کرد، و یا امر آن معارف را خوار شمرد، و اعتنایی به جزاء و پاداش در روز جزا و پاداش نکرد، هیچ دل‌واپسی پیدا نمی‌کند، و اگر سخنی از آن به میان می‌آورد، از در استهزاء و تکذیب است.

و اینکه فرمود: (پس این تائب، و مستحق شفاعت است)، معنایش این است که او به سوی خدا بازگشته، و دارای دینی مرضی و پسندیده گشته، از مصادیق شفاعت قرار گرفته است، و گر نه اگر منظور توبه اصطلاحی بود، توبه خودش یکی از شفاعت است.

و اینکه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کرد که فرمود: (هیچ گناهی با استغفار کبیره نیست...)، منظورش از این نقل تمسک به جمله بعدی بود، که فرمود: (و هیچ صغیره‌ای با اصرار، صغیره نیست) چون کسی که از گناه صغیره، گرفته خاطر و پشیمان نمی‌شود، گناه درباره او وضع دیگری به خود می‌گیرد، و عنوان تکذیب به معاد و ظلم به آیات خدا را پیدا می‌کند.

و معلوم است که چنین گناهی آمرزیده نیست، زیرا گناه وقتی آمرزیده می‌شود، که صاحبش یا باید توبه کند، ولی کسی که مصر بر گناه است پشیمان نیست، و توبه نمی‌کند، و یا به شفاعت آمرزیده می‌شود، که برخورداری از شفاعت دین مرضی می‌خواهد، و دین چنین شخصی مرضی نیست.

در علل الشرایع آمده که ابی اسحاق قمی، نقل کرده که گفت: من به ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام عرضه داشتم: یا بن رسول الله! از مؤمن مستبصر برایم بگو، که وقتی دارای معرفت می‌شود، و کمال می‌یابد، آیا باز هم زنا می‌کند؟ فرمود: به خدا سوگند نه، پرسیدم:

آیا لواط می‌کند؟ فرمود: به خدا سوگند، نه، می‌گوید: پرسیدم: آیا دزدی



می‌کند؟ فرمود: نه، پرسیدم:

آیا شراب می‌خورد؟ فرمود: نه، پرسیدم: آیا هیچ یک از این گناهان کبیره را مرتکب می‌شود؟ و هیچ عمل زشتی از این اعمال مرتکب می‌شود؟ فرمود: نه، پرسیدم: پس می‌فرمائید: اصلاً گناه نمی‌کند؟ فرمود:

نه، در حالی که مؤمن است ممکن است گناه کند، چیزی که هست مؤمنی است مسلمان، و گناهکار، پرسیدم: معنای مسلمان چیست؟ فرمود: مسلمان به طور دائم گناه نمی‌کند، و بر آن اصرار نمی‌ورزد، (تا آخر حدیث)

و در خصال^۱ به سندهایی از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود، خدای عز و جل برای بنده مؤمنش تجلی می‌کند، و او را به گناهی که کرده یکی یکی واقف می‌سازد، و آن گاه او را می‌آمرزد.

و این بدان جهت می‌کند، که تا هیچ ملک مقرب، و هیچ پیغمبری مرسل، از فضاحت و رسوایی بنده او خبردار نشود، پرده‌پوشی می‌کند، تا کسی از وضع او آگاه نگردد، آن گاه به گناهان او فرمان می‌دهد تا حسنه شوند.

و صحیح مسلم^۲ از ابی ذر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آورده، که فرمود: (روز قیامت مردی را می‌آورند، و فرمان می‌رسد: که گناهان صغیره‌اش را به او عرضه کنید، و سپس از او دور شوید، به او می‌گویند: تو چنین و چنان کرده‌ای، او هم اعتراف می‌کند، و هیچ یک را انکار نمی‌کند، ولی همه دل واپسش از این است که بعد از گناهان صغیره کبائرش را به رخس بکشند، آن وقت از شرم و خجالت چه کند؟ ولی ناگهان فرمان می‌رسد: به جای هر گناه یک حسنه برایش

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲، ص ۳۲، ج ۵۷، ب ۳۱.

۲. صحیح مسلم.

بنویسید، مرد، می پرسد: آخر من گناهان دیگری داشتم، و در اینجا نمی بینم؟
ابی ذر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به اینجا رسید، آن چنان خندید که دندان های
کنارش نمودار شد.

و در امالی^۱ از امام صادق علیه السلام روایت آمده: که فرمود: چون روز قیامت شود،
خدای تبارک و تعالی رحمت خود بگستراند، آن چنان که شیطان هم به رحمت
او به طمع می افتد.

این سه روایت اخیر، از مطلقات اخبارند، که قید و شرطی در آنها نشده، و
منافات با روایات دیگری ندارد، که قید و شرط در آنها شده است.

و اخبار داله بر وقوع شفاعت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت، هم از طرق
ائم اهل بیت علیهم السلام و هم از طرق عامه، بسیار و به حد تواتر رسیده است، که
صرف نظر از مفاد یک یک آنها، همگی بر یک معنا دلالت دارند، و آن این
است که در روز قیامت افرادی گنه کار از اهل ایمان شفاعت می شوند، حال یا
اینکه از دخول در آتش نجات می یابند، و یا اینکه بعد از داخل شدن بیرون
می شوند، و آنچه از این اخبار به طور یقین حاصل می شود، این است که
گنه کاران از اهل ایمان در آتش خالد و جاودانه نمی مانند، و به طوری که به
خاطر دارید از قرآن کریم هم بیش از این استفاده نمی شد.

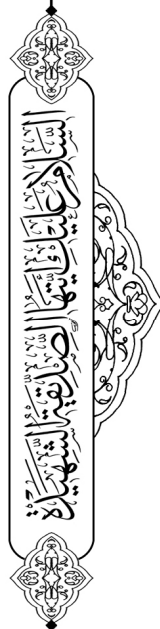
چشم و چراغ آفرینش

در خاتمه، سروده‌ای از استاد معظم حضرت آیه الله العظمی وحید خراسانی (دام‌عزه) در وصف قلب عالم امکان حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که اخیراً از آن اطلاع یافتم تقدیم می‌گردد، بحمد الله «ختامه مسک» شد:

تویی چشم و چراغ آفرینش	به تو خرم بهار دین و دانش
تو معصوم از هوی و از خطایی	امین الله در ارض و سـمایی
تویی گنجینه اسرار توحید	تویی بالاتر از تعریف و تمجید
تو سرّ مستسرّ کبریایی	تو فیض مستمرّ بر من و مایی
منیر الحق مجلی الظلمتی تو	لسان الصدق و علم و حکمتی تو
تو خیر من تقمّص و ارتدایی	ضیاء و نور أبصار الوری
چو نور الله لا یطفی تو هستی	شدی خورشید عالمتاب هستی
تو که عالم به علم لا ببیدی	بحق حق که تو حق جدیدی
به این منصب خدایت کرد منصوب	شدی عدل مجسم علم مصبوب
فروغ روی تو بدر التمام است	ظهور نور تو شمس الظلام است
تو هستی سیف شاهر نور زاهر	شد علم و قدرت حق در تو ظاهر
تو هستی قائم آل محمد	قیامت رمز ظلّ الله متمد
رخ او شمع جمع آل یس	تجلّی خدا در طور سینین
امید اولّین و آخرین است	نوید انبیا و مرسلین است
بود ذکر تو در تورات و انجیل	مزامیر از ظهورت کرده تجلیل
در آیات کتاب الله منزل	بیان مجملی از آن مفصل

کند بر پا قیامت را قیامتش
 تمام انبیا مشتاق رویش
 چو قلبش عرش ربّ العالمین است
 رسول الله در شکل و شمائل
 به او شد منتهی کلّ کمالات
 مدار دهر آن عالی جناب است
 چو فوق عرش و کرسی مسند اوست
 کند او متصل ارض و سما را
 کسی که باشد عند الله عابد
 بود اشراق نور الربّ ظهورش
 خودش نور خدا در غیب مستور
 وجودش جود خالق بر خلایق
 خلافت از خدا شایسته اوست
 شد اسم و کنیه خاتم در او جمع
 ضیاء الله مشرق طلعت اوست
 که او ماء معین علم و دین است
 نصیبش شد مواریث رسالت
 نشان ذات بی مثل و مثال است
 جمالش مظهر اسماء حُسن است
 مرگب طینتش از علم و از عقل
 بود خیر الوری در خلق و خویش
 شب معراج در دیدار خورشید
 چو قائم شد مقام آن سرفراز

خدا می‌داند و جاه و مقامش
 جمیع اولیا در جستجویش
 در عالم امر او نقش آفرین است
 وجودش فضل کل، کلّ الفضائل
 مقامش جامع الشّمْل مقامات
 که امر و نهی او فصل الخطاب است
 ید الله است و ملک اندر ید اوست
 به حق واصل کند او اولیا را
 خدا را بر خلایق هست شاهد
 زمین و آسمان روشن به نورش
 ظهورش مظهر نور علی نور
 ضمیرش مخزن اسرار خالق
 که در غیب و شهود، او آیت هوست
 کمال عالم و آدم در او جمع
 کلام الله ناطق مدحت اوست
 ظهورش مظهر دین مبین است
 به او شد ختم آیات امامت
 جلالش آیتی از ذو الجلال است
 کمالش مجمع امثال علیاست
 سرشت او را خدا از صدق و از عدل
 شود عرش خدا روشن ز رویش
 بسان کو کعب درّی درخشید
 در آن انوار شد آن نور ممتاز

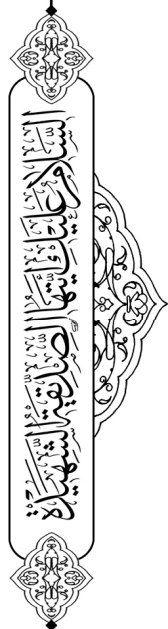


سرور احمد آن محمود معبود
 رخس شد دلربای قلب عالم
 چو در حال قیام است و قعود است
 سلام الله بر او در همه حال
 چو دید آن انقطاع از ما سوا را
 نزول روح بر او در شب قدر
 بود صاحب زمان و واحد دهر
 ولی امر در تشریح و تکوین
 وجودش رابط ناسوت و لاهوت
 دهد روح الامین بر در گهش پاس
 ز مغرب آفتابی سرب بر آرد
 به شوق دیدن آن مهر تابان
 کند در بند مکر و کید شیطان
 ملائک بسته صف در خدمت او
 بود عیسی علمدار سپاهش
 زمین و آسمان در اختیارش
 که پر سازد زمین از عدل و ایمان
 جدا شد چون سر سلطان عالم
 از آن رگها چو ثار الله جوشید
 چو دست انتقام او عیان شد
 وجودش لطف و جود و فضل و احسان
 کسی که شد ولیّ ثار الله
 تمام فخر آدم علم اسماست

بود در رؤیت مهدی موعود
 به او وابسته آدم تا به خاتم
 چو مشغول رکوع است و سجود است
 ز حیرت منفعل شد عقل فعال
 خودش را داده بگرفته خدا را
 ملک پابوس او تا مطلع الفجر
 کند امضای او انفاذ هر امر
 مدار آفتاب و ماه و پروین
 خرد در قدرتش مات است و مهوت
 شرفیاب حضورش خضر و الیاس
 که بر هفت آسمان نورش بتابد
 بیاید ز آسمان فرزند انسان
 زمین گردد محیط امن و ایمان
 خلایق سرب به زیر از حشمت او
 ز عقل و وهم برتر جایگاهش
 بود روح خدا در انتظارش
 بگیرد داد دین از کفر و طغیان
 پریشان شد نظام عرش اعظم
 زمین و آسمان و عرش لرزید
 از آن طوفان جهانی در امان شد
 عصاری علم و حلم و عدل و ایمان
 بود سلطان خلق، الحکم لله
 ولی او حامل علم مسمی است



چو هست او نور هو در آیه نور
 چو ایمان به او ایمان به غیب است
 تعالی الله از این شأن و از این جاه
 ز حد بگذشته قدر شیعیانش
 خرد قاصر ز درک آن امام است
 بود بر عالم و آدم مقدم
 چو موسی دید آن شأن و مقامات
 تمنی کرد چون آن مرتبت را
 کاین خلعت فقط بر قامت اوست
 قیامش منتهی الآمال خاتم
 ظهورش ترجمان انبی اعلم
 به او بر پا زمین و آسمان است
 چو نامش زینت عرش برین است
 امین وحی رب العالمین است
 الهی کی شب هجران سر آید
 ببارد بر جهان باران رحمت
 ز هجر روی او جان بر لب آمد
 خداوندا به سالار شهیدان
 همه در انتظار روز موعود
 در آرد اهل عالم را ز حیرت
 حکومت می کند با عدل مطلق
 زمان می پرورد عقل مجرد
 کسی که شد ولی عصر والعصر
 بود کنه وجودش سر مستور
 نشان بی نشان بی شک و ریب است
 که شد ربانی آیات الله
 شدند اخوان خاتم پیروانش
 که مأمومش چنین عالی مقام است
 امام حضرت عیسی بن مریم
 گذشت از آن ید بیضاء و آیات
 جواب رد شنید این مسألت را
 غرض از خلق آدم دولت اوست
 مقامش غایة الغایات عالم
 وجودش راز و رمز اسم اعظم
 جهان جسم است و او جان جهان است
 کجا در دسترس آن نازنین است
 امان آسمانها و زمین است
 امید عالم امکان بیاید
 در آید آفتاب از ابر غیبت
 سر آمد عمر و آن جانان نیامد
 به آه زینب و اشک یتیمان
 که کی آید دلیل راه معبود
 به یمن دولت قرآن و عترت
 شود مصداق جاء الحق محقق
 به دست قدرت آن سر سرمد
 ظهورش می شود تفسیر والفجر



چو فجری که بود مصداق ساعت	همان ساعت که شد صبح قیامت
قیامت قامتی قائم به عدل است	که حق را مظهر اندر عدل و فضل است
به دست او لوای حمد و تهلیل	کلید قفل تنزیل است و تأویل
دلش مشکات نور حق تعالی است	وجودش باب وجه رب اعلی است
لسان الله باشد در بیانش	کلام الله جاری بر لسانش
به دست اوست رتق و فتق هر کار	فلک گردد به دور او چو پرگار
ملقب شد به ججاج مجاهد	محوّل شد به او رفع شدائد
نه جولانگاه حسنش در زمین است	که او طاووس فردوس برین است
ز قرب او بحق کس نیست آگاه	من الله است و بالله و الی الله
خرد عاجز ز حلّ این معماست	کسی که سرپرست دین و دنیا است
وجودش اسوه موسی و عیسی است	ولیکن اسوه آن اسوه، زهر است

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی فَاطِمَةَ وَ اَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا

بِعَدَدِ مَا احَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

در شب میلاد منجی عالم بشریت حضرت مهدی حجة بن الحسن
العسکری روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه جلد دهم به پایان رسید.

۱۵ شعبان المعظم ۱۴۳۴

۳ تیر ماه ۱۳۹۲

قم المقدسه عَشَّ آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين

ملتمس دعا - سید مجتبی برهانی